



جلد پنجم  
مصاد در قرآن مجید

①

# پایه



روش تازه‌ای در تفسیر موضوعی قرآن



آیه... اعظمی مکارم شیرازی

با همکاری جمعی از فضلا و دانشمندان



مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ -

پیام قرآن: روش تازه‌ای در تفسیر موضوعی قرآن / ناصر مکارم شیرازی؛ با همکاری جمعی از فضلا - تهران: دارالکتب الاسلامیه - ۱۳۷۷.

ج ۱۰

- (دوره) 5 - 061 - 440 - 964 - SET - ISBN

ISBN: 964 - 440 - 055 - 0 (ج. ۵):

۴۰۰۰۰ ریال

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا، فهرست نویسی بر اساس جلد دوم، ۱۳۷۶. کتابنامه.

مندرجات: ج. ۱. معرفت و شناخت در قرآن مجید. -- ج. ۲. خداجویی و خداشناسی در قرآن مجید. -- ج. ۳. طرق معرفت الله در قرآن مجید. -- ج. ۴. صفات جمال و جلال در قرآن مجید. -- ج. ۵. معاد در قرآن مجید (۱). -- ج. ۶. معاد در قرآن مجید (۲). -- ج. ۷. نبوت خاصه در قرآن مجید (۱). -- ج. ۸. نبوت خاصه در قرآن مجید (۲). -- ج. ۹. امامت و ولایت در قرآن مجید. -- ج. ۱۰. حکومت اسلامی در قرآن مجید. ج ۵ (چاپ هفتم: ۱۳۸۶)  
۱. قرآن -- تحقیق. ۲. خداشناسی. الف. عنوان.

۲۹۷/۱۵

۹ پ ۷ م ۴ / ۵ / ۶ B P

ب. ی. ۱۳۰

\*۳۵۶۷-۷۷م\*

کتابخانه ملی ایران

نام کتاب: پیام قرآن (تفسیر نمونه موضوعی) جلد پنجم  
مؤلف: استاد ناصر مکارم شیرازی و همکاران

تیراز: ۳۰۰۰ جلد

نوبت چاپ: هفتم

تاریخ انتشار: ۱۳۸۶ ه. ش.

صفحه و قطع: ۴۸۸ صفحه، وزیری

چاپ: چاپخانه سرور

ناشر: دارالکتب الاسلامیه - تهران - بازار سلطانی - ۹۹

تلفن: ۵۵۶۲۷۴۴۹ تلفکس: ۵۵۶۲۰۴۱۰

حق چاپ برای ناشر محفوظ است

شابک: ۰ - ۰۵۵ - ۰۴۴ - ۹۶۴ - ۰۵۵ - ۰۵۵ - ۹۶۴ - ۹۶۴ - ISBN

شابک دوره ۱۰ جلدی: ۵ - ۰۶۱ - ۰۴۴ - ۹۶۴

ISBN - SET: 964 - 440 - 061 - 5 VOL.10



## پیشگفتار

تفسیر موضوعی چیست؟ و چه مشکلاتی را حل می‌کند؟

پاسخ به این دو سؤال مهم اثر عمیقی در فهم صحیح‌تر و بهتر کتاب‌هایی چون کتاب حاضر دارد، و تا جواب این دو پرسش روشن نشود نمی‌توان به خوبی دریافت که این گونه کتاب‌ها چه هدفی را تعقیب می‌کند.

در پاسخ سؤال اول یادآور می‌شویم که قرآن مجید کتابی است که در طول ۲۳ سال با توجه به نیازها و شرایط مختلف اجتماعی و حوادث گوناگون نازل شده، و همگام با پیشرفت جامعه اسلامی پیشروی کرده است.

آیات سوره‌هایی که در مکه نازل شده عمدتاً ناظر به تحکیم پایه‌های ایمان و اعتقاد نسبت به توحید و معاد، و مخصوصاً مبارزه شدید و پی‌گیر با شرک و بت‌پرستی است، در حالی که آیات سوره‌هایی که در مدینه نازل شده و طبعاً بعد از تشکیل حکومت اسلامی بوده ناظر به احکام اجتماعی، عبادی، سیاسی و تشکیل بیت‌المال و نظام قضایی اسلام و مسائل مربوط به جنگ و صلح و نبرد با منافقان و امثال آن می‌باشد که اسلام با آن درگیر بوده است.

بدیهی است هیچ‌یک از این مسائل به صورت یک رساله عملیه یا یک کتاب درسی و کلاسیک مطرح نگشته؛ بلکه طبق نیازها، و مناسبت‌ها، و ضرورت‌ها،

آیات نازل گشته است. مثلاً ملاحظه می‌کنیم که احکام مربوط به جهاد و دستورات جنگی و عهدنامه‌ها و اسیران و غرامت‌های جنگی و مانند آن به طور پراکنده در هر غزوه و به مناسبت آن غزوه نازل گشته؛ درست مانند نسخه‌های يك طبیب ماهر که هر روز به تناسب حال بیماری می‌نویسد تا او را به سلامت کامل برساند.

حال اگر آیات قرآن را که در هر سوره از سوره‌ها نازل شده به ترتیب تفسیر کنیم نام آن تفسیر ترتیبی خواهد بود، و اگر آیات مربوط به یک موضوع را از تمام قرآن جمع‌آوری نموده در کنار هم بچینیم، و آن را فصل‌بندی نموده و تفسیر کنیم نامش تفسیر موضوعی است.

مثلاً هرگاه تمام آیات مربوط به جهاد که در طی ده سال در سوره‌های مدنی نازل شده، یا آیات مربوط به اسماء و صفات خداوند که در طی ۲۳ سال در تمام قرآن نازل گردیده، در کنار هم قرار گیرد، و در رابطه با یکدیگر تفسیر شود تفسیر موضوعی نام خواهد داشت، در حالی که اگر هر آیه را در جای خود جداگانه مورد بحث و بررسی قرار دهیم همان تفسیر ترتیبی است.

هریک از این دو نوع تفسیر مزایا و آثاری دارد که ما را از یکدیگر بی‌نیاز نمی‌سازد و به مصداق: هر چیز به جای خویش نیکواست؛ هر دو نوع تفسیر برای پژوهندگان قرآن ضروری و لازم است. (البته در آغاز، کار تفسیر ترتیبی و سپس تفسیر موضوعی)!

**تفسیر ترتیبی این مزایا را دارد:**

جایگاه هر آیه را با زمان و مکان نزولش، با آیات قبل و بعدش، با قرائن داخلی و خارجی آن روشن می‌سازد که بدون اینها فهم دقیق معنای آیه ممکن نیست.

به تعبیر دیگر تفسیر ترتیبی، هر آیه‌ای را درست در جای خود می‌بیند؛ و رابطه آن را با حیات جامعه اسلامی و پیشرفت و تکامل آن در نظر می‌گیرد، و این رابطه مسائل زیادی را کشف می‌کند. در حالی که در تفسیر موضوعی آیات از شکل حوادث عینی و جزئی درآمده، شکل کلی به خود می‌گیرد و از جایگاه خود تا حدی دور می‌شود. ولی در عوض تفسیر موضوعی می‌تواند از مسائل زیر پرده بردارد:

۱. ابعاد پراکنده یک موضوع را که در آیات مختلف آمده در کنار هم قرار می‌دهد و موضوعات را به صورت چند بعدی و جامع می‌نگرد و طبعاً حقایق تازه‌ای از آن کشف می‌کند.

۲. ابهاماتی که در بدو نظر در بعضی از آیات قرآن به چشم می‌خورد با توجه به اصل اساسی «القرآن یفسر بعضه بعضاً»: «آیات قرآن یکدیگر را تفسیر می‌کنند» برطرف می‌سازد.

۳. جهان بینی اسلامی، و بطور کلی نگرش اسلام را در هر مسأله و هر موضوع آشکار می‌سازد.

۴. بسیاری از اسرار نهفته قرآن را تنها با روش تفسیر موضوعی می‌توان آشکار ساخت و به این وسیله می‌تواند به ژرفای آیات تا آنجا که در حوصله استعداد انسان‌ها است دست یافت.

بنابراین هیچ مسلمان ژرف اندیش و آگاهی بی‌نیاز از این دو نوع تفسیر نیست.

گرچه از قدیم‌ترین ایّام حتّی از عصر ائمه هدی علیهم‌السلام تفسیر موضوعی مورد توجه بوده، و دانشمندان اسلام در این زمینه کتاب‌ها نوشته‌اند که نمونه روشن آن کتاب‌های آیات الاحکام است؛ ولی باید اعتراف کرد که تفسیر موضوعی از رشد شایسته خود بی‌نصیب بوده و هنوز مراحل طفولیت خود را طی می‌کند، و باید در پرتو زحمات دانشمندان به محل شایسته خود برسد.

کتاب حاضر (پیام قرآن) که با ابداع یک روش کاملاً تازه در تفسیر موضوعی قرآن، گام‌های جدیدی را در این موضوع برداشته و بحمد الله از استقبال گسترده و حمایت روز افزون قشرهای وسیعی بهره‌مند بوده باز در آغاز راه است، و نیاز به همکاری و همفکری بیشتری از سوی علمای اسلام و مفسران عالی مقام دارد تا بتواند به هدف نهایی برسد، و ما همیشه در انتظار نظرات تکمیلی اهل نظر و ارباب معرفت بوده و هستیم، و از خدای بزرگ توفیق و هدایت بیشتر را می‌طلبیم.

قم - حوزه علمیه

ناصر مکارم شیرازی

با همکاری دانشمندان محترم و حجج اسلام آقایان:

محمّد رضا آشتیانی

محمّد جعفر امامی

عبدالرسول حسنی

محمّد اسدی

حسین طوسی

سیّد شمس الدین روحانی

محمّد محمّدی

## اهمیت بحث معاد از دیدگاه قرآن

### اشاره:

یک نظر اجمالی به آیات قرآن مجید نشان می‌دهد که در میان مسائل عقیدتی هیچ مسأله‌ای در اسلام بعد از توحید به اهمیت مسأله معاد، و اعتقاد به حیات بعد از مرگ، و حسابرسی اعمال بندگان و پاداش و کیفر و اجرای عدالت نمی‌رسد.

وجود حدود ۱۲۰۰ آیه درباره معاد در مجموع قرآن مجید که قریب به یک سوّم آیات قرآن را تشکیل می‌دهد، و این که تقریباً در تمام صفحات قرآن بدون استثناء ذکری از معاد به میان آمده؛ و این که بسیاری از سوره‌های اواخر قرآن به طور کامل، یا به طور عمده، درباره معاد و مقدمات و علائم و نتایج آن سخن می‌گویند؛ شاهد گویایی بر این مدّعی است.

در جای جای قرآن مجید بعد از موضوع ایمان به خدا، ایمان به جهان دیگر آمده، و تقریباً در ۳۰ آیه این دو موضوع را قرین هم قرار داده؛ ﴿يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾ و یا تعبیری شبیه آن فرموده است همچنین در بیش از ۱۰۰ مورد اشاره به ﴿الْيَوْمِ الْآخِرِ﴾ یا ﴿الْآخِرَةِ﴾ فرموده است.



چرا چنین نباشد در حالی که:

۱. ایمان به خدا و حکمت و عدالت و قدرت او بدون ایمان به معاد کامل نمی‌گردد.

۲. ایمان به معاد، به زندگی انسان مفهوم می‌دهد؛ و زندگی این جهان را از پوچی درمی‌آورد.

۳. ایمان به معاد روند تکاملی زندگی بشر را در مسیر روشنی نشان می‌دهد.

۴. ایمان به معاد ضامن اجرای تمام قوانین الهی، و انگیزه اصلی تهذیب نفوس، و احقاق حقوق، و عمل به تکالیف، و ایثار شهیدان، و فداکاری فداکاران است، و انسان را حسابگر خویش می‌سازد.

۵. ایمان به معاد روح دنیاپرستی را که خمیر مایه تمام خطاها و جنایات است تضعیف می‌کند، و دنیا را از صورت یک هدف نهایی بیرون آورده، مبدل به یک وسیله برای نیل به سعادت جاویدان می‌سازد، و چقدر میان این دو دیدگاه تفاوت است!

۶. ایمان به معاد به انسان در برابر شدائد نیرو می‌بخشد و چهره وحشت انگیز مر را که همیشه به صورت کابوسی بر افکار انسان‌ها سنگینی داشته، و آرامش را از آنها سلب می‌کرده، دگرگون می‌سازد؛ و آن را از مفهوم فنا و نیستی به دریچه‌ای به سوی جهان بقا تغییر می‌دهد.

۷. کوتاه سخن این‌که ایمان به معاد به اضافه ایمان به مبدأ عالم هستی خط فاصل فرهنگ خداپرستان و مادیین محسوب می‌شود.

با این اشاره به قرآن باز می‌گردیم و به آیات زیر گوش جان فرا می‌دهیم:

١. «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لِيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا» (١)

٢. «رَعِمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ لَنْ يُبْعَثُوا قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتُبْعَثُنَّ ثُمَّ لَتُنَبَّؤُنَّ بِمَا عَمِلْتُمْ وَذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ» (٢)

٣. «وَيَسْتَنْبِئُونَكَ أَحَقُّ هُوَ قُلْ إِي وَرَبِّي إِنَّهُ لَحَقٌّ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ» (٣)

٤. «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَأْتِينَا السَّاعَةُ قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتَأْتِيَنَّكُمْ عَالِمِ الْغَيْبِ» (٤)

٥. «رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَّا رَيْبَ فِيهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ» (٥)

٦. «أَلَا إِنَّ الَّذِينَ يُمَارُونَ فِي السَّاعَةِ لَفِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ» (٦)

٧. «وَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ لِقَاءِ الْآخِرَةِ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (٧)

٨. «وَأَنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا» (٨)

٩. «وَقِيلَ الْيَوْمَ نَنْسَاكُمْ كَمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا وَمَأْوَاكُمُ النَّارُ وَمَا

١. سورة نساء، آية ٨٧.

٢. سورة تغابن، آية ٧.

٣. سورة يونس، آية ٥٣.

٤. سورة سبأ، آية ٣.

٥. سورة آل عمران، آية ٩.

٦. سورة شورى، آية ١٨.

٧. سورة اعراف، آية ١٤٧.

٨. سورة اسراء، آية ١٠.

لَكُمْ مِنْ نَاصِرِينَ» (۱).

۱۰. «وَإِنْ تَعْجَبَ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ أَئِذَا كُنَّا تُرَابًا أُنْتَابْنَا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» (۲).

### ترجمه:

۱. «معبودی جز خداوند نیست؛ و به یقین، همه شما را در روز رستاخیز -

که شکی در آن نیست - جمع می‌کند و کیست که از خداوند، راستگوتر باشد؟!»

۲. «کافران پنداشتند که هرگز برانگیخته نمی‌شوند، بگو: "آری به پروردگارم سوگند که همه شما (در قیامت) برانگیخته خواهید شد، پس به آنچه عمل می‌کردید خبر داده می‌شوید، و این برای خدا آسان است".»

۳. «از تو می‌پرسند: "آیا آن (وعده مجازات الهی) حق است؟" بگو: "آری، به پروردگارم سوگند، قطعاً حق است؛ و شما نمی‌توانید (از مجازات الهی) فرار کنید".»

۴. «کافران گفتند: "قیامت هرگز به سراغ ما نخواهد آمد. بگو: آری به پروردگارم سوگند که به سراغ شما خواهد آمد پروردگاری که از عالم غیب آگاه است»

۵. «پروردگارا! تو مردم را برای روزی که تردیدی در آن نیست، جمع

۱. سوره جاثیه، آیه ۳۴.

۲. سوره رعد، آیه ۵.

خواهی کرد؛ زیرا خداوند از وعده خود تخلف نمی‌کند. (ما به تو و رحمت

بی پایان، و به وعده رستاخیز و قیامت ایمان داریم.)»

۶. «...آگاه باشید کسانی که در قیامت القای تردید می‌کنند، در گمراهی

عمیقی هستند.»

۷. «و کسانی که آیات ما، و دیدار آخرت را تکذیب (و انکار) کنند،

اعمالشان نابود می‌گردد؛ آیا جز آنچه را عمل می‌کردند پاداش داده

می‌شوند؟!»

۸. «و این که آنها که به سرای دیگر ایمان نمی‌آورند، عذاب دردناکی برای

آنان آماده ساخته‌ایم.»

۹. «و به آنها گفته می‌شود: امروز شما را فراموش می‌کنیم همان گونه که

شما دیدار امروزتان را فراموش کردید؛ و جایگاه شما دوزخ است و هیچ

یاوری ندارید.»

۱۰. «و اگر (از چیزی) در شگفتی فرو می‌روی، عجیب گفتار آنها است که

می‌گویند: "آیا هنگامی که ما خاک شدیم، (بار دیگر زنده می‌شویم و) به

خلقت جدیدی باز می‌گردیم؟! آنها کسانی هستند که به پروردگارشان کافر

شده‌اند؛ و غل و زنجیرها در گردنشان است؛ و آنها اهل دوزخند، و

جاودانه در آن خواهند ماند.»

**تفسیر و جمع‌بندی**

**تأکیدهای پی‌در پی**

در آیات فوق مسأله معاد و حیات پس از مرگ با تأکیدات فراوانی به صورت‌های مختلف مطرح شده است، و همه بیانگر اهمیت خاصی است که قرآن برای این مسأله قائل است.

در نخستین آیه، سخن از اجتماع قطعی انسان‌ها در آن روزی که هیچ شک و تردیدی در آن نیست به میان آمده می‌فرماید: «معبودی جز خداوند نیست؛ و به یقین، همه شما را در روز رستاخیز - که شکی در آن نیست - جمع می‌کند»: ﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لِيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ﴾.

سپس برای تأکید بیشتر می‌افزاید: «و کیست که از خداوند، راستگوتر باشد؟!»: ﴿وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا﴾.

آغاز و انجام آیه، و بندبند آن، هرکدام تأکیدی است بر این مسأله، و نشان دهنده میزان اهمیتی است که قرآن برای این موضوع قائل است.<sup>(۱)</sup> قابل توجه این‌که «رَیْب» به گفته مقایس اللغه در اصل به معنای هرگونه شک است، یا شکی که آمیخته با خوف و ترس باشد، و اگر این واژه بر حاجت نیز اطلاق می‌شود به خاطر آن است که صاحب حاجت معمولاً شک در حصول آن دارد، شکی آمیخته با خوف از دست رفتن!

در فروق اللغه میان «شک» و «ریب» تفاوتی ذکر شده، که «ارْتِیَابٌ» شکی است آمیخته با تهمت.

شاید به کار رفتن این واژه در قرآن مجید در مورد معاد نیز به خاطر همین

---

۱. آیات فراوان دیگری نیز در قرآن است که همه بر این موضوع تأکید می‌کنند که در معاد هیچ ریبی نیست، مانند آیه ۷، سوره حج، و آیات ۹ و ۲۵، سوره آل عمران، آیه ۱۲، سوره انعام، آیه ۲۱، سوره کهف، آیه ۵۹، سوره غافر، آیه ۷، سوره شوری، و آیات ۲۶ و ۳۳، سوره جاثیه.

باشد که مخالفان علاوه بر این که درباره معاد اظهار شک می کردند پیامبر را نیز متهم می نمودند که این مطالب را از خود ساخته است.

البته جای این سؤال باقی می ماند که چرا قرآن در این جا و مانند آن تنها به ادعا قناعت کرده و دلیلی ذکر نفرموده است؟

این به خاطر آن است که اولاً: دلایل معاد در جای جای قرآن مجید بارها و به طور مکرر مطرح شده، و نیازی نبوده است که در هر آیه تکرار گردد. ثانیاً: گویی قرآن می خواهد این حقیقت را بیان کند که دلایل معاد آن قدر روشن و واضح و آشکار است که جای هیچ گونه شک و تردید را باقی نمی گذارد.<sup>(۱)</sup>

۸۷۷

در دومین آیه به پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دستور می دهد که مؤکداً سوگند یاد کند که قیامت و حشر و نشر در کار است؛ می فرماید: «کافران پنداشتند که هرگز برانگیخته نمی شوند، بگو: "آری به پروردگارم سوگند که همه شما (در قیامت) برانگیخته خواهید شد، پس به آنچه عمل می کردید خبر داده می شوید، و این برای خدا آسان است"»: «زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ لَنْ يُبْعَثُوا قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتُبْعَثُنَّ ثُمَّ لَتُنَبَّؤُنَّ بِمَا عَمِلْتُمْ وَذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ».

می دانیم سوگند یاد کردن معمولاً کار خوبی نیست، آن هم سوگند به پروردگار؛ و لذا قرآن مردم را از آن نهی می کند و می گوید: «وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً

۱. باید توجه داشت که لام در «لَيَجْمَعَنَّكُمْ» علامت قسم است؛ سپس با نون تأکید ثقیله همراه شده، و بعد با جمله «لَأَرْزِبَ فِيهِ» تأکید گردیده، و سرانجام با جمله: «وَمَنْ أَضِدُّقٌ مِنَ اللَّهِ حَدِيثاً» مؤکدتر شده است. در این که چرا «لَيَجْمَعَنَّ» در این جا با الی متعدی شده، با این که قاعدتاً باید با فی باشد؟ بعضی از مفسران گفته اند: یا به خاطر این است که «لَيَجْمَعَنَّ» به معنای «لَيَحْشُرَنَّ» است که با الی متعدی می شود، و یا «الی» در این جا به معنای «فی» می باشد.

لَا يُمَانِكُمْ: «خدا را در معرض سوگندهای خود قرار ندهید.»<sup>(۱)</sup> ولی گاه مطلب به قدری مهم است که یاد کردن سوگند در مورد آن نه تنها ممنوع نیست؛ بلکه لازم است.

قابل توجه این که علاوه بر تأکیدی که در «لَتُبْعَنَّ» و «لَتُنْبِتَنَّ» وجود دارد، در پایان آیه نیز تصریح می‌کند که این کار برای خدا آسان است؛ و لذا نباید در آن شک و تردید کنید.<sup>(۲)</sup>

۸۷۷۳

در سؤمین آیه همین مطلب را به صورت پرسش و پاسخی که در میان پیامبر ﷺ و مشرکان رد و بدل شده است مطرح می‌کند؛ می‌فرماید: «از تو می‌پرسند: آیا آن (وعده مجازات الهی) حق است؟»: «وَيَسْتَنْبِئُكَ أَحَقُّ هُوَ». باید توجه داشت «يَسْتَنْبِئُكَ» از «نبأ» به معنای خبر مهم است، و به گفته راجب در مفردات به معنای خبر مفید و با عظمت است که انسان علم یا ظن غالب نسبت به آن دارد؛ و تا این امور سه گانه (فایده، عظمت، و علم) در آن نباشد، به آن نبأ گفته نمی‌شود. بنابراین اخبار مشکوک، یا کم اهمیت، یا بی فایده را نبأ نمی‌گویند، و اگر می‌بینیم در سوره نبأ توصیف به عظیم شده برای تأکید بیشتر است. و اگر به پیامبر نبی گفته می‌شود نیز به خاطر خبرهای او است که واجد این ویژگی‌های سه گانه است.

سپس به پیامبر ﷺ دستور می‌دهد: «بگو: "آری، به پروردگارم سوگند، قطعاً

۱. سوره بقره، آیه ۲۲۴.

۲. «زَعَم» بر وزن «طعم» در اصل به معنای سخنی است که یقیناً یا احتمالاً دروغ است، و گاهی به پندار باطل که خالی از سخن باشد نیز گفته می‌شود. بعضی از مفسران مانند شیخ طوسی در تبیان و قرطبی و نویسندگان روح البیان نقل کرده‌اند که زعم کنیه دروغ است.

حق است": ﴿قُلْ إِي وَ رَبِّي إِنَّهُ لَحَقُّ﴾.

تکیه بر عنوان «رَبِّ» اشاره به این معنا است که قیامت ادامه ربوبیت پروردگار، و از مظاهر آن می‌باشد، توضیح این سخن در بحث دلایل معاد به خواست خدا به زودی خواهد آمد.

در پایان آیه باز تأکید بیشتری کرده، می‌گوید: «و شما نمی‌توانید از عدالت و کیفر خدا فرار کنید»: ﴿و مَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ﴾.

جمعی از مفسران این آیه را اشاره به حَقَانِیت قرآن یا نبوت پیامبر اسلام ﷺ دانسته‌اند، در حالی که آیه قبل و بعد آن به خوبی گواهی می‌دهد که منظور از این نبأ همان مسأله معاد و عذاب بدکاران در قیامت است که با انواع تأکیدات، به عنوان یک واقعیت مسلم، بیان شده.

کلمه «إِي» و سوگند «رَبِّي» و «إِنَّ» و لام در «لَحَقُّ» و خود واژه «حَقُّ» و اسمیه بودن جمله، و جمله «وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ» هر کدام بیانگر تأکیدی در این زمینه است.

۴۰۰۳

در چهارمین آیه همین مطلب در شکل تازه‌ای مطرح شده؛ نخست از زبان کافران نقل می‌کند که آنها گفتند: «قیامت هرگز به سراغ ما نخواهد آمد» یعنی اصلاً قیامتی در کار نیست. ﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَأُتَيْنَا السَّاعَةَ﴾.

سپس به پیامبر ﷺ دستور می‌دهد: «بگو: "آری به پروردگارم سوگند که به سراغ شما خواهد آمد، پروردگاری که از غیب آگاه است."!»: ﴿قُلْ بَلَىٰ وَ رَبِّي



## تَأْتِيَنَّكُمْ عَالِمِ الْغَيْبِ ﴿١﴾.

تکیه بر عنوان «عَالِمِ الْغَيْبِ» ممکن است از این نظر باشد که علت انکار منکران معاد به خاطر این بود که می‌گفتند: چه کسی می‌تواند این ذرات پراکنده را از اطراف و اکناف زمین جمع‌آوری کند؟ و چه کسی می‌تواند اعمال انسان‌ها را که همگی محو و نابود شده، و آثاری از آن باقی نمانده محاسبه کند، و پاداش و کیفر دهد؟ قرآن با یک کلمه می‌گوید همان خدایی که عالم الغیب و آگاه از همه اسرار نهان است، این کار را بر عهده گرفته است.

اما این که چرا یکی از نام‌های قیامت «ساعة» است؟ به خاطر آن است که به گفته ارباب لغت «ساعة» در اصل به معنای جزء کوچکی از اجزای زمان است، یا به تعبیر دیگر لحظات زودگذر، و از آن‌جا که حساب بندگان در قیامت، یا اصل قیام قیامت، به سرعت انجام می‌گیرد؛ این نام برای قیامت انتخاب شده است.<sup>(۱)</sup> ضمناً باید توجه داشت که به گفته لسان العرب واژه «ساعة» هم به لحظه ناگهانی پایان جهان گفته می‌شود، و هم به قیام قیامت که آن نیز به طور ناگهانی رخ می‌دهد.

بعضی «ساعة» را به سه گونه تقسیم کرده‌اند: ساعة کبری و ساعة وسطی و ساعة صغری.

اولی روز رستاخیز، و دومی روز مرگ ناگهانی اهل یک زمان - مانند قوم نوح که همزمان با طوفان غرق شدند - و سومی روز مرگ هر انسانی است.<sup>(۲)</sup>

---

۱. فعل «ساع» به معنای زوال آمده است که مفهوم زودگذر بودن در آن نهفته است. المنار می‌گوید: «ساعة» در اصل لغت به معنای زمان کوتاهی است که با عمل معینی که در آن واقع می‌شود تعیین می‌گردد. المنار، جلد ۷، صفحه ۳۵۹.

۲. تاج العروس فی شرح القاموس و مفردات راغب.

در پنجمین آیه همین معنا از زبان راسخان در علم مطرح شده که آنها نیز به هنگام مناجات با خداوند روی مسأله معاد و رستاخیز به عنوان یکی از قطعی ترین مسائل تکیه می کنند؛ و می گویند: «پروردگارا! تو مردم را برای روزی که تردیدی در آن نیست، جمع خواهی کرد»: ﴿رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَّا رَيْبَ فِيهِ﴾ و برای تأکید بیشتر می افزایند: «خداوند از وعده خود تخلف نمی کند. (ما به تو و رحمت بی پایانت، و به وعده رستاخیز و قیامت ایمان داریم.)»: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ﴾.

در این آیه نیز چندین تأکید به چشم می خورد (واژه «ان»، جمله اسمیه، جمله «لاریب فيه» و جمله «إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ».

### انکار معاد عین گمراهی است.

تا این جا سخن همه از تأکیدات بود ولی پنج آیه باقیمانده از آیات مورد بحث همگی مشتمل بر تهدیدات مختلف نسبت به منکران رستاخیز و معاد است؛ هر کدام به تعبیری مخصوص خود. مثلاً در آیه ششم می فرماید: «آگاه باشید کسانی که در قیامت القای تردید می کنند، در گمراهی عمیقی هستند»: ﴿أَلَا إِنَّ الَّذِينَ يُمَارُونَ فِي السَّاعَةِ لَفِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ﴾.

«یمارون» در اصل از «مراء» یا «مریه» گرفته شده که به گفته مقایس اللغه دو

معنا دارد: نخست کشیدن دست بر پستان حیوان برای دوشیدن شیر؛ و دوم صلابت و استحکام است، ولی راغب در مفردات تنها همان معنای اول را ذکر کرده است.

سپس این واژه به معنای تردید و شک آمده است، هرچند راغب می‌گوید: مفهومی محدودتر از شک دارد (شاید از این نظر که «مِریه» شک آمیخته با جستجوگری و تحقیق را می‌رساند، همان‌گونه که دوشنده شیر تلاش و کوشش برای بیرون کشیدن شیر از پستان می‌نماید).

«مماراة» به معنای مجادله در بحث، و اصرار در جدال است؛ گویی هر یک از طرفین می‌خواهند آنچه را در فکر دیگری است استخراج کنند؛ و یا به گفته مقایس هریک از آن دو، دارای صلابت و خشونت در بحث‌اند، و همان‌گونه که در بالا اشاره شد یکی از معانی مریه، صلابت است.

قابل توجه این‌که تعبیر به «ضَلَالٌ بَعِيدٌ» در ده آیه از قرآن مجید آمده است که عموماً درباره کفار و مشرکان و منکران معاد است؛ و این تعبیر به خوبی نشان می‌دهد که گمراهی عمیق از آن این گروه است. چرا که اگر ایمان به خدا و روز جزا وجود داشته باشد گمراهی جنبه سطحی خواهد داشت، و احتمال هدایت و بازگشت به جاده حق زیاد است، ولی انکار توحید یا معاد انسان را به آخرین مرحله گمراهی می‌کشاند و از صراط مستقیم هدایت کاملاً دور می‌سازد، یا به تعبیر دیگر دلایل خداشناسی و معاد آن قدر روشن است که شبیه مسائل حسّی است؛ کسی که در این دو امر گرفتار گمراهی شود، گمراهی او عمیق خواهد بود.

در هفتمین آیه به مسأله حبط اعمال (نابود شدن ثواب کارهای نیک) منکران معاد اشاره کرده می‌گوید: «و کسانی که آیات ما، و دیدار آخرت را تکذیب (و انکار) کنند، اعمالشان نابود می‌گردد؛ آیا جز آنچه را عمل می‌کردند پاداش داده می‌شوند؟!»: ﴿وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾.

«حبط» در لغت در اصل به معنای باطل شدن یا بیمار گشتن است<sup>(۱)</sup> و در تعبیرات آیات و روایات به معنای نابودی ثواب اعمال به خاطر پاره‌ای از گناهان است.

در لسان العرب آمده است که «حبط» به این معناست که انسان کاری را انجام دهد و سپس آن را باطل کند.

در این که آیا «حبط» به طور کلی در مورد طاعات و معاصی حاکم است و اینها دائماً در یکدیگر اثر می‌گذارند؟ در میان علمای علم کلام گفتگو است که به خواست خدا در جای خود مشروحاً از آن بحث خواهیم کرد، ولی این مسأله به صورت قضیه جزئی‌ه جای تردید نیست که بعضی از امور مانند: کفر، سبب نابود شدن پاداش تمام اعمال نیک است. یعنی اگر کسی بی‌ایمان از دنیا برود تمام اعمال خیر او همچون خاکستری در میان یک تندباد محو و نابود می‌شود، آیه فوق در مورد منکران آیات خدا و معاد همین را می‌گوید و این دلیل روشنی بر اهمیّت معاد از نظر قرآن مجید است.

---

۱. مقایس اللغة، مادة حبط.

در هشتمین آیه کسانی را که ایمان به آخرت ندارند صریحاً به عذاب الیم تهدید کرده؛ می‌فرماید: «و این که آنها که به سرای دیگر ایمان نمی‌آورند، عذاب دردناکی برای آنان آماده ساخته‌ایم»: ﴿وَأَنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا﴾.

از یک سو می‌گوید هم اکنون این مجازات آماده است تا کسی گمان نکند وعدهٔ نسیه داده شده، و از سوی دیگر عذاب الهی را به «الیم» و دردناک بودن توصیف می‌کند، تا اهمیّت ایمان به معاد را روشن تر سازد.

واژهٔ «عذاب الیم» ده‌ها بار در قرآن مجید در آیات مختلف تکرار شده، و غالباً در مورد کافران و منافقان است و گاه در مورد گناهان مهمی همچون کناره‌گیری از جهاد (سوره توبه، آیه ۳۹) و تعدی به هنگام قصاص (سوره بقره، آیه ۱۷۸) یا اشاعهٔ فحشا (سوره نور، آیه ۱۹) یا ظلم و ستم (سوره زخرف، آیه ۶۵) و مانند آن از گناهان عظیم و کبیره، به کار رفته است.

در نهمین آیه سه مجازات دردناک برای کسانی که روز قیامت را به فراموشی بسپارند بیان کرده، می‌فرماید: «و به آنها گفته می‌شود: "امروز شما را فراموش می‌کنیم همان گونه که شما دیدار امروزتان را فراموش کردید"»: ﴿وَقِيلَ الْيَوْمَ نَنْسَاكُمْ كَمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا﴾.

«و جایگاه شما دوزخ است»: ﴿وَمَا أَوَّاكُمُ النَّارُ﴾.

«و هیچ یآوری ندارید.»: ﴿وَمَا لَكُمْ مِّن تَّائِبِينَ﴾.

در واقع به فراموشی سپردن قیامت سرچشمه هرگونه ضلالت است. همان‌گونه که قرآن می‌گوید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ﴾: «کسانی که از راه خدا گمراه شوند، عذاب شدیدی بخاطر فراموش کردن روز حساب دارند!»<sup>(۱)</sup>

البته خداوند همه‌جا حاضر است، و همه چیز نزد او حاضر، و فراموشی برای او معنا ندارد؛ بلکه منظور این است که این فراموش‌کاران را چنان از رحمت خود بی‌نصیب می‌سازد که گویی آنها را به فراموشی سپرده است! (دقت کنید)

۸۵۰۳

بالآخره در دهمین و آخرین آیه، منکران معاد را به خلود در آتش و جاودانگی عذاب تهدید می‌کند روی سخن را به پیامبر ﷺ کرده، می‌فرماید: «و اگر (از چیزی) در شگفتی فرو می‌روی، عجیب‌گفتار آنهاست که می‌گویند: "آیا هنگامی که ما خاک شدیم، (بار دیگر زنده می‌شویم و) به خلقت جدیدی باز می‌گردیم؟!": ﴿وَإِنْ تَعْجَبْ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ أَإِذَا كُنَّا تُرَابًا أَئِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ﴾.

سپس می‌افزاید: «آنها کسانی هستند که به پروردگارشان کافر شده‌اند؛ و غل و زنجیرها در گردنشان است؛ و آنها اهل دوزخند، و جاودانه در آن خواهند ماند.»: ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾.

۱. سوره ص، آیه ۲۶. تفسیر المیزان، جلد ۱۳، صفحه ۵۰.

در آغاز آیه سخن از تعَجَّب کَفَّار می‌گوید، سپس این تعَجَّب را از عجائب می‌شمرد؛ یعنی آیا مطلبی به این وضوح، و با این همه دلایل روشنی، جای تعَجَّب دارد؟ و در پایان آیه آنها را به صورت زندانیانی معرفی می‌کند که غل‌ها و زنجیرها برگردن دارند. چه غل و زنجیری سخت‌تر از تعَصَّب و جهل و هواپرستی که هرگونه آزادی اندیشه را از آنها می‌گیرد، تا آن‌جا که مسأله‌ای به این روشنی مایه تعَجَّب آنها می‌گردد، چرا که مخالف هوای نفس و تقلید کورکورانه آنها است.

توجّه داشته باشید نمی‌گوید در قیامت غل و زنجیر برگردن دارند. بلکه ظاهر آیه این است که هم اکنون چنین هستند؛ همان‌گونه که در اشعار عرب آمده است: «لَهُمْ عَنِ الرُّشْدِ أَغْلَالٌ وَ أَقْبَادٌ»: «آنها در برابر هدایت غل‌ها و زنجیرها دارند.» ولی بعضی از مفسران، آیه را اشاره به وضع آنها در قیامت می‌دانند که غل و زنجیرها به گردنشان خواهد افتاد<sup>(۱)</sup> و بعضی هر دو احتمال را ذکر کرده‌اند.<sup>(۲)</sup> ولی بعضی آن را فقط اشاره به وضع حال آنها در دنیا شمرده‌اند چنانچه مرحوم علامه طباطبایی در تفسیر المیزان می‌گوید: «این جمله اشاره به گرفتار شدن در جهان ماده و تکیه بر هوا و تقیّد به قیود جهل و غل‌های انکار است.»<sup>(۳)</sup> مسلم است این‌گونه غل و زنجیرها که انسان به اختیار خود در این جهان بر دست و پا و گردن خویش می‌نهد در قیامت به صورت غل و زنجیرهای آتشین تجسّم خواهد یافت، و او را از ارتقاء به مقام قرب پروردگار باز خواهد داشت.

۱. مجمع‌البیان، سوره رعد، ذیل آیه ۵ و تفسیر قرطبی، جلد ۵، صفحه ۳۵۱۳.

۲. تفسیر کبیر فخر رازی، جلد ۱۹، صفحه ۹.

۳. تفسیر المیزان، جلد ۱۱، صفحه ۳۲۹.

**نتیجه:**

از مجموع آیات فوق - و آیات دیگری که در ضمن مباحث آینده خواهد آمد - به خوبی روشن می‌شود که تا چه حد قرآن مجید برای ایمان به معاد ارزش قائل است؛ و چگونه آن را از پایه‌ها و ارکان ایمان، و از اموری که ترک آن مایه گمراهی عمیق و ضلال بعید، و فاصله گرفتن از حق، و عذاب الیم، و خلود در دوزخ است می‌شمرد؛ و انکار آن را نشانه عدم آزادی اندیشه و گرفتاری در زنجیرهای جهل و عناد و لجاجت می‌داند.

درست به همین دلیل بحث‌های معاد در قرآن گسترده‌ترین بحث‌ها بعد از توحید و خداشناسی است.



## تعبیرات کلی قرآن درباره رستاخیز

اشاره:

قرآن مجید در صدها آیه‌ای که از مسأله معاد بحث می‌کند تعبیرات کاملاً متنوعی دارد که هر یک از آنها اشاره به یکی از ابعاد مفهوم معاد است؛ و در مجموع بیانگر عمق این مسأله و اهداف زندگی پس از مرگ است. از آنجا که مطالعه تعبیرات متنوع قرآن درباره معاد افق‌های تازه‌ای در برابر دیدگان ما در این مسأله مهم عقیدتی می‌گشاید، به شرح آن می‌پردازیم. عمده‌ترین و مهمترین تعبیرات قرآنی از این مسأله هشت تعبیر زیر است:

۱. «قیام الساعة»: (رستاخیز).
۲. «احیاء موتی»: (زنده کردن مردگان).
۳. «بعث»: (برانگیختن).
۴. «حشر»: (جمع کردن).
۵. «نشر»: (گسترده).
۶. «معاد»: (بازگشت به سوی خدا).

۷. «لقاء رب»: (دیدار پروردگار).

۸. «رجوع»: (بازگشت به سوی او).

با این اشاره به قرآن باز می‌گردیم، و به نمونه‌هایی از تعبیرات فوق گوش جان

می‌سپاریم.

۱. «وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُبْلِسُ الْمُجْرِمُونَ»<sup>(۱)</sup>.

۲. «ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَى وَأَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»<sup>(۲)</sup>.

۳. «وَ أَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَّا رَيْبَ فِيهَا وَ أَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ»<sup>(۳)</sup>.

۴. «وَ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَحْشُرُهُمْ إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ»<sup>(۴)</sup>.

۵. «وَاللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَّاحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا فَسُقْنَاهُ إِلَىٰ بَلَدٍ مَّيِّتٍ فَأَحْيَيْنَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا كَذَلِكَ النُّشُورُ»<sup>(۵)</sup>.

۶. «كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ»<sup>(۶)</sup>.

۷. «قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ وَ مَا كَانُوا مُهْتَدِينَ»<sup>(۷)</sup>.

۸. «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ»<sup>(۸)</sup>.

---

۱. سوره روم، آیه ۱۲.

۲. سوره حج، آیه ۶.

۳. سوره حج، آیه ۷.

۴. سوره حجر، آیه ۲۵.

۵. سوره فاطر، آیه ۹.

۶. سوره اعراف، آیه ۲۹.

۷. سوره یونس، آیه ۴۵.

۸. سوره عنکبوت، آیه ۵۷.

## ترجمه:

۱. «آن روز که قیامت برپا می‌شود، مجرمان در نومیدی و غم و اندوه فرو

می‌روند.»

۲. «این بخاطر آن است که (بدانید) خداوند حق است؛ و او است که

مردگان را زنده می‌کند؛ و بر هر چیزی توانا است.»

۳. «و این که رستاخیز آمدنی است، و شکی در آن نیست؛ و خداوند تمام

کسانی را که در قبرها هستند زنده می‌کند»

۴. «به یقین پروردگار تو، آنها را (در قیامت) جمع و محشور می‌کند؛ چرا

که او حکیم و دانا است.»

۵. «خداوند کسی است که بادها را فرستاد تا ابرهایی را به حرکت در

آورند؛ ما این ابرها را به سوی زمین مرده‌ای راندیم و بوسیله آن، زمین را

پس از مردنش زنده کردیم؛ رستاخیز نیز همین گونه است.»

۶. «(و بدانید) همان گونه که در آغاز شما را آفرید، (بار دیگر در

رستاخیز) باز می‌گردید.»

۷. «به یقین آنها که لقای خداوند (و روز رستاخیز) را تکذیب کردند، زیان

بردند و هدایت نیافتند.»

۸. «هر انسانی مرگ را می‌چشد؛ سپس به سوی ما باز گردانده می‌شوید.»

## تفسیر و جمع‌بندی

### ۱. قیامت

معروف‌ترین تعبیر رستاخیز، قیامت است که از مادهٔ قیام گرفته شده. قرآن مجید در ۷۰ مورد از آن روز بزرگ به عنوان «يَوْمَ الْقِيَامَةِ» تعبیر کرده، و در بعضی از آیات مانند نخستین آیهٔ مورد بحث تعبیر به: روزی که ساعت قیام می‌کند آمده است، می‌فرماید: «آن روز که قیامت برپا می‌شود، مجرمان در نومیدی و غم و اندوه فرو می‌روند»: ﴿وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُبْلِسُ الْمُجْرِمُونَ﴾.<sup>(۱)</sup> گنه‌کاران حق دارند که در آن روز مأیوس و غمگین و ساکت و خاموش گردند، چون نتایج اعمال خود را می‌بینند، در حالی که راهی برای جبران و تدارک مافات در برابر آنان وجود ندارد.

فخررازی در تفسیر خود می‌گوید: یأس دو گونه است:

گاهی موجب راحتی انسان است، و آن در جایی است که نسبت به اموری باشد که انسان در انتظار آن به سر می‌برد در حالی که از ضروریات زندگی او نیست. در این‌گونه موارد یأس مایهٔ آرامش است.

ولی گاه در برابر اموری است که انسان شدیداً به آن نیازمند است، بدیهی است یأس در این‌گونه امور مایهٔ حیرت و سرگردانی و غم و اندوه جانکاه می‌گردد؛ واژهٔ «إِبْلَاسٌ» در مورد دَوم به کار می‌رود (در حالی که واژهٔ «يَأْسٌ» چنین نیست).

گاه می‌فرماید: ﴿يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ﴾: «آن روزی که حساب برپا می‌شود».<sup>(۲)</sup>

---

۱. «يُبْلِسُ...» از مادهٔ ابلاس به گفتهٔ راغب در اصل به معنای غم و اندوهی است که از شدت یأس و نومیدی حاصل می‌شود، و بعضی آن را به معنای یأس تفسیر کرده‌اند، در حالی که بعضی دیگر از مفسران و ارباب لغت آن را به سکوت ناشی از عدم دلیل معنا نموده‌اند (مفردات، صحاح، التحقيق، روح المعانی و تفسیر المیزان).

۲. سوره ابراهیم، آیه ۴۱.

گاه می فرماید: «يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ»: «روزی که مردم در پیشگاه پروردگار جهانیان می ایستند.»<sup>(۱)</sup>

گاه می گوید: «يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ»: «روزی که روح و ملائکه به صف می ایستند.»<sup>(۲)</sup> گاه می فرماید: «يَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ»: «روزی که گواهان به پا می خیزند.»<sup>(۳)</sup> آری آن روز، روز قیام و بپاخاستن، روز قیام ساعت، قیام حساب، قیام مردم، قیام فرشتگان، قیام گواهان روز قیام و قیام هر چیز است.

جالب این که در میان این تعبیرات، تعبیر «قیام الساعة» مفهوم خاصی دارد؛ زیرا ساعت همان گونه که گفتیم به معنای جزئی از زمان است، حال آیا مفهوم آیه این است که زمان هم بپا می خیزد؟ بعضی معتقدند که این تعبیر دلیل بر این است که روز قیامت خود گویی موجود زنده ای است که قیام و برپایی برای او تصوّر می شود. (دقت کنید)

۸۷۷

## ۲- احیای موتی

زنده کردن مردگان عنوان دیگری است که در آیات مربوط به معاد به طور وسیع و گسترده به چشم می خورد، و چنانکه به خواست خدا در بخش دلایل معاد خواهد آمد بسیاری از این دلایل روی همین عنوان تکیه می کند؛ و از طرق گوناگون، امکان زنده شدن مردگان را بعد از مرگ نشان می دهد.

۱. سوره مطففین، آیه ۶.

۲. سوره نبأ، آیه ۳۸.

۳. سوره غافر، آیه ۵۱.

از جمله در آیه مورد بحث بعد از آن که قرآن مجید سه مسأله مهم را یادآوری می‌کند (مسأله آفرینش انسان از خاک، و تطورات و دگرگونی‌های دوران جنین، و زنده شدن زمین بعد از نزول باران‌های حیاتبخش) می‌فرماید: «این بخاطر آن است که (بدانید) خداوند حق است؛ و او است که مردگان را زنده می‌کند؛ و بر هر چیزی توانا است»: «ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَأَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ».

«حق» به معنای واقعیت و ثبوت است؛ و تعبیر فوق به گفته‌ی المیزان نشان می‌دهد که خداوند عین واقعیت است؛ نه این که وجودی است دارای واقعیت، او عین ثبوت و عین حقیقت است، بلکه حقانیت و ثبوت هرچیز در عالم از برکت وجود او است.<sup>(۱)</sup>

نقطه‌ی مقابل حق، باطل است که واقعیت و ثبوتی ندارد؛ بلکه خیال و پندار و سرابی بیش نیست.

جالب این که در این آیه پدیده‌های سه گانه فوق (پیدایش آدم از خاک، تطورات جنین، و زنده شدن زمین‌های مرده) هم به عنوان دلیل بر مبدأ (یعنی اصل وجود خدا)، و هم دلیل بر معاد، و هم به جهت بیان صفات خدا (مانند: قدرت) ذکر شده و در حقیقت این تغییرات گسترده که در همه جای جهان حکم فرما است دلیل بر وجود یک نقطه‌ی ثابت در عالم هستی است؛ و این نظام شگرف که بر پدیده‌های متغیر حکومت می‌کند نشانه‌ی علم و قدرت او است، و همه اینها دلیل بر این است که زندگانی بعد از مرگ کاملاً امکان‌پذیر می‌باشد.

همان‌گونه که در بالا اشاره شد تعبیر به «احیاء موتی»: (دنده کردن مردگان) به طور وسیعی در آیات معاد آمده، که این تعبیر دلیل روشنی بر معاد جسمانی است که نه تنها روح انسان؛ بلکه جسم او نیز در جهان دیگر باز می‌گردد. - البتّه در سطحی والاتر و بالاتر که بعداً اشاره خواهد شد - اگر معاد منحصرأ روحانی بود حیات بعد از مرگ مفهوم نداشت؛ بلکه روح بعد از جدایی از جسم همچنان به بقای خود ادامه می‌دهد.

واژه رستاخیز در فارسی همین معنای حیات بعد از مرگ را می‌رساند، چرا که رست از ریشه پهلوی ریستک به معنای مرده گرفته شده، و رستاخیز یا رستاخیز به معنای برخاستن مردگان است؛<sup>(۱)</sup> که معادل عربی «قیامت» یا «احیاء موتی» است.

۸۰۰۳

### ۳. بعث (برانگیختن)

تعبیر دیگری که در آیات قرآن از قیامت به چشم می‌خورد «بعث» است، چنانکه در آیات مورد بحث که به دنبال آیه گذشته در سوره حج آمده است؛ می‌فرماید: «و این که رستاخیز آمدنی است، و شکی در آن نیست؛ و خداوند تمام کسانی را که در قبرها هستند زنده می‌کند»: «وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَّا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ».

این تعبیر به قدری در قرآن گسترده است که یکی از نام‌های قیامت «یوم

---

۱. لغت‌نامه دهخدا، ماده رستاخیز.

البعث»: (روز برانگیخته شدن)،<sup>(۱)</sup> یا «يَوْمَ يُبْعَثُونَ» می‌باشد، این تعبیر در شش آیه از قرآن آمده است.<sup>(۲)</sup>

حتی در سؤالاتی که مشرکان از پیامبر اکرم ﷺ می‌کردند همین تعبیر به طور مکرر به چشم می‌خورد، مانند: «أَيُّدَا مِثْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَئِنَّا لَمَبْعُوثُونَ؟»: «آیا هنگامی که مُردیم و خاک و استخوان (پوسیده) شدیم، بار دیگر برانگیخته خواهیم شد؟!». <sup>(۳)</sup>

«بَعث» در لغت، مفهوم وسیعی دارد، بعضی آن را به معنای فرستادن و بعضی رسانیدن، و بعضی به معنای پراکندن تفسیر کرده‌اند. ولی به طوری که از موارد مختلف استعمال آن به دست می‌آید مفهوم آن همان چیزی است که در فارسی از آن به عنوان برانگیختن تعبیر می‌کنیم؛ منتها در هر موردی به تناسب آن مورد مفهوم خاصی دارد؛ مانند: برانگیختن پیامبر ﷺ برای تبلیغ، برانگیختن لشکر برای جهاد، یا انسان خواب برای ادای وظایف، یا مردگان برای حساب، یا حیوان برای حرکت.<sup>(۴)</sup>

انتخاب این تعبیر برای قیامت به خاطر آغاز حرکت است که خداوند مردگان را از قبر بر می‌انگیزد، سپس آنها را به سوی محاکم و دادگاه‌های قیامت برای حساب می‌فرستد، و از آن‌جا نیز به سوی بهشت یا دوزخ فرستاده می‌شوند؛ که هر یک از این مراحل یکی از مصداق‌های «بعث» است.

۱. سوره روم، آیه ۵۶.

۲. سوره اعراف، آیه ۱۴ - سوره حجر، آیه ۱۶ - سوره مؤمنون، آیه ۱۰۰ - سوره شعراء، آیه ۸۶ - سوره صافات، آیه ۱۴۴ و سوره ص، آیه ۷۹.

۳. سوره صافات، آیه ۱۶. این معنا در آیات سوره اسراء، ۴۹ و ۹۸، سوره مؤمنون، آیه ۸۲، سوره واقعه، آیه ۴۷، سوره انعام، آیه ۲۹ و سوره مؤمنون، آیه ۳۷ آمده است.

۴. مفردات راغب، مقایس اللّغة و التحقیق فی کلمات القرآن الکریم.



تعبیر دیگری در آیات قرآن نیز به چشم می‌خورد که با واژه «بُعْث» قریب الافق است، و آن ماده «بُعْثَرَة» (بر وزن منقبه) می‌باشد.

این تعبیر تنها در دو آیه از قرآن دیده می‌شود، «وَإِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ»؛ (و آن زمان که قبرها زیر و رو گردد، (و مردگان خارج شوند))<sup>(۱)</sup> و در جای دیگر می‌فرماید: «أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعْثِرَ مَا فِي الْقُبُورِ»: «آیا نمی‌داند در آن زمان که تمام کسانی که در قبرها هستند برانگیخته می‌شوند...»<sup>(۲)</sup>

واژه «بُعْثَرَة» را اگرچه ارباب لغت به معنای زیرورو کردن و پراکندن تفسیر کرده‌اند، ولی به گفته‌ی راغب در مفردات بعید نیست که این واژه مرکب از دو کلمه «بُعْث» و «أُثِرَت» بوده باشد که اولی به معنای برانگیختن و دوّمی به معنای پراکندن است، و لذا هر دو معنا را در مفهوم خود جمع کرده است.

بیضاوی همین مطلب را به تعبیر دیگری نقل می‌کند که این واژه مرکب از «بُعْث» و «رَأَى» در «اثارة» است.<sup>(۳)</sup>

#### ۴. حَشْر

تعبیر دیگری که آن هم در آیات فراوانی از قرآن مجید درباره‌ی قیامت آمده است تعبیر «حَشْر» است، چنانکه در آیه‌ی مورد بحث می‌فرماید: «به یقین پروردگار تو، آنها را (در قیامت) جمع و محشور می‌کند؛ چرا که او حکیم و دانا است.»: «وَإِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَحْشُرُهُمْ إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ».

حکمت او ایجاب می‌کند که با مر انسان همه چیز پایان نگیرد، وگرنه

۱. سوره انفطار، آیه ۴.

۲. سوره عادیات، آیه ۹.

۳. تفسیر بیضاوی، ذیل آیه ۴ سوره انفطار.

زندگی دنیا و خواب و خور و پوشیدن و نوشیدن بی ارزش تر از آن است که هدف آفرینش این انسان والا، و این جهان پهناور باشد. علم او نیز سبب می شود که در امر معاد و حشر و نشر و حساب و کتاب بندگان - جمع کردن ذرات پراکنده وجود آنها، و همچنین جمع کردن اعمال و اقوال آنان - مشکلی پیش نیاید، چرا که او همه چیز را می داند و از همه چیز با خبر است.

تعبیر «حشر» حدود سی بار در آیات قرآن مجید و در سوره های مختلف در مورد قیامت به کار رفته است، و این گستردگی دلیل بر اهمیت آن از دیدگاه قرآن می باشد. واژه «حشر» در لغت بنا به نقل مقایس به معنای جمع کردن توأم با راندن است، و گاه به هرگونه جمع نیز گفته می شود؛ و به گفته مفردات به معنای بیرون بردن جمعی از قرارگاهشان به سوی میدان جنگ و مانند آن است، و لذا در روایت آمده است: «الْأَنْسَاءُ لِأَيُّحْشَرْنَ» یعنی: «زنان به سوی میدان جنگ برده نمی شوند.»

در التحقیق آمده که ریشه اصلی آن سه معنا را فرا می گیرد: بعث، سوق و جمع (برانگیختن، حرکت دادن و جمع کردن).

«حَشْرَاتُ الْأَرْضِ» به معنای جنبنده های کوچک است که به خاطر کثرت و حرکت و رانده شدن به این نام نامیده شده اند.

استفاده از این تعبیر برای معاد و روز قیامت به خاطر آن است که همه انسان ها که در طول تاریخ بشر بر صفحه زمین ظاهر شده اند، در آن روز یک جا جمع می شوند؛ و به سوی دادگاه عدل الهی برای حساب و کتاب، و سپس به سوی بهشت و دوزخ رانده می شوند.

اضافه بر این، در آن روز ذرات وجود هر انسانی که در مناطق مختلف کره زمین و حتی گاهی در دریاها و فضا پراکنده شده، به فرمان الهی در کنار هم جمع می‌شوند، و روح به آنها باز می‌گردد، نه تنها خود آنها که اعمالشان نیز گردآوری می‌شود؛ بنابراین روز قیامت روز جمع و حشر در ابعاد مختلف است.

بلکه از پاره‌ای از روایات اسلامی استفاده می‌شود که در قیامت نه تنها اهل زمین که اهل آسمان‌ها نیز با آنها اجتماع می‌کنند و به همین دلیل در تفسیر «یوم التلاق» (روز تلاقی) که یکی از نام‌های قیامت است و در سوره غافر، آیه ۱۵ به آن اشاره شده از امام صادق علیه السلام چنین می‌خوانیم که فرمود: «يَوْمَ يَلْتَقِي أَهْلُ السَّمَاءِ وَ أَهْلُ الْأَرْضِ»: «روزی که اهل آسمان‌ها با اهل زمین ملاقات می‌کنند!»<sup>(۱)</sup>

## ۵. نشر

«نشر» یا «نشور» تعبیر دیگری است که قرآن مجید در آیات متعددی برای روز رستاخیز برگزیده است که در واقع یکی دیگر از ابعاد حیات انسان را بعد از مرگ نشان می‌دهد؛ چنانکه در آیه پنجم مورد بحث می‌خوانیم: «خداوند کسی است که بادها را فرستاد تا ابرهایی را به حرکت در آورند؛ ما این ابرها را به سوی زمین مرده‌ای راندیم و بوسیله آن، زمین را پس از مردنش زنده کردیم؛ رستاخیز نیز همین گونه است.» «وَاللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا فَسُقْنَاهُ إِلَى بَلَدٍ مَيِّتٍ فَأَحْيَيْنَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا كَذَلِكَ النُّشُورُ».

«نشر» و «نشور» به گفته‌ی راغب در مفردات در اصل به معنای گستردن و پهن

۱. بحارالانوار، جلد ۷، صفحه ۵۹، حدیث ۵.

کردن است، چنانکه درباره پارچه، صفحه کاغذ، ابر، نعمت‌ها، و احادیث این تعبیر به کار می‌رود.

و به گفته مقایس اللغه در اصل به معنای گشودن همراه با تشعب است. و به همین جهت به بوی خوش که در فضا پراکنده می‌شود «نشر» گفته می‌شود. به کار رفتن این تعبیر در مورد معاد یا به خاطر انتشار انسان‌ها در نقاط مختلف محشر است، چنانکه در آیه بالا به آن اشاره شد؛ و یا به خاطر انتشار نامه‌های اعمال است، چنانکه در سوره تکویر آیه ۱۰ می‌خوانیم: «وَ إِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ»؛ «و آن هنگام که نامه‌های اعمال گشوده شود».

جالب این‌که در بعضی از روایات آمده است که در قیامت خداوند باران مخصوصی از زیر عرش فرو می‌فرستد که وقتی به زمین فرو می‌رود اجساد مردگان جان می‌گیرند! و همچون گیاهان می‌رویند! سپس ارواح در آنها دمیده می‌شود، بعد زمین می‌شکافتد و آنها از درون خاک بیرون می‌آیند. (گویی زمین رَجِمَ برای آنها است)<sup>(۱)</sup>

در حدیث دیگری می‌خوانیم که شخصی از رسول خدا ﷺ پرسید: «چگونه خداوند مردگان را زنده می‌کند؟» فرمود: «آیا هرگز از سرزمین خشک بی آب و علفی عبور کرده‌ای، سپس مرتبه دیگر از آن می‌گذری در حالی که سبز است؟!» سؤال کننده می‌گوید: «آری»، فرمود: «همین گونه خداوند مردگان را زنده می‌کند»، یا فرمود: «نشور همین گونه است»<sup>(۲)</sup>

۱. تفسیر روح البیان، جلد ۷، صفة ۳۲۳، با تلخیص.  
۲. همان مدرک.

## ۶. معاد

در آیات دیگری از قیامت تعبیر به «عود» و بازگشت انسان‌ها شده است که منظور از آن بازگشت به حیات مجدد است، در ششمین آیه مورد بحث می‌خوانیم: «همان‌گونه که در آغاز شما را آفرید (بار دیگر در قیامت) باز می‌گردید»: ﴿كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ﴾.

در بحث دلایل معاد به خواست خدا خواهیم دید که این جمله، کوتاه‌ترین و در عین حال روشن‌ترین دلیل بر امکان معاد را در خود جای داده، و از آفرینش نخستین، استدلال بر امکان آفرینش مجدد می‌کند.

قابل توجه این‌که تعبیر «عود» حتی در لسان مشرکان و منکران معاد نیز بوده است که می‌گفتند: «چه کسی می‌تواند ما را به زندگی مجدد بازگرداند؟» ﴿فَسَيَقُولُونَ مَنْ يُعِيدُنَا﴾. و قرآن در پاسخ آنها می‌گوید: «بگو: "همان کسی که شما را در آغاز آفرید!"»: ﴿قُلْ الَّذِي فَطَرَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ﴾<sup>(۱)</sup> تعبیر به معاد نیز از همین جا گرفته شده.

ضمناً این تعبیر دلیل روشنی بر مسأله معاد جسمانی است، چرا که روح در حقیقت بازگشتی ندارد، بلکه به بقای خود بعد از مرگ ادامه می‌دهد، و این حیات جسمانی است که در قیامت بازگشت می‌کند، و روح به آن می‌پیوندد.

نکته مهمی که یادآوری آن در این جا لازم به نظر می‌رسد این است که طبق تفسیری که برای آیه مورد بحث ذکر شد، تشبیه در مورد اصل بازگشت به حیات

---

۱. سوره اسراء، آیه ۵۱.

است (این تفسیر را مرحوم طبرسی در آغاز کلامش آورده، و در روح‌البیان نیز آن را به عنوان تفسیر آیه انتخاب کرده است).

ولی گروهی از مفسران از جمله فخررازی در تفسیر کبیر، و علامه طباطبایی در المیزان و صاحب المنار در تفسیر المنار و بعضی دیگر گفته‌اند که تشبیه در این قسمت است که خداوند در آغاز مردم را به صورت دو گروه آفرید: گروهی مؤمن و گروهی کافر - گروهی در پرتو هدایت انبیاء راه هدایت را برگزیدند، و گروهی بر اثر وسوسه‌های شیاطین راه ضلالت را - و در قیامت نیز به صورت دو گروه محشور خواهند شد: مؤمن و کافر، سعادت‌مند و شقاوت‌مند و آیه بعد از این آیه «فَرِيقًا هَدَىٰ وَ فَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلٰلَةُ»<sup>(۱)</sup> را شاهد این تفسیر دانسته‌اند. عجیب‌تر این‌که فخررازی آن را دلیل بر مسأله جبر و سعادت و شقاوت ذاتی پنداشته است!

در حالی که اگر به آیات دیگر قرآن که شبیه این آیه است نظر بيفکنیم خواهیم دانست که تشبیه در مسأله هدایت بعد از مر است، نه هدایت و ضلالت در دنیا. در سوره روم آیه ۱۱ می‌خوانیم: «اللَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» (آگاه باشید) خداوند آفرینش را آغاز می‌کند، سپس آن را باز می‌گرداند، سپس شما به سوی او باز گردانده می‌شوید. و در آیه ۲۷ همین سوره می‌خوانیم: «وَ هُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَ هُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ» (او کسی است که آفرینش را آغاز می‌کند، سپس آن را باز می‌گرداند، و این کار برای او آسانتر است.) آیات متعدد دیگری نیز همین معنا را می‌رساند.<sup>(۲)</sup>

۱. سوره اعراف، آیه ۳۰.

۲. سوره یونس، آیات ۴ و ۳۴، سوره نمل، آیه ۶۴، سوره عنکبوت، آیه ۱۹.

ممکن است در این جا گفته شود که تفسیر آیه به مسأله سعادت و شقاوت همان چیزی است که در تفسیر علی بن ابراهیم از ابی الجارود نقل شده است که امام باقر علیه السلام فرمود: «همان‌گونه که در آغاز گروهی را مؤمن و گروهی را کافر، گروهی را سعادت‌مند و گروهی را شقاوت‌مند، آفرید؛ همین‌طور در قیامت مردم به دو گروه تقسیم می‌شوند: گروهی هدایت یافته، و گروهی گمراه»: «خَلَقَهُمْ حِينَ خَلَقَهُمْ مُؤْمِنًا وَ كَافِرًا وَ سَعِيدًا وَ شَقِيًّا وَ كَذَلِكَ يَعُودُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مُهْتَدِيًّا وَ ضَالًّا...»<sup>(۱)</sup>

ولی بدون شک این حدیث از احادیث متشابه است و راوی آن ابوالجارود که نامش زیاد بن منذر می‌باشد از کسانی است که در کتب رجال مذمت شدیدی از او شده، حتی بعضی نام سَرْحُوب که یکی از نام‌های شیطان است بر او گذارده‌اند، در بعضی از روایات کذاب و کافر شمرده شده، و او را مؤسس مذهب منحرف جارودیّه (فرقه‌ای از زیدیه) می‌دانند.

بنابراین صحیح همان تفسیر اول است.

## ۷. لِقَاءُ اللَّهِ

تعبیر دیگری که در آیات متعددی از قرآن مجید اشاره به قیامت و رستاخیز می‌کند تعبیر به «لِقَاءُ اللَّهِ» یا «لِقَاءُ رَبِّ» است؛ از جمله در هفتمین آیه مورد بحث می‌خوانیم: «به یقین آنها که لقای خداوند (و روز رستاخیز) را تکذیب کردند، زیان بردند و هدایت نیافتند»: «قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ»<sup>(۲)</sup>.

۱. تفسیر القمی، جلد ۱، صفحه ۲۲۶ و تفسیر نورالثقلین، جلد ۲، صفحه ۱۸.  
 ۲. همین تعبیر در آیات دیگری مانند سوره انعام، آیات ۳۱ و ۱۴۵ - سوره یونس، آیات ۷ و ۱۱ و ۱۵ -

تعبیر به «لقاء الله» یا «لقاء رب» که مکرّر در آیات قرآن آمده، بسیار پر معنا و عمیق است، هرچند جمعی از مفسران بسیار ساده از کنار آن گذشته‌اند. گاه گفته‌اند: منظور از «لقاء الله» ملاقات فرشتگان خدا در قیامت است. گاه گفته‌اند: منظور ملاقات حساب و جزاء و ثواب او است. گاه گفته‌اند: به معنای ملاقات حکم و فرمان او است.

به این ترتیب هر کدام کلمه‌ای را در تقدیر گرفته‌اند؛ در حالی که می‌دانیم تقدیر برخلاف اصل است و تا دلیلی بر آن نباشد باید از آن پرهیز کرد. با توجه به این حقیقت به سراغ تفسیر اصلی آن می‌رویم. بدون شک منظور ملاقات حسی پروردگار نیست؛ چرا که ملاقات حسی تنها در مورد اجسام است که دارای مکان و زمان و رنگ و کیفیات دیگرند، به طوری که می‌توان آنها را با چشم ظاهر دید.

بلکه منظور یک شهود باطنی و دیدار و ملاقات روحانی و معنوی با خدا است؛ زیرا در قیامت حجاب‌ها کنار می‌رود، و آثار خداوند چنان در عرصه محشر و تمام صحنه‌ها و مواقف قیامت ظاهر و آشکار می‌گردد که همه کس حتی کافران خدا را با چشم دل می‌بینند، و او را دیدار می‌کنند! (هرچند این دیدارها متفاوت است.)

مرحوم علامه طباطبایی در تفسیرالمیزان چنین می‌گوید: بندگان خدا در شرایطی قرار می‌گیرند که حجابی میان آنها و پروردگارشان نیست؛ زیرا طبیعت

---

سوره رعد، آیه ۲ - سوره کهف، آیات ۱۰۵ و ۱۱۰ - سوره فرقان، آیه ۲۱ - سوره عنکبوت، آیات ۵ و ۲۳ - سوره روم، آیه ۸ - سوره سجده، آیه ۲۳ - سوره فصلت، آیه ۵۴ - سوره سجده، آیات ۱۰ و ۲۰ - نیز آمده است.



روز قیامت ظهور و بروز حقایق است، همان‌گونه که در آیه ۲۵ سوره نور آمده: «وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ»: «و می دانند که خداوند حق آشکار است.»<sup>(۱)</sup>

جالب این‌که در حدیث مشروحی می‌خوانیم مردی خدمت امام امیرمؤمنان علی علیه السلام آمد و عرض کرد «من درباره قرآن مجید به شک افتاده‌ام!» امام فرمود: «چرا؟!» عرض کرد: «در آیات بسیاری می‌بینم که قرآن سخن از ملاقات پروردگار در قیامت می‌گوید: و از سوی دیگر می‌فرماید: «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ»: "چشمها او را نمی‌بینند؛ ولی او همه چشمها را می‌بیند" این آیات چگونه باهم سازگار است؟»

امام علیه السلام فرمود: «اللقاء هنا ليس بالزُوية، و اللقاء هو البعث فافهم جميع ما في كتاب الله من لقاءه فإنه يعني بذلك البعث»: "لقاء به معنای مشاهده با چشم نیست؛ بلکه لقاء همان رستاخیز و برانگیخته شدن مردگان است؛ پس معنای تمام آنچه در قرآن تعبیر به «لقاء الله» شده است درک کن که همه به معنای بعث است.»<sup>(۲)</sup>

در حقیقت امیرمؤمنان علی علیه السلام مسأله لقاء الله را به چیزی تفسیر می‌کند که شهود پروردگار از لوازم آن است؛ آری روز رستاخیز روز برطرف شدن حجاب‌ها و کنار رفتن پرده‌ها، و ظهور آیات حق، و تجلی خداوند بر قلوب است؛ و از این تعبیر امام علیه السلام هرکس به فراخور حال خود مطلب را در سطوح مختلف درک می‌کند، و همان‌گونه که گفتیم شهود باطنی اولیاء الله در قیامت با افراد عادی بسیار متفاوت و مختلف است.

۱. تفسیرالمیزان، جلد ۱۵، صفحه ۱۰۳، و جلد ۱۰، صفحه ۶۹.

۲. توحید صدوق، صفحه ۲۶۷ (با تلخیص).

## ۸. رجوع الی الله

سرانجام تعبیر دیگری که به صورت بسیار گسترده (ده‌ها بار) از قیامت در آیات قرآن مجید به کار رفته، تعبیر به: رجوع و بازگشت به سوی پروردگار یا تعبیر به «رَدَّ إِلَى اللَّهِ» و مشتقات آنها است، از جمله در آخرین آیه مورد بحث می‌گوید: «هر انسانی مرا می‌چشد؛ سپس به سوی ما باز گردانده می‌شوید.»:

﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ﴾

تعبیر به رجوع و بازگشت همان‌گونه که گفتیم در آیات مکرری دیده می‌شود. گاه می‌گویند: ﴿إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً﴾ «بازگشت همه شما به سوی خدا است.»<sup>(۱)</sup>

گاه نفس مطمئنه و روح تکامل یافته را مخاطب قرار داده، می‌فرماید: ﴿إِلَى اللَّهِ رُجِعُكُمْ﴾: «به سوی پروردگارت بازگرد.»<sup>(۲)</sup>

گاه در مقام بیان قدرت خداوند می‌گوید: ﴿إِنَّهُ عَلَى رَجْعِهِ لَقَادِرٌ﴾: «به یقین او (که انسان را در آغاز اینگونه آفرید) می‌تواند او را بازگرداند.»<sup>(۳)</sup>

گاه از زبان گروهی از مؤمنان نقل می‌کند: ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾: «ما از آن خداییم؛ و به سوی او باز می‌گردیم.»<sup>(۴)</sup>

گاه می‌فرماید: ﴿إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الرُّجْعَىٰ﴾: «و به یقین بازگشت (همه) به سوی پروردگارت تو است.»<sup>(۵)</sup>

۱. سوره مائده، آیه ۴۸.

۲. سوره فجر، آیه ۲۸.

۳. سوره طارق، آیه ۸.

۴. سوره بقره، آیه ۱۵۶.

۵. سوره علق، آیه ۸.

این تعبيرات که نظائر فراوانی در قرآن مجید دارد نشان می‌دهد که رستاخیز و قیامت از دیدگاه قرآن یک نوع بازگشت است؛ و می‌دانیم مفهوم این واژه آن است که چیزی از نقطه‌ای آمده باشد، باز به همان نقطه برمی‌گردد.

در این جا این سؤال پیش می‌آید که این معنا چگونه درباره قیامت تطبیق می‌کند، و چگونه ما از سوی خدا آمده‌ایم که به سوی او باز گردیم؟!

جمعی از مفسران در پاسخ به این سؤال کلمه‌ای در آیه در تقدیر گرفته‌اند و گفته‌اند: مفهومش، آن است که «إِلَىٰ حُكْمِهِ تُرْجَعُونَ»: «به سوی حکم خدا باز می‌گردید». همان‌گونه که گاه گفته می‌شود: «رَجَعَ أَمْرُ الْقَوْمِ إِلَى الْأَمِيرِ»: «کار مردم به امیر بازگشت داده شد.»<sup>(۱)</sup>

ولی آیا صحیح است که در تمام این آیات چنین کلمه‌ای را محذوف بدانیم؟ اصلاً چه نیازی به تقدیر و قائل شدن به حذف است؟ حتماً این تعبیر قرآنی نکته خاصی داشته که باید با تلاش و جستجو آن را دریابیم. برای یافتن پاسخ این سؤال بهتر است به آغاز خلقت انسان باز گردیم.

قرآن می‌گوید خداوند به فرشتگان خطاب کرد و فرمود: «فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ»: «هنگامی که آن را نظام بخشیدم، و در او از روح خود (روحی شایسته و بزرگ) دمیدم، همگی برای او سجده کنید!»<sup>(۲)</sup>

مسلماً منظور از روح خدا روحی نیست که از ذات پاک او جدا شده باشد، چرا که او واجب‌الوجود و از هر نظر بسیط و خالی از اجزاء ترکیبی است؛ بلکه منظور این است که از یک روح بزرگ که از اشرف مخلوقات خدا می‌باشد، در او

۱. مجمع‌البیان، جلد ۱، صفحه ۷۱، و تفسیر فخررازی، جلد ۲، صفحه ۱۵۲.

۲. سوره حجر، آیه ۲۹.

دمیده شده است (و در اصطلاح به این اضافه، اضافه تشریفیه می‌گویند).  
به این ترتیب روح والای انسان از آن عالم بالا به سوی جهان خاکی کشیده  
شده، و با این خاک تیره پیوند یافته، تا مدارجی از کمال را طی کند؛ سپس از آن  
جدا شود و به عالم بالا و جوار قرب حق باز گردد.

درست است که طبق معاد جسمانی در قیامت جسم و روح هر دو باز  
می‌گردند؛ ولی باید توجه داشت که در آنجا روح به جسم باز نمی‌گردد؛ بلکه  
جسم به سوی روح می‌رود، و تعالی و تکامل می‌یابد! و لذا نقائص جسم دنیوی  
را از دست می‌دهد، فرسودگی، پیری، فناپذیری، درد و بیماری، و تعب و  
خستگی همه از آن رخت بر می‌بندد. (دقت کنید)

بعضی از دانشمندان در این جا تشبیه زیبایی برای مسأله نزول روح به بدن، و  
سپس بازگشت به عالم بالا آورده‌اند. روح انسان را به غواصی تشبیه می‌کنند که  
برای فرو رفتن در قعر دریا و بیرون آوردن جواهرات گرانبها، جسم سنگینی را  
به پای خویش می‌بندد، تا به کمک آن در دریا فرو رود. هنگامی که بر کف دریا  
نشست و گوهرهای گرانبها را جمع‌آوری نمود. جسم سنگین را از پای خود باز  
می‌کند و به سطح دریا برمی‌گردد، و این است معنای رجوع (دقت کنید).

#### نتیجه:

در یک جمع‌بندی به این جا می‌رسیم که روز بازپسین مراحل و مواقفی دارد  
که از هر کدام از آنها در قرآن مجید تعبیری آورده شده است.  
نخست از «قیامت» و آغاز رستاخیز و دگرگونی جهان بحث می‌شود.

سپس به مرحله «احیاء موتی» و زنده شدن مردگان می‌رسد.  
بعد خداوند آنها را بر می‌انگیزد یعنی مرحله «بعث» شروع می‌شود.  
سپس آنها را جمع می‌کند، و این مرحله «حشر» است:  
بعد آنها را می‌گستراند و این مرحله «نشر» است.  
سپس آنها بازگشت به سوی خدا می‌کنند و این مرحله «معاد» است.  
سپس به مرحله لقاء پروردگار می‌رسند و این مرحله «لقاء الله» است.  
و سرانجام به سوی آن وجود نامتناهی و کمال مطلق پیش می‌روند و این  
مرحله «رجوع» به پروردگار است.

## هفتاد نام قیامت

### در قرآن

#### اشاره:

اگر از تعبیرات کلی قرآن مجید در مورد رستاخیز - که در بحث گذشته آوردیم - بگذریم قرآن نام‌های زیاد دیگری برای معاد انتخاب کرده که به جزئیات اوصاف آن روز بزرگ اشاره می‌کند.

این نکته قابل توجه است که قرآن مجید همیشه از قیامت با یک نام یاد نمی‌کند؛ این به خاطر آن است که در قیامت حوادث بسیار مختلف و گوناگونی رخ می‌دهد، و هر یک از این حوادث چهره‌ای از آن روز را نشان می‌دهد.

قرآن برای نشان دادن این ویژگی‌ها که مسلماً آثار تربیتی فوق‌العاده‌ای دارد از نام‌های گوناگونی استفاده می‌کند، تا ترسیم دقیقی در مجموع آیات از آن روز عظیم و حوادث فوق‌العاده و تکان‌دهنده آن کرده باشد.

البته نام در اینجا به معنای اسم خاص - یا به تعبیر ادبیات عربی علم شخص - نیست؛ بلکه معنای وسیع‌تری دارد که نام‌های توصیفی را نیز شامل می‌شود.

یعنی عناوینی که متکی بر اوصاف آن روز و ویژگی‌های آن زندگی است.

با این اشاره به سراغ نام‌های قیامت در قرآن می‌رویم و خوانندگان را بار دیگر

به این نکته توجه می‌دهیم که دقت در این نام‌ها آثار تربیتی عمیقی دارد؛ و در بیداری و آگاهی و تهذیب نفوس و اصلاح قلوب و دعوت به سوی تقوا و بازداشتن از زشتی؛ بسیار مؤثر است.

مرحوم فیض کاشانی در محجة البیضاء می‌گوید: «در هریک از نام‌های قیامت سرّی نهفته است و در هر توصیفی معنای مهمّی بیان گشته: باید کوشید این معنایی را درک کرد و به این اسرار راه یافت.» سپس همراه آن یکصد نام برای قیامت ذکر می‌کند.<sup>(۱)</sup>

البته این نام‌ها همه در قرآن مجید نیست؛ بلکه قسمتی از آنها از احادیث گرفته شده لذا از بحث تفسیری ما خارج است، ما فعلاً تنها به سراغ نام‌های قیامت در قرآن می‌رویم.

از سوی دیگر بعضی از نام‌هایی که فیض کاشانی فرموده، نه با صراحت در قرآن مجید آمده است و نه در اخبار؛ بلکه استنباطی است اجمالی از کتاب و سنت، لذا بهتر آن است به سراغ نام‌هایی رویم که با صراحت در قرآن مجید ذکر شده (خواه جنبه اسم خاص داشته باشد که تعداد محدودی از آنها است یا جنبه توصیف و بیان ویژگی‌های آن روز).

این اسامی را در سه گروه می‌توان خلاصه کرد:

**بخش اول:** نام‌هایی است که با اضافه و اژه «یوم» به یک کلمه، از یکی از ابعاد و ویژگی‌های آن روز خبر می‌دهد؛ و آنها عبارتند از:

## ۱. یَوْمَ الْقِيَامَةِ

این نام که از مشهورترین نام‌های روز رستاخیز است، درست هفتاد بار در قرآن مجید تکرار شده است؛ از جمله می‌فرماید: «وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ»: «ما ترازوهای عدل را در روز قیامت برپا می‌کنیم.»<sup>(۱)</sup>

در این‌که چرا آن روز، به قیامت و بپاخاستن نامیده شده، خود قرآن مجید از این مسأله پرده برداشته می‌گوید: «روزی که مردم در پیشگاه پروردگار جهانیان می‌ایستند»: «يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ»<sup>(۲)</sup>.

همچنین در آن روز فرشته اعظم خداوند که نامش روح است با سایر ملائکه در یک صف برای اجرای فرمان خدا قیام می‌کنند. «يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا»: «روزی که روح و ملائکه به صف می‌ایستند و هیچ يك، جز به اذن خداوند رحمان، سخن نمی‌گویند، و (آنگاه که می‌گویند) درست می‌گویند.»<sup>(۳)</sup> و نیز در آن روز شاهدان و گواهان، برای شهادت بر اعمال انسان‌ها بپا می‌خیزند «وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ»: «روزی که گواهان به پا می‌خیزند.»<sup>(۴)</sup>

و بالأخره در آن روز حساب و کتاب، برپا می‌شود. «يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ»: «روزی که حساب برپا می‌شود.»<sup>(۵)</sup>

این مطلب در دادگاه‌ها معمول است که به هنگام اعلام رأی دادگاه همه

۱. سوره انبیاء، آیه ۴۷.

۲. سوره مطففین، آیه ۶.

۳. سوره نبأ، آیه ۳۸.

۴. سوره غافر، آیه ۵۱.

۵. سوره ابراهیم، آیه ۴۱.



حاضران اعم از متهمان و قضات بپا می‌خیزند، و رأی نهایی اعلام می‌شود. این بپاخاستن دلیل بر احترام به رأی دادگاه و تسلیم در مقابل آن است.

از این گذشته، انسان هنگامی که می‌خواهد به طور جدی کاری را انجام دهد بپا می‌خیزد و آماده اجرا می‌شود، به همین جهت مسأله قیام، دلیل بر تصمیم و اراده محکم و آمادگی و احترام نسبت به انجام کاری است، و شاید به همین دلیل واژه «قیامت» در قرآن مجید، این همه تکرار و تأکید شده است.

اضافه بر اینها، قیام مردگان از قبرها، خود نیز یکی از دلایل این نام‌گذاری است.

در حدیثی از امام علی بن الحسین علیه السلام می‌خوانیم: «أَشَدُّ سَاعَاتِ ابْنِ آدَمَ ثَلَاثُ سَاعَاتٍ: السَّاعَةُ الَّتِي يُعَايِنُ فِيهَا مَلَكَ الْمَوْتِ، وَ السَّاعَةُ الَّتِي يَقُومُ فِيهَا مِنْ قَبْرِهِ، وَ السَّاعَةُ الَّتِي يَقِفُ فِيهَا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى:» «شدیدترین ساعات انسان‌ها، سه ساعت است: ساعتی که فرشته مر را در برابر خود می‌بیند، و ساعتی که از قبر برمی‌خیزد، و ساعتی که در برابر خداوند متعال می‌ایستد.»<sup>(۱)</sup>

## ۲. الْيَوْمُ الْآخِرُ

نام دیگری که بسیار مشهور و معروف است، و در قرآن مجید به طور گسترده آمده است: «الدَّارُ الْآخِرَةُ» (سرای دیگر) و «الْيَوْمُ الْآخِرُ» (روز دیگر) یا به طور خلاصه «الْآخِرَةُ» است که یکصد و چهل بار در سوره‌های مختلف قرآن مجید، روی آن تکیه شده است.

در آیه ۱۷۷ سوره بقره در توضیح معنای نیکوکاری می‌فرماید: «وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ

۱. بحارالانوار، جلد ۷، صفحه ۱۰۵، حدیث ۱۹.

أَمَّنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ...»: «بلکه نیکوکار کسی است

که به خدا و روز واپسین و فرشتگان و کتاب خدا و پیامبران، ایمان آورده...»

در تعبیر دیگری در آیه ۸۳ سوره قصص می‌فرماید: ﴿تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ

نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فُسَادًا﴾: «(آری،) این سرای آخرت

را (تنها) برای کسانی قرار می‌دهیم که اراده برتریجویی و فساد در زمین را

ندارند.» و باز در تعبیر دیگری در آیه ۴ سوره بقره می‌فرماید: ﴿وَبِالْآخِرَةِ هُمْ

يُوقِنُونَ﴾: «مؤمنان حقیقی کسانی هستند: (که به سرای دیگر یقین دارند.»

تعبیر به «الْيَوْمِ الْآخِرِ» یا «الدَّارُ الْآخِرَةُ» یا «الْآخِرَةُ» در برابر دار دنیا است که

از آن به نشئه اولی تعبیر شده چنان‌که می‌خوانیم: ﴿وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَى

فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ﴾: «شما عالم نخستین را دانستید؛ پس چرا متذکر نمی‌شوید (که

جهانی بعد از آن است)؟!»<sup>(۱)</sup>

در آیه ۴ سوره ضحی آمده است ﴿وَلِلْآخِرَةِ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَى﴾: «و به یقین

آخرت برای تو از دنیا بهتر است.»

به گفته ارباب لغت، «آخِرُ» نقطه مقابل «أَوَّلُ» است و «آخِرُ» (به معنای دیگر)

نقطه مقابل «واحد» است.

مرحوم طبرسی در مجمع‌البیان می‌گوید: آخرت را از این نظر آخرت

نامیده‌اند که بعد از دنیا است، و دنیا از این نظر دنیا نامیده شده که به مردم نزدیک

است (از ماده دُنُو) و بعضی هم گفته‌اند به خاطر دنائت و پستی آن است نسبت به

آخرت.<sup>(۲)</sup>

۱. سوره واقعه، آیه ۶۲.

۲. مجمع‌البیان، جلد ۱، صفحه ۴۰.

شبهه همین معنا در تفسیر روح البیان و تفسیر فخررازی نیز آمده است.<sup>(۱)</sup> این تعبیر ضمناً بیانگر این واقعیت است که سیر تکاملی انسان از این جهان شروع می‌شود؛ و ادامه می‌یابد. جهان دیگر آخرین مرحله این مسیر است، دنیا به منزله منزلگاه‌های میان جاده است. و آخرت قرارگاه نهایی و ابدی است. این هشدار است به همه انسان‌ها که دنیا را سرای جاودان نشمرند، دل به آن نبندند، آن را هدف نهایی نشمرند، و تمام نیرو و قدرت خود را معطوف آن نسازند؛ بلکه از آن به صورت گذرگاهی برای وصول به سرای دیگر بهره گیرند.

۴۵۴

### ۳. یَوْمُ الْحِسَابِ

یکی دیگر از اسامی مشهور قیامت، «یوم الحساب» است که در پنج آیه از قرآن مجید آمده است و این نام به خاطر آن است که تمامی اعمال آدمی اعم از صغیر و کبیر، جزئی و کلی، معنوی و مادی، جوارحی و جوانحی (بدنی و روحی) بدون استثناء در آن روز مورد محاسبه قرار می‌گیرد، قرآن از زبان موسی بن عمران علیه السلام می‌گوید: «وَقَالَ مُوسَىٰ إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ»: «موسی گفت: "من به پروردگارم و پروردگار شما پناه می‌برم از هر متکبری که به روز حساب ایمان نمی‌آورد."»<sup>(۲)</sup> و گاه از آن تعبیر به «یَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ»: «در آن روزی که حساب برپا می‌شود» شده است.<sup>(۳)</sup>

۱. روح البیان، جلد ۱، صفحه ۴۱، و تفسیر فخررازی، جلد ۲، صفحه ۳۲.

۲. سوره غافر، آیه ۲۷.

۳. سوره ابراهیم، آیه ۴۱.

مقایس اللغة چهار ریشه برای ماده «حساب» ذکر می‌کند: شمردن، کفایت کردن، و «حسیبان» به معنای بالش کوچک، و «أَحْسَبُ» به معنای کسی که بر اثر بیماری پوست تنش سفید شده و موهای او ریخته است.

بعضی از ارباب لغت معانی بیشتری برای آن ذکر کرده، و حتی آن را به هفت معنا رسانده‌اند که از جمله آنها مجازات و عذاب است.<sup>(۱)</sup>

ولی ظاهر این است که همه معانی فوق آن گونه که اجمالاً از مفردات راغب بر می‌آید به یک معنا باز می‌گردد، و آن حسابرسی کردن است؛ و اگر در معنای کفایت کردن به کار می‌رود به خاطر آن است که محاسبه‌ای برای رسیدن به کفایت صورت می‌گیرد؛ و همچنین در مورد مجازات به خاطر آن است که بعد از حسابرسی انجام می‌شود. معانی دیگر نیز به نحوی بازگشت به این معنا می‌کنند. (مثلاً اطلاق آن بر نوعی از بیماری جلدی به خاطر شباهت با مجازات الهی است که بعد از حساب واقع می‌شود؛ و شاید بالش کوچک را از این رو «حسیبان» نامیده‌اند که حسابگران در موقع حساب به آن تکیه می‌کنند)

به هر حال یکی از روشن‌ترین برنامه‌هایی که در قیامت انجام می‌گیرد، و اصولاً قیام قیامت به خاطر آن است، مسأله حساب الهی است که شرح چگونگی آن به خواست خدا در بحث‌های مربوط به منازل آخرت خواهد آمد.

این نام نیز به طور گسترده در قرآن به کار رفته و تعداد آیاتی که در آن «یوم الدین» آمده است بالغ بر سیزده مورد است که از همه مشهورتر در زبان‌ها در سوره حمد آیه ۴ آمده است. ﴿مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾: «او مالک روز جزا است.» (بعضی از ارباب لغت معتقدند که اصل واژه «دین» به معنای خضوع و انقیاد و اطاعت است؛ و اگر این واژه بر معنای جزا اطلاق شده یا به خاطر آن است که در مقابل آن باید مطیع بود یا این که جزا مولود اطاعت است.) در بعضی از روایات نیز به معنای روز حساب تفسیر شده که در حقیقت از قبیل ذکر علت و اراده معلول است زیرا حساب مقدمه‌ای برای جزا است.

۸۵۰۳

## ۵. یَوْمِ الْجَمْعِ

این تعبیر دوبار در قرآن مجید آمده است؛ از جمله در سوره تغابن آیه ۹ ﴿يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ الْجَمْعِ ذَلِكَ يَوْمُ التَّغَابُنِ﴾: «این در زمانی خواهد بود که همه شما را در روز اجتماع (روز رستاخیز) گردآوری می‌کند؛ آن روز، روز احساس خسارت و پشیمانی است!»

در سوره شوری آیه ۷ می‌خوانیم: ﴿لِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا وَتُنذِرَ يَوْمَ الْجَمْعِ﴾: «امم القری و کسانی را که گرد آن هستید (ساکنان مکه و همه جهانیان را) انذار کنی و آنها را از روزی که همگان در آن روز جمع می‌شوند و هیچ شک و تردیدی در آن نیست بیم دهی.»

چگونه آن روز، روز جمع نباشد در حالی که تمام اولین و آخرین و همه جن

و انس و حَتَّى ملائکة مقربین در آنجا جمع اند، نه تنها خودشان که اعمال آنها نیز تماماً در آنجا جمع آوری شده است و برای عرضه به دادگاه عدل الهی آماده است.

همین نام به صورت دیگری در آیه ۱۰۳ سوره هود نیز آمده ﴿ذَلِكَ يَوْمٌ مَّجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ﴾: «همان روزی که مردم در آن جمع آوری می شوند».

۴۵۷

## ۶. يَوْمَ الْفَصْلِ

نام دیگر روز قیامت «يَوْمُ الْفَصْلِ»: (روز جدایی) است. این نام شش بار در قرآن مجید تکرار شده<sup>(۱)</sup> از جمله در سوره نبا آیه ۱۷ می خوانیم: ﴿إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ كَانَ مِيقَاتًا﴾: «(آری) روز جدایی (حق از باطل)، میعاد همگان است!». این تعبیر؛ تعبیر بسیار پر معنایی است که بیانگر جدایی‌ها در آن روز عظیم است. جدایی حق از باطل، جدایی صفوف مؤمنان و صالحان از کافران و مجرمان، جدایی برادر از برادر، و پدر و مادر از فرزند، و جدایی سرنوشت خوبان از بدان.

این تعبیر گاهی به معنای «يَوْمُ الْقَضَاءِ» و روز داوری نیز می آید؛ زیرا قاضی به وسیله حکم خود منازعه را پایان می دهد، و لذا به حکم و قضاوت که علت پایان مخاصمات است، «الفصل» گفته می شود.

۴۵۷

۱. سوره صافات، آیه ۲۱ - سوره دخان، آیه ۴۰ - سوره مرسلات، آیات ۱۳ و ۱۴ و ۳۸ - سوره نبا، آیه ۱۷.

## ۷. یَوْمُ الْخُرُوجِ

این نام تنها در یک آیه از قرآن مجید آمده است، در آیه ۴۲ سوره ق ضمن اشاره به روزی که نفع دوم صور دمیده می‌شود، می‌فرماید: «ذَلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ»: «آن روز، روز خروج (از قبرها) است.» آری آن روز، روز خارج شدن از مر به حیات و از عالم برزخ به عالم آخرت، و از درون به برون، و از پنهان به آشکار است!

همین معنا به شکل دیگری در آیه ۴۳ سوره معارج آمده است آنجا که می‌فرماید: «يَوْمَ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ سِرَاعًا كَانَتْهُمْ إِلَىٰ نُصَبٍ يُوْفِضُونَ»: «همان روز که از قبرها بسرعت خارج می‌شوند، گویی به سوی بتها می‌دوند.»<sup>(۱)</sup>

این تعبیر نشان می‌دهد حوادث قیامت در آغاز کار با سرعت فوق‌العاده‌ای انجام می‌گیرد، و در عین حال طعنه و سخریه‌ای است نسبت به بت پرستان و بت پرستی که مهمترین بخش زندگانی آنان را تشکیل می‌داد، و بیشترین توجه آن سبک مغزان را به خود تخصیص داده بود، به طوری که دویدن آنها به سوی بتها (در یک روز جشن یا عزا و یا در حال بازگشت از سفر) به عنوان نمونه روشن شتاب معرفی شده است؛ و از این جا روشن می‌شود که نکته لطیفی در آیه نهفته شده است.

---

۱. «سراع» جمع «سریع» (بر وزن ظراف و ظریف) به معنای شخص یا چیزی است که به سرعت حرکت می‌کند - و «نُصَب» جمع «نصیب» و نصیب جمع «نُصَب» (بر وزن کسب) در اصل به معنای چیزی است که در جایی نصب می‌شود و لذا به بت‌هایی که در محلی نصب می‌شد اطلاق می‌گشت بعضی گفته‌اند تفاوت آن با صنم در این بود که صنم دارای شکل و صورت خاصی بود ولی نصب قطعه سنگ بی‌شکلی بود که به آن احترام می‌گذاشتند و خون قربانیان را بر آن می‌ریختند.

## ۸. أَلْيَوْمِ الْمَوْعُودِ

این نام نیز تنها در یک آیه از قرآن آمده است، در آغاز سوره بروج آیه ۲، به عنوان یک سوگند مهم می‌فرماید: «وَأَلْيَوْمِ الْمَوْعُودِ»: «و سوگند به آن روز موعود» روزی که وعده گاه همه آنجا است و تمام انبیاء وعده آن را داده‌اند. بعضی از مفسران یوم موعود را اشاره به روز خارج شدن از قبرها، یا روزی که وعده شفاعت پیامبر در آن داده شده است تفسیر کرده‌اند؛ در حالی که همه این معانی در معنای اول جمع است.<sup>(۱)</sup>

جالب این‌که قرآن مجید سوگند به آن روز را به دنبال سوگند به آسمان که دارای برج‌های بسیار است قرار داده «وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ»: «سوگند به آسمان که دارای برج‌های بسیار است» تا اشاره به این کند که عظمت آن روز همچون عظمت آسمان است، یا اشاره به این‌که اگر آن روز موعود نباشد آفرینش این آسمان عظیم با آن نظام دقیقی که بر آن حکمفرما است بیهوده و بی‌هدف خواهد بود، چرا که چند روز زندگی دنیا ارزش آن را ندارد که چنین نظام عظیم و گسترده‌ای به خاطر آن آفریده شود.

به هر حال شبیه این نام با تعبیر دیگری در آیه ۸۳ سوره زخرف آمده است «فَذَرَهُمْ يَخُوضُوا وَيَلْعَبُوا حَتَّىٰ يَلْأَقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوعَدُونَ»: «آنان را (به حال خود) واگذار تا در باطل غوطه‌ور باشند و سرگرم بازی شوند تا روزی را که به

۱. روح المعانی، جلد ۳۰، صفحه ۸۶.



آنها وعده داده شده است ملاقات کنند (و نتیجه کار خود را ببینند)!!<sup>(۱)</sup>

## ۹. يَوْمُ الْخُلُودِ (روز جاودانگی)

این تعبیر تنها یک بار در آیات قرآن به چشم می خورد؛ آنجا که می فرماید:  
﴿ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُلُودِ﴾: «(به آنان گفته می شود): بسلامت وارد بهشت شوید، امروز روز جاودانگی است.»<sup>(۲)</sup>

با توجه به این که تعبیر فوق بعد از توصیف بهشت در آیات همان سوره ق وارد شده، انتخاب این نام به خاطر بیان ابدیت این موهبت عظیم الهی و این پاداش بزرگ نیکوکاران و تمام نعمت های آن است و در حقیقت یوم الخلود بعد از ورود در بهشت آغاز می شود.

این تعبیر، سخنی را که قبلاً اشاره کردیم به روشنی تأیید می کند که نام ها و توصیف های قیامت هر کدام به یکی از ابعاد آن اشاره دارد، و در اینجا سخن از ابدیت آن است، البته مسأله خلود منحصر به نعمت های بهشت نیست، عذاب های دوزخ نیز چنین است. اما در قرآن تعبیر «یوم الخلود» تنها در همین یک مورد به کار رفته است، و در مورد دوزخ تعبیر مشابه دیگری به عنوان «دارالخلد» (سرای جاودانی) دیده می شود: ﴿ذَلِكَ جَزَاءُ أَعْدَاءِ اللَّهِ النَّارُ لَهُمْ فِيهَا دَارُ الْخُلْدِ﴾: «این آتش کیفر دشمنان خدا است، سرای جاویدشان در آن خواهد

۱. شبیه این تعبیر در آیه ۴۲ سوره معارج و آیه ۶۰ سوره ذاریات نیز آمده است.

۲. سوره ق، آیه ۳۴.

بود، کيفری است بخاطر این که آیات ما را انکار می کردند»<sup>(۱)</sup>.

## ۱۰. يَوْمٌ عَظِيمٌ

توصیف قیامت به روز بزر «یوم عظیم» نیز در آیات متعددی از قرآن مجید آمده است، از جمله: در آیه ۳۷ سوره مریم می خوانیم: «فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ مَّشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ»: «پس وای به حال کسانی که کافر شدند از حضور روز بزر (رستاخیز)!»<sup>(۲)</sup>

البته تعبیر به عذاب یوم عظیم در آیات قرآن احیاناً برای عذاب‌های مهم دنیوی نیز آمده، که شناختن آن از عذاب روز قیامت، با توجه به آیات قبل و بعد، چندان مشکل نیست.

به هر حال توصیف آن روز به «یوم عظیم» به خاطر امور بسیار مهمی است که در آن روز بزر واقع می شود: پاداش و کیفر عظیم، دادگاه و حساب عظیم، حضور با عظمت خلایق در آن روز، و عظمت طول آن روز، عظمت هول و وحشت و هراس، و عظمت جنبش‌های آغاز رستاخیز و خلاصه، عظمت در تمام جهات.

## ۱۱. يَوْمُ الْحَسْرَةِ

این نام که تنها در یک آیه از قرآن مجید آمده، تعبیری است تکان دهنده از

۱. سوره فصلت، آیه ۲۸.

۲. شبیه همین تعبیر در آیات ۱۵ یونس، ۱۵ انعام، ۵۹ اعراف، ۱۳۵ شعرا، ۲۱ احقاف، ۱۳ زمر، ۵ مطففین نیز آمده است.

روز قیامت که روز حسرت و تأسّف و ندامت است؛ در آیه ۳۹ سوره مریم می‌فرماید: «وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ»: «آنان را از روز حسرت (روز رستاخیز) بترسان، در آن هنگام که همه چیز پایان می‌یابد؛ ولی (امروز) آنها در غفلتند و ایمان نمی‌آورند.»

«حَسْرَةٌ» از ماده «حَسِرَ» به گفته مفردات و مقایس و جمعی دیگر از ارباب لغت به معنای آشکار کردن است، و لذا «حَسَرْتُ عَنِ الذَّرَاعِ» یعنی آستین را بالا زدم و دست خود را ظاهر کردم. سپس واژه حسرت به غم و اندوهی که بر امور از دست رفته حاصل می‌شود اطلاق شده؛ گویی جهل و ناآگاهی انسان نسبت به ضررهای عملی که انجام داده کنار می‌رود و حقیقت آشکار می‌گردد.

این در حالی است که بعضی دیگر اصل آن را به معنای عقب زدن می‌دانند؛ مثلاً هنگامی که دریا عقب‌نشینی می‌کند طبعاً سواحلی که زیر آب بود آشکار می‌گردد، یا هنگامی که انسان آستین خود را عقب می‌زند دست‌ها ظاهر می‌شود، این در حقیقت از لوازم معنای اول است.<sup>(۱)</sup>

به هر حال اندوه و تأسّف و ندامت از لوازم مفهوم آن است، و روز قیامت راستی روز اندوه و ندامت و حسرت شدید است؛ نه تنها برای بدکاران، بلکه حتی برای نیکوکاران. زیرا وقتی پاداش‌های عظیم الهی را می‌بینند تأسّف می‌خورند چرا بیشتر و بهتر کار نیک انجام نداده‌اند!

این مطلبی است که جمعی از مفسران به آن تصریح کرده‌اند.<sup>(۲)</sup> ولی

۱. التحقیق، جلد ۲.

۲. تفسیر مجمع‌البیان، جلد ۶، صفحه ۵۱۵ و روح‌البیان، جلد ۵، صفحه ۳۳۵ و روح‌المعانی، جلد ۱۶، صفحه ۸۵.

فخررازی می‌گوید: تنها بدان هستند که گرفتار حسرت می‌شوند و برای اهل بهشت حسرتی نیست چرا که در آنجا هیچ غم و اندوهی نمی‌تواند وجود داشته باشد.<sup>(۱)</sup>

ولی باید گفت این گونه غم، نوعی کمال است، و مایه ناراحتی و عذاب روحی نیست؛ بنابراین وجود آن در بهشت نیز مشکلی ندارد (دقت کنید) به هر حال اگر تأسف و حسرت در دنیا قابل جبران است در آنجا راهی برای جبران وجود ندارد و لذا باید آن روز را روز حسرت واقعی و روز حسرت بزر نامید. همین معنا در آیه ۵۶ سوره زمر به شکل دیگری آمده است که می‌فرماید: ﴿أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتَا عَلَىٰ مَا فَرَطْتُ فِي جَنبِ اللَّهِ﴾: «این دستورها برای آن است که) مبادا کسی روز قیامت بگوید: "افسوس بر من از کوتاهی‌هایی که در اطاعت فرمان خدا کردم"». <sup>(۲)</sup>

۴۵۴

## ۱۲. يَوْمُ التَّغَابُنِ (روز آشکار شدن غبن‌ها!)

این نام در قرآن مجید تنها یکبار آمده است، آن هم در آیه ۹ سوره تغابن ﴿يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ الْجَمْعِ ذَلِكَ يَوْمُ التَّغَابُنِ﴾: «این در زمانی خواهد بود که همه شما را در روز اجتماع (روز رستاخیز) گردآوری می‌کند؛ آن روز، روز احساس خسارت و پشیمانی است!»

«تغابن» از ماده «غَبِن» در این جا به معنای آشکار شدن غَبِن است، یعنی در

۱. تفسیر فخررازی، جلد ۲۱، صفة ۲۲۱.

۲. در سوره انعام، آیه ۳۱ نیز شبیه این معنا آمده است.

آن روز ظاهر می‌شود چه کسی مغبون شده است.<sup>(۱)</sup>

مرحوم طبرسی در مجمع‌البیان می‌گوید: این ماده هنگامی که به صورت باب تفاعل (تغابن) به کار رود به معنای گرفتن شرّ و رها نمودن خیر، یا به معنای گرفتن خیر و رها نمودن شرّ است. مؤمنان از بهره‌دنیوی خود چشم پوشیده، و بهره‌آخرت را می‌گیرند و مصداق گرفتن خیر و رها کردن شر خواهند بود، بنابراین آنها «غابن» محسوب می‌شوند و کافران بهره‌آخرت را رها کرده و بهره‌دنیا را گرفته‌اند، و مصداق رها کردن خیر و گرفتن شرند، بنابراین مغبون هستند نتیجه این‌که در آن روز غابن از مغبون آشکار می‌گردد.

در صحاح اللّغه آمده است که «غَبِن» به معنای خدعه و نیرنگ است، و مغبون شدن یعنی مورد خدعه و نیرنگ قرار گرفتن؛ و هنگامی که این ماده در مورد تفکّر به کار رود به معنای ضعف و ناتوانی است، لذا غَبِن به معنای ضعیف الفکر است.

به هر حال در قیامت پرده‌ها کنار می‌رود، و نتایج اعمال و عقائد و نیات آشکار می‌شود، و انسان خود را در مقابل انبوهی از نتایج و آثار اعمال خویش می‌بیند، و آنجا است که بدکاران از شکست و زیان خود و فریب و نیرنگ شیطان و از دست دادن سرمایه‌های عظیم و محروم شدن از سعادت جاویدان و گرفتاری در چنگال عذاب الهی با خبر می‌شوند؛ و این غَبِن حقیقی است.

### ۱۳. یَوْمُ التَّنَادِ (روز صدا زدن یکدیگر و یاری خواستن)

این نام نیز یکبار در قرآن مجید در سوره غافر (مؤمن) آیه ۳۲ آمده است؛ که مؤمن آل فرعون به هنگامی که فرعونیان را از عذاب الهی در دنیا و آخرت می ترساند می گوید: «وَايَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ يَوْمَ التَّنَادِ»: «ای قوم من! من از روزی که مردم یکدیگر را صدا می زنند (و از هم یاری می طلبند) بر شما بیمناکم!».

«التَّنَادُ» در اصل «التنادی» بوده که یای آن حذف شده و کسره دال که دلیل بر آن است بر جای مانده؛ و از ماده «نداء» به معنای صدا زدن است. بسیاری از مفسران معتقدند که «یوم التناد» از اسامی قیامت است<sup>(۱)</sup> و هر کدام برای این نام گذاری دلیلی ذکر کرده اند.

بعضی گفته اند به خاطر آن است که: «دوزخیان، بهشتیان را صدا می زنند که:» (ترحم کنید و) مقداری آب، یا از آنچه خدا به شما روزی داده، به ما ببخشید»: «وَتَادَى أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ أَفِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ»: «آنها (در پاسخ) می گویند: خداوند اینها را بر کافران حرام کرده است»: «قَالُوا إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَهَا عَلَيِ الْكَافِرِينَ»<sup>(۲)</sup>.

این معنا در حدیثی در کتاب معانی الاخبار از امام صادق علیه السلام روایت شده است.

بعضی می گویند این نام گذاری به خاطر آن است که در صحنه محشر مردم یکدیگر را صدا می زنند و از هم کمک می خواهند. یا این که فرشتگان مردم را

۱. فخررازی در تفسیر خود می گوید: «اجماع و اتفاق مفسران بر این قول است.» (جلد ۲۷، صفحه ۶۱).

۲. سوره اعراف، آیه ۵۰.

برای حساب صدا می‌زنند و مردم فرشتگان را برای استمداد! یا این که مؤمن هنگامی که نامه اعمال خود را می‌بیند، از روی شوق فریاد می‌زند: «هَأْوُمُ أَقْرُوا كِتَابِيَهٗ»: «فریاد می‌زند که: (ای اهل محشر!) نامه اعمال مرا بگیرید و بخوانید!»<sup>(۱)</sup>. و کافر در آن هنگام که نامه عملش را به دستش می‌دهند از شدت وحشت فریاد می‌کشد: «يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتِ كِتَابِيَهٗ»: «می‌گوید: "ای کاش هرگز نامه اعمالم رابه من نمی‌دادند!"»<sup>(۲)</sup>

البته وجوه دیگری نیز برای این نام‌گذاری ذکر شده که در بعضی از تفاسیر آن را بالغ بر هشت وجه شمرده‌اند؛ ولی بعضی از آنها ضعیف به نظر می‌رسد. این نکته نیز قابل ذکر است که تمام این معانی ممکن است در مفهوم آیه جمع باشد چرا که منافاتی در میان آنها نیست.

۸۰۰۳

#### ۱۴. يَوْمُ التَّلَاقِ (روز تلاقی)

این نام نیز فقط یک‌بار در قرآن مجید، سوره غافر (مؤمن) آیه ۱۵، آمده است: «يُلْقَى الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ لِيُنذِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ»: (روح (وحی الهی) را به فرمانش بر هر کس از بندگانش که بخواهد القاء می‌کند تا (مردم را) از روز لقای پروردگار بیم دهد.)

منظور از القای روح به قرینه آیات دیگر، همان وحی و کتب آسمانی است. چنانکه در آیه ۵۲ سوره شوری خطاب به پیامبر ﷺ می‌فرماید: «وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا

۱. سوره حاقه، آیه ۱۹.

۲. سوره حاقه، آیه ۲۵.

إِلَيْكَ رُوحاً مِّنْ أَمْرِنَا»: «همان گونه (که بر پیامبران پیشین وحی فرستادیم) بر تو نیز حقایقی را به فرمان خود وحی کردیم.»

به این ترتیب قرآن مجید روحی است از جانب خدا که در کالبد جامعه بشریت دمیده شده است!

راغب در مفردات می‌گوید: قرآن به این سبب روح نامیده شده که سبب حیات معنوی است؛ و هدف القای این روح بیم دادن و انذار از آن روز بزر تلاقی است. در آن روز انواع تلاقی‌ها رخ می‌دهد که همه آن‌ها در مفهوم آیه جمع است، هرچند مفسران احیاناً به گوشه‌ای از آن چشم دوخته‌اند.

روزی است که بندگان با پروردگارش ملاقات می‌کنند ﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ﴾: «ای انسان! تو با تلاش و رنج به سوی پروردگارت می‌روی و او را ملاقات خواهی کرد.»<sup>(۱)</sup>

روزی است که انسان‌ها با فرشتگان حساب و پاداش و کیفر تلاقی دارند ﴿وَتَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ﴾: «و فرشتگان به استقبالشان می‌آیند.»<sup>(۲)</sup>

روزی است که انسان با حساب اعمال و گفتارش در آن دادگاه عدل تلاقی دارد ﴿إِنِّي ظَنَنْتُ أَنِّي مُلَاقٍ حِسَابِيهِ﴾: «من یقین داشتم که به حساب اعمالم می‌رسم.»<sup>(۳)</sup>

روزی که گذشتگان و آیندگان با هم تلاقی می‌کنند.

روز تلاقی پیشوایان حق و باطل با پیروانشان.

۱. سوره انشقاق، آیه ۶.

۲. سوره انبیاء، آیه ۱۰۳.

۳. سوره حاقه، آیه ۲۰.



روز تلاقی ظالم و مظلوم با یکدیگر.

روز تلاقی بهشتیان و دوزخیان!

آری هدف آمدن انبیاء و نزول کتب آسمانی همین بوده است که بندگان را از آن روز تلاقی بزرگ بیم دهند و چه عجیب است این نام و مفهوم وسیع و تکان دهنده آن.

### ۱۵. یَوْمٌ ثَقِيلٌ (روز سنگین!)

این نام نیز از نام‌هایی است که فقط یکبار در قرآن، سوره انسان، آیه ۲۷ به چشم می‌خورد: «إِنَّ هَؤُلَاءِ يُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ وَيَذُرُونَ وَرَاءَهُمْ يَوْمًا ثَقِيلًا»: «آنها زندگی زودگذر دنیا را دوست دارند، در حالی که روز سختی را پشت سر خودرها می‌کنند.»

توصیف آن روز به ثقیل، توصیفی است گسترده و پرمعنا. سنگین از نظر محاسبه‌ها، سنگین از نظر مجازات‌ها، سنگین از نظر رسوایی‌ها، سنگین از نظر شدائد محشر و سنگینی مسئولیت‌ها، و سنگین از نظر بار گناهان بر دوش مجرمان!

تعبیر به «يَذُرُونَ وَرَاءَهُمْ»: (پشت سرشان می‌اندازند) با این‌که باید قاعدتاً گفته شود «پیش رویشان...» به خاطر آن است که مجرمان آن روز را چنان به دست فراموشی سپرده که گویی پشت سر انداخته‌اند.

## ۱۶. یَوْمُ الْأَرْفَةِ (روز نزدیک)

هریک از نام‌های قیامت پیامی مخصوص به خود دارد، از جمله «یوم الازفه» است که فقط یک بار در قرآن مجید، سوره غافر، آیه ۱۸ آمده است - تعبیر به «الازفة» دوبار آمده، ولی «یوم الازفه» فقط یک بار - می‌فرماید: «وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْأَرْفَةِ إِذِ الْقُلُوبُ لَدَى الْحَنَاجِرِ كَاطْمِينٍ»: «و آنها را از روز نزدیک (روز قیامت) بترسان، هنگامی که (از شدت وحشت) دلها به گلوگاه می‌رسد در حالی که تمامی وجود آنها مملو از اندوه است.»

«آزفة» از ماده «أزف» (بر وزن صدف) به گفته مقایس اللغة و مفردات و مصباح اللغة و کتب دیگر به معنای نزدیک شدن است، ولی بعضی آن را به معنای نزدیکی آمیخته با تنگی وقت شمرده‌اند.

این نام‌گذاری بیانگر این واقعیت است که قیامت بیش از آنچه مردم فکر می‌کنند نزدیک است، تا بیخبران نگویند هنوز وقت بسیار است و قیامت وعده‌ای است نسیه! آن هم روز نزدیکی که از شدت وحشتش گویی قلب‌ها به گلوگاه می‌رسد، و جان‌ها به لب می‌آید؛ و اندوه آمیخته با ترس گلوی مردم را می‌فشارد و راه نفس کشیدن را بر آنها می‌بندد؛ آری برای چنین روزی باید هر لحظه آماده بود.

همین معنا را قرآن با تعبیر دیگری در آیه ۱ سوره انبیاء بیان کرده است: «اَقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ»: «حساب مردم به آنان نزدیک شده، در حالی که در غفلتند و روی گردانند!»

توجه داشته باشید که جمله «اقترب» تأکید بیشتری از «قرب» را می‌رساند، و

اشاره به این است که حساب روز قیامت بسیار نزدیک می‌باشد.

قیامت به قدری نزدیک و حتمی است که قرآن در بسیاری از تعبیرات خود با صیغه‌های فعل ماضی از آن یاد می‌کند، مانند آیات ۶۵ و ۶۶ سوره فرقان می‌فرماید: ﴿إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا - إِنَّهَا سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا﴾: «که عذابش سخت و پر دوام است. - به یقین جهنم، بد جایگاه و بد محل اقامتی است!» و آیات فراوان دیگر.

۸۵۰۸

#### ۱۷. یَوْمَ عَسِيرٍ (روز پر مشقت)

این تعبیر دوبار در قرآن مجید (در سوره مدثر آیه ۹، و سوره فرقان، آیه ۲۶) آمده است، در آیه اول می‌خوانیم ﴿فَذَلِكِ يُومِنِدِ يَوْمَ عَسِيرٍ﴾: «آن روز، روز سختی است.» و در آیه دوّم می‌خوانیم: ﴿وَكَانَ يَوْمًا عَلَى الْكَافِرِينَ عَسِيرًا﴾: «وآن روز، روز سختی برای کافران خواهد بود!»

البته یک بار هم به عنوان «عَسِير» (بر وزن خَشِن) در آیه ۸ سوره قمر آمده است: ﴿يَقُولُ الْكَافِرُونَ هَذَا يَوْمٌ عَسِيرٌ﴾: «کافران می‌گویند: "امروز روز سخت (و دردناکی) است!"<sup>(۱)</sup>

مسلماً آن روز برای کافران بسیار طاقت‌فرسا و مصیبت‌بار و دردناک است، به طوری که نیرومندترین آنها را به زانو در می‌آورد و عاجز و بیچاره و ناتوان می‌سازد.

۱. «عَسِير» و «عَسِير» هر دو صفت مشابه است.

فخررازی در تفسیر خود می‌گوید: سخت بودن آن روز بر کافران از این جهت است که در حساب بر آنها سخت گرفته می‌شود؛ نامه‌های اعمالشان به دست چپ آنها داده شده، صورت‌هایشان سیاه، بدن‌ها کبود، چشم‌هایشان ناپینا، و اعضاء بدنشان در حضور جمع به گناهان آنها گواهی می‌دهد و مایهٔ رسوایی آنها می‌گردد.<sup>(۱)</sup>

تازه این یک مرحله از سختی‌های محشر است؛ مراحل بعد به هنگامی که به سوی جهنم کشیده می‌شوند؛ و سپس گرفتار انواع عذاب‌ها، و آتش قهر الهی می‌گردند، سخت‌تر و مصیبت‌بارتر است. آن روز حتی برای مؤمنان روز آسانی نیست، و دادن حساب تمام اعمال حتی به اندازه سنگینی یک ذره و گذشتن از آن گردنه‌های سخت، کار بسیار دشواری است.

۸۰۰۳

### ۱۸. یَوْمَ أَلِيمٍ (روز دردناک)

این نام نیز دوبار در آیات قرآن مجید آمده (هرچند واژه «الیم»، ده‌ها بار به عنوان توصیفی برای عذاب قیامت در سوره‌های مختلف قرآن بچشم می‌خورد) یک‌بار در سوره هود آیه ۲۶ از زبان نوح پیغمبر علیه السلام نقل شده که خطاب به قوم بت‌پرستش می‌گوید: ﴿إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ أَلِيمٍ﴾: «بر شما از عذاب روز دردناکی می‌ترسم!» و یک‌بار هم در سوره زخرف آیه ۶۵ از لسان وحی الهی: ﴿قَوْلٌ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ عَذَابٍ يَوْمٍ أَلِيمٍ﴾: «وای بر کسانی که ستم کردند از عذاب

۱. تفسیر کبیر فخررازی، جلد ۳۰، صفحه ۱۹۷.

روزی دردناک!» توصیف آن روز به دردناک بودن تنها به خاطر این نیست که عذابش الیم و دردناک است؛ بلکه علاوه بر این، آن روز از جهات زیادی مایه درد و رنج است؛ از جهت رسوایی‌ها، ندامت‌ها و پشیمانی‌های کشنده، و انواع رنج‌های روحی دیگر. - مثلاً انسان می‌بیند دیگران به وسیله او اهل بهشت شدند و او خودش دوزخی شد. - و دردناک به خاطر این که راه بازگشتی وجود ندارد، و این که عذاب و رنج‌هایش جاودانی است.

جالب این که در یکی از دو آیه فوق سخن از مشرکان به میان آمده، و در دیگری از ظالمان، و می‌دانیم شرک نوعی از ظلم، و ظلم و ستم نیز از انگیزه‌های شرک جلی و خفی است.

۴۰۰۳

#### ۱۹. یَوْمُ الْوَعِيدِ (روز وعده‌های وحشتناک)

این نام نیز یک بار در سراسر قرآن مجید، در سوره ق، آیه ۲۰ آمده است: ﴿وَوُعِدْ نُنْفَخُ فِي الصُّورِ ذَلِكَ يَوْمُ الْوَعِيدِ﴾: «و در صور دمیده می‌شود؛ آن روز، روز وعده وحشتناک است!»

البته واژه «وعید» به طور مکرر در قرآن آمده، ولی تعبیر به «یَوْمُ الْوَعِيدِ» تنها در یک مورد است.

واژه «وعید» از ماده «وعد» گرفته شده و به گفته راغب در مفردات، «وعد» در مورد خیر و شر هر دو به کار می‌رود؛ ولی وعید تنها در موارد وعده‌های شرّ گفته می‌شود، و لذا ابن منظور در لسان العرب آن را به تهدید تفسیر کرده است، و

واژه «ایعاد»، نیز به همین معنا آمده است.

به هر حال، این نام اشاره پرمعنایی به تمام مجازات‌های روز قیامت است، اعم از مشکلات صحنه محشر و دادگاه عدل الهی، و مجازات‌های دوزخ، و اعم از کیفرهای مادی و معنوی، مانند: رسوایی در میان خلایق، و دور ماندن از فیض قرب پروردگار.

در این‌که منظور از نفخ صور در این آیه، نفخه مر و پایان دنیا است یا نفخه حیات و آغاز آخرت در میان مفسران گفتگو است، ولی آیه بعد از این آیه که می‌گوید: ﴿وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ﴾: «و هر انسانی (به محشر) می‌آید در حالی که فرشته‌ای او را (به سوی دادگاه عدل الهی) می‌راند و گواهی همراه او است!» دلیل بر آن است که منظور نفخ دوم است، و روز وعید نیز همان روز است.<sup>(۱)</sup>

۴۷۴

## ۲۰. الْيَوْمُ الْحَقُّ

این نام نیز یک‌بار در قرآن مجید در سوره نبأ، آیه ۳۹ آمده است که اشاره به روز رستاخیز کرده و می‌فرماید: ﴿ذَلِكَ الْيَوْمُ الْحَقُّ﴾: «آن روز، حق است» آری واقعیتی است انکارناپذیر، که به تمام عالم آفرینش مفهوم می‌بخشد، و اگر آن روز نبود، واقعیت این جهان مفهوم نداشت.

اصولاً دنیا، سرایی بیش نیست، و در واقع مجاز است نه حقیقت، فنا است نه

---

۱. همین معنا را بسیاری از مفسران مانند: ابوالفتوح رازی، علامه طباطبایی، فخررازی، آلوسی در روح المعانی و مراغی در تفسیر خود ذیل آیه فوق پذیرفته‌اند.

بقا، مر است نه حیات، آری حقیقت و واقعیت و مفهوم اصلی حیات در قیامت تجلی می‌کند ﴿وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ﴾: «و فقط سرای آخرت، سرای زندگی (واقعی) است.»<sup>(۱)</sup>

بعضی از مفسران در تفسیر حقایق آن روز به سه نکته اشاره کرده‌اند:

۱. آن روز حق است و غیر از آن باطل، چرا که ایام دنیا باطلش بیش از حق می‌باشد.

۲. حق به معنای وجود ثابت است و به همین جهت خدا را حق می‌گویند چرا که فنایی برای او تصوّر نمی‌شود؛ روز قیامت نیز چنین است، بنابراین حق است.  
۳. آن روز، روزی است که شایسته عنوان یوم است چرا که در آن روز روشن، اسرار مخفی آشکار می‌گردد؛ در حالی که در دنیا احوال خلق مکتوم و نامعلوم (همچون شب) است.<sup>(۲)</sup>

## ۲۱. یَوْمَ مَشْهُودٌ (روزی که همه آن را مشاهده می‌کنند)

این توصیف نیز تنها یک‌بار در قرآن مجید در آیه ۱۰۳ سوره هود آمده است که بعد از اشاره به عذاب آخرت اشاره به آن روز کرده می‌فرماید: ﴿وَذَلِكَ يَوْمٌ مَّشْهُودٌ﴾ «روزی که همه آن را مشاهده می‌کنند».

نه تنها خلق اولین و آخرین آن روز را مشاهده می‌کنند؛ بلکه اعمال و حساب و دادگاه و عدل الهی و پاداش‌ها و کیفرهای اعمال خویش را نیز در آن روز مشاهده خواهند کرد.

۱. سوره عنکبوت، آیه ۶۴.

۲. تفسیر کبیر فخررازی، جلد ۳۱، صفحه ۲۵.

به گفته مرحوم طبرسی در مجمع البیان و مرحوم علامه طباطبایی در المیزان اطلاق این آیه گواه بر آن است که نه فقط انسان‌ها؛ بلکه جن و ملائکه نیز در آن روز حاضر و ناظرند که آن روز، روز اجتماع عمومی همگان است.<sup>(۱)</sup>

قرطبی نیز می‌گوید. اهل آسمان‌ها نیز شاهد و ناظر آن روزند.

البته همه روزها مشاهده می‌شود، ولی انتخاب این توصیف برای قیامت از یکسو اشاره به قطعی بودن آن است و از سوی دیگر اشاره به اهمیت آن و حوادثی که در آن روی می‌دهد، و حضور عمومی همه خلایق در آن است.

۸۷۷۳

## ۲۲. یَوْمٌ مَّعْلُومٌ (روزی که برای همه معلوم است)

این تعبیر نیز یکبار در قرآن در آیات ۴۹ و ۵۰ سوره واقعه در برابر سؤال کفار از حیات بعد از مرگ آمده است: ﴿قُلْ إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ - لَمَجْمُوعُونَ إِلَيَّ مِيقَاتٍ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ﴾: «بگو: "اولین و آخرین، - همگی در موعد روزی معین گردآوری می‌شوند"».

معلوم بودن آن روز دو تفسیر می‌تواند داشته باشد:

۱. علم تفصیلی است، یعنی آگاهی بر آن روز و تاریخ دقیق آن، و می‌دانیم این علم مخصوص خدا است، و هیچ‌کس حتی انبیاء مرسلین و ملائکه مقربین از آن آگاهی ندارند، ولی نزد خداوند ثابت و قطعی و از هر نظر معلوم است.

۲. علم اجمالی است، یعنی آگاهی بر این‌که همه ما چنین روزی را در پیش

---

۱. المیزان، جلد ۱۱، صفحه ۷ - مجمع البیان، جلد ۵، صفحه ۱۹۱ مراغی نیز در تفسیر خود همین قول را پذیرفته است.



داریم، و از آن جا که این آگاهی - به طوری که در بحث‌های آینده به خواست خدا می‌آید - از اعماق فطرت ما می‌جوشد. به علاوه دلایل متعددی از طریق عقل و خرد برای آن وجود دارد که عالم و عامی هر کدام می‌توانند اجمالاً به آن دست یابند، و اضافه بر این تمام انبیاء و پیامبران الهی از آن خبر دادند که آن روز، معلوم، قطعی، و مسلّم است؛ هرچند تاریخ دقیق آن را ندانند.

درست مانند این که همه ما به طور قطع می‌دانیم سرانجام می‌میریم، و از دنیا می‌رویم هرچند هیچ‌کس تاریخ پایان عمر خود را نمی‌داند.

غالب مفسّران معنای اول را برگزیده‌اند ولی بعضی، روی معنای دوّم تکیه می‌کنند؛ و کلمه «قُل» را دلیل بر عمومی بودن این علم می‌شمرند، چرا که مفهومش این است که: به همگان این مطلب را ابلاغ کن.<sup>(۱)</sup>

ولی جمع هر دو تفسیر در مفهوم آیه نیز کاملاً ممکن است.

ضمناً پیامی که این تعبیر «يَوْمٌ مَّعْلُومٌ» به ما می‌دهد این است که در برخورد با آن جدی باشیم و خود را برای ملاقات آن روز آماده کنیم، و یقین بدانیم که قیامت با تمام آثار و پیامدهایش به هر حال خواهد آمد، و این علم و یقین اثر تربیتی فوق‌العاده‌ای دارد.

**۲۳. يَوْمًا عَبَّوَسًا قَمَطَرًا** (روزی که چهره درهم کشیده و سخت است)

این نام نیز فقط یک‌بار در قرآن مجید به چشم می‌خورد در سوره انسان (هل اتی) آیه ۱۰ از زبان ابرار (نیکان)<sup>(۲)</sup> نقل می‌کند که آنها می‌گویند: ﴿إِنَّا نَخَافُ مِنْ

۱. تفسیر کبیر فخررازی، جلد ۲۹، صفحه ۱۷۲.

۲. می‌دانیم شأن نزول این سوره درباره حضرت علی و فاطمه و حسن و حسین (سلام الله علیهم اجمعین) می‌باشد که در صف اول ابرار و نیکان قرار دارند.

رَبَّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا»: «ما از پروردگاران خائفیم در آن روزی که عبوس و سخت است».

ناگفته پیدا است که «عبوس» از صفات انسان است، و به کسی گفته می‌شود که قیافه‌اش را درهم کشیده و کاملاً ناخشنود است، و توصیف آن روز به عبوس، کنایه زنده‌ای از وضع وحشتناک آن روز است. یعنی آن قدر حوادث آن سخت و ناراحت کننده است که نه تنها انسان‌ها در آن روز عبوس‌اند، بلکه گویی خود آن روز نیز قیافه‌اش را سخت درهم کشیده و ناراحت است!

«قَمْطَرِيرٌ» به گفته بسیاری از مفسران به معنای سخت و شدید یا انسان ترش روی و عبوس است؛ بنابراین مفهوم آن نزدیک به مفهوم عبوس است. این واژه از ماده قطر (بر وزن قفل) گرفته شده و میم زائده است، و به قولی از ماده «قَمْطَرٌ» (بر وزن خنجر) گرفته شده است.

به هر حال تعبیر فوق نشان می‌دهد که حوادث آن روز به قدری سخت و شدید و دشوار و دردناک است که آثار آن از درون جان انسان‌ها به قیافه‌ها منتقل می‌شود، و وحشت و اضطراب سرتاپای همگان را فرا می‌گیرد، چون کسی از پایان کار خود خبردار نیست، و همگی در انتظار حساب و در انتظار لطف خدا هستند.

بعضی از مفسران گفته‌اند: «سُبْحَانَ اللَّهِ مَا أَشَدَّ إِسْمُهُ وَ هُوَ مِنْ إِسْمِهِ أَشَدُّ»: «سبحان الله! روز قیامت چه نام شدید و سختی دارد «عبوساً قَمْطَرِيرًا» و از آن شدیدتر خود آن روز است!»

این تعبیر دوبار در قرآن مجید آن هم در یک آیه (آیه ۵۶ سوره روم) آمده است: «وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ فَهَذَا يَوْمُ الْبَعْثِ وَلَكُمْ كُنُفٌ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»: «ولی کسانی که علم و ایمان به آنان داده شده می‌گویند: "شما به فرمان خدا تا روز قیامت (در عالم برزخ) درنگ کردید، و این روز رستاخیز است، اما شما نمی‌دانستید"»

البته تعبیر از زنده شدن مردگان به بعث (و افعال مشتق از آن) در آیات قرآن بسیار فراوان و گسترده است که قبلاً اشاره شد، و همه بیانگر این حقیقت است که آن روز روز حیات عمومی بعد از مرگ است؛ و چون قبلاً به قدر کافی در این زمینه بحث شد خود را از توضیح بیشتر بی‌نیاز می‌بینیم.

۴۰۰۳

در این جا گروه اول پایان می‌یابد:

از مجموع نام‌ها، توصیف‌ها و تعبیرهای مختلفی که در این بخش آمد، این حقیقت به خوبی تجلّی می‌کند که قرآن برای بیداری انسان‌ها، و تعلیم و تربیت و سوق آنها به تکامل و تعالی، معاد را در چهره‌های مختلفش نشان داده، و نام‌های گوناگونی برای آن برگزیده که هر نام به یکی از ابعاد حوادث عظیم و تکان‌دهنده آن روز بی‌مانند اشاره می‌کند.

هریک از این نام‌ها، یا به تعبیر دیگر هریک از این اوصاف، برای آن روز پیامی مخصوص به خود دارد؛ پیامی به همه نسل‌ها، در همه قرون و اعصار. پیامی که توجه به آن عامل نیرومند بازدارنده‌ای از کژی‌ها و زشتی‌ها و گناهان

و جرایم و آلودگی‌ها و مظالم است.

پیامی که مطالعه آن ابعاد فصاحت و بلاغت قرآن را در زمینه‌های مختلف مخصوصاً در مسائل تربیتی کاملاً واضح و آشکار می‌سازد و برای رهروان راه حق و پویندگان مسیر قرب خدا بهترین راهنما است (دقت کنید).

### بخش دوم:

اکنون به سراغ بخش دیگری از نام‌های قیامت می‌رویم که اوصاف قیامت نه در یک کلمه، بلکه در یک جمله خلاصه شده است.

### ۲۵. ﴿يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السَّجِلِّ لِّلْكَتُبِ﴾

بخشی از این نام‌ها از حوادثی که در آستانه قیامت در جهان رخ می‌دهد سخن می‌گوید، و بخشی از مسائل مربوط به حال انسان‌ها در آن روز است؛ و بخشی از پایان کار خبر می‌دهد.

از جمله تعبیراتی که مربوط به مقدمات قیامت است تعبیر فوق است که در سوره انبیاء آیه ۱۰۴ بعد از اشاره به قسمتی از پاداش نیکوکاران و کیفرهای بدکاران آمده است: ﴿يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السَّجِلِّ لِّلْكَتُبِ كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعَدًّا عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ﴾: «روزی که آسمان را چون طوماری در هم می‌پیچیم، (سپس) همان گونه که آفرینش را آغاز کردیم، آن را باز می‌گردانیم؛ این وعده‌ای است بر ما، و به یقین آن را انجام خواهیم داد».

«سَجِلٌّ» از ماده سَجَل (بر وزن سَطَل) به معنای دلو بزرگ و پر از آب است و ریشه آن را به معنای جمع کردن و ذخیره نمودن برای ریختن و منتشر ساختن،

دانسته‌اند، به همین دلیل به دلوبزر سَجَل گفته می‌شود، و «سِجَل» (باکسر سین و جیم و تشدید لام) به اوراقی که مطالب را روی آن می‌نویسند و گاه آن را به صورت طومار به هم می‌پیچند، گفته‌اند، و در این صورت تعبیر «طَيِّ السَّجَل» گفته می‌شود.

بعضی نیز بر این باورند که سِجَل به معنای کتاب‌هایی است که احکام قضایی و صورت دعاوی و مانند آن در آن نوشته و جمع‌آوری می‌شود، و لذا تسجیل به معنای ثبت کردن و قرار دادن و اثبات نمودن آمده است.<sup>(۱)</sup>

به هر حال ظاهر آیه این است که در پایان جهان و آستانه قیامت، تمام آسمان‌ها به هم پیچیده می‌شوند؛ همان‌گونه که در آغاز به صورت توده واحدی بوده‌اند، و این چیزی است که در علم امروز نیز به آن تصریح شده که عالم هستی در آغاز به صورت توده واحدی بوده سپس به عللی که درست نمی‌دانیم به سرعت به دور خود به گردش درآمد، و بر اثر نیروی گریز از مرکز، اجزای آن از هم دور می‌شوند؛ و هم اکنون عالم در حال گسترش است ولی احتمالاً بعد از رسیدن به حد نهایی گسترش، بازگشت شروع می‌شود؛ و بار دیگر با سرعت به سوی مرکز جهان حرکت می‌کنند، و سرانجام به هم می‌پیچند و توده واحدی را تشکیل می‌دهند، و این پایان نظام این جهان است.

بار دیگر حرکت نوینی آغاز می‌گردد، و زمین و آسمان جدیدی به وجود می‌آید که جهان دیگری را تشکیل می‌دهد.

طبق این معنا هیچ نیازی به این‌که آیه را به صورت بیان کنایی تفسیر کنیم

---

۱. قاموس، مفردات، و التحقیق، و کتب دیگر.

نداریم؛ هرچند بسیاری از مفسران به سراغ معانی کنایی رفته‌اند، شاید به خاطر این جهت که این تفسیر در آن زمان مطرح نبوده است.

ولی به هر صورت جمع شدن آسمان‌ها به معنای نابودی مطلق آنها و از میان رفتن عالم ماده نیست؛ چرا که قرآن با صراحت در آیات متعدّد می‌گوید انسان‌ها از قبرها برمی‌خیزند، و استخوان‌های پوسیده لباس حیات در تن می‌پوشند، و خاک‌های حاصل از پوسیدن بدن‌ها باقی می‌ماند و جمع می‌شود و حیات تازه‌ای را آغاز می‌کند.

## ۲۶. ﴿يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ﴾

از آنچه در بحث قبل گفته شد مفهوم این تعبیر قرآنی در مورد قیامت نیز روشن می‌شود، این نام که فقط یک‌بار در قرآن مجید در سوره ابراهیم آیه ۴۸ آمده است، اشاره به انتقام الهی از ظالمان و مجرمان است، می‌فرماید: «در آن روز که این زمین به زمین دیگر، و آسمانها (به آسمانهای دیگری) مبدّل می‌شود»: ﴿يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ﴾.

نخست همه در هم پیچیده می‌شوند، سپس معمار عالم هستی طرحی نوین می‌ریزد، و زمین و آسمان تازه‌ای را در مرحله‌ای بالاتر و بالاتر آن گونه که طبیعت روز قیامت است ابداع می‌کند.

در این‌که آیا ظاهر و کیفیت زمین عوض می‌شود، یا ذات آن؟ در میان مفسران گفتگو است: بعضی گفته‌اند: تمام کوه‌ها و جنگل‌ها و مانند آن دگرگون می‌شوند، زمین صاف به رنگ سفید همچون نقره درمی‌آید، زمینی که هرگز خونی بر آن

ریخته نشده، و گناهی بر آن انجام نگرفته است؛ آسمان‌ها نیز به همین ترتیب دگرگون می‌شوند.

بعضی دیگر گفته‌اند: این زمین و آسمان به کلی فانی گشته، و زمین و آسمان جدیدی جانشین آن می‌گردد، ولی همان‌طور که قبلاً اشاره کردیم این احتمال با آیات دیگر قرآن سازگار نیست که می‌گویند قبرهای انسان‌ها و خاک‌های بدن آنها همچنان باقی می‌ماند، و اگر گفته شود که این دگرگونی زمین بعد از حیات انسان‌ها رخ می‌دهد این سخن با ذیل آیه که می‌گوید: «وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ: (و همه در پیشگاه خداوند یگانه حاکم بر همه چیز ظاهر می‌گردند) منافات دارد، چرا که ظاهرش این است که ظهور و بروز خلایق بعد از دگرگونی زمین است.

۴۰۰۳

## ۲۷. ﴿يَوْمَ تَمُورُ السَّمَاءُ مَوْرًا﴾

این نام نیز فقط یکبار در قرآن مجید در سوره‌ی طور آیه ۹ آمده، که بعد از اشاره به وقوع عذاب الهی و عدم وجود مانع و رادع از آن ﴿إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ - مَا لَهُ مِنْ دَافِعٍ﴾: می‌فرماید: «که عذاب پروردگارت واقع شدنی است، و چیزی مانع آن نخواهد بود!»: ﴿يَوْمَ تَمُورُ السَّمَاءُ مَوْرًا - وَتَسِيرُ الْجِبَالُ سَيْرًا﴾.

«مور» (بر وزن موج) به گفته ارباب لغت معانی مختلفی دارد: به معنای حرکت دورانی، و به معنای موج، و حرکت سریع، و رفت و آمد و گرد و غباری که باد آن را به هر سو می‌برد آمده است<sup>(۱)</sup> و مناسب‌ترین معنا در این جا همان

۱. لسان العرب، مفردات راغب و مجمع‌البیان، جلد ۹، صفحه ۱۶۳ و روح‌البیان، جلد ۹، صفحه ۱۸۹.

حرکت سریع است.

این حرکت ممکن است همان حرکت سریع به سوی مرکز جهان به هنگام انقباض مجموعه عالم هستی بوده باشد که در صفحات قبل به آن اشاره شد؛ و نیز ممکن است اشاره به حرکت دورانی عالم در مسیر انبساط و انقباض مجموعه جهان باشد.

فخررازی در ذیل این آیه می‌گوید: جمله: ﴿وَتَسِيرُ الْجِبَالُ سَيْرًا﴾: «و کوهها از جا کنده و متحرک می‌شوند!» توضیحی برای حرکت آسمان‌هاست یعنی همان‌گونه که اگر انسان سوار بر کشتی باشد و با سرعت در کنار ساحل پیش برود چنین به نظرش می‌رسد که تمام زمین‌ها و درخت‌ها در حرکت‌اند. همچنین آن روز که کوه‌ها و به همراه آن انسان‌ها حرکت می‌کنند چنین به نظر می‌رسد که همه آسمان‌ها به حرکت در آمده‌اند!<sup>(۱)</sup>

مفهوم این سخن آن است که آسمان‌ها در حقیقت حرکت نمی‌کنند؛ بلکه در احساس بیننده چنین به نظر می‌رسد ولی این خلاف ظاهر آیه است.

﴿﴾

۲۸. ﴿يَوْمَ تَشَقُّ السَّمَاءُ بِالْعَمَامِ﴾

۲۹. ﴿يَوْمَ تَشَقُّ الْأَرْضُ عَنْهُمْ سَرَاعًا﴾

این دو تعبیر از روز قیامت که در آیات ۲۵ فرقان و ۴۴ سوره ق آمده است از جهتی با هم شباهت دارند.

---

۱. فخررازی، جلد ۲۸، صفحه ۲۴۳.



در آیه نخست می‌گوید:

«و (همان) روزی که آسمان با ابرها شکافته می‌شود»: ﴿وَيَوْمَ تَشَقُّقُ السَّمَاءِ  
بِالْغَمَامِ﴾.

و در آیه بعد می‌گوید: «روزی که زمین بسرعت از روی آنها شکافته می‌شود و  
(از قبرها) خارج می‌گردند» ﴿يَوْمَ تَشَقُّقُ الْأَرْضُ عَنْهُمْ سِرَاعًا﴾.

شکافته شدن زمین از روی انسان‌ها مفهوم روشنی دارد و اشاره به زلزله  
رستاخیز است که قبرها را از هم می‌شکافد؛ و انسان‌ها به فرمان خدا زنده  
می‌شوند و به سرعت برای حساب و جزا خارج می‌شوند.

و اما شکافته شدن آسمان‌ها با ابر ممکن است اشاره به انفجارات عظیمی  
باشد که در پایان جهان در کرات آسمانی رخ می‌دهد؛ و ابرهایی که حاصل از این  
انفجارات است صفحه آسمان را فرا می‌گیرد (این در صورتی است که باء در  
«بالغمام» را به اصطلاح باء ملامت باشد یعنی توأم و همراه با ابرها).

یا این که آسمان‌ها یعنی: کرات آسمانی به سبب ابرهایی که حامل امواج عظیم  
و نیرومندی از قدرت‌های اتمی و غیر آن است از هم شکافته می‌شوند (و در این  
صورت باء، برای سببیت است). (۱)(۲)

مرحوم علامه طباطبایی در ذیل این آیه می‌گوید: «بعید نیست که این سخن  
کنایه از کنار رفتن ابرهای جهل و نادانی، و نمایان گشتن عالم غیب، و ظهور و

---

۱. بعضی از مفسران «باء» را به معنای «عن» گرفته‌اند یعنی ابرها از هم شکافته و از صحنه آسمان کنار  
می‌روند، و این معنا بسیار بعید است.

۲. «غمام» از ماده «غم» به معنای پوشاندن است، از آن جا که ابرها آسمان را می‌پوشانند به آنها غمام گفته  
می‌شود، و از آن جا که اندوه و غصه قلب انسان را می‌پوشانند به آن غم گفته شده.

بروز فرشتگان و نزول آنها به زمین، یعنی موطن انسان بوده باشد»<sup>(۱)</sup> ولی از آن جا که حمل بر معنای کنایی نیازمند به قرینه خاصی است که در آیه وجود ندارد تفسیر اول مناسب تر به نظر می رسد؛ همان گونه که در آیه دوّم نیز شکافته شدن زمین به همان معنای ظاهری آن است نه کنایی و معنوی شاهدی دیگر این که آیات بسیاری در قرآن مجید وجود دارد که نشان می دهد در آستانه قیامت دگرگونی و انقلاب شدیدی در تمام شئون عالم ماده، اعم از آسمان و زمین و کوه ها و دریاها رخ می دهد.

۴۷۷

### ۳۰. ﴿يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ كَالْمُهْلِ﴾

این توصیف دیگری از روز قیامت و دگرگونی های شدیدی است که در جهان واقع می شود این تعبیر تنها یک بار در قرآن در آیه ۸ سوره معارج آمده است، می فرماید: «همان روزی که آسمان همچون فلز گداخته می شود» ﴿يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ كَالْمُهْلِ﴾.

«مُهْل» (بر وزن قفل) گاه به معنای فلز گداخته و مذاب تفسیر شده، و گاه به معنای دُردی که در ته ظرف روغن و مانند آن می نشید، و گاه به معنای نقره مذاب و گاه به معنای تفاله قیر<sup>(۲)</sup> ولی معنای اول با توجه به آیه های دیگر که سخن از حوادث روز قیامت می گوید مناسب تر است.

منظور از آسمان در این جا یا کرات آسمانی است، و یا صفحه آسمان است که

۱. المیزان، جلد ۱۵، صفحه ۲۱۹.

۲. مجمع البیان، تفسیر فخررازی، المیزان و تفاسیر دیگر ذیل آیه مورد بحث.

بر اثر انفجار کرات به صورت فلز گداخته در می آید.

بعضی از مفسران گفته‌اند این احتمال وجود دارد که بسیاری از کرات آسمانی که هم اکنون به صورت گازهای فشرده‌ای هستند در آن روز به شکل توده مذابی در می آیند که مرحله تازه شکل‌گیری این گازها است و مقدمه‌ای است برای طرح جهان قیامت.<sup>(۱)</sup>

۴۰۰۳

### ۳۱. ﴿يَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ﴾

این توصیف در دو آیه از قرآن مجید با مختصر تفاوتی در مورد روز قیامت دیده می‌شود، در آیه ۱۴ سوره مزمل می‌فرماید: «در آن روز که زمین و کوهها سخت به لرزه در می‌آید، و کوهها (چنان درهم کوبیده می‌شود که) به شکل توده‌هایی از شن نرم در می‌آید» ﴿يَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ وَكَانَتِ الْجِبَالُ كَثِيبًا مَّهِيلًا﴾.

و در آیه ۶ سوره نازعات می‌خوانیم: «آن روز که آن زلزله وحشتناک (همه چیز را) به لرزه در می‌آورد» ﴿يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ﴾ جایی که زلزله‌های هول‌انگیز تمام زمین را به لرزه درآورند و کوهها چنان در هم کوبیده شود که به صورت توده‌هایی از شن نرم درآید پیدا است که این انسان ضعیف و ناتوان در آن جا چه وضعی خواهد داشت؟!

اینها همه مربوط به حوادثی است که منجر به پایان این جهان و سپس آغاز جهان دیگر می‌گردد که قرآن مجید آنها را به هم آمیخته، و در کنار هم قرار داده

۱. فی ظلال القرآن، جلد ۸، صفحه ۲۷۸ و ۲۷۹.

است.

از یک سو از ناتوانی انسان، و از سوی دیگر تحولات هول‌انگیز پایان این جهان، و از سوی سوم دگرگونی عالم برای قیام قیامت و شور محشر خبر می‌دهد؛ و همه این تعبیرات در راستای تربیت انسان و هشدارهای مکرر و پی در پی نسبت به او است.

«تَرْجُفٌ وَ رَاجِفَةٌ» از مادهٔ رَجَفَ به معنای تکان شدید است؛ و لذا به دریای پرموج «بَحْرٌ رَجَافٌ» می‌گویند، و «ارْجَافٌ» به معنای پراکندن شایعات بی‌اساسی است که جامعه را تکان می‌دهد، و «أَرَاخِيفٌ» به ریشه‌های فتنه‌ها و آشوب‌ها گفته می‌شود.

گرچه در معنای راجفه در آیهٔ فوق احتمالات مختلفی داده‌اند از جمله واقعه، صیحهٔ بزر و... ولی به قرینهٔ آیهٔ دیگر اشاره به زمین است که در آن روز سخت به لرزه در می‌آید.

«كُنَيْبٌ» به معنای شن تراکم است، و بعضی آن را به معنای قطعه بزر شن دانسته‌اند.

«مَهْيَلٌ» به معنای شن بسیار نرمی است که وقتی پا روی آن می‌گذارند پراکنده می‌شود، و هنگامی که یک سوی آن را بردارند بقیه فرو می‌ریزد، و لذا بعضی آن را به معنای شن سیال تفسیر کرده‌اند.<sup>(۱)</sup>

۱. مفردات راغب، مجمع‌البیان، فخررازی، و تفاسیر دیگر ذیل آیات مورد بحث.

۳۲. ﴿يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ﴾

۳۳. ﴿يَوْمَهُمُ الَّذِي فِيهِ يُصْعَقُونَ﴾

دو تعبیر فوق که با هم قریب الافقند نیز حکایت دیگری از آن روز بزر است: در آیه اول (آیه ۴۲ سوره ق) می فرماید: «روزی که همگان صیحه رستاخیز را به حق می شنوند، آن روز روز خروج است»: ﴿يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَٰلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ﴾.

می دانیم در پایان جهان و آغاز رستاخیز، به تعبیر قرآن مجید دو صیحه (دو فریاد عظیم) سر داده می شود که گاه از آن تعبیر به نفخ صور شده است: صیحه اول صیحه خاموشی جهان و مر عمومی است، و صیحه دوم فریاد حیات جدید و رستاخیز است، آیه فوق اشاره به صیحه دوم دارد به قرینه ﴿ذَٰلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ﴾ که در آخر آیه آمده.

در این که این فریاد عظیم چگونه است؟ و با چه وسیله صوتی انجام می شود؟ و چه تأثیری در احیای مردگان دارد؟ هیچ کس دقیقاً نمی داند، ولی قرآن با یک اشاره اجمالی و سر بسته به سراغ آن رفته است، و تعجب ندارد که حقیقت آن امروز بر ما روشن نشود؛ زیرا همه چیز رستاخیز با این زندگی متفاوت است، و هاله ای از ابهام آن را پوشانیده، همان گونه که درک زندگی این دنیا برای طفلی که در شکم مادر است امکان پذیر نیست، هر چند فرضاً دارای قدرت عظیم تفکر باشد.

و در دومین آیه (آیه ۴۵ سوره طور) می فرماید: «حال که چنین است آنها را رها کن تا روز مر خود را ملاقات کنند!»: ﴿فَدَرُّهُمْ حَتَّىٰ يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي فِيهِ

## يُضَعِّقُونَ ﴿١﴾

«يُضَعِّقُونَ» از مادهٔ اِصْعَاق در اصل از صاعقه گرفته شده، و از آن جا که صاعقه هم دارای صدای عظیم است، و هم مایهٔ هلاکت می‌گردد، این جمله به هر دو معنا تفسیر شده، اگر به معنای هلاکت باشد اشاره به نفخهٔ اول و پایان جهان است، همان‌گونه که در آیهٔ ۶۸ سوره زمر می‌خوانیم: «وَتُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا»: «و (در آستانه قیامت) در صور دمیده می‌شود، و در پی آن همه کسانی که در آسمانها و زمینها می‌میرند»، و اگر به معنای فریاد باشد ممکن است اشاره به نفخهٔ اول یا نفخهٔ دوّم باشد که نفخهٔ رستاخیز است، و در این صورت هم‌ردیف آیهٔ قبل می‌شود.

بسیاری از مفسران معنای اول را ترجیح داده‌اند، و در عین حال احتمال دوّم را نیز نادیده نگرفته‌اند.<sup>(۱)</sup> و این که بعضی احتمال داده‌اند منظور هلاکت گروهی از مشرکان در جنگ بدر است بسیار بعید به نظر می‌رسد (شاهد این مدعی آیهٔ ۶۸ سوره زمر است که در بالا به آن اشاره شد).

﴿١﴾

## ۳۴. ﴿يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ﴾

این تعبیر چهار بار در قرآن مجید در آیات ۷۳ سوره انعام و ۱۰۲ سوره طه و ۸۷ سوره نمل و ۱۸ سوره نبا آمده است. در نخستین آیه می‌فرماید: «و در آن روز که در صور دمیده می‌شود، حاکمیت مخصوص او است.»: «وَلَهُ الْمُلْكُ يَوْمَ يُنْفَخُ

۱. مجمع‌البیان، جلد ۹، صفحه ۱۶۹، قرطبی جلد ۹، صفحه ۲۴۷، روح‌المعانی، جلد ۲۷، صفحه ۳۴ و المیزان، جلد ۱۹، صفحه ۲۳ و روح‌البیان، جلد ۹، صفحه ۲۰۵.

## فی الصُّورِ ﴿۱﴾.

در آیه دوّم می فرماید: «روزی که در صور دمیده می شود؛ و مجرمان را با بدنهای کبود، در آن روز جمع می کنیم!»: ﴿يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ وَ نَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ زُرْقًا﴾.

در آیه سوّم می فرماید: «و (به خاطر آورید) روزی را که در صور دمیده می شود، و تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند در وحشت فرو می روند، جز کسانی که خدا خواسته»: ﴿وَيَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَنَزِعَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ﴾.

در آیه چهارم می فرماید: «روزی که در صور دمیده می شود و شما فوج فوج (به محشر) می آید»: ﴿يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا﴾.

همانگونه که در بحث نفخ صور به خواست خدا خواهد؛ آمد قرآن مجید از دو نفخ صور خبر می دهد: در نفخه اول همه موجودات زنده زمین و آسمان می میرند، و در نفخ دوّم که نفخه حیات است همگی زنده و آماده برای حساب و کتاب می شوند؛ ولی آیات چهارگانه فوق همه یا غالباً مربوط به نفخ دوّم یعنی نفخ حیات در قیامت است.

در هر صورت این توصیف قرآن از قیامت، حوادث زیادی را که در آغاز آن روز واقع می شود در نظرها مجسم می کند، و این تعبیر از تعبیرهای بسیار پر معنا است که حوادث سخت و وحشتناک آن روز را از مقابل چشم دل عبور می دهد و او را آگاه می سازد.

درباره معنای صور و مفهوم نفخ و دیگر خصوصیات آن به خواست خدا در

جای خود بحث خواهد شد، تنها برای این که بدانیم این تعبیر چه محتوایی در بردارد به یک حدیث از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که در ذیل آیه چهارم (آیه ۱۸ سوره نبأ) روایت شده، و تنها به گوشه‌ای از این حوادث اشاره می‌کند یادآور می‌شویم:

معاذ بن جبل می‌گوید از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تفسیر آیه: «يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَنَأْتُونَ أَفْوَاجًا» را پرسیدم، پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «از مطلب بزرگی سؤال کردی»، سپس سیلاب اشک از چشمان مبارکش جاری شد، و فرمود: «این افواجی که به هنگام نفخ صور وارد محشر می‌شوند ده گروه از امت من هستند که خداوند آنها را از جماعات مسلمین جدا می‌سازد؛ گروهی به صورت بوزینگان هستند: آنها که در میان مردم سخن چینی و جاسوسی می‌کنند، - گروه دیگری به صورت خوک‌ها خواهند بود: آنها که اهل اموال حرام‌اند - گروهی را با پاهایشان آویزان می‌کنند: آنها که ربا خوارند - گروه دیگری نابیناوند: آنها که در قضاوت ستم می‌کنند - و گروهی کر و لال وارد محشر می‌شوند؛ آنها کسانی هستند که در اعمالشان گرفتار عُجبند - گروه دیگری زبانهایشان را به دندان می‌جوند: آنها دانشمندان و سخن‌گویانی هستند که گفتارشان از اعمالشان جدا است! - و گروهی دست و پا بریده وارد می‌شوند: و آنها آزار دهندگان همسایگانند - و گروهی را بر شاخه‌های آتش دوزخ به دار می‌آویزند: و آنها خبرچینان میان مردم، و سلاطین ظالمند - و گروهی بدبوتر از مرداراند: و آنها کسانی هستند که در این دنیا در شهوات غرقند و حق الله را از اموالشان نمی‌پردازند - و بالاخره گروهی لباس‌های آلوده به قطران (قطران ماده قابل اشتعال است) که به تنهایشان



چسبیده، در تن دارند: و آنها اهل کبر و غرورند!»<sup>(۱)</sup>

۸۵۰۸

### ۳۵. ﴿يَوْمَ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ﴾

قرآن مجید در دو آیه هنگامی که از روز قیامت سخن می‌گوید آن را به عنوان یک روز بسیار طولانی معرفی می‌کند؛ در یک جا می‌فرماید: «فرشتگان و روح به سوی او عروج می‌کنند در آن روزی که مقدارش پنجاه هزار سال است!»: ﴿تَعْرُجُ

الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ﴾.<sup>(۲)</sup>

در جای دیگری می‌فرماید: «امور (این جهان) را از آسمان به سوی زمین تدبیر می‌کند؛ سپس در روزی که مقدار آن هزار سال از سالهایی است که شما می‌شمردید به سوی او بالا می‌رود (و دنیا پایان می‌یابد)»: ﴿يُدِيرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ﴾.<sup>(۳)</sup>

بدون شک آیه نخست ناظر به روز قیامت است و آیاتی که بعد از آن آمده همگی اوصاف قیامت و حتی عذاب مجرمان را در آن روز و همچنین اوصاف دوزخ را بیان می‌کند.

ولی در مورد آیه دوم در میان مفسران گفتگو است<sup>(۴)</sup> بعضی آن را اشاره به قوس نزولی و صعودی تدبیر امر الهی در همین دنیا دانسته‌اند، یا به تعبیر دیگر

۱. این حدیث را بسیاری از مفسران مانند: ابوالفتوح رازی، قرطبی، و روح البیان نقل کرده‌اند که ما به طور خلاصه در بالا آورده‌ایم.

۲. سوره معارج، آیه ۴.

۳. سوره سجده، آیه ۵.

۴. آلوسی در روح المعانی هفت تفسیر برای آیه ذکر می‌کند که یکی از آنها قیامت است. (روح المعانی، جلد ۲۱، صفحه ۱۰۷)

اشاره به دوران‌های تدبیر الهی در این عالم که هر دوران در یک هزار سال صورت می‌گیرد، و فرشتگان به فرمان الهی مجری این تدبیر تکوینی هستند، سپس دوران دیگری آغاز می‌شود.

ولی با توجه به سایر آیات قرآن که سخن از پیچیده شدن آسمان و زمین می‌گوید، و همچنین روایاتی که در شرح این آیه نازل شده استفاده می‌شود که آیه ناظر به روز قیامت است. و لذا مرحوم علامه طباطبایی در المیزان نیز بعد از ذکر احتمالات آیه، این تفسیر را ترجیح داده است.<sup>(۱)</sup>

متنها در این جا این سؤال پیش می‌آید که چگونه در آیه اول مقدار آن روز پنجاه هزار سال (طبق سال‌های ما) و در آیه دوم یک هزار سال بیان شده است؟ پاسخ این سؤال به روشنی در حدیثی که مرحوم شیخ طوسی در امالی از امام صادق علیه السلام نقل کرده، آمده است، فرمود:

«إِنَّ فِي الْقِيَامَةِ خَمْسِينَ مَوْقِفًا كُلُّ مَوْقِفٍ مِثْلُ أَلْفِ سَنَةٍ، مِمَّا تَعُدُّونَ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ: «فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ»»: «در قیامت پنجاه موقف (محل توقف برای رسیدگی به حساب اعمال بندگان) است، هر موقعی به اندازه یک هزار سال از سال‌هایی که شما می‌شمیرید، سپس امام این آیه را تلاوت فرمود: "در آن روزی که مقدارش پنجاه هزار سال است."

در این که اعداد هزار و پنجاه هزار سال در این جا برای تعداد و شماره یا برای تکثیر است دو احتمال وجود دارد؛ ولی به هر حال پیامی که از این آیات به گوش می‌رسد این است که آن روز، روزی است بسیار سخت و مشکل، و روزی است

۱. المیزان، جلد ۱۶، صفحه ۲۶۱ - همین معنا در تفسیر فی ظلال القرآن نیز آمده است (جلد ۶، صفحه ۵۱۱).

بسیار دقیق و پیچیده که هیچ‌کس به آسانی نمی‌تواند از آن بگذرد، و همه باید خود را برای چنان روز طولانی پرمخاطره‌ای آماده سازند.

این نکته قابل توجه است که روز یعنی گردش دورانی یک کره به دور خود و در کرات آسمانی این گردش کاملاً با هم متفاوت است. در حالی که کره زمین هر ۲۴ ساعت یک‌بار به دور خود می‌گردد کره ماه گردش وضعی خود را تقریباً در طول یک ماه انجام می‌دهد - روز آن در حدود دو هفته و شب آن در حدود دو هفته است - همچنین کرات منظومه شمسی هرکدام شب و روز خود را در مقدار خاصی طی می‌کنند و هم اکنون ممکن است در این جهان هستی کراتی باشد که گردش وضعی آن صدها یا هزاران سال طول بکشد؛ بنابراین جای تعجب نیست که در قیامت هر روز به اندازه پنجاه هزار سال باشد.

باز تکرار می‌کنیم آنچه هدف اصلی قرآن را تشکیل می‌دهد همان پیام تربیتی آن است که در این‌گونه تعبیرات نهفته است.

### بخش سوّم

#### ۳۶. ﴿يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ﴾

آنچه تاکنون در توصیف آن روز خواندیم خبر از حوادث تکان‌دهنده‌ای می‌داد که در آستانه آن روز در جهان هستی واقع می‌شود، که هر کدام پیامی مخصوص به خود را دارد، و در آخرین توصیف مسأله طولانی بودن آن روز مطرح بود که آن نیز پیام مخصوصی داشت.

اکنون به سراغ توصیف‌هایی می‌رویم که وضع انسان‌ها را در آن روز مشخص می‌کند، تعبیراتی که هر کدام از دیگری آموزنده‌تر است؛ گویی دست انسان را

می‌گیرد و به عرصه محشر وارد می‌کند و در جای جای آن سیر می‌دهد، و حوادث آن روز عظیم را در برابر چشم انسان مجسم می‌سازد.

در توصیف مورد بحث که تنها یک بار در قرآن مجید (در آیه ۴ سوره قارعه) آمده است وضع اضطراب‌انگیز انسان را در آن روز چنین مجسم می‌کند: «روزی که مردم مانند پروانه‌های پراکنده خواهند بود.»: ﴿يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْتُوتِ﴾.

همین تعبیر با تفاوت مختصری در آیه ۷ سوره قمر آمده است؛ آن جا که می‌گوید: «همچون ملخهایی که به هرسو پراکنده می‌شوند از قبرها بیرون می‌آیند.»: ﴿كَانَهُمْ جَرَادٌ مُتَشَتِّرٌ﴾.

در این‌که چرا مردم در آن روز به پروانه تشبیه شده‌اند مفسران تفسیرهای گوناگونی دارند، و در مجموع گفته‌اند این تشبیه به خاطر کثرت مردم و اضطراب و وحشت و حرکت به هر سو و ناتوانی و سرگردانی آنها است.

این نکته نیز می‌تواند در تعبیر فوق نهفته باشد که پروانه‌ها معمولاً خود را دیوانه‌وار به آتش شمع و چراغ می‌کوبند و می‌سوزانند؛ مجرمان در آن روز در برابر آتش دوزخ نیز چنین حالی را دارند و اینها همه حاکی از حیرت و سرگردانی شدید، و اضطراب و واهمه عظیم در آن روز است.

به هر حال این تعبیر، تعبیری بسیار گویا، و ترسیم روشنی از حالت عجیب انسان‌ها در آن روز است که قرآن مجید با یک تشبیه کوتاه آن را بازگو کرده است بعضی معتقدند این‌که پروانه آن قدر دور شمع می‌چرخد تا خود را آتش می‌زند به خاطر آن است که فاقد حافظه است؛ به شعله‌ها نزدیک می‌شود و حرارت آن

را لمس و فرار می‌کند، اما بلافاصله فراموش کرده، بار دیگر به شعله نزدیک می‌شود، تا سرانجام خود را به آتش می‌زند و می‌سوزاند.

بدکاران مجرم در آن روز نیز به قدری پریشان خاطر و مضطربند که گویی حافظه خویش را از دست می‌دهند، و همچون پروانگان خود را در آتش دوزخ می‌افکنند.

اریاب لغت و مفسران برای «فَرَّاشُ» معانی متعددی ذکر کرده‌اند: بعضی آن را به ملخ‌هایی که در آسمان پهن و گسترده و متراکم می‌شوند تفسیر کرده‌اند، و بعضی به پشه‌هایی که گروه گروه با هم پرواز می‌کنند، ولی غالب اهل لغت و مفسران آن را به همان معنای پروانه تفسیر نموده‌اند، مخصوصاً خلیل بن احمد در کتاب العین می‌گوید: «الْفَرَّاشُ الَّتِي تَطِيرُ طَائِبَةً لِلضَّوِّءِ»: «فراش پرنده‌ای است که پرواز می‌کند در حالی که طالب نور است»، صحاح اللغة نیز می‌گوید: «فراش» جمع «فراشه» همان پرنده‌ای است که پرواز می‌کند و در آتش فرو می‌افتد.

۴۵۰۴

۳۷. ﴿يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ﴾

۳۸. ﴿يَوْمَ هُمْ بَارِزُونَ﴾

دو توصیف بالا که یک حقیقت را در دو عبارت از آن روز بزر عرضه می‌کند - و در آیات ۹ سوره طارق و ۱۶ سوره غافر آمده است - مطلب تکان‌دهنده‌ای را بازگو می‌کند که ایمان به آن در تربیت انسان‌ها بسیار مؤثر است. در آیه نخست می‌فرماید: «در آن روز که اسرار نهان (انسان) آشکار می‌شود»:

﴿يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ﴾. و در آیه دوّم می فرماید: «روزی که همه آنان آشکار می شوند»: ﴿يَوْمَ هُمْ بَارِزُونَ﴾.

در آن روز چیزی مخفی نمی ماند، چرا که از یک سو موانع مادی همچون کوه ها و تپه ها برچیده می شود، و زمین به صورت «قاع صاف» (بیابان هموار و بدون پستی و بلندی) درمی آید<sup>(۱)</sup>. و از سوی دیگر انسان ها از قبرها بیرون می ریزند و زمین آنچه را در دل دارد بیرون می فرستد: ﴿وَ أَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا﴾.<sup>(۲)</sup> و از سوی سوّم نامه های اعمال انسان ها و امت ها گشوده می شود و محتوای آنها در برابر همگان آشکار می گردد: ﴿وَ إِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ﴾<sup>(۳)</sup>.

دست و پاها و اعضای بدن و حتی پوست تن به سخن درمی آیند، فریاد می کشند و افشاگری می کنند.

زمین و زمان سخن می گویند، و گواهان اعمال، به اعمال انسان ها گواهی می دهند، نه تنها اعمال انسان ها که نیات و عقائد آنها نیز در آن روز همگی بر ملا می شود؛ و به راستی روز رسوایی عجیبی برای بدکاران و روز افتخار بزرگی برای نیکوکاران است.

باید توجه داشت که «تُبْلَى» از ماده «بلاء» به معنای امتحان است، و از آن جا که به هنگام آزمون، حقایق اشیاء روشن می شود. در این جا به معنای آشکار شدن تفسیر گردیده است.

در حدیث معاذ بن جبل می خوانیم، می گوید: «از رسول خدا ﷺ پرسیدیم

۱. سوره طه، آیه ۱۰۶.

۲. سوره زلزال، آیه ۲.

۳. سوره تکویر، آیه ۱۰.

منظور از «سرائر» که بندگان خدا در آخرت به آن آزمایش می‌شوند چیست؟» فرمود: «سرائر شما، اعمال شما است، همچون نماز و روزه و زکات و وضو و غسل جنابت و هر واجب دیگر. زیرا اعمال همه پنهان است، انسان ممکن است بگوید نماز خوانده‌ام و نخوانده باشد، و بگوید وضو گرفته‌ام و نگرفته باشد، این است معنای آشکار شدن اسرار پنهان در آن روز.»<sup>(۱)</sup>

البته باید توجه داشت آنچه در حدیث شریف فوق آمده است به صورت بیان مثال‌هایی از این حقیقت کلی است، وگرنه آیه شریفه تمام عقائد و نیات و اعمال انسان‌ها را اعم از نیک و بد شامل می‌گردد.

از این جا روشن می‌شود که بسیاری از شخصیت‌های کاذبی که بر اثر پنهان کاری در این دنیا به وجود آمده، در برابر طوفان محشر بر باد می‌رود، و رسوایی عظیمی جای آن می‌نشیند، و چه عجیب است سقوط این گونه افراد خوش ظاهر بد باطن از اوج عزت و آبرو به قعر درّه مذلت و رسوایی!

و چه زیبا است آبروی شکوهمند مؤمنان مخلص و بی‌ریا که رابطه خاص خود با خدا را در این جهان پنهان داشتند و در آن روز آشکار می‌شود و بر تخت عزت و عظمت می‌نشینند!

این پیامی است که توصیف بالا به همه ما می‌دهد و هشدار می‌دهد که تمام انسان‌ها اعم از عالم و جاهل.

گر پرده ز روی کار ما بردارند معلوم شود که در چه کاریم همه!

۳۹. ﴿يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ﴾

۴۰. ﴿يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّخَضَّرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ﴾

این دو توصیف نیز بیانگر یک حقیقت است که در دو قالب ریخته شده، و در آیه ۴۰ سوره نبأ و آیه ۳۰ سوره آل عمران آمده است؛ و حقیقت مهم دیگری از آن روز بزر را بیان می‌کند که پشت‌ها را می‌لرزاند، و دل‌ها را سخت تکان می‌دهد، و انسان را عمیقاً در اندیشه فرو می‌برد.

در آیه اول می‌فرماید عذاب الهی روزی خواهد بود که: «انسان آنچه را از قبل با دست‌های خود فرستاده می‌بیند!»

از آن جا که مسأله تجسم اعمال و دیدن تمام کارهایی که انسان در این دنیا انجام داده، در آن روز بزر برای بسیاری از مفسران گران بوده، گاه «يَنْظُرُ» را به معنای «يَنْتَظِرُ» تفسیر کرده‌اند، و گفته‌اند منظور این است که انسان در آن روز در انتظار جزای اعمال خویش است؛ و گاه دیدن اعمال را به معنای دیدن نامه اعمال، یا پاداش و کیفر آن، تفسیر کرده‌اند.

اینها همه به خاطر آن است که مفسران در آن زمان کمتر به مسأله حضور و تجسم اعمال می‌اندیشیده‌اند، و الا نیازی به این گونه تقدیرها و توجیه‌ها نیست. چرا که قرآن می‌فرماید: در آن روز انسان تمام آنچه را از پیش فرستاده با چشم خود می‌بیند، یعنی اعمال او که در نظام آفرینش ظاهراً محو شده، از بین نرفته؛ و از نو جان می‌گیرند و به صورت‌های مناسبی مجسم می‌شوند، نه آنها که اهل محشر نیز آن را می‌بینند، چنانکه همین معنای با وضوح بیشتری در آیه ۴۹ کهف



آمده: ﴿وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا﴾: «آنچه را انجام داده بودند حاضر می‌بینند!»  
در آیه دوّم نیز همین معنا به وضوح آمده است، می‌فرماید: «روزی که هر  
کس، هر کار نیکی که انجام داده، حاضر می‌بیند؛ و آرزو می‌کند میان او، و هر کار  
بدی که انجام داده، فاصله زمانی زیادی باشد.»: ﴿يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ  
خَيْرٍ مُّحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا﴾.

قابل توجه این‌که مرحوم طبرسی در مجمع‌البیان ذیل آیه دوّم می‌نویسد: «از  
آن‌جا که اعمال انسان، اعراضی است و بعد از انجام نابود می‌شود و بازگشت آن  
ممکن نیست، محال است در آن‌جا حاضر شود.» لذا به سراغ دو تفسیر دیگر  
می‌رود که یکی حضور نامه‌های اعمال است، و دیگری حضور جزای اعمال از  
ثواب و عقاب.

ولی همان‌گونه که در تفسیر نمونه هم گفته‌ایم: اعمال انسان که نوعی انرژی  
هستند مانند همه مواد و انرژی‌های جهان، قطعاً ماندنی است؛ و تنها تغییر شکل  
می‌دهد، اما هرگز نابود نمی‌شود.

همچنین گفتیم که تبدیل ماده به انرژی و انرژی به ماده هر دو از نظر علمی  
امکان‌پذیر است؛ بنابراین هیچ مانعی ندارد که اعمال انسان بماند و در آن روز  
تبدیل به ماده گردد، و هر کدام در شکل مناسب خود ظاهر شود. بنابراین آیات  
فوق در حقیقت گوشه‌ای از معجزات علمی قرآن را تشکیل می‌دهد که هنگام  
نزول قرآن بر کسی آشکار نبوده، و با اکتشافات علمی امروز، برای ما آشکار شده  
است.

جالب این‌که در روایات اسلامی نیز اشارات مکرّری به تجسّم اعمال در

برزخ و قیامت شده، ولی معلوم نیست چرا مورد توجه مفسران گذشته واقع نشده است. شاید به این دلیل که اعمال را جزء اعراض می‌دانستند، و معتقد به نابودی آنها بودند و اعاده معدوم را محال می‌شمردند، در حالی که امروز می‌دانیم این استدلال به کلی خالی از اعتبار است (شرح بیشتر این سخن را در بحث تجسم اعمال خواهیم خواند).

۴۰۴

۴۱. ﴿يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ﴾

۴۲. ﴿يَوْمَ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ﴾

توصیف‌هایی که در دو آیه بالا آمده و شباهت زیادی با هم دارد پرده از روی اسرار دیگری از آن روز بزرگ بر می‌دارد، و پیام‌های تازه‌ای برای همه انسان‌ها دارد.

در نخستین آیه می‌فرماید: «آنها از روزی می‌ترسند که در آن، دلها و چشمها دگرگون می‌شود»: ﴿يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ﴾<sup>(۱)</sup>.

در آیه دوم می‌فرماید: «آنها را برای روزی که چشمها در آن (بخاطر ترس و وحشت) از حرکت باز می‌ایستد تأخیر می‌اندازد»: ﴿إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ﴾<sup>(۲)</sup>.

عرصه محشر از جهات زیادی هولناک است: از جهت سابقه حوادث تکان‌دهنده‌ای که به هنگام قیام قیامت به وقوع می‌پیوندد، و از جهت آمادگی

۱. سوره نور، آیه ۳۷.

۲. سوره ابراهیم، آیه ۴۲.

فرشتگان الهی با حضور گواهان برای رسیدگی به حساب بندگان، و از جهت گسترده شدن نامه‌های اعمال که تمام کارهای کوچک و بزرگ عمر انسان را در بردارد، و از جهت آشکار بودن نشانه‌های دوزخ و کیفر الهی، و عدم امکان جبران و بازگشت، و عدم وجود یار و فریادرس!

این حوادث که هریک به تنهایی کافی است دل انسان را زیر و رو کند، یکجا به وقوع می‌پیوندد، و انسان‌ها را چنان در تنگنا قرار می‌دهد که گاه چشمان او بی‌اراده حرکت می‌کند، و مضطربانه و ملتسمانه به هر سو می‌چرخد، و به تعبیر قرآن زیر و رو می‌شود، و گاه به کلی از حرکت می‌ایستد و پلک‌ها به هم نمی‌خورد و چنان باز می‌ماند که گویی روح از کالبد انسان بیرون رفته است!

قابل توجه این که آیه اول دربارهٔ رجال الهی است، و آیه دوم دربارهٔ ظالمان، و این به خوبی نشان می‌دهد (نیکوکاران و بدکاران) که همه در آن روز هولناک در وحشت‌اند، چرا که هیچ‌کس از عاقبت کار خود اطمینان ندارد، و با توجه به دقت و سخت‌گیری در حساب الهی، هیچ‌کس از سرنوشت خود دقیقاً آگاه نیست.

«تَقَلَّبُ» به معنای زیر و رو شدن و دگرگون گشتن است، و مفسران تعبیرات گوناگونی در تفسیر این جمله دارند که همهٔ آنها حکایت از وحشت و اضطراب فوق‌العاده‌ای است که بر درون و برون انسان و بر دل و دیده او در آن روز حاکم است.

«تَشَخَّصُ» از مادهٔ «شخوص» به معنای از حرکت ایستادن چشم و پلک‌ها و به نقطه‌ای خیره شدن است.

ریشهٔ اصلی آن یعنی: «شخوص» (بر وزن خلوص) به معنای بلند شدن یا

خارج گشتن است، و شخص را از آن نظر شخص می‌گویند که از دور به صورت برجسته‌ای نمایان می‌شود، خارج شدن انسان از محلی به محل دیگر را نیز شخص می‌گویند.

«شاخص» که از همین ماده گرفته شده نیز به معنای جسم مرتفعی است که برای تعیین وقت و مانند آن به کار می‌برند.<sup>(۱)</sup>

از آن جا که به هنگام تعجب و خیره شدن گویی چشم انسان می‌خواهد از حدقه بیرون بیاید این تعبیر در چنین مواردی به کار می‌رود. آری انسان‌ها در عرصه محشر چنان گرفتار وحشت می‌شوند که چشم‌هایشان از حرکت باز می‌ایستد و خیره می‌شود، گویی می‌خواهد از حدقه بیرون زند؛ این حالت گاه در آستانه مرگ نیز به انسان دست می‌دهد.

مسلم است که این حالات در گنهکاران و مجرمان بسیار شدیدتر است، و لذا قرآن مجید می‌فرماید: «وَ اقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ فَاذَا هِيَ شَاخِصَةٌ اَبْصَارُ الَّذِينَ كَفَرُوا» (و وعده حق (و رستاخیز) نزدیک شود؛ در آن هنگام چشم‌های کافران (از وحشت) از حرکت باز می‌مانند).<sup>(۲)</sup>

۸۰۰۸

#### ۴۳. «يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ مَا سَعَى»

این تعبیر نیز از تعبیرات بسیار آموزنده است که یکبار در قرآن مجید (در آیه ۳۵ سوره نازعات) آمده است، می‌فرماید: «در آن روز انسان به یاد کوشش‌هایش

۱. مفردات راغب، و مقایس اللغه، و مصباح، و التحقيق في كلمات القرآن الكريم.

۲. سوره انبياء، آیه ۹۷.

می‌افتد.»: ﴿يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ مَا سَعَى﴾.

این یادآوری یا به خاطر مشاهده نامۀ اعمال است، و یا تجسم و حضور خود اعمال و یا به خاطر گواهی اعضای بدن یا فرشتگانی که در پیشگاه خداوند شهادت می‌دهند، و یا به خاطر کنار رفتن حجاب‌ها از قلب و روح انسان و زدوده شدن عوامل غفلت و بی‌خبری است.

لذا تمام حقایق مکنون بارز و آشکار می‌گردد، و انسان به یاد تمام تلاش و سعی و کوشش خود می‌افتد، ولی افسوس که راهی برای جبران خطاها کوتاهی‌ها تقصیرها و غفلت‌ها در برابر او وجود ندارد.

همین تعبیر به صورت دیگری در آیه ۲۳ سوره فجر آمده است می‌فرماید: «و در آن روز جهنم را حاضر می‌کنند؛ آن روز است که انسان متذکر می‌شود؛ اما این تذکر چه سودی برای او دارد؟!»: ﴿جِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ وَأَنَّى لَهُ الذِّكْرَى﴾.

سپس می‌افزاید: انسان گناهکار و بی‌ایمان به خاطر حسرتی که سرتاپای او را فرا گرفته صدا می‌زند: «ای کاش برای زندگانیم چیزی فرستاده بودم»: ﴿يَقُولُ يَا أَيُّسَّرَ لِي سَعَى﴾.

تأسف و حسرتی که هیچ‌گونه فایده‌ای جز تحمل درد و رنج بیشتر در آن جا ندارد.

تعبیر «لحیاتی» قابل توجه است، و نشان می‌دهد که حیات و زندگی تنها حیات و زندگی آخرت است، و حیات دنیا حتی ارزش نام زندگی را هرگز ندارد، و به تعبیر قرآن لهو و لعبی بیش نیست.

هدف هشداری است به تمام افراد انسان که پیش از گرفتار شدن در چنان تنگنایی از فرصتی که در اختیار دارند استفاده کنند که تذکر و بیداری در آن روز بسیار دیر است.

﴿٤٤﴾

#### ۴۴. ﴿يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ تُجَادِلُ عَنْ نَفْسِهَا﴾

این نام چهره دیگری از آن روز بزرگ ترسیم می‌کند، می‌فرماید: «(به یاد آور) روزی را که هر کس (در فکر خویشتن است؛ و تنها) به دفاع از خود بر می‌خیزد»: ﴿يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ تُجَادِلُ عَنْ نَفْسِهَا﴾<sup>(۱)</sup>.

آری در آن روز چنان هول و وحشت عذاب و کیفر الهی سراسر وجود انسان را فرا می‌گیرد که عزیزترین عزیزان را به دست فراموشی می‌سپرد، نه در فکر فرزند است، و نه همسر و پدر و مادر و دوستان صمیمی، بلکه تنها در فکر نجات خویش است و بس.

در حدیثی آمده است که «هرکسی روز قیامت می‌گوید «نفسی نفسی» (خودم، خودم!)، به خاطر شدت ترس روز قیامت جز محمد ﷺ که او به دفاع از امتش بر می‌خیزد»: «كُلُّ أَحَدٍ يَقُولُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ نَفْسِي نَفْسِي مِنْ شِدَّةِ هَوْلِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ، سِوَى مُحَمَّدٍ ﷺ فَإِنَّهُ يَسْتَلُّ فِي أُمَّتِهِ»<sup>(۲)</sup>.

﴿٤٤﴾

۱. سوره نحل، آیه ۱۱۱.

۲. تفسیر قرطبی، جلد ۶، صفحه ۳۸۰۹.

## ۴۵. ﴿يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ﴾

این نام که در حقیقت توضیحی برای نام قیامت است در آیه ۶ سوره مطففین آمده و می‌فرماید: «روزی که مردم در پیشگاه پروردگار جهانیان می‌ایستند»:  
﴿يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ﴾.

قیامی که نشانه جدی بودن مسائل آن روز، و نشانه حضور در یک دادگاه بزرگ، و نشانه رسیدگی به همه اعمال آنها است.

جالب این‌که قرآن مجید این تعبیر را در سوره مطففین برای بیدار کردن کم‌فروشان بیان کرده، و می‌فرماید: «آیا آنها گمان نمی‌کنند که برانگیخته می‌شوند، - در روزی بزرگ؟!» سپس می‌افزاید: «روزی که مردم در پیشگاه پروردگار جهانیان می‌ایستند»<sup>(۱)</sup>.

یعنی اگر باور می‌داشتند چنین حضور و قیامی در چنان روزی خواهد بود هرگز این راه خطا را نمی‌پیمودند. اما افسوس که آن‌چنان حب دنیا و غفلت و غرور و طول امل بر فکر و قلب و جان آنها سایه شوم و تاریک افکنده که به این حقایق توجه نمی‌کنند!

در یکی از روایات آمده است که بعضی از صحابه پیغمبر ﷺ هنگامی که سوره مطففین را می‌خواند وقتی به این آیه رسید آن‌قدر گریه کرد که از ادامه و تکمیل سوره بازماند.<sup>(۲)</sup>

۱. سوره مطففین، آیه ۴-۶.

۲. تفسیر فخررازی، جلد ۳۱، صفحه ۹۰ - تفسیر قرطبی، جلد ۱۰، صفحه ۷۰۴۶.

۴۶. ﴿يَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ﴾

۴۷. ﴿يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا﴾

توصیف‌های فوق یکی دیگر از ابعاد آن روز بزر را به یاد می‌آورد که آثار اخلاقی عمیقی در انسان می‌گذارد، و پیام مخصوصش بر جان و دل می‌نشیند. در نخستین توصیف، از آن روز به عنوان «روزی که گواهان به پا می‌خیزند» یاد می‌کند ﴿وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ﴾<sup>(۱)</sup>.

«أَشْهَادُ» جمع «شاهد» یا «شهید» (همچون «اصحاب» جمع «صاحب»، و «اشراف» جمع «شریف») در این جا اشاره به گواهان روز قیامت است، بعضی از مفسران آن را تنها اشاره به فرشتگان مراقب اعمال، و بعضی تنها اشاره به پیامبران ﷺ دانسته‌اند، ولی ظاهر این است که «اشهاد» مفهوم وسیعی دارد که هم فرشتگان الهی و هم پیامبران، و هم مؤمنان را شامل می‌شود. بعضی احتمال داده‌اند که شامل اعضای پیکر انسان که گواهی بر اعمال او می‌دهند نیز می‌باشد، اما با توجه به تعبیر «يقوم»: (برمی‌خیزد) این تفسیر بعید به نظر می‌رسد.

تعبیر به «قیام» در این گونه موارد اشاره به وضع خاصی است که در دادگاه‌ها وجود دارد که گواهان هنگام ادای شهادت بپا می‌خیزند، تا جدی و مصمم بودن خود را در مسأله شهادت، و رسمیت و احترام گذاشتن به دادگاه را نشان دهند. به هر حال آن روز، روزی است که نه یک شاهد؛ بلکه شاهدان بسیاری، در آن دادگاه عظیم ادای شهادت می‌کنند، شهادتی که مایهٔ آبرو و افتخار مؤمنان، و



رسوایی و ذلّت مجرمان است؛ شهادتی که بر همه چیز احاطه دارد، و چیزی از نظر شهود آن دادگاه پنهان نخواهد بود، شهادتی که به هیچ وجه قابل انکار مجرمان نیست و آن چنان با قرائن همراه است که جز قبول و تسلیم راهی در برابر آن وجود ندارد.

از این جا می توان فهمید که پیام این توصیف الهی درباره قیامت تا چه حد گیرا و موثر است.

در دوّمین آیه، از روز قیامت به چنین روزی یاد می کند: «روزی که روح و ملائکه به صف می ایستند»: ﴿يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا﴾<sup>(۱)</sup>.

جمعی از مفسران معتقدند از آن جا که صف معنای مصدری دارد و مفرد و جمع در آن یکسان است در این جا ممکن است اشاره به صفوف مختلف ملائکه باشد؛ و یا لاقلاً اشاره به دو صف باشد که در یک صف روح، و در صف دیگر فرشتگان جای دارند.

در این که منظور از «روح» در این جا چیست؟ اقوال زیادی وجود دارد، و به هشت قول یا بیشتر بالغ می شود. ولی از میان آنها چند تفسیر معروف تر است:

۱. روح یکی از فرشتگان مقرب الهی است. فرشته ای بالاتر از همه فرشتگان، و حتی برتر از جبرئیل، و او بود که با انبیاء و امامان معصوم علیهم السلام همراه بوده است.

۲. منظور جبرئیل امین، (بیک وحی خدا) است.

۳. منظور ارواح انسان ها است، متها قبل از الحاق به بدن ها.

۴. منظور مخلوق با عظمتی غیر از انسان ها و فرشتگان است.

۵. منظور قرآن مجید است، و معنای قیام آن، ظهور آثار آن در صحنه محشر می‌باشد.

البته برای هر یک از تفسیرهای فوق به بعضی از آیات قرآن استدلال شده است.

در حالی که روح در آیات مختلف قرآن معانی گوناگونی دارد، آنچه از همه در اینجا مناسب‌تر به نظر می‌رسد همان تفسیر اول است، در بعضی از روایات معصومین علیهم‌السلام نیز این تفسیر صریحاً آمده است.

در حدیثی از امام صادق علیه‌السلام می‌خوانیم: «هُوَ مَلَكٌ أَعْظَمُ مِنْ جِبْرَائِيلَ وَ مِيكَائِيلَ»: «او فرشته‌ای است بزرگتر از جبرئیل و میکائیل»<sup>(۱)</sup>

از ابن عباس نیز نقل شده که می‌گوید: «خداوند هیچ مخلوقی بعد از عرش، بزرگتر از روح نیافریده است. در روز قیامت او به تنهایی در یک صف و فرشتگان همگی در یک صف قرار می‌گیرند»<sup>(۲)</sup>

۴۸. ﴿يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ﴾

۴۹. ﴿يَوْمَ لَا يَنْفَعُ فِيهِ وَلَا خِلالٌ﴾

در این دو تعبیر دو پیام قریب الافق دیگری پیرامون اوضاع آن روز عظیم منعکس شده است، در توصیف اول می‌فرماید: «در آن روز که مال و فرزندان سودی نمی‌بخشد»: ﴿يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ﴾: «مگر کسی که با قلب سلیم به

۱. مجمع‌البیان، جلد ۱۰، صفحه ۴۲۷.

۲. تفسیر قرطبی، جلد ۱۰، صفحه ۶۹۷۷.

پیشگاه خدا آید: ﴿إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ﴾<sup>(۱)</sup>.

و در توصیف دوّم می فرماید: «پیش از آن که روزی فرارسد که در آن، نه داد و ستدی است، و نه دوستی. (نه با مال می توانند از کیفر خدا رهایی یابند، و نه با پیوندهای مادی.)» ﴿يَوْمٌ لَا يَبِيعُ فِيهِ وَلَا خِلَالٌ﴾<sup>(۲)</sup>.

در حقیقت سرمایه‌های مهم دنیا در سه چیز خلاصه می‌شود: مال و ثروت، فرزندان برومند، و دوستان با وفا. اما مشکلات محشر و گرفتاری‌های هولناک آن چنین نیست که بتوان با استفاده از مال و ثروت، یا کمک فرزندان و دوستان آنها را برطرف ساخت؛ و به فرض که تمام اموال دنیا به آنجا انتقال یابد و همه فرزندان و دوستان در کنار انسان باشند باز هم ممکن نیست گرهی از کار او بگشایند؛ چرا که معیار در آنجا چیز دیگری است. حلال مشکلات محشر، ایمان و عمل صالح و قلب سلیم است؛ قلبی خالص از هرگونه شرک و ریا و فارغ از غیر خدا.

در این جهان غالب مشکلات از طریق مال و ثروت و دادن فدا، خسارت، رشوه، و مانند آن به صورت مشروع یا نامشروع قابل جبران است و بسیاری از مشکلات نیز به کمک نیروهای انسانی مخصوصاً فرزندان پرمحبت و دوستان مخلص حل شدنی است؛ بنابراین غالب مشکلات این جهان با این وسائل برطرف می‌گردد، در حالی که این امور در آنجا هیچ کاربردی ندارد.

البته منظور از مال و فرزندان، مال و فرزندانی نیست که در طریق جلب رضای الهی به کار گرفته شده باشند، یا دوستانی که بتوانند در پیشگاه خدا

۱. سوره شعراء، آیات ۸۸ - ۸۹.

۲. سوره ابراهیم، آیه ۳۱.

شفاعت کنند؛ بلکه منظور این است که اگر این سرمایه‌ها به آن‌جا منتقل شوند هیچ کاری از آنها ساخته نیست.

لذا در آیه ۶۷ سوره زخرف می‌خوانیم: ﴿الْأَخْلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ﴾: «دوستان در آن روز دشمن یکدیگرند، مگر پرهیزگاران.»

۸۵۷۳

۵۰. ﴿يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ لَا نَفْسٍ﴾

۵۱. ﴿يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئًا﴾

۵۲. ﴿يَوْمًا لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ﴾

یکی از طرق رهایی از چنگال کیفرها در این جهان این است که کسی مسئولیت‌های دیگری را بپذیرد، و خود را جای او قرار دهد؛ جریمه مالی او را قبول کند، و کیفر جرم او را برای خود بخرد.

قرآن در آیات فوق - که نام‌های توصیفی قیامت را بیان می‌کند - اعلام می‌دارد که اینگونه کارها در آن دادگاه بزرگ الهی مطلقاً ممکن نیست، هرکس مسئول کارهای خویش است، و تنها خودش کیفر اعمالش را می‌بیند، و جریمه جرائمش را می‌پردازد.

در نخستین آیه که دوبار در قرآن مجید آمده می‌خوانیم: «و از روزی بترسید که کسی مجازات دیگری را نمی‌پذیرد»: ﴿وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا﴾<sup>(۱)</sup>.

۱. سوره بقره، آیات ۴۸ و ۱۲۳.

همین معنا در آیهٔ دوّم با تفاوتی آمده است؛ می‌فرماید: «روزی است که هیچ کس قادر بر انجام کاری به سود دیگری نیست.»: ﴿يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِّنَفْسٍ شَيْئًا﴾. (۱)

در سوّمین آیه انگشت روی مورد خاصّی گذارده می‌فرماید: «از روزی که نه پدری مجازات فرزندش را پذیرا می‌شود، و نه فرزندی چیزی از مجازات پدرش را»: ﴿وَإِخْشَاؤُا يَوْمًا لَّا يَجْزِي وَالِدٌ عَنُ وَلَدِهِ وَلَا مَوْلُودٌ هُوَ جَازٍ عَنُ وَالِدِهِ شَيْئًا﴾. (۲)

رابطهٔ پدر با فرزند براساس عاطفه و محبت است؛ و رابطهٔ فرزند با پدر براساس احترام و محبت، و در واقع از نزدیک‌ترین و قوی‌ترین پیوندهای عاطفی انسان همین دو رابطه است. ولی هول و وحشت قیامت آن چنان عظیم و کوبنده است که تمام این پیوندها را در هم می‌کوبد و از میان می‌برد آن چنان که هرکس تنها به فکر خویشتن است.

جمعی از مفسّران در تفسیر آیات فوق تصریح کرده‌اند «لا تجزی» به معنای «لا تغنی» (بی‌نیاز نمی‌کند) آمده است. (۳)

راغب در مفردات می‌گوید: «جزا» در اصل به معنای بی‌نیازی و کفایت است، و پاداش و کیفر را از این رو جزا می‌نامند که برای جبران عمل انجام شده کفایت می‌کند. همین معنا در مقایس اللّغه نیز آمده است.

قابل توجه این‌که مخاطب در دو آیهٔ اول بنی اسرائیل اند که در تعصّب قومی و

---

۱. سوره انفطار، آیه ۱۹.

۲. سوره لقمان، آیه ۳۳.

۳. مجمع‌البیان، جلد ۱، صفحه ۱۰۳ و المیزان جلد ۱۶، صفحه ۲۵۱ و روح‌البیان، جلد ۱، صفحه ۱۲۷.

نژادی در جهان ضرب‌المثل هستند. قرآن به آنها هشدار می‌دهد که حتی شما با آن‌همه تعصبی که دربارهٔ یکدیگر دارید؛ همه چیز، جز خودتان را، در آن روز بزر فراموش می‌کنید.

پیام این آیات ناگفته پیدا است چرا که به وضوح این حقیقت را ثابت می‌کند که شدائد قیامت و حوادث سخت آن روز عظیم هیچ نمونه‌ای در دنیا برای آن نیست، و بسیارند اشخاصی که در این جهان بر اثر پیوندهای عاطفی، خود را فدای دیگری می‌کنند، ولی این مطلب در قیامت در مورد هیچ‌کس و هیچ انسانی نسبت به دیگری واقع نمی‌شود.

۸۵۰۳

### ۵۳. ﴿يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَ تَسْوَدُّ وُجُوهٌ﴾

این نام که یک بار در قرآن مجید آمده بیانگر یکی دیگر از ابعاد آن روز بزر و حامل پیام مهمی از عرصهٔ محشر است؛ می‌فرماید: «(آن عذاب عظیم) روزی خواهد بود که چهره‌هایی سفید، و چهره‌هایی سیاه می‌گردد.»: ﴿يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَ تَسْوَدُّ وُجُوهٌ﴾<sup>(۱)</sup>.

چهره‌های نورانی از آن کسانی است که نور ایمان از درون جانشان به حکم «یوم البروز» بودن قیامت در چهره‌هایشان نمایان می‌شود: «و اما آنها که چهره‌هایشان سفید است، در رحمتِ خداوند، جاودانه خواهند بود.»: ﴿وَأَمَّا الَّذِينَ ابْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ فَفِي رَحْمَةِ اللَّهِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾<sup>(۲)</sup>.

۱. سوره آل‌عمران، آیه ۱۰۶.

۲. سوره آل‌عمران، آیه ۱۰۷.

اما تاریک دلان بی نور، کافران بی ایمان و مجرمان سیاه دلی هستند که ظلمت درونشان به برون کشیده شده، و این روسیاهان، غرق عذاب الهی خواهند بود، و به آنها گفته می شود: ﴿فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ﴾: (پس بچشید عذاب را، بسبب آنچه انکار می کردید!)<sup>(۱)</sup>

تعبیر فوق به صورت های دیگری در آیات قرآن مجید نیز منعکس است. در یک جا می فرماید: «گویی با پاره هایی از شب تاریک، صورت آنها پوشیده شده!»: ﴿كَانَمَا أَغْشِيَتْ وُجُوهُهُمْ قِطْعًا مِّنَ اللَّيْلِ مُظْلِمًا﴾<sup>(۲)</sup>.

در جای دیگر می فرماید: «چهره هایی در آن روز گشاده و نورانی است - خندان و مسرور است»: ﴿وُجُوهُ يَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ - ضَاحِكَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ﴾<sup>(۳)</sup>. «و صورت هایی در آن روز غبارآلود است، - و دود تاریکی آنها را پوشانده است.»: ﴿و وُجُوهُ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ - تَرْهَقُهَا قَتَرَةٌ﴾<sup>(۴)</sup>.

چه موقع این مسأله رخ می دهد و صورت هایی نورانی و صورت هایی تاریک می گردد؟

بعضی آن را به هنگام جدایی صفوف از یکدیگر، و بعضی آن را به هنگام مشاهده نامه اعمال، و بعضی به هنگام برخاستن از قبور، یا قرار گرفتن در برابر میزان عدل الهی دانسته اند.

ولی از آن جا که روز، روز بروز و ظهور حقایق اشخاص و اعمال است به نظر می رسد که این مسأله از همان آغاز قیام از قبرها صورت می گیرد و ادامه دارد.

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۰۶.

۲. سوره یونس، آیه ۲۷.

۳. سوره عبس، آیات ۳۸ - ۴۱.

۴. سوره عبس، آیات ۴۰ - ۴۱.

چه اشخاصی دارای چهره نورانی و چه افرادی روسیاه‌اند؟  
مفسران احتمالات گوناگونی داده، و گاه آنها را در اشخاص معینی محدود ساخته‌اند، ولی ظاهر این است که تمام اهل ایمان و صالح العمل در زمره روسفیدانند و تمام اهل کفر و مجرمان در صف سیه رویان.  
آخرین سخن این‌که بعضی از مفسران خواسته‌اند این دو تعبیر را بر مفهوم مجازی آن حمل کنند، و گفته‌اند: سفیدی اشاره به سرور و خوشحالی، و سیاهی اشاره به غم و اندوه است.<sup>(۱)</sup>

ولی هیچ موجبی برای ارتکاب چنین خلاف ظاهری وجود ندارد؛ بلکه آیه را باید بر همان معنای حقیقی آن حمل کرد، وقتی قرآن می‌فرماید: «مردان و زنان با ایمان را می‌نگری که نورشان پیش رو و در سمت راستشان سرعت حرکت می‌کند»: ﴿يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ﴾<sup>(۲)</sup> چه جای تعجب که صورت‌هایی سفید و نورانی، و صورت‌هایی سیاه و تاریک باشد؟

راستی چه وحشتناک است آن روز که آنچه در قلب و جان انسان است در صورت او نمایان می‌گردد، آن روزه، روز رسوایی بزرگ برای سیاه‌دلان، و روز افتخار عظیم برای روشن‌دلان است؛ و همین امر سبب می‌شود که مؤمنان از همان آغاز مورد احترام و تکریم در عرصه محشر باشند و کافران و مجرمان مورد لعن و نفرین!

۱. تفسیر مراغی، جلد ۴، صفحه ۲۵.

۲. سوره حدید، آیه ۱۲.



## ۵۴. ﴿يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا﴾

در این تعبیر که تنها یکبار در قرآن آمده، ضمن توصیف ابرار و نیکان می‌فرماید: «از روزی که شرّ و عذابش گسترده است می‌ترسند»: ﴿يَخَافُونَ يَوْمًا كَانُ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا﴾<sup>(۱)</sup>.

«مستطیر» از ماده «طیران» به معنای پرواز گرفته شده، و مفهوم آن در این جا پراکنده و گسترده است؛ لذا بعضی آن را به معنای چیزی که فوق‌العاده وسعت یافته است تفسیر کرده‌اند. این تعبیر را دربارهٔ سپیدهٔ صبح هنگامی که تمام افق را فرا می‌گیرد نیز به کار می‌برند و می‌گویند: «فَجَرُّ مُسْتَطِيرٌ».

«شرّ» در این جا به معنای عذاب روز قیامت، و یا هول و وحشت آن است، و گستردگی آن به حدّی است که تمام زمین و آسمان را پر می‌کند، حتّی فرشتگان در وحشت فرو می‌روند، نه تنها بدکاران و مجرمان که نیکان و پاکان که از عاقبت کار خود با خبر نیستند در این وحشت و اضطراب گسترده سهیم و شریک‌اند. جالب این که در آیهٔ فوق، ترس از چنان روزی را یکی از صفات ممدوح و نکات مثبت اخلاقی ابرار و پاکان می‌شمرد؛ زیرا چنین ترسی مایهٔ پرهیز از هرگونه گناه و توجّه به اطاعت مطلق پروردگار است.

۴۵۴

## ۵۵. ﴿يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ﴾

تعبیر فوق که تنها یکبار در قرآن مجید آمده، ترسیم واضح دیگری از صحنهٔ

۱. سوره انسان، آیه ۷.

رستاخیز است؛ می فرماید: «در آن روز انسان از برادر خود می گریزد، - و از مادر و پدرش، - و همسر و فرزندان؛ - آن روز هر کدام از آنها وضعی دارد که او را کاملاً به خود مشغول می سازد.»: ﴿يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ - وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ - وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ - لِكُلِّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُعْنِيهِ﴾<sup>(۱)</sup>

بدیهی است نزدیک ترین و محبوب ترین افراد به هر شخصی برادر و مادر و پدر و همسر و فرزندان او است؛ و عجب این که قرآن نمی گوید در آن روز از آنها غافل می شود؛ بلکه می فرماید: «از آنها می گریزد!»! مادری که به او عشق می ورزید، پدری که سخت مورد احترام او بود، همسری که شدیداً به او محبت داشت، و فرزندی که میوه قلب و نور چشمان او بودند، آری از همه آنها می گریزد!

اینها کسانی بودند که در مشکلات این جهان همیشه به آنها پناه می برد، و در مصائب، مایه تسلی خاطر او بودند؛ اما در آن جا چه خبر است که از آنان می گریزد؟!

آری صیحه رستاخیز و به تعبیر قرآن «صاخه» که در آیه قبل از این آیات آمده چنان عظیم است که تمام این پیوندها را پاره می کند؛ و صدای گوش خراش و کر کننده آن انسان را از غیر خویش بیگانه می سازد.

چرا می گریزد؟

به خاطر ترس از رسوایی در برابر نزدیک ترین افراد به او؟

یا به خاطر این که ممکن است گناهی داشته باشند که از تبعات آن وحشت

دارد؟

یا به خاطر حقوقی است که احتمالاً از آنها ضایع شده و در آن صحنه که دست انسان تهی است ممکن است آن را مطالبه کنند؟

یا نه، هول و وحشت محشر آن قدر زیاد و سنگین است که هر انسانی را از تمام افراد مورد علاقه‌اش جدا می‌سازد، و به خویش مشغول می‌دارد. از آنها می‌گریزد تا فقط به خود بیندیشد و نه به دیگری، می‌گریزد تا راه نجاتی جستجو کند، و می‌گریزد تا سرنوشت خویش را بیابد.

هرکدام از این امور چهارگانه به تنهایی مایه فرار و گریز است تا چه رسد به این که همه در یک جا جمع شوند.

در حدیثی می‌خوانیم که یکی از خاندان پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از آن حضرت سؤال کرد: «آیا در قیامت انسان به یاد دوست صمیمیش می‌افتد؟!»

پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در جواب فرمود: «سه موقف است که هیچ‌کس به یاد هیچ‌کسی نمی‌افتد:

اول پای میزان اعمال است، تا ببیند میزان اعمالش سنگین است یا سبک؟  
دوم بر صراط است، تا ببیند از آن می‌گذرد یا نه؟  
سوم به هنگام دادن نامه اعمال به دست انسان‌ها است، تا ببیند آن را به دست راستش می‌دهند یا چپ؟

در این سه موقع کسی به فکر کسی نیست، نه دوست صمیمی، نه یار مهربان، نه افراد نزدیک، نه علاقه‌مندان مخلص، نه فرزندان، و نه پدر و نه مادر، و این همان است که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ﴾ «آن

روز هر کدام از آنها وضعی دارد که او را کاملاً به خود مشغول می‌سازد».<sup>(۱)</sup> ۴۵

## ۵۶. ﴿يَوْمًا يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِيبًا﴾

این توصیف که در یک مورد در قرآن مجید آمده ترسیم دیگری از حوادث وحشتناک آن روز بزرگ است. روی سخن را به کفار و مشرکان کرده و می‌فرماید: «شما (نیز) اگر کافر شوید، چگونه خود را (از عذاب) روزی که کودکان را پیر می‌کند برکنار می‌دارید؟!»: ﴿فَكَيْفَ تَتَّقُونَ إِنْ كَفَرْتُمْ يَوْمًا يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِيبًا﴾<sup>(۲)</sup> (۳)

این گویاترین و زنده‌ترین تعبیری است که می‌تواند از حوادث هولناک آن روز پرده بردارد، در حقیقت همان گونه که این حوادث بر جهان طبیعت و کوه‌ها و صحراها اثر می‌گذارد و آنها را از هم متلاشی می‌کند، بر این انسان خاکی نیز چنان اضطراب و وحشتی حاکم می‌سازد که اطفال را پیر می‌کند.

بعضی از مفسران این تعبیر را بر همان معنای حقیقی‌اش حمل کرده‌اند که به راستی آثار پیری حتی در کودکانی که وارد عرصه محشر می‌شوند آشکار می‌شود، در حالی که کودکی با پیری فاصله زیاد زمانی دارد، شواهدی نیز برای این نقل کرده‌اند. در همین دنیا افرادی را می‌بینیم که بر اثر سنگینی حادثه، ناگهان طی چند روز، و حتی طی چند ساعت موهای سیاهشان سفید می‌شود؛ اگر

۱. تفسیر برهان، جلد ۴، صفحه ۴۲۹، حدیث ۱.

۲. سوره مزمل، آیه ۱۷. «یوماً» به عقیده جمعی از مفسران در آیه فوق ظرف است برای «تتقون» ولی این احتمال نیز داده شده که مفعول به برای همین فعل باشد، و در این صورت واژه «عذاب» را در تقدیر گرفته‌اند، بنابراین آیه در تقدیر چنین می‌شود: ﴿فَكَيْفَ تَتَّقُونَ إِنْ كَفَرْتُمْ عَذَابَ يَوْمٍ يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِيبًا﴾.

۳. «شیب» (بر وزن سيب) جمع «أشيب» به معنای پیر است و از ماده شيب (بر وزن عيب) به معنای سفید شدن مو گرفته شده.

حوادث این جهان بتواند چنین اثری در انسان بگذارد حوادث محشر که از آن بسیار شدیدتر و سخت‌تر است قطعاً می‌تواند چنین تأثیری بگذارد.

ولی جمعی آیه را حمل بر معنای کنایی آن کرده‌اند؛ زیرا این کنایه‌ای است رایج در زبان عربی و غیر آن که برای بیان عظمت یک حادثه می‌گویند: این جریان مرا پیر کرد!

هر دو تفسیر برای آیه ممکن است، اما این احتمال که بعضی گفته‌اند پیر شدن کودکان به خاطر طولانی بودن روز قیامت است بسیار بعید به نظر می‌رسد؛ زیرا این آیه مانند بسیاری دیگر از آیات مربوط به قیامت ناظر به حوادث هولناک آن روز است، و آیات قبل از آن که سخن از متلاشی شدن کوه‌ها به میان آورده نیز شاهد بر این مدعا است.

۴۰۴

## ۵۷. ﴿يَوْمٌ لَا يَنْطِقُونَ﴾

این توصیف نیز یک‌بار در سورهٔ مرسلات آمده که می‌فرماید: «امروز روزی است که سخن نمی‌گویند (و قادر بر دفاع از خویشتن نیستند)»: ﴿هَذَا يَوْمٌ لَا يَنْطِقُونَ﴾<sup>(۱)</sup>.

آیا هول و وحشت عظیم قیامت سبب از کار افتادن زبان آنها می‌شود، همان‌گونه که در دنیا نیز گاه زبان انسان بر اثر یک حادثه بسیار عظیم بند می‌آید؟! یا اصولاً سخنی برای گفتن و حجت و عذری برای بیان کردن ندارند؟! و یا

---

۱. سوره مرسلات، آیه ۳۵.

این که به حکم آیه: ﴿الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾: «امروز بر دهانشان مهر می‌نهم، و دستهایشان با ما سخن می‌گویند و پاهایشان به کارهایی که انجام می‌دادند گواهی می‌دهند»<sup>(۱)</sup> زبان‌ها به حکم خدا از کار می‌افتد و اعضای بدن گواه اعمال انسان می‌شوند؟ ممکن است هر سه تفسیر در معنای آیه جمع باشد، هرچند تفسیر سوّم روشن‌تر به نظر می‌رسد و به هر حال این امر مانع از آن نیست که انسان‌ها در بعضی از مواقف قیامت به فرمان خدا سخن بگویند؛ زیرا قیامت مواقف مختلفی دارد، و مجموع آیات قرآن نشان می‌دهد که مجرمان در بعضی از این مواقف گنگ و لال و دهن بسته می‌شوند، و به فرمان خدا در بعضی از مواقف به سخن بیایند.

## ۵۸. ﴿يَوْمَ يُكْشَفُ عَن سَاقٍ وَيُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ﴾

باز در این جا که تنها تعبیر در نوع خود است، به چهره عبوس دیگری از آن روز بزر بر خورد می‌کنیم می‌فرماید: «(به خاطر بیاورید) روزی را که هول و وحشت به نهایت می‌رسد و دعوت به سجود می‌شوند، اما نمی‌توانند (سجده کنند)»: ﴿يَوْمَ يُكْشَفُ عَن سَاقٍ وَيُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ﴾<sup>(۲)</sup> تعبیر «يُكْشَفُ عَن سَاقٍ»: «ساق‌ها برهنه می‌شود» به عقیده بسیاری از مفسران کنایه از وخامت کار و شدت ترس و وحشت است؛ زیرا در گذشته معمول بوده

۱. سوره یس، آیه ۶۵.

۲. سوره قلم، آیه ۴۲.

هنگامی که در برابر کار مشکلی قرار می‌گرفتند آستین‌ها را بالا می‌زدند، و دامن لباس را به کمر می‌بستند، تا آمادگی بیشتری برای مقابله با حادثه داشته باشند، طبعاً در این حال ساق‌ها برهنه می‌شود.

بعضی از مفسران احتمال دیگری در تفسیر آیه داده‌اند و آن این که «ساق» به معنای اصل و اساس هر چیز است مانند: ساقهٔ درخت. بنابراین جملهٔ «يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ» اشاره به ظهور و بروز حقایق اشیا در آن روز است.<sup>(۱)</sup>

به هر حال در آن روز هولناک همگان به سجود در برابر عظمت پروردگار عالم دعوت می‌شوند، مؤمنان به سجده می‌افتند؛ و شاید همین سجده مایه آرامش قلب و روح آنها است، ولی آنها که آلوده کفر و گناهند قدرت بر سجده را ندارند.

در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام آمده است: «در آن روز حجابی از نور الهی برداشته می‌شود، و همهٔ مؤمنان به سجده می‌افتند، ولی پشت منافقان آن چنان خشک می‌شود که توانایی ندارند کمر خم کنند و سجده نمایند!»<sup>(۲)</sup> بعضی گفته‌اند: منظور از «يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ» همین ظاهر شدن نورالهی است.

۴۷۷

## ۵۹. ﴿يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعذِرَتُهُمْ﴾

این توصیف نیز یکی دیگر از حوادث دردآلود آن روز را بازگو می‌کند، می‌فرماید: «روزی که عذرخواهی ستمکاران سودی به حالشان نمی‌بخشد؛ و

۱. روح المعانی، جلد ۲۹، صفحه ۳۵ - قرطبی، جلد ۱۰، صفحه ۶۷۲۸.

۲. نورالثقلین، جلد ۵، صفحه ۳۹۵، حدیث ۴۹.

لعنت (و دوری از رحمت الهی) و جایگاه بد برای آنان است.»: ﴿يَوْمَ لَا يَنْفَعُ  
الظَّالِمِينَ مَعذِرَتُهُمْ وَلَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ﴾<sup>(۱)</sup>.

معمولاً یکی از طرق نجات و رهایی از چنگال مجازات در این جهان پناه بردن به معذرت‌خواهی و پوزش است؛ ولی طبیعت روز قیامت چنان است که هیچ‌گونه عذری از ظالمان پذیرفته نمی‌شود چرا که آن‌جا اصولاً جای گرفتن محصول و پاداش عمل است، نه جبران گذشته که نوعی عمل محسوب می‌شود. در بعضی از آیات گذشته خواندیم که در آن روز اجازه عذرخواهی به آنها داده نمی‌شود، و در بعضی دیگر می‌خوانیم اگر زبان به اعتذار بگشایند آن اعتذار نیز بی‌فایده است، و بنابراین راهی جز قبول لعنت الهی و قرارگاه بد ندارند.

پیامی که این نام برای همگان دارد آن است که امروز می‌توان با پوزش‌طلبی به درگاه خدا آثار گناهان را شست، و با ادای حق مظلومان آثار ظلم را زدود، و باید از فرصت استفاده کرد، و گرنه در آن صحنه عظیم و دادگاه بزرگ نه عذر سودی می‌بخشد و نه ندامت و پشیمانی و گریه و زاری، و به گفته شاعر:

کنونت که چشم است اشکی ببار      زبان در دهان است عذری بیار!  
کنون بایدت عذر تقصیر گفت      نه چون نفس ناطق زگفتن بخفت  
کنون وقت تخم است تا بدروی      گر امید داری که خرمن بری  
کنون بایدای خفته بیدار بود      چو مر اندر آید، زخوابت چه سود!

۱. سوره غافر، آیه ۵۲.

ژ. بوستان سعدی، باب ۹ - شعر اخیر اشاره به حدیث معروف «الناس نیام اذا ماتوا انتبهوا» است.



## ۶۰. ﴿يَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ﴾

این تعبیر نیز از تعبیرهای تکان‌دهنده‌ای است که یکبار در آیات قرآن مجید آمده؛ می‌فرماید: «و (همان) روزی که ستمکار دستان خود را (از شدت حسرت) به دندان می‌گزد و می‌گوید: "ای کاش با رسول (خدا) راهی برگزیده بودم!"»؛ ﴿و يَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلاً﴾. سپس می‌افزاید: «"ای وای بر من، کاش فلان (شخص گمراه) را به دوستی انتخاب نکرده بودم!"»؛ ﴿يَا وَيْلَتَا لَيْتَنِي لَمِ اتَّخَذْتُ فَلَانًا حَلِيلًا﴾<sup>(۱)</sup>.

گاه انسان به هنگام ندامت و پشیمانی و تأثر شدید از کارهای گذشته خود انگشتانش را می‌گزد، و گاه پشت دستان را دندان می‌گیرد؛ اگر ندامت و حسرت فوق‌العاده زیاد باشد هر دو دست را متناوباً به دندان می‌گزد و این گویاترین تعبیری از شدت تأسف و ندامت و پشیمانی است.

آری ظالمان در آن روز بزرگ مرتباً پشت دست‌های خود را می‌گزند، و می‌دانیم یکی از نام‌های آن روز «يَوْمُ الْحَسْرَةِ» است<sup>(۲)</sup>.

ولی چه سود؟ آیا مجروح کردن دست‌ها با دندان که نوعی انتقام گرفتن از خویشتن است مشکلی را حل می‌کند؟ یا آرامشی می‌بخشد؟ یا به عکس بر ناراحتی ظالمان می‌افزاید، و رسوایی آنها را نیز بیشتر می‌کند؟!

در تفسیر المیزان آمده است که «ظالم» در این آیه هر ظالمی را شامل می‌شود. همان‌گونه که «رسول» نیز هر پیامبری را شامل می‌شود، هرچند خطاب آیه متوجه ظالمان این امت، و رسول الله محمد بن عبدالله ﷺ است.

۱. سوره فرقان، آیات ۲۷ و ۲۸.

۲. سوره مریم، آیه ۳۸.

البته برای این آیه شأن نزولی در تفاسیر مختلف آمده که شرح آن طولانی است. ولی می‌دانیم شأن نزولها مفهوم آیات را محدود نمی‌کند.<sup>(۱)</sup>

۴۰۴

۶۱. ﴿يَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ﴾

۶۲. ﴿يَوْمَ تُقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ﴾

در این جا نیز دو توصیف مشابه و قریب به یکدیگر نسبت به آن روز عظیم دیده می‌شود: در نخستین تعبیر که دوبار در سوره احقاف آمده (آیه ۲۰ و ۳۴)، می‌فرماید: «آن روز که کافران را بر آتش عرصه می‌کنند»: ﴿وَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ﴾.

در آیه اول به دنبال آن می‌فرماید: «(به آنها گفته می‌شود:)" از نعمت های پاکیزه در زندگی دنیای خود استفاده کردید و از آن بهره گرفتید؛ اما امروز عذاب ذلت بار بخاطر استکباری که در زمین به ناحق داشتید و بخاطر گناهانی که انجام می‌دادید، جزای شما خواهد بود"»

در آیه دوّم می‌فرماید: «(و به آنها گفته می‌شود:)" آیا این حق نیست؟! "می‌گویند: "آری، به پروردگاران سوگند (که حق است)!"»

در واقع در آیه اول، به جنبه‌های عملی، یعنی همان لذات نامشروع و بهره‌گیری حرام از مواهب الهی اشاره می‌شود و در آیه دوّم به جنبه‌های اعتقادی که مایه هلاکت دورزخیان شده اشاره می‌شود.

۱. برای توضیح بیشتر به تفسیر نمونه، جلد ۱۵، صفحه ۶۸ مراجعه فرمایید.

جالب این‌که: در بعضی از آیات قرآن آمده است که روز قیامت جهنم را به سوی مجرمان می‌برند: «وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ»<sup>(۱)</sup> ولی در آیه مورد بحث می‌فرماید: کافران را بر آتش دوزخ عرضه می‌دارند؛ گویی جاذبه‌ای در میان این دو، وجود دارد؛ از یک سو جهنم به سوی آنها جذب می‌شود، و از سوی دیگر آنها به سوی جهنم عرضه می‌شوند!

در دومین تعبیر یکی دیگر از عذاب‌های دردناک قیامت را بیان می‌کند و می‌فرماید: «در آن روز که صورتهای آنان در آتش (دوزخ) دگرگون خواهد شد (پشیمان می‌شوند و) می‌گویند: "ای کاش خدا و پیامبر را اطاعت کرده بودیم!»: «يَوْمَ تَقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ يَقُولُونَ يَا لَيْتَنَا أَطَعْنَا اللَّهَ وَ أَطَعْنَا الرَّسُولَ»<sup>(۲)</sup>.

در این‌که منظور از دگرگون شدن صورتهای آن روز چیست؛ مفسران تعبیرات گوناگونی دارند گاه گفته شده که: منظور دگرگون شدن رنگ چهره‌ها است، گاه زرد و پژمرده می‌شود، گاه سرخ و آتشین می‌گردد و گاه تاریک و سیاه. بعضی گفته‌اند: منظور آن است که همان‌گونه که برای برشته کردن چیزی روی آتش آن را زیر و رو و این طرف و آن طرف می‌کنند؛ صورتهای مجرمان نیز در آن روز در آتش دوزخ چنین حالی را خواهد داشت.

گاه گفته شده است، منظور این است که آنها را به صورت در آتش دوزخ می‌افکنند، البته ذکر «وجه»: (صورتهای) به خاطر آن است که اشرف اعضای انسان صورت او است.

این احتمال نیز وجود دارد که همه این تفسیرهای سه گانه در مفهوم آیه جمع

۱. سوره فجر، آیه ۲۳.

۲. سوره احزاب، آیه ۶۶.

باشد هرچند تفسیر اول و دوم صحیح‌تر به نظر می‌رسد، و به هر حال آیه از فاجعه بزرگ و عذاب عظیمی خبر می‌دهد که در انتظار گروه کافر و مجرم و معاند است.

پیام آیه این است که پیش از یا «لَئِتَ»: (ای کاش) گفتن آن روز که هیچ‌گونه اثر و فایده‌ای ندارد، چرا امروز در مسیر اطاعت خدا و پیامبرش قرار نمی‌گیرند؟ چرا امروز طاعت بندگان شیطان صفت و طاغوت‌های زمان را بر اطاعت خدا مقدم می‌دارند؟ کاری که مخصوصاً در قیامت از آن اظهار ندامت و پشیمانی خواهند کرد.

۸۵۰۳

### ۶۳. ﴿يَوْمَ يُدْعَوْنَ إِلَىٰ نَارِ جَهَنَّمَ دَعَاً﴾

این توصیف نیز شباهت زیادی با توصیفی که در آیات گذشته آمد دارد و می‌گوید: «در آن روز که آنها را به سوی آتش دوزخ می‌رانند»: ﴿يَوْمَ يُدْعَوْنَ إِلَىٰ نَارِ جَهَنَّمَ دَعَاً﴾<sup>(۱)</sup>. «(به آنها می‌گویند): این همان آتشی است که آن را تکذیب می‌کردید! - آیا این (دوزخ که می‌بینید) سحر است یا شما نمی‌بینید؟!»: ﴿هَذِهِ النَّارُ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكْذِبُونَ - أَفَسِحْرٌ هَذَا أَمْ أَنْتُمْ لَا تُبْصِرُونَ﴾<sup>(۲)</sup>.

«يُدْعَوْنَ» از ماده «دَعَّ» به گفتهٔ راغب در مفردات به معنای راندن شدید است، این تعبیر نشان می‌دهد که حتی بردن دوزخیان به سوی دوزخ در قیامت آمیخته با شدت و وحشت و هول و اضطراب عظیم است؛ تعبیری که تصوّر آن انسان را

۱. سوره طور، آیه ۱۳.

۲. سوره طور، آیات ۱۴ و ۱۵.

تکان می‌دهد، و سخت در فکر فرو می‌برد، و اهمّیت مسؤلیت‌هایی را که در پیش دارد روشن می‌سازد.

چقدر فرق است میان دوزخیان و بهشتیان حتّی در چگونگی انتقال به جایگاه اصلیشان. قرآن در مورد بهشتیان می‌فرماید: فرشتگان بر آنها درود می‌فرستند؛ و می‌گویند: «سَلَامٌ عَلَيْكُمْ اَدْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»: «سلام بر شما! به پاداش آنچه انجام می‌دادید، وارد بهشت شوید.»<sup>(۱)</sup>

در جای دیگر می‌خوانیم: ملائکه به آنها می‌گویند: «سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ»: «(و به آنان می‌گویند:) سلام بر شما بخاطر صبر و استقامتان! چه نیکو است سرانجام سرای جاویدان!»<sup>(۲)</sup>

۴۵۴

۶۴. «يَوْمَ نَبِطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَى»

۶۵. «يَوْمَ لَا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ»

تعبیر نخست تعبیر تکان‌دهنده‌ای از آن روز عظیم است؛ چرا که خداوند بزرگ با آن قدرت بی‌پایان باشدیدترین لحن کافران مجرم را تهدید می‌کند؛ و می‌فرماید: «در آن روز آنها را با قدرت عظیمی خواهیم گرفت؛ به یقین ما آنها را مجازات خواهیم کرد.»: «يَوْمَ نَبِطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَى اِنَّا مُتَقِمُونَ»<sup>(۳)</sup>.

هرگاه انسان در جزء جزء تعبیّرات آیه: مثل تعبیر به «بَطْش» که به معنای

۱. سوره نحل، آیه ۳۲.

۲. سوره رعد، آیه ۲۴.

۳. سوره دخان، آیه ۱۶.

گرفتن با شدت و حمله است، و توصیف آن به «کبری» که نشانه عظمت است، و تعبیر «انا منتقمون» که همه جمله اسمیه است و هم مؤکد با «ان» بیندیشد، لرزه بر اندام او می افتد که خدای رحیم و غفور، خدای قادر و قاهر به چنین تهدیدی پرداخته است.

جمعی از مفسران گفته اند، یا احتمال داده اند که آیه اشاره به مجازات سخت و سنگینی باشد که در جنگ بدر نصیب مشرکان شد، ولی تعبیرات آیه تناسب با عذاب بزرگتر و شدیدتر و فراگیرتری دارد که جز در آخرت صادق نیست؛ بعلاوه در آیات قبل از آن نیز تعبیراتی است که تناسبی با جنگ بدر ندارد.

در تعبیر دوم به چهره دیگری از آن روز اشاره می شود: «روزی فرا رسد که هیچ چیز مانع آن در برابر اراده خدا نیست»: «يَوْمٌ لَا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ»<sup>(۱)</sup>. نه راهی برای جبران در پیش است، و نه طریقی به سوی بازگشت به این جهان و تدارک مافات.

بعضی از مفسران این جمله را اشاره به قطعی بودن آن روز دانسته اند، چرا که می گوید: «روزی فرا رسد که هیچ چیز مانع آن در برابر اراده خدا نیست» یعنی حتماً واقع شدنی است، و طبق این تفسیر مفهوم آن با جمله «لَا رَيْبَ فِيهِ» که درباره قیامت آمده، نزدیک است. ولی جمله های ذیل آیه که می گوید: «در آن روز، نه پناهمگاهی دارید و نه مدافعی» مناسب تفسیر اول می باشد.

این احتمال نیز وجود دارد که منظور این است در آن روز هیچ کس قدرت این را ندارد که عذاب الهی را از شما بازگرداند؛ و این معنا با ذیل آیه مناسب تر است.

در هر صورت آیه پیام سخت و سنگینی را در بردارد.

۸۵۷۸

## ۶۶. ﴿يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ إِلَىٰ شَيْءٍ نُّكْرٍ﴾

این نام که یک بار در قرآن مجید آمده تعبیر سربسته و هول‌انگیزی است که فکر انسان را در باب حوادث آن روز به مسائل گوناگونی متوجه می‌سازد. می‌فرماید: «روزی را به یاد آور که دعوت‌کننده الهی (مردم را) به امر (وحشتناک و) ناخوشایندی (حساب اعمال) دعوت می‌کند!»: ﴿يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِيَ إِلَىٰ شَيْءٍ نُّكْرٍ﴾<sup>(۱)</sup>.

در این‌که این دعوت‌کننده الهی کیست؟ مفسران احتمالات متعددی ذکر کرده‌اند. آیا خدا است؟ یا فرشتگان مقرب او همچون جبرئیل و یا اسرافیل که با نفخ صور مردم را به رستاخیز دعوت می‌کنند؟ با توجه به آیه ﴿يَوْمَ يَدْعُوكُمْ فَتَسْتَجِيبُونَ بِحَمْدِهِ﴾: «همان روز که شما را (از قبرهایتان) فرا می‌خواند؛ شما هم اجابت می‌کنید در حالی که حمد او را می‌گویید.»<sup>(۲)</sup> معنای اول مناسب‌تر است، هرچند آیات بعد از آن تناسب بیشتری با فرشتگان و مأموران حساب و جزا دارد.

منظور از «شیء نکر»: (مطلب ناشناخته) چیست؟!

آیا عذاب‌های وحشتناکی است که برای انسان‌ها ناشناخته بوده؟ یا حساب‌رسی دقیق اعمال است که هیچ‌کس در آن حد باور نداشته؟ و یا همه اینها

۱. سوره قمر، آیه ۶.

۲. سوره اسراء، آیه ۵۲.

است؟ هرچه باشد مسأله‌ای است وحشتناک و هول‌انگیز و سخت دردناک!

۸۵۰۸

### ۶۷. ﴿يَوْمَ يُسْحَبُونَ فِي النَّارِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ﴾

پیام وحشتناک این نام قیامت راستی عجیب است، می‌فرماید: «در آن روز که به صورت در آتش دوزخ کشیده می‌شوند (و به آنها گفته می‌شود): "بچشید عذاب دوزخ را!"» ﴿يَوْمَ يُسْحَبُونَ فِي النَّارِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ ذُقُوا مَسَّ سَقَرٍ﴾<sup>(۱)</sup>.  
می‌دانیم صورت شریف‌ترین و در عین حال لطیف‌ترین قسمت‌های بدن است؛ اعضای بسیار مهمی همچون چشم و دهان و بینی در آن قرار گرفته، و از سوی دیگر می‌دانیم آتش دوزخ فوق آتش این دنیا است که آتش این جهان در برابر آن بازیچه‌ای بیش نیست.

حال فکر کنید اگر کسی را با صورتش در آن آتش بکشند چه خواهد شد؟ این کار نشانه شدت تحقیر مستکبران خودخواه است، و به این ترتیب عذاب روحانی و جسمانی در آن یک‌جا جمع شده است.

در این‌که آیا «سَقَر» (بر وزن سفر) به معنای خود دوزخ است یا بخش خاصی از آن که سوزش و حرارت فوق‌العاده‌ای دارد و جایگاه متکبران است دو احتمال وجود دارد. تفسیر دوم را حدیثی از امام صادق علیه السلام تأیید می‌کند که فرمود: «دره‌ای است که جایگاه متکبران است و هرگاه نفس بکشد دوزخ را می‌سوزاند!»<sup>(۲)</sup>

۱. سوره قمر، آیه ۴۸.

۲. تفسیر صافی ذیل آیه مورد بحث.



## ۶۸. ﴿يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلَأَتْ﴾

این تعبیر که یکبار در قرآن مجید آمده، و جزء نام‌های قیامت محسوب می‌شود نیز از تعبیرات تکان‌دهنده است و حکایت از گستردگی دوزخ و کثرت دوزخیان می‌کند؛ کثرتی که هر انسانی را خائف می‌سازد نکند او نیز در زمره آنان باشد. می‌فرماید: «(به خاطر بیاورید) روزی را که به جهنم می‌گوییم: "آیا پر شده‌ای؟! و او می‌گوید: "آیا افزون بر این هم هست؟!": ﴿يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلَأَتْ وَ تَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ﴾<sup>(۱)</sup>.

در تفسیر آیه، دو نظر وجود دارد: نخست این که استفهام انکاری باشد، یعنی جهنم در پاسخ این سؤال که آیا پر شده‌ای؟ می‌گوید: مگر افزون بر این ممکن است؟ اشاره به این که هیچ جایی باقی نمانده.

دیگر این که استفهام تقریری است؛ یعنی آیا باز هم افراد دیگری هستند که به دوزخ بیایند؟ و به این ترتیب دوزخ مانند انسان پر اشتهایی که دائماً تقاضای غذای بیشتر می‌کند و هرگز سیر نمی‌شود در جستجوی تبهکاران و ستمگران است، و جای تعجب نیست که نه جهنم از بدکاران سیر می‌شود و نه بهشت از نیکوکاران. ولی بعضی از مفسران بر این تفسیر خرده گرفته‌اند که با آیه ﴿لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ﴾: «دوزخ را (از افراد بی ایمان و گنهکار) از جن و انس همگی پر کنم!»<sup>(۲)</sup> سازگار نیست؛ بنابراین باید به سراغ تفسیر اول

۱. سوره ق، آیه ۳۰.

۲. سوره سجده، آیه ۱۳.

رفت.<sup>(۱)</sup> ولی از این ایراد می‌توان پاسخ داد که پر بودن درجاتی دارد، درست مثل این که ظرفی را از غذا پر می‌کنند و به کسی می‌دهند و او تقاضا می‌کند باز هم روی آن را انباشته‌تر کنند.

در این که این سؤال و جواب در برابر دوزخ چگونه انجام می‌گیرد؟ بعضی گفته‌اند: سؤال و جواب از خازنان و نگهبانان دوزخ است، و بعضی گفته‌اند: این سؤال و جواب به زبان حال انجام می‌گیرد، و گاه گفته شده جهنم به طوری که بعضی از تعبیرات قرآن و اخبار استفاده می‌شود خود موجودی زنده، و قادر بر سخن گفتن است، و بنابراین می‌توان آیه را به همان مفهوم ظاهری آن تفسیر کرد.<sup>(۲)</sup>

به هر حال پیام این آیه آن است که دوزخیان بسیارند و تهدید الهی جدی است؛ و به هر کس هشدار می‌دهد نکند یکی از آن نفرات تو باشی. همین اندیشه می‌تواند انسان را بیدار کند و به خود آورد و او را از ادامه بدی‌ها و کژی‌ها باز دارد.



## ۶۹. ﴿يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ...﴾

این تعبیر از روز قیامت که یک بار در قرآن مجید آمده است می‌گوید: «همان روزی که مردان و زنان منافق به مؤمنان می‌گویند: "نظری به ما بیفکنید تا از نور

۱. در تفسیر فخررازی، جلد ۲۸، صفحه ۱۷۴ و روح المعانی، جلد ۲۶، صفحه ۱۷۰ و المیزان، جلد ۱۸، صفحه ۳۸۴ این اشکال از بعضی مفسران حکایت شده است.

۲. در تفسیر روح البیان شواهدی از آیات و روایات بر این معنا آورده شده، جلد ۹، صفحه ۱۲۷.

شما پرتوی برگیریم»: ﴿يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ﴾. (۱)

این در حالی است که مردان و زنان با ایمان با سرعت جاذبه محشر را به سوی بهشت می‌پیمایند. در حالی که نور ایمان آنها از پیش رو از سمت راست در برابر آنها حرکت می‌کند و فرشتگان، بشارت بهشت به آنها می‌دهند: ﴿يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ بُشْرِيكُمُ الْيَوْمَ جَنَّاتٌ...﴾. (۲)

ولی منافقان مایوسانه و ملتمسانه به آنها می‌نگرند و در مقابل تقاضایشان این پاسخ را می‌شنوند: «به پشت سر خود بازگردید و نوری به دست آورید»: ﴿قِيلَ ارْجِعُوا وَرَائِكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا﴾.

قیامت و عرصه محشر جای کسب نور نیست؛ جای آن صحنه دنیا بود اگر می‌توانید به آنجا باز گردید و از چراغ پرفروغ ایمان و عمل صالح، نور و روشنایی برای خود دست و پا کنید. چه دردناک است وضع منافقان کوردل و تاریک فکر و ظلمانی؟ و چه زیبا است نور ایمان و عمل صالح و چه پیام مهمی در تفاوت حال این دو گروه برای امروز ما بیان شده است.

## ۷۰. ﴿يَوْمَ لَا رَيْبَ فِيهِ﴾

آخرین و هفتادمین نام (نام توصیفی) برای روز قیامت تعبیر بالا است که دو

۱. سوره حدید، آیه ۱۳.

۲. سوره حدید، آیه ۱۲.

بار در سوره آل عمران آمده است؛ می فرماید: مؤمنان راسخ در علم به پیشگاه خدا عرضه می دارند: «پروردگارا! تو مردم را برای روزی که تردیدی در آن نیست، جمع خواهی کرد»: ﴿رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَّا رَيْبَ فِيهِ﴾.<sup>(۱)</sup>

در آیه ۲۵ همین سوره نیز این تعبیر در کلام پروردگار آمده است؛ می فرماید: «پس چگونه خواهند بود هنگامی که آنها را برای آن روز (رستاخیز) که شکی در آن نیست جمع کنیم»: ﴿فَكَيْفَ إِذَا جَمَعْنَاهُمْ لِيَوْمٍ لَّا رَيْبَ فِيهِ﴾.

از آن جا که در بحث قطعی بودن قیامت از دیدگاه قرآن مجید درباره این آیات به قدر کافی (در همین جلد) سخن گفته شد، نیازی به تکرار نمی بینیم؛ تنها به این نکته اشاره می کنیم که قطعی بودن آن روز و وعده های گوناگون الهی در آن روز نه تنها در سخن خداوند مسلم و خالی از هرگونه شک و ریب است؛ بلکه تمام افراد که در ایمان خود راسخاند نیز به آن معترف اند و قولی است که جملگی برآنند. در واقع نام های دیگر از حوادث و برنامه های آن روز خبر می دهد، در حالی که این نام از قطعی بودن آن خبر می دهد، و در واقع تأکیدی است بر همه آنها، و به همین دلیل آن را به عنوان آخرین نام در این سلسله نامها برگزیدیم.

این نکته قابل ذکر است که هنگامی که مؤمنان از آن روز به این عنوان خبر می دهند دلیل آن را نیز در پیشگاه خدا عرضه می دارند، چنانکه در ذیل آیه اول آمده: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ﴾: «زیرا خداوند از وعده خود تخلف نمی کند» و همین است دلیل قطعی بودن و راه نیافتن شک نسبت به آن روز.

### نتیجه بحث

از آنچه در این بحث گسترده در مورد نام‌های قیامت در قرآن آمد روشن شد که روز قیامت در قرآن مجید حدّ اقل هفتاد نام دارد؛ البتّه منظور از نام در این جا تنها اسم خاص یا به تعبیر ادبیات عرب عَلم نیست؛ بلکه تمام توصیف‌هایی را که درباره قیامت در قرآن آمده و با کلمه «یوم» آغاز شده است شامل می‌شود. متنها این نام‌ها را به دو گروه تقسیم کردیم: نام‌هایی که تنها با یک کلمه از آن روز خبر می‌دهد، مانند: «یوم البعث، یوم القیامه، یوم الدین و یوم الحساب» و آن بیست و چهار نام بود؛ و نام‌هایی که با یک جمله از اوصاف قیامت همراه است. (مانند: بقیه این نام‌ها)

این تعبيرات هفتاد گانه بسیار پربار و پرمطلب است، در واقع از هفتاد دریچه مختلف به روز قیامت نگاه می‌کند، و تمام حوادث آن روز را از آغاز زنده شدن مردگان تا زمانی که بهشتیان به بهشت و دوزخیان به دوزخ می‌روند توضیح می‌دهد.

این نام‌های هفتاد گانه تابلو بسیار عجیب و تکان دهنده و روشن و گویایی از آن روز عظیم ترسیم می‌کند؛ تمام گفتنی‌ها را می‌گوید، و سرنوشت همه انسان‌ها را در مواقف محشر در آن روز شرح می‌دهد.

ممکن نیست انسان در مجموعه این نام‌ها تأمل کند، و با دیده قبول آنها را ببیند، و اثر تربیتی فوق العاده‌ای در او ایجاد نکند.

در واقع هدف نیز همین بوده که با این تعبیرات که هر کدام از زاویه خاصی به معاد می‌نگرد، انسان را بیدار سازد؛ از بیراهه به راه دعوت کند، از آلودگی به پاکی و از گناه فرا خواند؛ از دنیاپرستی به زهد، و از فسق به تقوا، و از ظلمت به نور و از کفر به ایمان، و از شرک به توحید؛ سوق دهد؛ و راستی عجب کتاب آموزنده‌ای است قرآن مجید و عجب برنامه‌های تربیتی و حساب شده‌ای دارد. یک‌بار دیگر این نام‌ها را در کنار هم قرار دهید و از مقابل چشمان دل بگذرانید، روی بندبند آن تکیه کنید و ببینید چه می‌گوید، و چه می‌خواهد؟ و چه سرنوشتی را برای انسان ترسیم می‌کند؟ سپس بهره‌ تربیتی خود را از آن بگیرید.

۸۵۰۹۸

خداوندا! چنان درک و دیدی به ما ده که همین امروز آن روز عظیم را از این زوایای مختلفی که در قرآن بیان فرموده‌ای ببینیم؛ پیام این آیات را بشنویم؛ محتوای این نام‌ها را به خاطر بسپاریم؛ و برای آن روز بزرگ آماده شویم. آمین یا رب العالمین.

این بحث را با اشعاری در همین زمینه از یک شاعر نکته پرداز پایان می‌دهیم:  
بشنو از قرآن، چه نیکو دم زند

زخمه بر ساز دل آدم زند

تا کند بیدارش از خواب گران

از قیامت گوید و احوال آن

با سکوت نغمه‌ی قرآن شنو

آنچه می‌گوید به گوش جان شنو

از «مُزمل» از «نبا» از «انفطار»

گوش کن غوغای محشر آشکار

سوره «زلزال» و «طور» و «قارعه»

یا که «تکویر» و «قیامت» «واقعه»

چونکه هریک وصف محشر را کند

خود قیامت زان سخن برپا کند

این زمین، در آن زمان پربلا

ناگهان چون «زُلزِلَتْ زُلزَالَهَا»

از دورن «أُخْرِجَتْ أَثْقَالُهَا»

با تعجب «قَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا»

مردگان خیزند برپا «كُلُّهُمْ»

تا همه مردم «يُروا أَعْمَالَهُمْ»

هرکه دارد «ذَرَّةٌ خَيْرًا يَرَهُ»

یا که آرد «ذَرَّةٌ شَرًّا يَرَهُ»!

آن زمان، خورشید تابان «كُوِّرَتْ»

کوه‌های سخت و سنگین «سُيِّرَتْ»!

آبها در کام دریا «سُجِّرَتْ»

آتش دوزخ بشدت «سُعِّرَتْ»!

پس در آن هنگام «جَنَّتْ أَرْزُلْفَتْ»

خود بدانند هرکسی «مَا أَحْضَرَتْ»!

نامه کردار و گفتار بشر

خود بُود روشنگر هر خیر و شر

نامه‌ای با جان او آمیخته

می‌شود بر گردنش آویخته!

نامه یا نقش دقیق نفس او

یا که از هر لحظه عمرش عکس او

نامه رد یا قبول بندگی

با سرافرازی، و یا شرمندگی

حکم عزّت یا عذاب هرکس است

خود نمودار حساب هرکس است!<sup>(۱)</sup>

---

۱. خلوتگاه راز، دیوان حسان، جلد ۲، صفحه ۱۹ (جلد دوم ای اشک‌ها بریزید).



# دلایل معاد

## سرفصل‌ها

با توجه به اهمیّت فوق‌العاده‌ای که قرآن برای معاد، هم از نظر معارف دینی و هم از جنبه تأثیر تربیتی، قائل است؛ آیات بسیاری را به بیان دلایل معاد تخصیص داده است.

این دلایل در واقع به دو بخش عمده تقسیم می‌شود:

بخش اول: دلایلی است که وقوع معاد و وجود زندگی بعد از مرگ را از راه‌های مختلف اثبات می‌کند.

بخش دوم: دلایلی است که در حقیقت پاسخ به ایرادات مخالفان است. یعنی کسانی که بازگشت به حیات مجدد را محال می‌شمردند، و با تعبیرات مختلفی آن را غیرممکن معرفی می‌کردند؛ قرآن مجید در برابر آنها به یک سلسله دلایل عقلی و حسّی و تجربی پرداخته، و مسأله امکان معاد را در مقابل ادّعای محال بودن آن به وضوح اثبات می‌کند.

البته سیر طبیعی بحث ایجاب می‌کند که نخست دلایل امکان معاد مطرح شود، و از مرحله انکار مطلق به مرحله امکان مطلق گام بگذاریم؛ سپس دلایلی که لزوم معاد و وقوع آن را ثابت می‌کند عنوان گردد، تا از این طریق به طور صحیح و منطقی به حقیقت معاد و مراحل مختلف آن آشنا گردیم.

نکته‌ای را که در این جا لازم است مؤکداً خاطر نشان کنیم این است که: تمام گفتگوهای قرآن در زمینه امکان معاد در برابر کسانی است که معاد جسمانی را منکر بودند، و قرآن بر این مسأله تأکید می‌کند که بازگشت روح و جسم توأم در سرای دیگر کاملاً ممکن است چرا که نمونه‌های مختلف آن را با چشم خود در این جهان می‌بینیم.

به هر حال طرقی که قرآن در این زمینه ارائه می‌دهد بسیار متنوع و جالب است که آن را در شش طریق می‌توان خلاصه کرد:

۱. آیات خلقت نخستین (جهان و انسان).

۲. آیات عمومیت قدرت خدا.

۳. آیات احیای ارض (زنده شدن زمین‌های مرده).

۴. آیات تطورات جنین.

۵. آیات رستاخیز انرژی‌ها.

۶. آیات نمونه‌های عینی و تاریخی معاد در این جهان.

ولی برای این که روشن شود قرآن با چه کسانی سروکار داشته و نقطه نظر آیات کدام است؛ لازم است قبلاً قسمت‌هایی از منطق مخالفان معاد را که در آیات قرآن منعکس است مطرح کنیم؛ منطقی که امروز نیز تکرار می‌شود و مخالفان امروزی هم روی آن تکیه می‌کنند.

با این توضیح، به سراغ بحث امکان معاد می‌رویم، و در آغاز، منطق و طرز تفکر منکران را بازگو می‌کنیم:

## ۱. امکان معاد و منطق مخالفان

اشاره:

گفتیم قرآن مجید برای فراهم ساختن زمینه فکری در این مسأله، نخست به سراغ موضوع امکان معاد می‌رود، و از طرق مختلفی (طرق شش‌گانه) آن را اثبات می‌کند؛ بعد دلایل وقوع معاد را بر می‌شمرد.

شاید نیاز به تذکر نداشته باشد که مخالفان معاد، دلیل عقلی و منطقی خاصی برای اثبات مقصد خود نداشتند. آنها معمولاً به خاطر ذهنیت کاملاً عوامانه روی استبعاد (بعید شمردن بازگشت به زندگی مجدد) تکیه می‌کردند، تا آن‌جا که طرح مسأله حیات بعد از مرگ را نشانه جنون و یا تهمت بر خداوند می‌پنداشتند و گوینده آن را در خور تمسخر و استهزا.

با این اشاره به قرآن باز می‌گردیم و به آیات زیر گوش جان فرا می‌دهیم:

۱. «وَقَالُوا أَءِذَا كُنَّا عِظَامًا وَرُفَاتًا أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا»<sup>(۱)</sup>

۲. «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ يَبْسُطُكُمْ إِذَا مَرَّكُمْ كُلٌّ

مُزَقَّاقٍ إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ - أَفَتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَمْ بِهِ جِنَّةٌ»<sup>(۲)</sup>

---

۱. سوره اسراء، آیات ۴۹ و ۹۸.

۲. سوره سبأ، آیه ۷ - ۸.

۳. «وَقَالُوا أَءِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ»<sup>(۱)</sup>
۴. «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَإِذَا كُنَّا تُرَابًا وَآبَاؤُنَا أَإِنَّا لَمُخْرَجُونَ - لَقَدْ وُعِدْنَا هَذَا نَحْنُ وَآبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ»<sup>(۲)</sup>
۵. «...فَقَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا شَيْءٌ عَجِيبٌ - أَإِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا ذَلِكَ رَجْعٌ بَعِيدٌ»<sup>(۳)</sup>
۶. «أَيَعِدُكُمْ أَنَّكُمْ إِذَا مِتُّمْ وَكُنْتُمْ تُرَابًا وَعِظَامًا أَنَّكُمْ مُخْرَجُونَ - هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ لِمَا تُوعَدُونَ - إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ»<sup>(۴)</sup>
۷. «إِنَّ هَؤُلَاءِ لَيَقُولُونَ - إِنْ هِيَ إِلَّا مَوْتَتُنَا الْأُولَى وَمَا نَحْنُ بِمُنشَرِينَ»<sup>(۵)</sup>

### ترجمه:

۱. «و گفتند: "آیا هنگامی که ما، استخوانهای پوسیده و پراکنده‌ای شدید، دگر بار با آفرینش تازه‌ای برانگیخته خواهیم شد؟!»
۲. «و کافران گفتند: "آیا مردی را به شما نشان دهیم که به شما خبر می‌دهد هنگامی که (مُردید و) کاملاً از هم متلاشی شدید، (بار دیگر) آفرینش تازه‌ای خواهید یافت؟! - آیا او بر خدا دروغ بسته یا به جنونی گرفتار

۱. سوره سجده، آیه ۱۰.

۲. سوره نمل، آیات ۶۷ - ۶۸.

۳. سوره ق، آیات ۲ - ۳.

۴. سوره مؤمنون، آیات ۳۵ - ۳۷.

۵. سوره دخان، آیات ۳۴ - ۳۵. در این زمینه آیات متعدد دیگری وجود دارد که با آنچه در بالا آمده قریب الالاق است مانند: سوره واقعه، آیات ۴۷ و ۴۸، سوره صافات، آیه ۵۳، سوره یس آیه ۷۸ و ...

است؟!»

۳. «آنها گفتند: "آیا هنگامی که ما (مُردیم و) در زمین ناپدید شدیم،

آفرینش تازه ای خواهیم یافت؟!"»

۴. «و کافران گفتند: "آیا هنگامی که ما و پدرانمان خاك شدیم، (زنده

می شویم و از دل خاك بیرون می آییم؟! - این وعده ای است که به ما و

پدرانمان از پیش داده شده؛ اینها همان افسانه های پیشینیان است."»

۵. «و کافران گفتند: "این چیز شگفت آوری است! - آیا هنگامی که مُردیم

و خاك شدیم (دوباره به زندگی باز می گردیم)؟! این بازگشتی است بعید!"»

۶. «آیا او به شما وعده می دهد هنگامی که مُردید و خاك و استخوانهایی

(پوسیده) شدید، (از قبرها) بیرون آورده می شوید؟! - دور است، دور است

این وعده هایی که به شما داده می شود! - به یقین غیر از این زندگی دنیای ما،

چیزی (در کار) نیست؛ پیوسته گروهی از ما می میریم، و نسل دیگری زنده

می شود؛ و ما هرگز برانگیخته نخواهیم شد!»

۷. «اینها (مشرکان) می گویند: - "مرگ ما جز همان مرگ اول نیست و

هرگز برانگیخته نخواهیم شد."»

۳۰۳

## تفسیر و جمع بندی

مگر خاك دوباره انسان می شود؟!

این آیات هر چند مضمون های مشابهی دارد. ولی با این حال تفاوتی در

تعبیرات و محتوای آنها دیده می‌شود که قابل دقت است.

در نخستین آیه، اشاره به مشرکان عرب کرده؟ می‌فرماید: «و گفتند: "آیا هنگامی که ما، استخوانهای پوسیده و پراکنده ای شدیم، دگر بار با آفرینش تازه ای برانگیخته خواهیم شد؟!": «وَقَالُوا أَأُتَدَا كُنَّا عِظَامًا وَرُفَاتًا أَلَيْسَ لِمُبْعُوْثُوْنَ خَلْقًا جَدِيْدًا».

چگونه ممکن است گوشت‌های انسان خاک شود، سپس استخوان‌ها متلاشی گردد، و هر ذره‌ای از آن در کناری افتد، سپس آن را جمع‌آوری کنند و لباس حیات بر آن بپوشانند؟ یک مشت استخوان پوسیده و متلاشی شده کجا، و یک انسان زنده و متحرک و نیرومند کجا؟!

«رُفَاتٌ» از ماده «رفت» (بر وزن نفت) به معنای خرد کردن است، و بعضی پیچیدن را نیز جزو معانی آن شمرده‌اند. بعضی گفته‌اند: «رفات» به معنای اجزای بسیار کوچک و کهنه پوسیده است و این حالتی است که استخوان بعد از گذشتن سال‌ها به خود می‌گیرد؛ و بعضی مفهوم اصلی آن را حالتی که بر اثر کهنگی و شکسته شدن پیدا می‌شود دانسته‌اند. این تفسیرها شباهت زیادی با هم دارد.<sup>(۱)</sup> و این‌که بعضی از مفسران (طبق نقل روح‌المعانی) آن را به معنای خاک یا غبار و یا چیزی که فوق‌العاده کوبیده و نرم شده باشد تفسیر کرده‌اند در واقع بیان مصداق‌هایی از آن است.

۱. مفردات راغب، مقایس اللّغة، التحقیق و تفسیر روح‌المعانی.

## آدم عاقل چنین حرفی نمی‌زند!

دوّمین آیه لحن خشن‌تر و مغرورانه‌تری از مشرکان ترسیم می‌کند؛ می‌فرماید: «و کافران گفتند: "آیا مردی را به شما نشان دهیم که به شما خبر می‌دهد هنگامی که (مُردید و) کاملاً از هم متلاشی شدید، (بار دیگر) آفرینش تازه ای خواهید یافت؟!»: «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ يُنَبِّئُكُمْ إِذَا مُرِّتُمْ كُلَّ مُمَرِّقٍ إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ»: «آیا او بر خدا دروغ بسته یا به جنونی گرفتار است؟!»: «أَفَتَرَىٰ عَلَىٰ اللَّهِ كَذِبًا أَمْ بِهِ جِنَّةٌ».

به این ترتیب آنها خبر دادن پیامبر از معاد جسمانی را ناشی از یکی از دو امر می‌دانستند، و می‌گفتند: یا او عاقل است و هوشمند ولی برای سوء استفاده این مطالب را به خدا دروغ بسته تا مردم را دور خود جمع کند، یا این‌که قصد و غرضی ندارد و (نعوذ بالله) گرفتار جنون شده! مگر هیچ عاقلی ممکن است بگوید این استخوان‌های پوسیده و خاک‌های پراکنده که ذرات آن بر امواج باد سوار می‌شود و به هر سو می‌رود، روزی جمع می‌شود و از نو زنده می‌گردد؟! این کوردلان مغرور که حتی حاضر نبودند از پیغمبر اکرم ﷺ جز به عنوان «رَجُلٌ»: (یک مرد ناشناس) یاد کنند، آغاز آفرینش خود را به کلی فراموش کرده، و پرده‌های جهل و غرور چشمان حقیقت بینشان را از مشاهده صحنه‌های معاد در زندگی روزانه نابینا ساخته بود که شرح آن به خواست خدا بعد از ذکر این آیات خواهد آمد.

«مُرِّتُمْ» از ماده «تمزیق» به معنای پاره کردن و قطعه قطعه نمودن است؛ و در این جا اشاره به تجزیه وجود انسان و پراکنده شدن ذرات او در خاک و آب و هوا



است.

۸۵۰۳

در سؤمین آیه به تعبیر تازه‌ای در این زمینه برخورد می‌کنیم؛ می‌فرماید: «آنها گفتند: "آیا هنگامی که ما (مُردیم و) در زمین ناپدید شدیم، آفرینش تازه‌ای خواهیم یافت؟!":» ﴿وَقَالُوا أَأِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ﴾  
تعبیر به گم شدن در زمین از یک سو اشاره به خاک شدن اجزاء بدن انسان است که هم‌شکل زمین می‌شود، و از سوی دیگر اشاره به پراکنده شدن در مناطق مختلف جهان به گونه‌ای که اصلاً شناخته نمی‌شود.

به این ترتیب آنها می‌خواستند با این بیان ثابت کنند چنین بازگشتی محال است محال! در حالی که عین این مسأله در آغاز خلقت انسان رخ داده که ذرات پراکنده در جهان طبیعت به قدرت خداوند گردآوری شده و انسان به وجود آمده است. (و بهترین دلیل بر امکان چیزی وقوع آن است.).

۸۵۰۳

### اینها همه افسانه است!

در چهارمین آیه، همین مطلب با اضافات دیگری به چشم می‌خورد؛ و می‌فرماید: «و کافران گفتند: "آیا هنگامی که ما و پدرانمان خاک شدیم، (زنده می‌شویم و از دل خاک) بیرون می‌آییم؟! - این وعده‌ای است که به ما و پدرانمان از پیش داده شده؛ اینها همان افسانه‌های پیشینیان است!":» ﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا

أَيُّدَا كُنَّا تُرَابًا وَآبَاؤُنَا أَيُّتًا لَمُخْرَجُونَ - لَقَدْ وَعِدْنَا هَذَا نَحْنُ وَآبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ<sup>(۱)</sup>

از این تعبیر به خوبی استفاده می‌شود که مسأله معاد آن هم به صورت جسمانی مخصوص قرآن و شریعت اسلام نبوده؛ بلکه انبیاء پیشین نیز از آن خبر داده‌اند، ولی به دلالتی که به خواست خدا بعداً خواهد آمد سرکشان امت‌ها هرگز در برابر این حقیقت سرتسلیم فرود نیاوردند، و آن را به عنوان یک امر خرافی و اسطوره‌ای دور از عقل و منطق معرفی می‌کردند.

در واقع آنها برای انکار معاد در این تعبیر خود به دو چیز متوسل شده‌اند: نخست این که بعید به نظر می‌رسد که خاک بتواند بار دیگر لباس حیات بپوشد؛ دیگر این که چون همه انبیاء چنین وعده‌ای را به امت‌های خود داده‌اند و هرگز تحقق نیافته، دلیل بر این است که یک افسانه بیش نیست. (گویی انتظار داشته‌اند قیامت فوراً برپا شود و اگر برپا نشود لابد دروغ است!)

۸۵۰۳

در پنجمین آیه، تعبیر دیگری از همان انکار و استبعاد دیده می‌شود؛ می‌فرماید: «کافران گفتند: "این چیز شگفت‌آوری است! - آیا هنگامی که مُردیم و خاک شدیم (دوباره به زندگی باز می‌گردیم)؟! این بازگشتی است بعید!"» ﴿فَقَالَ

۱. «اساطیر» جمع «اسطوره» و به عقیده بعضی از ارباب لغت جمع «أسطار» و «اسطار» نیز به نوبه خود جمع «سطر» است و به معنای چیزی است که به دروغ نوشته شده بعضی نیز گفته‌اند از آن جا که «اسطوره» از صیغه‌های مزید فیه است دلالت بر زیاده از سطر طبیعی دارد، و لذا به معنای سطر مجعول است. به هر حال اسطوره به معنای مطالب باطل و بی‌اساس و خرافی است. (مقایس - مفردات - مصباح اللّغة و التحقیق).

الْكَافِرُونَ هَذَا شَيْءٌ عَجِيبٌ - أَئِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا ذَلِكَ رَجْعٌ بَعِيدٌ» (۱)

به این ترتیب در آغاز سخن آن را عجیب می‌شمرند، و در پایان بعید؛ بی‌آن‌که دربارهٔ خلقت خود بیندیشند و ببینند که این موضوع عجیب و بعید، در ابتدای آفرینش آنها به خوبی تحقق یافته است؛ بلکه چنانکه خواهیم گفت: مسألهٔ معاد و تجدد حیات را دائماً با چشم خود در این زندگی مشاهده کرده و می‌کنیم، پس چگونه عجیب و بعید است؟

۸۷۷

در ششمین آیه با همان انکار مخالفان در لفافهٔ دیگری روبه‌رو می‌شویم؛ آنها به هنگام تبلیغ دوستان و اطرافیان خود با قاطعیت و جسارت هرچه تمام‌تر می‌گفتند: «آیا او به شما وعده می‌دهد هنگامی که مُردید و خاک و استخوانهایی (پوسیده) شدید، (از قبرها) بیرون آورده می‌شوید؟! - دور است، دور است این وعده‌هایی که به شما داده می‌شود!»: «أَيَعِدُكُمْ أَنَّكُمْ إِذَا مِتُّمْ وَكُنْتُمْ تُرَابًا وَعِظَامًا أَنْتُمْ مُخْرَجُونَ - هِيَآتَ هِيَآتَ لِمَا تُوَعَدُونَ»

سپس این کوردلان بی‌آن‌که نیازی به استدلال احساس کنند با قاطعیت می‌افزودند: «غیر از این زندگی دنیای ما، چیزی در کار نیست؛ و ما هرگز برانگیخته نخواهیم شد!»: «إِنَّ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ». «او فقط مردی است که بر خدا دروغ بسته؛ و ما هرگز به او ایمان نخواهیم آورد!»: «إِنَّ هُوَ

۱. بعضی از مفسران واژه «رجع» و «رجوع» را به یک معنای شمرده‌اند (مانند: المیزان) در حالی که بعضی دیگر معتقدند «رجع» به معنای متعدی استعمال می‌شود، و «رجوع» به معنای لازم (روح‌البیان، جلد ۹، صفحه ۱۰۳) در تفسیر فخررازی نیز آمده است که در میان این دو، تفاوت وجود دارد، ولی آیه مورد بحث قابلیت هر دو معنا را دارد، جلد ۲۸، صفحه ۱۵۲.

إِلَّا رَجُلٌ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا وَمَا نَحْنُ لَهُ بِمُؤْمِنِينَ ﴿١﴾

این شدیدترین لحنی است که منکران لجوج در مقابل مسأله معاد داشتند، بی آن‌که در فلسفهٔ حیات انسان بیندیشند که آیا ممکن است این زندگی چند روزه پر از مصائب و مشکلات، هدف اصلی آفرینش انسان باشد؟ و بی آن‌که در فلسفهٔ تکالیف الهی بیندیشند که آیا ممکن است خداوند عادل با خوبان و بدان یکسان معامله کند؟ نه در این دنیا امتیاز خاصی برای آنها قائل شود، و نه جهان دیگری در کار باشد؛ و بی آن‌که در آغاز آفرینش خود بیندیشند که نخست نیز خاک و ذراتی پراکنده بودند.

مقدم داشتن «تراب» بر «عظام» (خاک بر استخوان) در حالی که بدن انسان نخست استخوان پوشیده می‌شود و بعد خاک؛ ممکن است به این جهت باشد که «تراب» اشاره به گوشت‌ها است که نخست خاک می‌شود، و عظام اشاره به استخوان‌های پوشیده؛ یا این‌که «تراب» اشاره به اجداد و نیاکان پیشین است که کاملاً خاک شده‌اند؛ و «عظام» به پدران و مادران از دست رفته؛ و یا این‌که چون بازگشت خاک به زندگی از استخوان بعیدتر است آن را در گفتار خود مقدم داشته‌اند، و در هر حال بیانگر شدت مخالفت آنها با این مسأله است.

۴۵۷۴

**فقط یک بار حیات، یک بار مرگ!**

در هفتمین و آخرین آیه باز در این زمینه به تعبیر تازه‌ای برخورد می‌کنیم، و

آن این که مشرکان عرب و منکران معاد، بی آن که سخنی از استخوان پوسیده و خاک و مانند آن به میان آورند، ضمن یک ادّعای بی دلیل چنین می گویند: «اینها (مشرکان) می گویند: - "مر ما جز همان مر اول نیست و هرگز برانگیخته نخواهیم شد - اگر راست می گوید پدران ما را (زنده کنید و) بیاورید (تا گواهی دهند)!"»: ﴿إِنَّ هَؤُلَاءِ لَيَقُولُونَ - إِنْ هِيَ إِلَّا مَوْتُنَا الْأُولَىٰ وَمَا نَحْنُ بِمُنشَرِينَ - فَأْتُوا بِآبَائِنَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾.

قابل توجه این که در آیه فوق می خوانیم چیزی جز مر اول وجود ندارد، در حالی که در ابتدا چنین به نظر می رسد که گفته شود چیزی جز حیات اول وجود ندارد، این تعبیر برای چیست؟

در این جا مفسران هر یک به نوعی از سؤال فوق پاسخ گفته اند، ولی از همه مناسب تر آن است که گفته شود منظور این است که بعد از حیات این جهان هیچ حادثه ای جز همین مر که به دنبال آن است رخ نمی دهد؛ یعنی حیات مجددی در کار نیست.

زمخشری در کشاف بعد از طرح این اشکال می گوید: این آیه ناظر به آیه ای است که می گوید: ﴿كُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ﴾: «شما مردگان (و اجسام بی روحی) بودید، و او به شما زندگی بخشید؛ سپس شما را می میراند؛ و بار دیگر شما را زنده می کند.»<sup>(۱)</sup>

یعنی همان گونه که بعد از مر نخستین (زمانی که انسان خاک بود) در این جهان زنده شدید، بعد از مر دوم نیز زنده خواهید شد. اما کافران می گفتند:

مرگی که حیات بعد از آن بوده تنها مر نخستین است، یعنی مر دوم حیاتی در پی ندارد.<sup>(۱)</sup>

ولی پیدا است که این تفسیر بسیار پرتکلف است، و اصولاً نیازی به آن نیست؛ و مناسب‌تر همان تفسیر اول است. (دقت کنید)

سؤال دیگری که در مورد آیه مطرح است این است که هر اولی باید دومی داشته باشد؛ بنابراین موت اولی چگونه بدون موت ثانیه ممکن است؟ پاسخ این سؤال روشن است، زیرا لازم نیست که هر اولی دومی داشته باشد؛ مثلاً انسان نذر می‌کند نخستین پسری که خدا به او دهد نامش را محمد بگذارد، و چه بسا جز همان یک فرزند نصیبش نشود؛ یا اولین کتابی را که می‌نویسد به پدرش اهدا کند، و چه بسا کتاب دومی ننویسد و می‌دانیم یکی از نام‌های خداوند اول است در حالی که دومی برای او نیست.

#### نتیجۀ بحث

از مجموع هفت آیه فوق و آیات دیگری که با آن قریب الافق است به منطق مخالفان معاد، مخصوصاً در عصر نزول قرآن، آشنا شدیم. تمام سخنان آنها را که عموماً در زمینه انکار معاد جسمانی بوده است، در چند جمله ادعاگونه می‌توان خلاصه کرد:

چگونه ممکن است استخوان‌های پوسیده بار دیگر لباس حیات بر تن بپوشد؟

چگونه ممکن است گوشت و استخوان ما مبدل به خاک شده، و ذرات آن به

---

۱. تفسیر کشف، جلد ۴، صفحه ۲۷۹، ذیل آیه مورد بحث.

هر سو متفرّق شود، و در لابه‌لای اجزای زمین از نظرها محو گردد، و باز جمع‌آوری شده، و حیاتی نوین پیدا کند؟ اینها یا افترای بر خدا، و یا نشانهٔ جنون است!!

ما جز همین حیات دنیا و مر بعد از آن، سرنوشتی نداریم؛ هیچ‌کس تاکنون زنده نشده است که ما بتوانیم این ادعا را باور کنیم، و اصولاً این ادعایی عجیب و محال و غیر قابل قبول است!

این منکران از خودراضی و مغرور که حتی در آفرینش نخستین خود اندیشه نمی‌کردند، و نمونه‌های حیات بعد از مر را که دائماً در این زندگی با چشم خود می‌بینند مورد مطالعه قرار نمی‌دادند؛ و اصولاً بر اثر لجاجت تنها روی ادعاهای بی‌دلیل تکیه می‌کردند، منحصر به آن زمان نبوده و نیستند، و شبیه این سخنان را نیز امروز از زبان افراد دیگری که بعضاً در سلک فلاسفه یا دانشمندان نیز در آمده‌اند می‌شنویم.

به هر حال قرآن مجید پاسخ‌های قاطعی به این ادعاها داده که در بحث‌های آینده خواهد آمد؛ پاسخ‌هایی که برای هر گروه از منکران معاد در هر سطحی از علم و دانش باشند، و حتی برای کسانی که مطلقاً از هر دانشی بی‌بهره‌اند می‌تواند قانع‌کننده باشد؛ اما به شرط این‌که به راستی در جستجوی حق باشند.

اکنون به سراغ بیانات قرآن در زمینه دلایل امکان معاد می‌رویم.

# بخش اول

دلایل امکان معاد



## ۱. آفرینش نخستین

### اشاره:

در قرآن مجید برای اثبات امکان معاد طرق فراوانی وجود دارد که همه در شکل استدلال منطقی عرضه شده است؛ قرآن این طرق را با تعبیرات بسیار لطیفی شرح داده است.

این طرق را چنانکه قبلاً اشاره کردیم می‌توان در شش موضوع خلاصه کرد:  
۱. آفرینش نخستین، ۲. قدرت مطلقه خداوند، ۳. مر و حیات مکرر در جهان گیاهان، ۴. تطورات جنین، ۵. بازگشت انرژی‌ها، ۶. نمونه‌های عینی معاد. در زمینه هر یک از عناوین فوق، آیه یا آیات متعددی در قرآن به چشم می‌خورد که بررسی آنها نه تنها مسأله امکان معاد که مطالب مهم دیگری را نیز تبیین می‌کند.

با این اشاره فهرست گونه، به قرآن مجید باز می‌گردیم و از بخش اول یعنی آیات مربوط به خلقت نخستین و آفرینش اول شروع کرده، و به آیات زیر گوش جان فرا می‌دهیم:

۱. «وَصَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ - قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ»<sup>(۱)</sup>

۲. ﴿أَفَعَيَّنَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِّنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ﴾. (۱)
۳. ﴿وَهُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ﴾. (۲)
۴. ﴿أَوَلَمْ يَرَوْا كَيْفَ يُبْدِئُ اللَّهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ﴾. (۳)
۵. ﴿كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ﴾. (۴)

### ترجمه:

۱. «و برای ما مثالی زدو آفرینش خود را فراموش کرد و گفت: "چه کسی این استخوانها را زنده می‌کند در حالی که پوسیده است؟! - بگو: "همان کسی آن را زنده می‌کند که نخستین بار آن را آفرید؛ و او نسبت به هر مخلوقی دانا است.»
۲. «آیا ما از آفرینش نخستین عاجز ماندیم (که قادر بر آفرینش دوباره آنها نباشیم)؟! ولی آنها در آفرینش جدید تردید دارند.»
۳. «او کسی است که آفرینش را آغاز می‌کند، سپس آن را باز می‌گرداند، و این کار برای او آسانتر است.»
۴. «آیا آنان ندیدند چگونه خداوند آفرینش را آغاز می‌کند، سپس آن را باز می‌گرداند؟! این امر بر خدا آسان است.»
۵. «همان گونه که در آغاز شما را آفرید، (بار دیگر در رستاخیز) باز می‌گردید.»

۱. سوره ق، آیه ۱۵.

۲. سوره روم، آیه ۲۷.

۳. سوره عنکبوت، آیه ۱۹.

۴. سوره اعراف، آیه ۲۹.

## تفسیر و جمع بندی:

چه کسی استخوان پوسیده را زنده می کند؟!

در نخستین آیه از داستان معروف مرد عرب مشرکی شروع می کند که استخوان پوسیده ای را با خود به خدمت پیامبر ﷺ آورده بود؛ او فردی به نام ابی بن خلف، یا عاص بن وائل یا امیه بن خلف نام داشت و قطعه استخوانی را به دست گرفته بود و می گفت با این دلیل محکم به مخاصمه با محمد ﷺ می روم! و سخن او را درباره معاد باطل می کنم!

نزد پیامبر ﷺ آمد و صدا زد: چه کسی می تواند این استخوان را در حالی که پوسیده است از نو زنده کند؟ کدام عقل این ادعا را باور می نماید، و شاید در همین حال برای تأکید سخنان خود قسمتی از آن استخوان را نرم کرد و روی زمین ریخت. «قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ».

به دنبال آن قرآن به پیامبر ﷺ (ضمن پنج آیه) دستور می دهد که پاسخ قاطعی از طرق مختلف به او و امثال او بدهد که یکی از آنها همین مسأله آفرینش نخستین است که قرآن آن را به صورت بسیار کوتاه و جالبی مطرح کرده، می گوید: «وَوَسَّيَ خَلْقَهُ»: «و آفرینش خود را فراموش کرد!»

سپس به شرح آن پرداخته می فرماید: «بگو: همان کسی آن را زنده می کند که نخستین بار آن را آفرید.»: «قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ»: و اگر تصور می کنی استخوان های پوسیده سرانجام پراکنده می شود و هر ذره ای در گوشه ای

می‌افتد، و یا اگر تصوّر می‌کنی بازگرداندن تمام صفات نخستین به این ذرات امکان ندارد چون کسی از آن آگاه نیست، اشتباه بزرگی است، چرا که او خالق همه چیز است و «و او نسبت به هر مخلوقی دانا است»: ﴿وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ﴾: «اَنْشَاهَا» از ماده «اَنْشَاء» به معنای ایجاد و تربیت است، و در این جا گویا اشاره به این حقیقت می‌باشد که آن خدایی که در آغاز او را از هیچ به وجود آورد مسلماً می‌تواند بعد از خاک شدن زنده کند.

در این که منظور از نسیان خلقت در این آیه چیست؟ دو احتمال وجود دارد: نخست این که انسان آفرینش خود را در آغاز از یک نطفه ناچیز و قطره آب بی‌ارزش به فراموشی سپرده که در قدرت خداوند در مسأله احیای مجدد تردید می‌کند.

دیگر این که: اشاره به آفرینش نوع آدم از خاک است. چگونه ممکن است در آغاز او را از خاک بیافریند و بار دیگر چنین امری محال باشد، چرا که «حُكْمُ الْأَمْثَالِ فَيْمًا يَجُوزُ وَ فَيْمًا لَا يَجُوزُ وَ أَحَدٌ»: «حکم اشیاى همانند، در ممکن بودن یا نبودن یکسان است.»

البته نسیان در این جا یا فراموشکاری واقعی و حقیقی است، یا همچون شخص فراموشکار است هر چند فراموش نکرده؛ چرا که بر طبق تشخیص و آگاهی خود عمل ننموده و در مقام انکار برآمده است.<sup>(۱)</sup>

۱. این دو تفسیر را آلوسی در روح المعانی، جلد ۲۳، صفحه ۵۰ آورده است.

در دومین آیه همین حقیقت در لباس دیگری بیان شده است؛ در پاسخ منکران معاد می‌فرماید: «آیا ما از آفرینش نخستین عاجز ماندیم (که قادر بر آفرینش دوباره آنها نباشیم)؟!»: ﴿أَفَعَيَّبْنَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ﴾:

سپس اضافه می‌کند: آنها در آفرینش نخست شک ندارند؛ بلکه بر اثر غفلت و فراموشکاری و یا به خاطر تعصب و لجاجت یا به خاطر خو گرفتن با شرایط موجود که هیچ مرده‌ای زنده نمی‌شود «آنها در آفرینش جدید تردید دارند»: ﴿بَلْ هُمْ فِي لُبْسٍ مِّنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ﴾:

به این ترتیب در یک تناقض آشکار که هرگز پاسخی برای آن ندارند خود را گرفتار ساخته‌اند.

«عَيَّبْنَا» از ماده «عَيَّ» گاه به معنای عجز و ناتوانی آمده و گاه به معنای تعب و رنج؛ و در این جا منظور همان معنای اول است، یعنی ما از آفرینش اول ناتوان نبودیم.

تعبیر «خلق الأوَّل» اشاره به آفرینش نخستین هر انسان یا خصوص حضرت آدم عليه السلام است؛ و این احتمال که بعضی از مفسرین داده‌اند که منظور خلقت اول جهان هستی است تناسبی با بحث ندارد.

«لُبْسٍ» (بر وزن حَبَس) در اصل به معنای پوشانیدن چیزی است و لباس را نیز از این جهت لباس می‌گویند که بدن را می‌پوشاند؛ ولی به گفتهٔ راغب گاه در امور معنوی نیز به کار می‌رود و به معنای پوشانیدن حقیقت است. در آیهٔ مورد بحث نیز به همین معنا آمده؛ یعنی آنها در اشتباه و جهل نسبت به معاد هستند، و حقیقت به خاطر لجاجت و تعصب بر آنها پوشیده شده است.

در سوّمین آیه به تعبیر دیگری در این زمینه برخورد می‌کنیم، و آن مقایسهٔ مبدأ حیات و معاد است؛ می‌فرماید: «او کسی است که آفرینش را آغاز می‌کند، سپس آن را باز می‌گرداند، و این کار برای او آسانتر است.»: ﴿وَهُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ﴾:

جمعی از مفسّران جملهٔ «یبدأ» را به معنای ماضی تفسیر کرده‌اند؛ یعنی خداوند در آغاز، آفرینش را ایجاد کرد. ولی چه مانعی دارد که «یبدأ» به همان معنای اصلی فعل مضارع تفسیر شود؟ و با توجه به این که فعل مضارع در این جا دلیل بر استمرار است معنای آیه چنین می‌شود: «خداوند به طور مداوم آفرینش را ایجاد می‌کند و باز می‌گرداند.» یعنی جهان هستی مجموعه‌ای از حیات و مر و مبدأ و معاد مستمر است؛ بنابراین نباید در امکان معاد در قیامت تردید داشت. دائماً جهان ما می‌میرد و نو می‌شود، و خلقت جدیدی می‌یابد، و روی این حساب معاد و بازگشت به حیات نوین یک امر کاملاً عادی است، و این پاسخ حساب‌شدهٔ زیبایی در برابر منکران است.

تعبیر ﴿وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ﴾: «و این کار برای او آسانتر است.» این سؤال را بر می‌انگیزد که در برابر قدرت مطلقه و بی‌پایان خداوند آسان و مشکل مفهومی ندارد؛ همه چیز برای او یکسان است، از جا کردن و برداشتن عظیم‌ترین کوه‌های جهان برای او به آسانی برداشتن یک پرگه است، و آفرینش منظومهٔ شمسی در برابر قدرت او همچون آفرینش یک ذرهٔ خاک است چرا که در برابر قدرت بی‌پایان او سخت و آسان بی‌معنا است. البتّه برای ما که قدرتی محدود داریم می‌گوییم برداشتن سنگ کوچک آسان است و برداشتن سنگ عظیم مشکل!

مفسران در برابر این سؤال، پاسخ‌هایی گفته‌اند که از همه مناسب‌تر این پاسخ است که این سخن از دیدگاه بندگان و با منطبق آنها است که اگر کسی چیزی را انجام دهد در مرتبهٔ دوّم انجام آن برای او سهل‌تر و آسان‌تر است، هرچند برای قادر لایزال همه چیز یکسان می‌باشد.<sup>(۱)</sup>

گاه نیز گفته شده است «أَهْوَنُ» در این جا معنای تفضیلی ندارد، و به معنای «هیّن» یعنی آسان است.

توجیّهات دیگری نیز گفته شده که چون مناسب نبود از ذکر آن صرف نظر شد.

به هر حال مفهوم آسان و آسان‌تر با توجه به گفتگوهای مردم با یکدیگر است و گرنه همه چیز برای او آسان است، و آسان‌تری وجود ندارد، و به گفتهٔ شاعر: چون قدرت او منزّه از نقصان است آوردن خلق و بردنش یکسان است! نسبت به من و تو هر چه دشوار بود در قدرت پرکمال او آسان است.

﴿٤٥﴾

در چهارمین آیه آنچه در آیهٔ قبل آمده بود به شکل دیگری آمده است؛ و در حقیقت تفسیر و توضیحی برای آن محسوب می‌شود. در برابر منکران معاد می‌فرماید: «آیا آنان ندیدند چگونه خداوند آفرینش را آغاز می‌کند، سپس آن را باز می‌گرداند؟! این امر بر خدا آسان است.»: ﴿أَوَلَمْ يَرَوْا كَيْفَ يُبْدِئُ اللَّهُ الْخَلْقَ ثُمَّ

يُعِيدُهُ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ﴾<sup>(۲)</sup>

۱. این وجه را بسیاری از مفسران به عنوان بهترین تفسیر، یا یکی از تفسیرها برگزیده‌اند. (مجمع‌البیان، جلد ۸، صفحه ۳۰۲ - روح‌البیان، جلد ۷، صفحه ۲۶ - قرطبی جلد ۷، صفحه ۵۱۰۴، و تفاسیر دیگر).  
۲. باید توجه داشت که «يُبْدِئُ» (از باب افعال) و «يُعِيدُ» (از ثلاثی مجرد) هر دو یک معنا دارند و به معنای آغاز کردن و آشکار کردن چیزی است.

تعبیر به «یَبْدَأُ» (آغاز می‌کند) و «یَعِيدُ» (باز می‌گرداند) به صورت فعل مضارع می‌تواند تأکیدی باشد بر آنچه در آیه قبل گفتیم که خداوند پیوسته در کار ایجاد و اعاده است، و این جهان دائماً نو می‌شود و دگرگون می‌گردد، هر روز مبدأ و معاد و آغاز و تکراری است.

مخصوصاً با این تعبیر که می‌فرماید: «أَوَلَمْ يَرَوْا...»: «آیا آنان ندیدند» اشاره به این‌که مشاهده این ایجاد و اعاده مستمر و دائمی برای همه امکان‌پذیر است. این احتمال نیز وجود دارد که «یُعِيدُ» تنها ناظر به معاد در روز قیامت باشد، و در این صورت تفسیر آیه چنین است: «آیا آنها ندیده‌اند خداوند چگونه خلق را ایجاد کرده، چنین کسی می‌تواند آن را باز گرداند.»

تعبیر: «إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ»: نشان می‌دهد که همه چیز برای خدا آسان است، و ممکن است شاهی باشد برای کسانی که «اهون» را در آیه قبل به معنای هیین تفسیر کرده‌اند.

به هر حال همه منکران معاد با چشم خود گیاهان را می‌بینند که چگونه از زمین‌های مرده سر بر می‌آورند؟ چگونه انسان‌هایی پا به عرصه وجود می‌گذارند؟ چگونه درختان بی‌جان بر و بار می‌آورند؟ و چگونه هر زمان آفرینش تازه‌ای در این عالم رخ می‌دهد؟

آیا برای خالق این همه موجودات بازگرداندن آنها مشکل است؟ با این‌که هر دو به طور یکسان مشمول قدرت او هستند، و بهترین دلیل برای امکان چیزی وجود آن است؟

در پنجمین و آخرین آیه جان مطلب را در یک سخن کوتاه و بسیار فشرده و



پر معنا بیان کرده است؛ می‌فرماید: «همان گونه که در آغاز شما را آفرید، (بار دیگر در رستاخیز) باز می‌گردید.»: ﴿كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ﴾: این جمله که بخشی از آیه ۲۹ سوره اعراف است، در حقیقت روشن‌ترین و کوتاه‌ترین استدلال قرآن بر امکان معاد محسوب می‌شود؛ و می‌گوید: حیات مجدد را، بر حیات نخستین قیاس کن، و این یک قیاس منطقی در یک امر عقلی است، و آنها که این‌گونه آیات را دلیل بر جواز قیاس در احکام تعبّدی گرفته‌اند سخت در اشتباه‌اند، زیرا قیاس در صورتی حقیقت است نه مجاز که دلیل حکم اول و علت و فلسفه آن روشن باشد، تا وجود آن در حکم دوم نیز ثابت شود، همان‌گونه که در بحث معاد در آیه فوق و مانند آن دیده می‌شود.

زیرا می‌دانیم دلیل بر خلقت نخستین همان قدرت خدا است، و این معنا در خلقت مجدد نیز عیناً وجود دارد. اما در احکام فرعی که فلسفه آنها روشن نیست و در دلیل نیز تصریح به علت آن نشده قیاس معنا ندارد، چرا که قیاسی ظنی و تخمینی است، نه یقینی و عقلی.

به هر حال تفسیری که در بالا ذکر شد با توجه به آیات دیگر قرآن که در این زمینه آمده کاملاً روشن است، ولی عجیب این است که بعضی از مفسران گفته‌اند منظور از آیه این است همان‌گونه که در آغاز شما را سعادت‌مند و شقاوتمند، مؤمن و کافر آفرید پایان و عاقبت کار شما نیز به همان باز می‌گردد.<sup>(۱)</sup>

شاید بعضی خواسته‌اند از این راه دلیلی بر عقیده فاسد خود در مسأله جبر اقامه کنند، در حالی که سخن از اصل آفرینش انسان و ابتدای خلقت او، سپس

---

۱. فخر رازی در تفسیر خود این تفسیر را به عنوان یکی از دو احتمال ذکر کرده است. (جلد ۱۴، صفحه

بازگشت او به زندگی مجدد است، و کمترین اشاره‌ای در آیه به مسألهٔ سعادت و شقاوت اجباری و طینت مؤمن و کافر، وجود ندارد.

### نتیجهٔ بحث

از مجموع این آیات به خوبی استفاده می‌شود که علت اصلی انکار مخالفان معاد، بی‌توجهی و غفلت به آفرینش نخست این جهان و آفرینش اول انسان‌ها است؛ چرا که اگر کمی به آن می‌اندیشیدند پاسخ خود را می‌یافتند. مگر ممکن است آفرینش انسان در آغاز از خاک امکان‌پذیر باشد ولی در مرحلهٔ بعد غیر ممکن؟!

۴۰۰۳

### توضیحات

#### آن روز که انسان آفریده شد

دانشمندان می‌گویند حدود پنج میلیارد سال قبل که زمین از خورشید جدا شد یک پارچه آتش سوزان بود؛ میلیاردها سال گذشت تا زمین تدریجاً رو به سردی گذاشت، و ابرهای فشرده‌ای که این کره خاکی را سخت از هر سو محاصره کرده بودند تبدیل به باران شدند، باران‌هایی سیلابی که بر زمین‌های داغ فرو می‌ریخت و می‌جوشید و دگربار تبدیل به ابر می‌شد و تدریجاً این کرهٔ خاکی را سردتر و سردتر می‌ساخت.

سرانجام آب‌ها در نقاط پست زمین باقی ماندند و دریاها تشکیل شدند ولی در هیچ‌جا اثری از حیات نبود.

نه گیاهی می‌روید

نه پرنده‌ای بال و پر می‌زد و آواز می‌خواند

نه در اقیانوس‌های عظیم موجود زنده‌ای در حرکت بود

چرا که هنوز محیط زمین بسیار داغ و گرم بود و مجالی برای زندگی وجود نداشت.

بازهم زمین سردتر شد و به قدرت خداوند اولین جوانه‌های حیات در دریاها و صحراها نمایان گشت و جانداران گوناگون ظاهر شدند، و سرانجام خداوند انسان را آفرید.

بنابراین شکی نیست که انسان در آغاز از خاک آفریده شده و بازهم به خاک برمی‌گردد؛ پس چه مانعی دارد که بازهم از خاک، آفرینش مجددی بیابد؟! منتها انس به زندگی عادی و کوتاه‌نگری، و گاه فرو افتادن پرده‌های لجاجت و تعصب بر فکر و اندیشه انسان، به او مجال نمی‌دهد که این حقایق روشن را ببیند و باور کند، یا به آن اعتراف نماید.

## ۲. قدرت مطلقه خداوند

### اشاره

راه دیگر برای اثبات امکان بازگشت به زندگی مجدد در قیامت، توجه به قدرت بی پایان خدا است.

زیرا بحث درباره معاد، بعد از قبول اصل توحید و قبول صفات ثبوتیه و سلبيه خداوند است؛ و می دانیم یکی از صفات ثبوتیه او قدرت مطلقه و توانایی بر هرچیز است، و بهترین راه برای اثبات قدرت او بر هر کار، علاوه بر این که واجب الوجود دارای هستی نامحدود و طبعاً قدرت نامحدود است، ملاحظه عظمت جهان آفرینش است.

وسعت آسمانها و منظومهها و کهکشانها، کثرت و عظمت کواکب ثوابت و سیارات، تنوع گوناگون موجودات زنده اعم از گیاهان و حیوانات، ریزه کاریهای عجیب ساختمان سلولهای زنده و دانههای اتم. همه اینها نشانه قدرت بی پایان او است، و با قبول چنین اصلی جایی برای این ایراد باقی نمی ماند که چه کسی می تواند استخوان پوسیده را زنده کند، و چگونه ممکن است خاکهای پراکنده جمع شوند و لباس حیات در تن بپوشند؟!

این عصاره مطالبی است که در این بخش به سراغ آن می رویم، و در آیات

متعددی از قرآن مجید به آن اشاره شده، لذا قبل از توضیح بیشتر به این آیات گوش جان فرامی‌دهیم:

۱. ﴿لَخَلْقُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾<sup>(۱)</sup>

۲. ﴿أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ قَادِرٌ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ وَجَعَلَ لَهُمْ أَجَلاً لَا رَيْبَ فِيهِ فَأَبَى الظَّالِمُونَ إِلَّا كُفُوراً﴾<sup>(۲)</sup>

۳. ﴿أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَمْ يَعْزِبْ عَنْهُ بِقَادِرٌ عَلَى أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَى بَلَى إِنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾<sup>(۳)</sup>

۴. ﴿أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَى وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ﴾<sup>(۴)</sup>

۵. ﴿قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ ثُمَّ اللَّهُ يُنشِئُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾<sup>(۵)</sup>

### ترجمه:

۱. «آفرینش آسمانها و زمین از آفرینش انسانها عظیم‌تر است، ولی بیشتر

مردم نمی‌دانند.»

۱. سوره غافر، آیه ۵۷.

۲. سوره اسراء، آیه ۹۹.

۳. سوره احقاف، آیه ۳۳.

۴. سوره یس، آیه ۸۱.

۵. سوره عنکبوت، آیه ۲۰ - در آیات دیگری نیز اشاره به همین معنا دیده می‌شود. مانند آیه ۹، سوره شوری و آیه ۲ سوره حدید.

۲. «آیا نمی‌دانند خدایی که آسمانها و زمین را آفریده، قادر است مثل آنان را بیافریند (و به زندگی جدید بازشان گرداند)؟! و برای آنان سرآمدی قطعی - که شکی در آن نیست - قرار داده؛ اما ستمکاران، جز کفر و انکار را ابا داشتند.»

۳. «آیا آنها نمی‌دانند خداوندی که آسمانها و زمین را آفریده و از آفرینش آنها ناتوان نشده است، می‌تواند مردگان را زنده کند؟! آری (می‌تواند) زیرا او بر هر چیز توانا است.»

۴. «آیا کسی که آسمانها و زمین را آفریده، قادر نیست همانند آنان را بیافریند؟! آری (می‌تواند)، و او آفریدگار آگاه است.»

۵. «بگو: "در زمین بگردید و بنگرید خداوند چگونه آفرینش را آغاز کرده است؟ سپس خداوند (به همین گونه) جهان آخرت را ایجاد می‌کند؛ به یقین خدا بر هر چیزی توانا است."»

## تفسیر و جمع‌بندی

### همه چیز برای او آسان است

در نخستین آیه خداوند مسأله احیای مردگان را با آفرینش مجموعه آسمانها و زمین مقایسه کرده؛ می‌فرماید: «آفرینش آسمانها و زمین از آفرینش انسانها عظیم تر است، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند»: ﴿لَخَلْقُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾.

فخررازی در تفسیر این آیه می‌گوید: این یک استدلال واضح است برای بیان این حقیقت که خداوند قادر بر اعاده حیات انسان است؛ و نشان می‌دهد که

منکران معاد بدون هیچ‌گونه دلیل و برهان؛ بلکه تنها به خاطر حسد و جهل و کفر و تعصّب راه جدال و انکار می‌پویندند.<sup>(۱)</sup>

مفسّران دیگر مانند طبرسی در مجمع‌البیان و قرطبی و روح‌البیان نیز تصریح کرده‌اند که این آیه ناظر به منکران رستاخیز است و می‌گوید: کسی که قادر بر انجام امور مهمتری مانند آفرینش آسمان‌های با عظمت و زمین (با آن همه مخلوقات شگرف و شگفت‌انگیز) می‌باشد چگونه قادر به اعاده حیات مردگان نیست.<sup>(۲)</sup>

جمله: «وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»: همان‌گونه که جمعی از مفسّران گفته‌اند نه به این معنا است که واقعاً برتری آفرینش آسمان‌ها را با آن عظمت و نظم و حساب بر آفرینش مجدد انسان نمی‌دانند؛ بلکه به خاطر آن است چون از این امر مهم غفلت می‌کنند و در آن نمی‌اندیشند و به خاطر تعصّب و پیروی از هوای نفس، از آن نتیجه‌گیری لازم را در امر معاد نمی‌کنند لذا آنها را به منزله جاهلان بی‌خبر معرفی کرده است.<sup>(۳)</sup>

جالب این‌که در آن عصر و زمان هنوز عظمت آسمان‌ها به خوبی شناخته نشده بود، و کمتر کسی از اسرار عظیمی که امروز در پرتو علم و دانش شناخته شده است آگاهی داشت؛ تنها صورت ظاهری آن را می‌دیدند ولی قرآن که از علم بی‌پایان خدا جوشیده است پرده از روی این اسرار برداشت.

ضمناً باید توجه داشت که لام در «لخلق» ظاهراً لام ابتداء، و برای تأکید آمده

۱. تفسیر فخررازی، جلد ۲۷، صفحه ۷۹.

۲. تفسیر طبرسی، جلد ۸، صفحه ۵۲۹ و قرطبی جلد ۸، صفحه ۵۷۶۹ و روح‌البیان، جلد ۸، صفحه ۱۹۹.

۳. مجمع‌البیان، کشاف، روح‌المعانی ذیل آیه مورد بحث.

است.

دومین آیه بلافاصله بعد از نقل کلام منکران معاد که آفرینش مجدد انسان را بعد از پوسیده شدن استخوان‌ها و خاک شدن نفی می‌کردند؛ می‌فرماید: «آیا نمی‌دانند خدایی که آسمانها و زمین را آفریده، قادر است مثل آنان را بیافریند (و به زندگی جدید بازشان گرداند)؟!»: ﴿أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ قَادِرٌ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ﴾.

تعبیر به «مثل» ممکن است اشاره به آفرینش مجدد انسان‌ها باشد، چرا که خلقت آنها همانند سابق است؛ و نیز ممکن است اشاره به این باشد که خداوند قادر است انسان‌های دیگری همانند این انسان‌ها از نو ایجاد کند، وقتی بر چنین چیزی قادر است تجدید حیات انسان‌های موجود از آن سهل‌تر می‌باشد.

این احتمال نیز داده شده که بدن‌ها هرچه باشند عین بدن سابق نیستند، چرا که مواد پیشین با کیفیت‌های تازه‌ای باز می‌گردد، به همین جهت تعبیر به «مثل» شده، ولی روح انسان همان روح است، و بعد از تعلق به جسم، وحدت شخصیت از هر نظر حاصل است؛ بنابراین انسان‌ها به هنگام بازگشت هم مثل گذشته و هم از یک نظر عین آن هستند (دقت کنید).

سپس در ذیل آیه به جواب سؤال دیگر منکران می‌پردازد، که آنها می‌گفتند: اگر قیامت حق است پس چرا نمی‌آید؛ قرآن می‌فرماید: «و برای آنان سرآمدی قطعی - که شکی در آن نیست - قرار داده»: ﴿وَجَعَلَ لَهُمْ أَجَلًا لَّا رَيْبَ فِيهِ﴾.



به تعبیر دیگر او به قدرت کامله‌اش دقیقاً وقت آن را نیز تعیین کرده که بدون کوچک‌ترین تخلفی درست در آن زمان رخ می‌دهد.

«أَمَّا سَتْمَكَارَانَ، جَزْ كَفْرٍ وَانْكَارٍ رَا أَبَا دَاثَتْنَدَا»: ﴿فَأَبَى الظَّالِمُونَ إِلَّا كُفُورًا﴾.

۴۵۴

همین معنا در سؤمین آیه با تعبیر دیگری بیان شده؛ می‌فرماید: «آیا آنها نمی‌دانند خداوندی که آسمانها و زمین را آفریده و از آفرینش آنها ناتوان نشده است، می‌تواند مردگان را زنده کند؟! آری (می‌تواند) زیرا او بر هر چیز توانا است.» ﴿أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَمْ يَعْزِبْ بِخَلْقِهِنَّ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَىٰ بَلَىٰ إِنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾.

جمله «أَوَلَمْ يَرَوْا» (آیا ندیدند) به معنای مشاهده با چشم عقل است، و لذا مفسران آن را به معنا «أَوَلَمْ يَعْلَمُوا» (آیا ندانستند) تفسیر می‌کنند، بعضی نیز آن را به معنای علم و آگاهی توأم با بصیرت و دقت معنا کرده‌اند.

«لَمْ يَعْزِبْ» از ماده «عزى» به معنای عجز و ناتوانی است که به واسطه راه رفتن بسیار به انسان دست می‌دهد؛ و نیز به معنای هرگونه عجز و ناتوانی که به خاطر عهده‌دار شدن کار یا سخن گفتن به کسی دست می‌دهد گفته می‌شود، و تعبیر «دَاءِ عِيَاءٍ» به معنای درد بی‌درمان نیز از همین جهت است که چنان دردی به راستی خسته کننده است.

بعضی نیز آن را به معنای جهل تفسیر کرده‌اند، ولی این معنا در این آیه مناسب نیست.

بدیهی است خستگی و ناتوانی در موردی تصوّر می‌شود که قدرت شخص محدود باشد، ولی در مورد خداوند که قدرتش نامحدود است خستگی و عجز مفهومی ندارد.

به هر حال این تعبیر ممکن است اشاره به خرافهٔ یهود باشد که می‌گفتند: خداوند بعد از آفرینش آسمان‌ها و زمین خسته شد! و روز شنبه را روز استراحت قرار داد! و از آن به بعد این معنا به عنوان یک سنّت باقی ماند.

بطلان این سخن به قدری روشن است که نیاز به بحث ندارد.

۴۷۴

در چهارمین آیه ضمن پاسخ‌های متعدّدی که در برابر منکران معاد و کسی که خدمت پیامبر ﷺ آمده بود و استخوان پوسیده در دست داشت و می‌گفت: ﴿مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ﴾: <sup>(۱)</sup> «چه کسی این استخوانها را زنده می‌کند در حالی که پوسیده است؟!» می‌فرماید: «آیا کسی که آسمان‌ها و زمین را (با آن وسعت و عظمت و شگفتی‌ها) آفرید، قادر نیست همانند این انسان‌ها را بیافریند»: ﴿أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ﴾: «آری (می‌تواند)، و او آفریدگار آگاه است»: ﴿بَلَىٰ وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ﴾.

بدیهی است هنگامی که سخن از آسمان‌ها گفته می‌شود تمام کرات و ستارگان و کهکشان‌ها را در بر می‌گیرد، و می‌دانیم آخرین اکتشافات دانشمندان نشان می‌دهد که منظومهٔ شمسی ما جزء کهکشان معروف راه شیری است، و

می‌گویند: این کهکشان بالغ بر یکصد میلیارد ستاره دارد، که خورشید ما یکی از ستارگان متوسط آن است! و نیز می‌گویند تلسکوپ‌های عظیم توانسته است در حدود یک میلیارد کهکشان را کشف کند!

هرگاه این ارقام را در یکدیگر ضرب کنیم آن‌گاه می‌توانیم به عدد سرسام‌آور کرات آسمانی اجمالاً پی ببریم، تازه اینها در حدود معلومات انسان امروز است، و شاید فردا و فرداها عوالمی کشف شود که آنچه امروز از جهان می‌دانیم در مقابل آن کوچک و ناچیز باشد. و هنگامی که زمین گفته می‌شود تمام اسرار و شگفتی‌های آن را نیز در بر می‌گیرد.

آیا کسی که این جهان عظیم و عجیب و منظم را آفرید، از بازگرداندن انسان به آفرینش مجدد ناتوان است؟!

تعبیر به «خَلْق» (بسیار خلق کننده) ممکن است اشاره به این باشد که خداوند پیوسته در کار خلقت است، و همه روز موجودات تازه‌ای را می‌آفریند، و موجوداتی را از بین می‌برد، و به این ترتیب روز احیای جدید و معاد تازه‌ای است، و لذا واژه «خَلْق» که صیغهٔ مبالغه است بر او اطلاق شده.

«علیم» نیز می‌تواند اشاره به این نکته باشد که اگر انسان‌ها می‌میرند و خاک می‌شوند و ذرات آنها همه‌جا پراکنده می‌گردد جمع‌آوری آن برای خداوندی که عالم و آگاه است مشکل نیست؛ همان‌گونه که نگهداری حساب اعمال آنها در طول تمام عمر مطلب پیچیده‌ای نخواهد بود (باید توجه داشت که «علیم» در این جا صفت مشبّه است، و با توجه به این که در کنار «خَلْق» که صیغه مبالغه است قرار گرفته برای تأکید است.)

در پنجمین و آخرین آیه مورد بحث، منکران معاد را به یک طریق حسّی و تجربی دعوت می‌کند؛ و به پیامبر ﷺ می‌فرماید: «بگو: "در زمین بگردید و بنگرید خداوند چگونه آفرینش را آغاز کرده است؟ سپس خداوند (به همین گونه) جهان آخرت را ایجاد می‌کند؛ به یقین خدا بر هر چیزی توانا است.»: ﴿قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ ثُمَّ اللَّهُ يُنشِئُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾.

سیر در ارض و گردش در روی زمین از این نظر به انسان آگاهی بر آغاز آفرینش می‌دهد که آثار موجودات زنده از نخستین روزهایی که حیات در کره زمین پیدا شده و به صورت‌های مختلف در لابه‌لای قشرهای زمین باقی مانده، و امروز دانشمندان از مطالعه آنها بسیاری از اسرار آفرینش موجودات زنده را در می‌یابند.

همچنین ممکن است منظور پی بردن به اسرار آغاز خلقت کره زمین و موجودات بی‌جان آن باشد که از مطالعه طبقات مختلف زمین و عناصر گوناگون و انواع ترکیب‌ها آشکار می‌گردد.

نیز ممکن است اشاره به آفرینش‌های مکرری باشد که همه روز در این کره خاکی صورت می‌گیرد، افراد زیادی از موجودات زنده پا به عرصه وجود می‌گذارند و افراد زیادی می‌میرند.

خداوندی که قادر بر این همه خلقت و تطورات حیات است، چگونه از

احیای مردگان عاجز خواهد بود؟ و به این ترتیب از قدرت مطلقه حق برای اثبات امکان حیات مجدد انسان بهره‌گیری شده است.

ولی این احتمال نیز وجود دارد که آیه فوق اشاره به خلقت نخستین انسان، و قیاس عقلی خلقت مجدد بر خلقت اول باشد که در این صورت این آیه در سلک گروه اول از آیاتی که در سابق اشاره کردیم قرار خواهد گرفت. ولی به هر حال شاهی بر اصل مدعا است.

از آنچه در تفسیر آیه گفتیم پاسخ این سؤال به خوبی روشن می‌شود که چگونه قرآن به انسان‌ها دستور می‌دهد که در زمین گردش کنند و چگونگی آغاز آفرینش را ببینند، در حالی که آغاز آفرینش به میلیون‌ها یا میلیارد‌ها سال قبل از این برمی‌گردد و امروز قابل مشاهده نیست؟

در پاسخ این سؤال سه بیان در شرح بالا داشتیم. (دقت کنید)

قابل توجه این که در این جا از معاد تعبیر به «نشأة آخرة» شده است، و «نشأه» چنانکه راغب در مفردات می‌گوید به معنای ایجاد و تربیت چیزی است، و این نشان می‌دهد که در قیامت هم آفرینش تازه‌ای است و هم تربیت و نمو جدیدی.

#### نتیجه بحث

این بخش از آیات به منکران امکان معاد این حقیقت را گوشزد می‌کند که آیا شما قدرت مطلقه خداوند را پذیرفته‌اید یا نه؟ اگر نپذیرفته‌اید نگاهی به جهان آفرینش بیفکنید آسمان‌ها و ستارگان ثوابت و سیاره‌ها، کهکشان‌ها، منظومه‌ها، و نگاهی به زمین بیفکنید، با آن همه شگفتی‌ها و عجایب، و با آن همه نظم و قانون که بر سرتاسر آنها حکمفرما است.

آیا ممکن است این همه نشانه‌های قدرت را مشاهده کنید، و باز هم در قدرت مطلقه حق تردید داشته باشید؟! و اگر ایمان به قدرت مطلقه او دارید چگونه در مسأله معاد و احیای مردگان شک و تردید به خود راه می‌دهید، و آن را عجیب و شگفت‌انگیز و غیر قابل قبول می‌پندارید؟!

### ۳. آیات احیای ارض

#### اشاره:

چهره دیگری از معاد که قرآن مجید بارها به سراغ آن رفته، و از آن تابلو زیبایی برای اثبات این مطلب ساخته و در برابر چشم همگان قرار داده، مسأله زندگی پس از مرگ در جهان نباتات است.

همان صحنه‌ای که هر سال در برابر دیدگان ما تکرار می‌شود، و به تعداد سال‌های عمرمان آن را مشاهده کرده‌ایم.

همان صحنه‌ای که نمونه‌ای از رستاخیز بزرگ و محشر کبری و احیای مردگان و بازگشت مجدد به زندگی است.

قانون حیات و مرگ همه‌جا یکسان است، اگر محال باشد انسان‌ها بعد از مردن و خاک شدن به زندگی بازگردند پس چرا این همه گیاهانی که می‌میرند و می‌پوسند و خاک می‌شوند، بار دیگر در حیات نوینی پا به عرصه وجود می‌گذارند؟

چرا زمین‌های مرده پس از نزول باران حیات‌بخش تکان می‌خورند و به حرکت در می‌آیند و لباس حیات در تن می‌پوشند؟ و با رویدن گیاهان، ظاهر شدن شکوفه‌ها، خندیدن گل‌ها که همه نشانه‌های زندگی است، شور محشر برپا

می‌کنند؟!

قرآن توجه همه انسان‌ها را به این مسأله جلب کرده که آیات زیر نمونه‌های عمده آن است؛ گوش جان به این آیات می‌سپاریم:

۱. «وَنَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُّبَارَكًا فَأَنْبَتْنَا بِهِ جَنَّاتٍ وَحَبَّ الْحَصِيدِ -  
وَالنَّخْلَ بَاسِقَاتٍ لَّهَا طَلْعٌ نَّضِيدٌ - رِزْقًا لِلْعِبَادِ وَأَحْيَيْنَا بِهِ بَلَدَةً مَيِّتًا  
كَذَلِكَ الْخُرُوجُ»<sup>(۱)</sup>.

۲. «يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَيُحْيِي الْأَرْضَ  
بَعْدَ مَوْتِهَا وَكَذَلِكَ تُخْرَجُونَ»<sup>(۲)</sup>.

۳. «فَانظُرْ إِلَى آثَارِ رَحْمَةِ اللَّهِ كَيْفَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ ذَلِكَ  
لَمُحْيِي الْمَوْتَى وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»<sup>(۳)</sup>.

۴. «وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ  
وَأَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ - ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَى  
وَأَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»<sup>(۴)</sup>.

۵. «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْكَ تَرَى الْأَرْضَ خَاشِعَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ  
اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ إِنَّ الَّذِي أَحْيَاهَا لَمُحْيِي الْمَوْتَى إِنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ  
قَدِيرٌ»<sup>(۵)</sup>.

۶. «وَاللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَّاحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا فَسُقْنَاهُ إِلَى بَلَدٍ مَيِّتٍ فَأَحْيَيْنَا

۱. سوره ق، آیات ۹ - ۱۱.

۲. سوره روم، آیه ۱۹.

۳. سوره روم، آیه ۵۰.

۴. سوره حج، آیات ۵ - ۶.

۵. سوره فصلت، آیه ۳۹.



بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا كَذَلِكَ النُّشُورُ»<sup>(۱)</sup>.

۷. «وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ حَتَّىٰ إِذَا أَقْلَّتْ  
سَحَابًا ثِقَالًا سُقْنَاهُ لِبَلَدٍ مَّيِّتٍ فَأَنْزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ  
الثَّمَرَاتِ كَذَلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتَى لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ»<sup>(۲)</sup>.

### ترجمه:

۱. «و از آسمان، آبی پربرکت نازل کردیم، و بوسیله آن باغها و دانه هایی را که درو می کنند رویانندیم، - و نخلهای بلندقامت که میوه های متراکم دارند؛ - همه اینها برای روزی بخشیدن به بندگان است. و بوسیله باران سرزمین مرده را زنده کردیم؛ (آری) مردگان نیز همین گونه زنده می شوند.»  
۲. «او زنده را از مرده بیرون می آورد، و مرده را از زنده؛ و زمین را پس از مردنش حیات می بخشد؛ و به همین گونه (روز قیامت از قبر) بیرون آورده می شوید.»

۳. «به آثار رحمت الهی بنگر که چگونه زمین را بعد از مردنش زنده می کند؛ چنین کسی (که زمین مرده را زنده می کند) زنده کننده مردگان (در قیامت) است؛ و او بر هر چیزی توانا است.»

۴. «و همچنین زمین را (در فصل زمستان) خشک و مرده می بینی، و هنگامی که آب باران بر آن فرو می فرستیم، به جنبش در می آید و رویش می کند؛ و از هر نوع گیاهان بهجت انگیز می رویاند. - این بخاطر آن است

۱. سوره فاطر، آیه ۹.

۲. سوره اعراف، آیه ۵۷.

که (بدانید) خداوند حق است؛ و اوست که مردگان را زنده می‌کند؛ و بر هر چیزی توانا است.»

۵. «و از آیات او این است که زمین را خشک (و بی جان) می‌بینی، اما هنگامی که آب (باران) بر آن می‌فرستیم به جنبش در می‌آید و رشد می‌کند؛ همان کس که آن را زنده کرد، مردگان را نیز زنده می‌کند؛ به یقین او بر هر چیز توانا است.»

۶. «خداوند کسی است که بادها را فرستاد تا ابرهایی را به حرکت در آورد؛ ما این ابرها را به سوی زمین مرده ای راندم و بوسیله آن، زمین را پس از مردنش زنده کردیم؛ رستاخیز نیز همین گونه است.»

۷. «او همان کسی است که بادها را به عنوان بشارت، در پیشاپیش (باران) رحمتش می‌فرستد؛ تا ابرهای سنگین بار را (بر دوش) کشند؛ (سپس) ما آنها را به سوی زمینهای مرده می‌فرستیم؛ و بوسیله آنها، آب (حیاتبخش) را نازل می‌کنیم؛ و با آن، میوه‌های گوناگون (از خاک تیره) بیرون می‌آوریم؛ این گونه (که زمینهای مرده را زنده کردیم)، مردگان را (نیز در قیامت) زنده می‌کنیم، شاید (با توجه به این مثال) متذکر شوید.»

۴۵۴

## تفسیر و جمع‌بندی

زنده شدن زمین‌های مرده را دیدید؛ رستاخیز همین‌گونه است!؟

در نخستین آیه از ریشه اصلی حیات یعنی دانه‌های حیاتبخش باران شروع

کرده، می فرماید: «واذ آسمان، آبی پربرکت نازل کردیم، و بوسیله آن باغها و دانه‌هایی را که درو می‌کنند رویانیدیم»: ﴿وَنَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُّبَارَكًا فَأَنْبَتْنَا بِهِ جِبَاتٍ وَحَبَّ الْحَصِيدِ﴾. به این ترتیب به تمام باغ‌های میوه، و مزارع حبوبات، و دانه‌های غذایی، اشاره می‌کند.<sup>(۱)</sup>

سپس قرآن از میان تمام آنها انگشت روی نخل‌های سر به آسمان کشیده و پربار که نمونه‌اشم و اکمل آن است گذارده، می‌افزاید: «و نخلهای بلندقامت که میوه‌های متراکم دارند.»: ﴿وَالنَّخْلَ بَاسِقَاتٍ لَّهَا طَلْعٌ نَّضِيدٌ﴾.<sup>(۲)</sup>

جالب این‌که از یک‌سو به نخل‌های بلند قامت که از همان زمین مرده و دانه‌ناچیز به طرزی شگفت‌انگیز و باورنکردنی پرورش می‌یابند اشاره کرده. و از سوی دیگر به میوه‌های متراکمی که بر فراز آسمان با خود حمل می‌کنند، میوه‌هایی شیرین حیات‌بخش و مغذی، و دارای انواع مواد حیاتی و مورد نیاز جسم انسان.<sup>(۳)</sup>

سرانجام چنین نتیجه می‌گیرد که «همه اینها برای روزی بخشیدن به بندگان است»: ﴿رِزْقًا لِلْعِبَادِ﴾ «و بوسیله باران سرزمین مرده را زنده کردیم»: ﴿وَأَحْيَيْنَا بِهِ بَلْدَةً مَيِّتًا﴾.<sup>(۴)</sup> «آری» مردگان نیز همین گونه زنده می‌شوند»: ﴿كَذَلِكَ الْخُرُوجُ﴾. این آیه با صراحت بازگوکننده این حقیقت است که خروج انسان‌ها در

---

۱. توجّه داشته باشید «حب الحصيد» به معنای دانه‌های قابل درو کردن است («حصید» به معنای محصول یعنی درو شده است).

۲. «باسقات» جمع «باسق» به معنای مرتفع و بلند است.

۳. «طلع» به میوه درخت خرما در آغاز ظهور گفته می‌شود، «نضید» به معنای متراکم است، جالب این‌که درختان بلند به ندرت میوه‌های خوشه‌ای دارند، در حالی که خوشه‌های بزرگ و سنگین درخت نخل کاملاً اعجاب‌انگیز است.

۴. با این‌که «بلده» مؤنث است صفت آن یعنی «میتا» مذکر آورده شده، به خاطر این‌که «بلده» در این جا به معنای مکان است.

قیامت از همان اصولی مایه می‌گیرد که خروج گیاهان و گل‌ها و دانه‌های غذایی و درختان با میوه‌های رنگارنگشان صورت می‌گیرد، همان چیزی که هر سال آن را با چشم خود تماشا می‌کنیم، منتها چون به آن خو گرفته‌ایم، آن را مسأله ساده‌ای می‌پنداریم، و چون رستاخیز انسان‌ها را با چشم ندیده‌ایم گروهی آن را پیچیده و گاه محال می‌پندارند در حالی که قوانین حاکم بر هر دو یکی است.

۴۰۰۳

در دوّمین آیه همین مسأله در لباس دیگری مطرح شده است؛ می‌فرماید: «او زنده را از مرده بیرون می‌آورد، و مرده را از زنده»: «يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ يُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ».

آن فاصله‌ای که شما در میان مر و حیات می‌بینید برای ذات پاک او مطرح نیست؛ او مرتّباً زندگان را از دل مردگان و بالعکس خارج می‌سازد. (توجّه داشته باشید «يُخْرِجُ» فعل مضارع است و دلالت بر استمرار دارد، یعنی این کار دائمی او است.)

بنابراین نمونه صحنه پایان این جهان که صحنه خروج مر از دل حیات است، و همچنین صحنه معاد که صحنه خروج حیات از دل مر است، پیوسته در برابر چشم شما تکرار می‌شود، هرچند در مقیاس محدودتری است. پس چه جای تعجب که در پایان این جهان همه موجودات زنده بمیرند و در رستاخیز همه انسان‌ها به زندگی جدیدی باز گردند؟ یعنی همان قانون تبدیل مر به حیات و حیات به مر در مقیاس وسیع و گسترده‌ای صورت پذیرد.

البته خارج شدن مر از دل حیات بر همه واضح است، ولی از آنجا که خارج شدن حیات از دل مر ممکن است برای بعضی قابل تأمل باشد در پایان آیه می فرماید: «و زمین را پس از مردنش حیات می بخشد؛ و به همین گونه (روز قیامت از قبر) بیرون آورده می شوید.»: ﴿وَيُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَكَذَلِكَ تُخْرَجُونَ﴾.

جمله ﴿وَكَذَلِكَ تُخْرَجُونَ﴾: (به همین گونه (روز قیامت از قبر) بیرون آورده می شوید) و به وضوح بیانگر این حقیقت است که تفاوتی میان این رستاخیز کوچک که در جهان گیاهان و زمین های مرده رخ می دهد، با آن رستاخیز بزرگ و فراگیر نیست؛ و با اندکی دقت در این موضوع هرگونه پندار غلط و وسوسه های شیطانی در امر معاد برطرف می گردد.

آری در هر لحظه ای در این جهان پهناور هزاران هزار دانه می شکافد و نخستین جوانه حیات از آن بیرون می آید، و هر لحظه در گوشه و کنار این جهان زمین هایی مرده حیات خود را از سر می گیرند، این یک سنت دائمی و همیشگی پروردگار و تداعی خاطر معاد در اذهان است.

۸۰۰۳

در سومین آیه بعد از اشاره به چگونگی پیدایش باران به دنبال حرکت بادهای و ابرها و تراکم آنها بر یکدیگر؛ می فرماید: «به آثار رحمت الهی بنگر که چگونه زمین را بعد از مردنش زنده می کند.»: ﴿فَانظُرْ إِلَىٰ آثَارِ رَحْمَةِ اللَّهِ كَيْفَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا﴾. «چنین کسی (که زمین مرده را زنده می کند) زنده کننده

مردگان (در قیامت) است.»: ﴿إِنَّ ذَلِكَ لَمُحِي الْمَوْتَى﴾. «و او بر هر چیزی توانا است»: ﴿وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾.

«آثار» جمع اثر، به گفته مقایس اللغه به سه معنا آمده است: مقدم داشتن، یاد کردن، و آثاری که از چیزی باقی می ماند. ولی بعضی دیگر از علمای لغت همه را در معنای سوم خلاصه کرده اند، چرا که مقدم داشتن و یاد کردن از چیزی به خاطر آثاری از فضیلت و عوامل برتری است که در آن باقی مانده.

تعبیر به «رَحْمَةِ اللَّهِ» در این جا اشاره به باران های حیات بخش است که یک نمونه زنده و آشکار از رحمت الهی است و آثار آن در همه جا ظاهر می شود؛ زمین مرده را زنده می کند، و قلب های مرده را جان می دهد، هوای آلوده و مرده را نشاط حیات می بخشد، و بالاخره بر جسم و جان انسان نور حیات می پاشد.

تعبیر به «ذَلِكَ» که اسم اشاره به دور است در مورد خداوند در واقع اشاره به عظمت مقام او است که از دسترس فکرها و عقل ها بیرون است.

واژه «أَنَّ» که برای تأکید است و «لَام» در «لَمُحِي» که آن هم برای تأکید است، به ضمیمه جمله اسمیه که آن نیز برای تأکید می آید، همه برای اثبات این حقیقت است که آن کس که پیوسته به وسیله نزول باران رحمتش، زمین های مرده را زنده می کند این توانایی را دارد که انسان های مرده را حیات نوین ببخشد.

تعبیر به «انظر» (نگاه کن) از این نظر جالب است که می گوید مسأله معاد یک امر حسّی و دیدنی است، و همواره آن را با چشم می بینند، پس چگونه آن را به باد سحرّیه می گیرید یا انکار می کنید!؟

در چهارمین آیه بعد از بیان حرکات تکاملی نطفه در رحم، و تطورات جنین به عنوان یک دلیل روشن بر مسأله امکان معاد، به سراغ نطفه‌های گیاهی می‌رود که در رحم زمین پرورش می‌یابند؛ می‌فرماید: «و همچنین زمین را (در فصل زمستان) خشک و مرده می‌بینی»: «و تَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً»<sup>(۱)</sup>.

«و هنگامی که آب باران بر آن فرو می‌فرستیم، به جنبش در می‌آید و رویش می‌کند؛ و از هر نوع گیاهان بهجت انگیز می‌رویند.»: «فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَ رَبَّتْ وَ أَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ رَوْحٍ بَهِيحٍ».

راستی قرآن مجید کتاب عجیبی است، هنگامی که می‌خواهد یک حقیقت را برای تأکید و ثبت در افکار و اذهان تکرار کند چنان لباس‌های رنگارنگ و مختلف بر آن می‌پوشاند که هر بار انسان خود را در برابر مطالب تازه، و چهره جدیدی از آن حقیقت می‌بیند، نه تکرارش ملال‌انگیز است، نه خالی از مطالب تازه، و همیشه دارای درس جدید می‌باشد، نمونه آن را در مسأله احیای زمین‌های مرده در آیات مورد بحث مشاهده می‌کنیم.

قابل توجه این‌که قرآن در خصوص آیه مورد بحث که آن را عطف بر مسأله تطورات جنین نموده، این مطلب را خاطر نشان می‌سازد که حیات انسانی و حیوانی و گیاهی همه از یک مقوله است؛ و نمونه‌های معاد هریک را که در این

---

۱. «هَامِدَةً» از ماده «هُمُود» به گفته راغب در مفردات در اصل به معنای خاموش شدن آتش (و از بین رفتن نور و حرارت آن) است، ولی جمع آن از ارباب لغت و مفسران معانی دیگری نیز برای آن ذکر کرده‌اند، از جمله: خشک شدن، ساکت شدن، مردن، و کهنه شدن می‌باشد، و در آیه مورد بحث تمام این تعبیرات صحیح است، زمین در فصل زمستان مرده و خاموش و ساکت است، در حالی که در فصل بهار جان می‌گیرد، به حرکت در می‌آید، و گویی فریاد می‌کشد!

جهان با چشم می بینیم و لمس می کنیم، دلیل بر امکان دیگری است. تعبیر به «تَرَى» (می بینی) مانند تعبیر به «أَنْظُرُ» (بنگر) در آیه قبل است و همه تأکیدی است بر محسوس بودن رستاخیز بزرگ جهان گیاهان. «اهتزت» از ماده اهتزاز در اصل از «هز» (تحریک شدید) گرفته شده است، و بعضی آن را به معنای حرکات زیبا و جالب تفسیر کرده اند، و در این جا اشاره به دگرگونی های جالب و حرکات مختلفی است که به وسیله رویدن انواع گیاهان بر صفحه زمین ظاهر می شود.

«رَبَتْ» از ماده «ربو» (بر وزن غلَو) به معنای نمو است، و منظور در این جا نمو زمین است نه نمو گیاهان، و منظور از نمو آن برآمدن اجزای مختلف زمین و خاک های آن به وسیله جوانه ها و ریشه ها و ساقه های گیاهان می باشد، و آنها که این جمله را اشاره به نمو گیاهان دانسته اند در حقیقت از جمله بعد غفلت نموده اند، زیرا می فرماید: «وَ أَتَّبَعْتُ مِنْ كُلِّ رَوْحٍ بَهِيحٍ»: «از هر نوع گیاهان بهجت انگیز می رویاند.»

﴿٥٣﴾

پنجمین آیه همان محتوای آیه قبل را در بردارد، ولی با دو تفاوت: نخست این که احیای زمین های مرده را هم دلیلی بر توحید می شمرد، و هم نشانه ای از معاد، می فرماید: «و از آیات او این است که زمین را خشک (و بی جان) می بینی، اما هنگامی که آب (باران) بر آن می فرستیم به جنبش در می آید و رشد می کند.»: «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْتَ تَرَى الْأَرْضَ خَاشِعَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ».



«همان کس که آن را زنده کرد، مردگان را نیز زنده می‌کند؛ به یقین او بر هر چیز توانا است.»: ﴿إِنَّ الَّذِي أَحْيَاهَا لَمُحْيِ الْمَوْتَى إِنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾.

دیگر این‌که تعبیر از زمین‌های مرده به «خاشعَة» می‌کند و به گفته‌ی المیزان زمین خشک و خالی از گیاه در این جا به شخص فقیر و بی‌بضاعتی تشبیه شده که گرفتار ذلت و حقارت است؛ و پس از نزول باران به کسی که گویی مال فراوانی به دست آورده، و بهترین لباس‌ها را در تن کرده و با قامتی صاف و کشیده و پر نشاط به حرکت درآمده، به گونه‌ای که در صورتش آثار نعمت نمایان است.<sup>(۱)</sup>

نکته‌ی دیگری که می‌توان از این تعبیر استفاده کرد یک درس اخلاقی است و آن این‌که همان‌گونه که زمین خاشع و خاضع مشمول رحمت الهی می‌شود، و آن همه آثار و برکات و نمو و نشاط پیدا می‌کند، بندگان خاشع و خاضع نیز از رحمت و واسعَة او برخوردار گشته، شکوفه‌های علم و ایمان و تقوا بر صفحه‌ی وجودشان ظاهر می‌شود.

۴۵۰۳

در ششمین آیه باز همین مسأله (با تعبیر تازه‌ای) مطرح شده است؛ ضمن اشاره به چگونگی نزول باران می‌فرماید: «خداوند کسی است که بادهای را فرستاد تا ابرهایی را به حرکت در آورند؛ ما این ابرها را به سوی زمین مرده‌ای راندیم و بوسیله آن، زمین را پس از مردنش زنده کردیم.»: ﴿وَاللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا فَسُقْنَاہُ إِلَىٰ بَلَدٍ مَّيِّتٍ فَأَحْيَيْنَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِہَا﴾. «رستاخیز

نیز همین گونه است.»: ﴿كَذَلِكَ النُّشُورُ﴾.

در حقیقت این آیه هم دلیلی است برای اثبات مبدأ، یعنی ذات پاک خداوند، و هم دلیلی است برای معاد. آغاز آیه خداوند را به وسیله نظام دقیقی که بر وزش بادهای و حرکت ابرها و آبیاری سرزمین‌های مرده و احیای آنها حاکم است معرفی می‌کند، و پایانش اشاره زنده و پرمعنایی به مسأله معاد دارد، و با یک بیان دو هدف را نشانه‌گیری می‌کند.

جمله «كَذَلِكَ النُّشُورُ» علاوه بر این‌که احیای انسان‌ها را به احیای زمین‌های مرده تشبیه می‌کند، می‌تواند اشاره‌ای به این معنا باشد که همان‌طور که بادهای قطعات پراکنده ابر را به هم پیوند می‌دهند و آنها را بارور می‌سازند، ارواح انسان‌ها نیز در قیامت به سوی بدن‌ها حرکت می‌کنند، ذرات پراکنده خاک به فرمان خدا جمع می‌شوند و جان می‌گیرند.

در حدیثی از رسول خدا ﷺ می‌خوانیم که یکی از یارانش عرض کرد: ای رسول خدا! «كَيْفَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَىٰ وَ مَا آيَةُ ذَلِكَ فِي خَلْقِهِ؟»: «خداوند چگونه مردگان را زنده می‌کند و نشانه و نمونه آن در خلقش چیست؟»

پیامبر ﷺ فرمود: «أَمَّا مَرَزَتْ بِوَادِيٍّ أَهْلِكَ مُمَجَّلًا ثُمَّ مَرَزَتْ بِهِ يَهْتَزُّ خَضِرًا؟»<sup>(۱)</sup>: «آیا از سرزمینی که بر اثر خشکسالی هلاک شده باشد عبور نکرده‌ای، و سپس از آن عبور کنی در حالی که از سبزی و خرّمی تکان می‌خورد؟!»

گفت: «آری، ای رسول خدا!»

---

۱. «مُجَّل» از ماده «مَجَل» (بر وزن نخل) به معنای خشکسالی و قطع باران و خشکیدن گیاهان است (مجمع البحرین ماده: «مَجَل»).

فرمود: «فَكَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَىٰ وَتِلْكَ آيَاتُهُ فِي خَلْقِهِ»: «این گونه خداوند مردگان را زنده می‌کند، و این است نشانه و نمونه آن در خلقش؟»<sup>(۱)</sup>

در هفتمین و آخرین آیه باز سخن از فرستادن باده‌ها به عنوان بشارتگر در پیشاپیش باران رحمت است، باز سخن از ابرهای سنگین باری است که بر دوش باده‌ها سوار می‌شوند و به سوی سرزمین‌های مرده به حرکت در می‌آیند، سپس قطرات حیات‌بخش باران از آنها فرو می‌ریزد ﴿وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ حَتَّىٰ إِذَا أَقْلَّتْ سَحَابًا ثِقَالًا سُقْنَاهُ لِبَلَدٍ مَّيِّتٍ فَأَنْزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ﴾.<sup>(۲)</sup>

و درست در این جا می‌فرماید: «و با آن، میوه‌های گوناگون (از خاک تیره) بیرون می‌آوریم؛ این گونه (که زمینهای مرده را زنده کردیم)، مردگان را (نیز در قیامت) زنده می‌کنیم، شاید (با توجه به این مثال) متذکر شوید»: ﴿فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ كَذَلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتَى لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾.

جمله ﴿لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾ اشاره به این است که خداوند این صحنه‌های شگفت‌انگیز را در این جهان به شما نشان می‌دهد که از یک سو به ذات پاکش پی برید، و از سوی دیگر به معاد و رستاخیز جهان دیگر.

قابل توجه این که در روایتی از پیغمبر اکرم ﷺ می‌خوانیم: «ثُمَّ يُرْسِلُ اللَّهُ مَطَرًا كَأَنَّهُ الطَّلُّ فَتَنْبُتُ مِنْهُ أَجْسَادُ النَّاسِ، ثُمَّ يُقَالُ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ هَلُمُّوا إِلَىٰ رَبِّكُمْ، وَ قِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ»: «سپس خداوند بارانی می‌فرستد همچون باران‌های ریز، و به وسیله آن اجساد مردم می‌روید! سپس گفته می‌شود: "ای مردم! بیایید به

۱. تفسیر قرطبی و روح البیان ذیل آیه مورد بحث.

۲. باید توجه داشت که «سحاب» از نظر معنا جمع است و لذا صفت آن «ثقال» آمده و از نظر لفظ مفرد است و لذا ضمیر «سقناه» مفرد آمده است.

سوی پروردگارتان، و آنها را متوقّف سازید که آنها در برابر اعمالشان مسئولند.»<sup>(۱)</sup>

از کلمات بعضی از مفسّران استفاده می‌شود که آن باران یک باران ساده نیست، بلکه شباهت به آب نطفه دارد که انسان از آن متولّد می‌شود! این باران چهل روز ادامه می‌یابد، و تأثیر عجیبی روی اجزای بی‌جان انسان‌ها می‌گذارد و حیات را در آن می‌دمد.<sup>(۲)</sup>

### پاسخ به یک سؤال

قرآن مجید در آیات فوق با بهره‌گیری از یک مثال روشن حسّی پاسخ محکمی به منکران معاد داده است؛ و به اصطلاح شاهد را دلیل غائب گرفته، و امروز را گواه فردا.

چرا که هر سال لااقل یک‌بار و گاه دو یا چند بار زمین‌های مرده بر اثر ریزش باران رحمت الهی زنده می‌شوند و حیات نوین پیدا می‌کنند؛ بلکه می‌توان گفت این معنا همه روزه در جهان واقع می‌شود، هر روز گیاه تازه‌ای از زمین مرده می‌روید، و هر روز صحنه معاد در برابر چشم انسان ظاهر می‌گردد.

اکنون این سؤال پیش می‌آید که دانشمندان امروز در این مسأله اتفاق نظر دارند که تمام آزمایش‌ها نشان می‌دهد که موجودات زنده فقط از موجودات زنده متولّد می‌شوند، و تا بذر و دانه گیاهی در زمینی نباشد نزول باران اثری نخواهد داشت.

وانگهی بذره‌ای گیاهان مرکب از دو قسمت‌اند: یک بخش که قسمت عمده

---

۱. تفسیر قرطبی، جلد ۴، صفحه ۲۶۶۷.

۲. تفسیر قرطبی، جلد ۴، صفحه ۲۶۶۷.

آن را تشکیل می‌دهد مواد غذایی است، و قسمت دیگر که بخش کوچکی می‌باشد یک سلول زنده است که با فراهم شدن شرایط پرورش (منحصراً آب) از آن مواد غذایی موجود در دانه، و سپس از مواد غذایی موجود در زمین، بهره گرفته نمو می‌کند، و اگر این سلول زنده نبود زنده شدن زمین‌های مرده امکان نداشت.

در پاسخ این سؤال می‌گوییم بدون شک سلول زنده ذره کوچکی است که اجزای مرده را از زمین به خود جذب می‌کند، و آنها را تبدیل به پیکر موجود زنده می‌کند. (دقت کنید).

به تعبیر دیگر درخت نخلی که گاهی یک تن وزن دارد، در آغاز سلول کوچکی بوده در کنار هسته خرما، با وزنی مثلاً در حدود یک میلی‌گرم؛ سپس در حدود یک تن از مواد بی‌جان زمین و آب و هوا که همه موجوداتی مرده‌اند به خود جذب کرده، و به تمام آنها حیات و زندگی بخشیده است، این در حقیقت مبدل شدن زمین‌های مرده به موجود زنده است.

قابل توجه این‌که قرآن می‌فرماید: زمین‌های مرده زنده می‌شوند - نمی‌گویند درختان و بذرهای مردم زنده می‌شوند، چرا که آنها به طور کامل نمرده‌اند - یعنی این زمین‌های مرده جزء اندام گیاه و درخت شده، و مبدل به سلول‌های زنده می‌شوند.

البته اگر نگاهی به آغاز آفرینش حیات در کره زمین بیفکنیم مسأله از این هم روشن‌تر می‌شود، چرا که وقتی زمین از خورشید جدا شد؛ کره آتشین و سوزانی بود، و طبعاً هیچ موجود زنده‌ای در آن وجود نداشت.

اما بعد از آن که به اندازه کافی سرد شد، و آماده پرورش موجودات زنده گردید، و بارانهای سیل آسا فرود آمد و زمینها را خنکتر و آمادهتر کردند و شخم نمودند، نخستین جوانه‌های حیات گیاهی به گونه‌ای که هنوز اسرارش بر همه دانشمندان مخفی است از همان مواد مرده زمین به وجود آمد، و به این ترتیب موجود مرده زنده شد. (باز هم دقت کنید)

## ۴. تطوّرات جنین

### اشاره:

یکی دیگر از طرقی را که قرآن در آیات متعدّدی برای اثبات امکان معاد پیموده است بررسی در دگرگونی‌هایی است که نطفه از زمان قرار گرفتن در جهان مرموز و پیچیده رحم تا به هنگام تولّد طی می‌کند که در حقیقت هریک از این مراحل حیات تازه و نمونه‌ای از معاد است!

فاصله کیفی این تطوّرات به قدری زیاد است که انسان از مطالعه و مشاهده آن سخت در شگفتی فرو می‌رود که چگونه نطفه ناچیز در این مدت کوتاه این چنین تحولاتی پیدا می‌کند؟

از آن‌جا که این دگرگونی‌های صریح و بی‌وقفه و شگفت‌انگیز، از یک‌سو دلیل بر وجود آن مبدأ عالم و قادری است که در ظلمات سه‌گانه رحم این همه نقش‌های شگرف بر آب می‌زند، و از سوی دیگر این تحولات شباهت زیادی به مسأله حیات بعد از مرگ دارد؛ قرآن مجید در هر دو بحث (توحید و معاد) بر آن تکیه نموده است، و الحق چنین پدیده‌ای شایسته چنین بهره‌گیری است.

با این اشاره به قرآن باز می‌گردیم و به آیاتی که در این زمینه آمده است گوش

جان فرا می‌دهیم:

١. ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبُعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّنْ تُرَابٍ  
ثُمَّ مِّنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِّنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِّنْ مُّضْغَةٍ مُّخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُّخَلَّقَةٍ لِّنُبَيِّنَ لَكُمْ  
وَنُقَرِّئُ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ نَخْرِجُكُمْ طِفْلاً ثُمَّ لِتَبْلُغُوا  
أَشُدَّكُمْ وَمِنْكُمْ مَّنْ يُتَوَقَّىٰ وَمِنْكُمْ مَّنْ يَرُدُّ إِلَىٰ أَرْدَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ  
مِن بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئاً وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ  
وَرَبَّتْ وَأَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ - ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّهُ يُحْيِي  
الْمَوْتَىٰ وَأَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾. (١)

٢. ﴿أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِّن مَّنِيِّ يُمْنَى - ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوَّى - فَجَعَلَ  
مِنْهُ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى - أَلَيْسَ ذَلِكَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يُحْيِيَ  
الْمَوْتَىٰ﴾. (٢)

٣. ﴿وَأَنَّهُ خَلَقَ الذَّرَّاجِينَ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى - مِنْ نُطْفَةٍ إِذَا تُمْنَى - وَأَنَّ عَلَيْهِ  
النَّشْأَةَ الْأُخْرَى﴾. (٣)

٤. ﴿قَتَلَ الْإِنْسَانَ مَا أَكْفَرَهُ - مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ - مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَّرَهُ  
- ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ - ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ - ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ﴾. (٤)

٥. ﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سَلَالَةٍ مِّن طِينٍ - ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ  
مَّكِينٍ - ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ  
عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ

١. سورة حج، آية ٥ - ٦.

٢. سورة قيامت، آية ٣٧ - ٤٠.

٣. سورة نجم، آية ٤٥ - ٤٧.

٤. سورة عبس، آية ١٧ - ٢٢.



الْخَالِقِينَ - ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ لَمَيِّتُونَ - ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تُبْعَثُونَ» (۱).

ترجمه:

۱. «ای مردم! اگر در رستاخیز شکی دارید، (به این نکته توجه کنید که: ما شما را از خاک آفریدیم، سپس از نطفه، و بعد از خون بسته شده، سپس از مضغه (چیزی شبیه گوشت جویده شده)، که بعضی دارای شکل و خلقت است و بعضی بدون شکل؛ تا برای شما روشن سازیم (که بر هر چیز قادریم). و جنین‌هایی را که بخواهیم تا مدت معینی در رحم (مادران) نگاه می‌داریم؛ (و آنچه را بخواهیم ساقط می‌کنیم؛ بعد شما را بصورت طفلی بیرون می‌آوریم؛ سپس هدف این است که به حد کمال و بلوغ خویش برسید. و بعضی از شما قبض روح می‌شوند؛ و بعضی از شما به نامطلوب‌ترین مرحله عمر می‌رسند؛ آنچنان که بعد از علم و آگاهی، چیزی نمی‌دانند. و همچنین زمین را (در فصل زمستان) خشک و مرده می‌بینی، و هنگامی که آب باران بر آن فرو می‌فرستیم، به جنبش در می‌آید و رویش می‌کند؛ و از هر نوع گیاهان بهجت انگیز می‌رویند. - این بخاطر آن است که (بدانید) خداوند حق است؛ و او است که مردگان را زنده می‌کند؛ و بر هر چیزی توانا است.»

۲. «آیا او نطفه‌ای از منی که در رحم ریخته می‌شود نبود؟! - سپس بصورت خون بسته درآمد، و خداوند او را آفرید و موزون ساخت، - و از آن، دوزوج مرد و زن آفرید. - آیا چنین کسی قادر نیست که مردگان را زنده کند؟!»

۳. «و او است که دو زوج نر و ماده را آفرید، - از نطفه ناچیزی در آن هنگام که (در رحم) ریخته می‌شود، - و این که بر خداست ایجاد عالم دیگر (تا عدالت اجرا گردد)».

۴. «مرگ بر این انسان، ناسپاس است! - (خداوند) او را از چه چیز آفریده است؟! - او را از نطفه ناچیزی آفرید، سپس اندازه گیری کرد و موزون ساخت، - سپس راه (سعادت) را برای او آسان کرد - بعد او را میراند و در قبر نهاد، - پس هرگاه بخواهد او را زنده می‌کند».

۵. «و ما انسان را از عصاره‌ای از گِل آفریدیم؛ - سپس او را نطفه‌ای در قرارگاه مطمئن (رَحِم) قرار دادیم؛ - سپس نطفه را بصورت علقه (خون بسته)، و علقه را بصورت مضغه (چیزی شبیه گوشت جویده شده)، و مضغه را بصورت استخوانهایی درآوردیم؛ و بر استخوانها گوشت پوشاندیم؛ سپس آن را آفرینش تازه‌ای بخشیدیم؛ پس بزرگ و پر برکت است خدایی که بهترین آفرینندگان است! - آنگاه شما بعد از آن می‌میرید؛ - سپس در روز قیامت برانگیخته می‌شوید.»

۴۵۴

## تفسیر و جمع بندی

### اگر در قیامت شک دارید جنین را ببینید!

در نخستین آیه روی سخن به تمام انسان‌ها است، انسان‌هایی که در پهنهٔ زمان و مکان بدون استثنا زندگی دارند؛ می‌فرماید: «ای مردم! اگر در رستاخیز شکی

دارید، (به این نکته توجه کنید که:) ما شما را از خاک آفریدیم، سپس از نطفه، و بعد از خون بسته شده، سپس از مضغه (چیزی شبیه گوشت جویده شده)، که بعضی دارای شکل و خلقت است و بعضی بدون شکل؛ تا برای شما روشن سازیم (که بر هر چیز قادریم): «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبُعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِنْ مُّضْغَةٍ مُّخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُّخَلَّقَةٍ لِّنُبَيِّنَ لَكُمْ».

به این ترتیب به چهار مرحله از مراحل خلقت انسان اشاره می‌کند (مرحله خاک، سپس نطفه، و بعد از آن علقه، و بعد مضغه، که هر کدام برای خود عالم پیچیده و عجیبی است).

بعد چنین ادامه می‌دهد: «و جنین‌هایی را که بخواهیم تا مدت معینی در رحم (مادران) نگاه می‌داریم؛ (و آنچه را بخواهیم ساقط می‌کنیم): «وَنُقِرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى» و سرانجام بعد از پیمودن این راه پرفراز و نشیب، «بعد شما را بصورت طفلی بیرون می‌آوریم»: «ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا».

سپس به مراحل مختلف زندگی انسان در دنیا اشاره کرده، بعد به جهان نباتات روی می‌آورد، و مثال دیگری از قرار گرفتن دانه‌های نباتی در رحم زمین، و زنده شدن زمین‌های مرده به وسیله باران اشاره می‌کند و می‌افزاید: «این بخاطر آن است که (بدانید) خداوند حق است؛ و او است که مردگان را زنده می‌کند؛ و بر هر چیزی توانا است»: «ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَأَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ».

به این ترتیب گاه از زاویه توحید به این پدیده‌های مهم جهان هستی می‌نگرد،

و گاه از زاویه معاد و در این آیه دقائق و لطائفی است که توجه به آنها ما را در رسیدن به این دو هدف کمک می‌کند.

۱. با این که منکران معاد به طور قطع آن را نفی می‌کردند، قرآن آنها را مخاطب ساخته می‌گوید «اگر شما در شک و تردید هستید»... اشاره به این که هیچ‌گونه دلیلی بر نفی این حقیقت وجود ندارد؛ حداکثر چیزی که ممکن است، این که در معاد شک و تردید دارید، و واضح است که چنین کسی باید به تحقیق بپردازد نه به انکار!

جالب این که «رَیْب» در این جا به صورت نکره آمده که در این گونه موارد برای بیان حقارت است؛ یعنی شک شما در این زمینه نیز شک ضعیف و ناچیزی است چرا که دلایل معاد مشهود است.

۲. در این آیه، نخست از آفرینش انسان از خاک سخن گفته شده، این تعبیر ممکن است اشاره به آفرینش آدم باشد که از خاک بود، و یا اشاره به آفرینش همه انسان‌ها، چون قسمت مهم بدن انسان را موادی تشکیل می‌دهد که از خاک گرفته شده، و در هر صورت پیدایش انسان از آن، دلیل روشنی بر امکان احیای مردگان است.

۳. در این آیه علاوه بر آفرینش انسان از خاک به پنج مرحله از مراحل تکامل انسان (نطفه، علقه، مضغه، تکامل‌های بعدی و تولد از مادر) اشاره شده، و بعداً به مسأله بلوغ جسمانی و روحی و به بعد کهنوت و پیری اشاره می‌کند که مجموعاً هفت مرحله مختلف را تشکیل می‌دهد، هر چند تکیه سخن ما فعلاً در همان پنج مرحله نخست است که هر کدام حیاتی نوین و تولدی جدید، و

صحنه‌ای است از صحنه‌های معاد.

۴. تعبیر «لِنُبَيِّنَ لَكُمْ»: «تا برای شما روشن سازیم» تعبیر سربسته‌ای است که هم می‌تواند اشاره به علم و قدرت آفریدگار و مسأله توحید باشد، و هم مسأله معاد و حیات پس از مرگ.

۵. جالب این‌که تمام این تحولات عظیم و عجیب که در دوران جنینی به وقوع می‌پیوندد، و فاصله بسیار طولانی میان نطفه، آن (ذره ناچیز) را با انسان کامل می‌پیماید، در زمان بسیار کوتاهی رخ می‌دهد؛ در حدود نه ماه، به طوری که اگر عجایب و شگفتی‌های آن بر روی کاغذ نوشته شود به جرأت می‌توان گفت مطالعه آن بیش از این زمان وقت لازم دارد.

آیا با وجود چنین نشانه‌های روشنی، در برابر ما، جای این دارد که کسی در مسأله امکان معاد تردیدی به خود راه دهد؟

۲. در دومین آیه، همین معنا در قالب دیگری بیان شده و در حقیقت اشاره‌ای است به آغاز سوره قیامت که می‌گوید: «أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَلَّنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ»: «آیا انسان می‌پندارد که هرگز استخوانهای او را جمع نخواهیم کرد؟!»<sup>(۱)</sup>

در این آیات می‌فرماید: این چه پندار و گمانی است؟ «آیا او نطفه‌ای از منی که در رحم ریخته می‌شود نبود؟! - سپس بصورت خون بسته درآمد، و خداوند او را آفرید و موزون ساخت، - و از آن، دو زوج مرد و زن آفرید.»: «أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِّنْ مَّنِيِّ يُمْنَى - ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً فَحَلَقَ فَسَوَّى - فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنْثَى.»

خداوندی که این همه تحولات سریع و تطورات پی در پی و عجیب را در آن

۱. سوره قیامت، آیه ۳.

ظلمتگاه رحم ایجاد می‌کند و در چنان مدّت کوتاهی آفرینشی عظیمی را ابداع می‌نماید «آیا چنین کسی قادر نیست که مردگان را زنده کند؟!»: «أَلَيْسَ ذَلِكَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَىٰ» .

در این آیه تنها به چهار مرحله از مراحل جنین اشاره شده است: مرحله نطفه، و علقه، و موزون شدن اعضا، و ظهور جنسیت جنین که آیا پسر است یا دختر. «نطفه» به گفته بعضی از ارباب لغت به معنای آب صاف است، و به همین جهت «نُطْفَه» در مورد لؤلؤ (مروارید) به کار می‌رود.<sup>(۱)</sup>

ولی بعضی آن را به معنای مقدار کمی از آب، یا باقیمانده آب در ظرف، تفسیر کرده‌اند.<sup>(۲)</sup>

بعضی نیز تصریح کرده‌اند که نطفه به معنای آب صاف است، کم باشد یا زیاد.<sup>(۳)</sup>

بعضی نیز همه اینها را جزء معانی نطفه می‌دانند متنها «نُطْفَه» به معنای آب صاف یا آب کم است و «نُطْفَه» به معنای مروارید.

قابل توجه این که طبق تحقیقاتی که اخیراً بعضی از دانشمندان کرده‌اند، این آب کم که نامش نطفه است از آب‌های متعددی که غدد مختلف بدن ترشح می‌کنند، ترکیب شده است؛ قسمتی از آن را بیضه‌ها ترشح می‌کند که حاوی اسپرماتوزوئید است، قسمت دیگری از کیسه‌های تخمی که نزدیک غده پروستات قرار گرفته، قسمت سوم را خود پروستات ترشح می‌کند که وضع

۱. مقایس اللّغة و مفردات راغب.

۲. لسان العرب.

۳. قاموس اللّغة و مجمع البحرين و لسان العرب.

ظاهری منی و بوی مخصوصش از آن است، قسمت چهارم از غدد کوپر و غدد لیتره که در کنار مجاری ادرار قرار دارند مترشح می‌شود.

این آب‌های پنج‌گانه با نسبت دقیق و حساب شده‌ای به هم می‌آمیزند و آن ماده حیات آفرین را تشکیل می‌دهند. گوینده این سخن که یک دانشمند فرانسوی است اخیراً گرایش زیادی به قرآن و اسلام پیدا کرده و در این زمینه کتاب نوشته است، او معتقد است تعبیر به «أَمْشَاجُ» (مختلط) که در قرآن مجید وارد شده، اشاره به این معنای دقیق است که قطعاً هنگام نزول قرآن از چشم مردم جهان و دانشمندان آن قرون، پوشیده و پنهان بود.<sup>(۱)</sup>

به هر حال اطلاق این واژه بر آبی که از مرد هنگام آمیزش جنسی خارج می‌شود به خاطر تناسب روشنی است که با معنای اصلی دارد.

«مَنِيٌّ» از ماده «مَنَى» (بر وزن منع) به معنای اندازه‌گیری یا تعیین سرنوشت و تقدیر است، و لذا به مر «مَنِيَّة» و به آرزوها «أُمْنِيَّة» گفته می‌شود؛ و اطلاق این واژه بر آبی که از مرد خارج می‌شود به خاطر آن است که مقدر شده انسان، از آن به وجود می‌آید.<sup>(۲)</sup>

بنابراین مفهوم جمله «أَلَمْ يَكُ نُطْقَةً مِّنْ مَّنِيٍّ يُمْنَى» این است که آیا او در آغاز آب ناچیزی که مقدر شده بوده انسان از آن به وجود آید نبوده است؟<sup>(۳)</sup>

مراحل چهارگانه‌ای که در این آیه ارائه شده هر یک نمونه تازه و پرتوی جدید

---

۱. اقتباس از کتاب مقایسه‌ای میان تورات، انجیل و قرآن و علم، نوشته دکتر بوکای، ترجمه مهندس ذبیح الله دبیر، صفحه ۲۷۱.

۲. تاج العروس فی شرح القاموس.

۳. ولی جمعی از مفسران «يُمْنَى» را به معنای تقدیر نگرفته، بلکه به معنای ریخته شدن آن آب در رحم تفسیر کرده‌اند و به هر صورت «مَن» بیانیه است نه تبعیضیه.

از حیات و زندگی بعد از مرگ است، که به خوبی می‌تواند بیانگر قدرت خالق از یک سو، و امکان مسأله معاد و حیات پس از مرگ از سوی دیگر باشد؛ مخصوصاً مسأله جنسیت نطفه که آیا مذکر است یا مؤنث؟ از عجیب‌ترین و پیچیده‌ترین مسائل مربوط به جنین‌شناسی است که هنوز قوانین حاکم بر آن از چشم تیزبین دانشمندان پوشیده مانده است. همین اندازه می‌دانیم تا مدت زیادی جنسیت در رحم مادر کاملاً نامعلوم و نامشخص است، و در مراحل نهایی آشکار می‌گردد، و نیز می‌دانیم قوانین دقیقی بر آن حاکم است که این دو جنس را در حدی متعادل و نزدیک به هم قرار می‌دهد؛ ولی جزئیات این مسائل همچنان در پرده ابهام پوشیده است.

فکر کنید اگر از هر ده جنین نه نفر نوزاد دختر، و یک پسر متولد می‌شد، و یا به عکس، چه بی‌نظمی عجیب و چه غوغای وحشتناک و درگیری شدیدی در جامعه انسانی به وجود می‌آمد؟!

﴿۸۵﴾

در سومین آیه بعد از اشاره به قدرت نمایی خداوند می‌فرماید: «و او است که دو زوج نر و ماده را آفرید، - از نطفه ناچیزی در آن هنگام که (در رحم) ریخته می‌شود، - و این که بر خدا است ایجاد عالم دیگر (تا عدالت اجرا گردد).»: ﴿وَأَنَّهُ خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى - مِنْ نُطْفَةٍ إِذَا تُمْنَى - وَأَنَّ عَلَيْهِ النُّشْأَةَ الْآخِرَى﴾ .

گرچه در این آیات به این حقیقت تصریح نشده که پیدایش نشئه آخرت را با قیاس به تطورات جنین می‌توان دریافت؛ ولی ارتباط و پیوند آیات ایجاب



می‌کند که اولی به عنوان دلیل و شاهدهی بر دوّمی باشد همان‌گونه که بعضی از مفسّران نیز به آن توجّه کرده‌اند.<sup>(۱)</sup>

«النَّشْأَةُ الْآخِرَى» به معنای ایجاد دیگر به عقیده اکثریت قاطع مفسّران به معنای حیات آخرت است. ولی بعضی اصرار دارند که آن را مرحله دمیده شدن روح انسانی در جنین بدانند، و آیه «فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ:» (بر استخوانها گوشت پوشانیدیم؛ سپس آن را آفرینش تازه‌ای بخشیدیم)<sup>(۲)</sup> را دلیل بر این مطلب گرفته‌اند.

ولی با توجّه به این تعبیر (یا شبیه آن) در آیات دیگر قرآن، به خوبی استفاده می‌شود که این تعبیرات اشاره به روز قیامت است؛ چنانکه در آیه ۲۰ سوره عنکبوت می‌خوانیم: «قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ ثُمَّ اللَّهُ يُنشِئُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ»: «بگو: در زمین بگردید و بنگرید خداوند چگونه آفرینش را آغاز کرده است؟ سپس خداوند (به همین گونه) جهان آخرت را ایجاد می‌کند.» و در آیه ۶۲ سوره واقعه می‌خوانیم: «وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ»: «شما عالم نخستین را دانستید؛ پس چرا متذکر نمی‌شوید (که جهانی بعد از آن است)؟!»

در چهارمین آیه در جمله‌های کوتاه و گویایی، همین حقیقت را به شکل دیگری بازگو کرده؛ می‌فرماید: «مر بر این انسان، ناسپاس است! - (خداوند) او

۱. تفسیر فی ظلال القرآن، جلد ۷، صفحه ۶۳۱.

۲. سوره مؤمنون، آیه ۱۴.

را از چه چیز آفریده است؟! - او را از نطفه ناچیزی آفرید، سپس اندازه گیری کرد و موزون ساخت، - سپس راه (سعادت) را برای او آسان کرد - بعد او را میراند و در قبر نهاد، - پس هرگاه بخواهد او را زنده می کند.»: ﴿قُتِلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ - مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ - مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَّرَهُ - ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ - ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ - ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ﴾.

در این آیات نیز نخست به آفرینش انسان از نطفه و مراتب تکامل جنین به صورت سربسته اشاره می کند، و بعد مسأله مر و سپس حیات پس از مر را عنوان می نماید. یکی از روابط منطقی میان اینها همان است که از یکی بر دیگری می توان استدلال کرد.

در این جا چند نکته جلب توجه می کند.

۱. جمله ﴿خَلَقَهُ فَقَدَّرَهُ﴾: «آفرید، سپس اندازه گیری کرد و موزون ساخت» تعبیر بسیار پرمعنایی است که تمام تطورات انسان در دوران جنینی در آن، جای دارد. اندازه گیری در اصل وجود او، در اعضای پیکرش، در اجزای ترکیبش، در نیازهای گوناگونش و در فاصله های مختلف زمانی که باید دوران های تکاملش را در آن طی کند؛ تمام اینها را خدا اندازه گیری کرده و نظام بخشیده و موزون ساخته است.

بنابراین جمله «خلق» اشاره به مرحله نخستین پیدایش انسان از نطفه است؛ و جمله «فقدّر» اشاره به تمام مراحل است که بعداً پیدا می شود.

۲. جمله ﴿ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ﴾ «سپس راه (سعادت) را برای او آسان کرد.» نیز جمله ای است بسیار پرمعنا و پرجاذبه که می تواند اشاره به امور زیر باشد:

بعد از پیمودن دوران تکامل، راه تولّد را برای او هموار می‌سازد. جنین که در حال عادی سرش به طرف بالا و پایش به طرف پایین است ناگهان تغییر وضع داده و کاملاً وارونه می‌شود تا برای تولّد آسان آماده گردد؛ و نیز تمام اعضاء و اندام مادر نرم و برای این تولّد آماده می‌گردد، و از درون رحم از هر سو فشار سخت بر جنین فرستاده می‌شود، تا مسیر خود را به بیرون طی کند. کیسهٔ پرآبی که جنین در حال عادی در آن شناور است ناگهان پاره می‌شود، و تمام مسیر خروج او را مرطوب می‌سازد، خلاصه همه چیز برای ورود او در دنیای جدید آماده می‌گردد و راه از هر نظر هموار می‌شود.

از سوی دیگر خداوند عقل و خرد و انواع غرائز را در او به ودیعت می‌نهد که هر کدام از آنها راهگشای طریق زندگی او است.

از سوی سوم پیامبران الهی و کتب آسمانی را می‌فرستد تا راه اطاعت و بندگی خدا و سعادت او را هموار سازد.

ضمناً این تعبیر نشان می‌دهد که انسان فاعل مختار و آزاد آفریده شده؛ چرا که نمی‌فرماید او را وادار به پیمودن راه نمود؛ بلکه می‌گوید راه را برای او آسان ساخت، اما پیمودن راه بر عهده خود او است.

در پنجمین و آخرین آیه باز به مراحل تکامل جنین به طور تفصیل اشاره شده، حتی بیشتر از تمام آیاتی که در این زمینه سخن می‌گوید روی جزئیات و ریزه کاری‌ها انگشت گذارده است؛ می‌فرماید: «و ما انسان را از عصاره‌ای از گل

آفریدیم؛ - سپس او را نطفه‌ای در قرارگاهِ مطمئن (رَحِم) قرار دادیم؛ - سپس نطفه را بصورت علقه (خون بسته)، و علقه را بصورت مضغه (چیزی شبیه گوشت جویده شده)، و مضغه را بصورت استخوانهایی درآوردیم؛ و بر استخوانها گوشت پوشاندیم.»: ﴿ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَّكِينٍ - ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا﴾.

بعد از بیان این پنج مرحله (نطفه، علقه، مضغه، عظام و لحم) به سراغ آخرین و مهمترین مرحله که مرحله دمیدن روح انسانی است می‌رود و می‌فرماید: «سپس آن را آفرینش تازه‌ای بخشیدیم»: ﴿ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ﴾ «پس بزر و پر برکت است خدایی که بهترین آفرینندگان است!»: ﴿فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾. جمله ﴿فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا﴾: «و بر استخوانها گوشت پوشاندیم» تنها در این آیه در سلسله مراحل تکامل جنین ذکر شده، که از اهمیت آفرینش استخوانها پرده بر می‌دارد.

امروزه ثابت شده است که استخوانها فقط چهارچوبی برای حفظ بدن و نگهداری اعضا نیستند؛ بلکه بسیاری از مهمترین وظائف حیاتی و بیولوژیکی بدن را بر برعهده دارند.

استخوانها حاوی تمام احتیاجات جسم از قبیل فسفر و کلسیم و املاح دیگر هستند؛ و اعمال حیاتی بدن را تنظیم، و ضربات قلب و حرکات عضلات را مرتب می‌کنند. مهم‌تر این‌که در طول حیات آدمی، همین استخوانها متصلاً گلبول‌های سرخ و سفید خون را تأمین می‌نمایند! کافی است بدانید در هر دقیقه ۱۸۰ میلیون گلبول قرمز می‌میرند، و این استخوانها هستند که جای آنها را با

گلوبول‌های نوساخته و تازه نفس پر می‌کنند!<sup>(۱)</sup>

جالب این‌که به گفته بعضی از مفسران امروز ثابت شده که نخست سلول‌های استخوانی در جنین ظاهر می‌شوند، سپس سلول‌های گوشتی، و این حقیقتی است که قرآن در چهارده قرن قبل پرده از روی آن برداشته، و در آن زمان بر هیچ‌کس معلوم نبود.<sup>(۲)</sup>

تعبیر به «کِسْوَة» (لباس) در مورد گوشت‌ها تعبیر جالب و زیبایی است. لباس هم اندام انسان را زیبا می‌کند، و هم حافظ بدن در برابر آسیب‌های مختلف است. همین‌گونه اگر عضلات نبود، راستی استخوان‌ها به تنهایی چه بد منظره بود؟ به علاوه فشارهایی که از هر سو بر استخوان‌ها وارد می‌شد، به آنها آسیب فراوان می‌رسانید، این لباس گوشت و عضلات است که آنها را حفظ می‌کند.

تعبیر «ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ» در آخرین مرحله تکامل جنین که می‌فرماید: «سپس آن را آفرینش تازه‌ای بخشیدیم» نیز فقط در همین آیه از قرآن آمده. این تعبیر عجیب نشان می‌دهد که آفرینش آخر، با آنچه قبل از آن در مراحل مختلف وارد شده کاملاً متفاوت است، چرا که نام آن را آفرینش دیگر نهاد. نظر غالب مفسران بر این است که این جمله اشاره به آفرینش روح است؛ زیرا می‌دانیم جنین تا حدود چهار ماهگی بیشتر شباهت به یک گیاه دارد که به سرعت نمو می‌کند و هیچ حس و حرکتی در آن نیست، اما به این مرحله که رسید ناگهان دگرگون می‌شود و حس و حرکت می‌یابد، و اعضای مختلف که برای درک حقایق است در او تدریجاً آماده می‌شوند، و این تحوّل جهش مانند؛ به قدری

۱. قرآن بر فراز اعصار، صفحه ۱۸۷.

۲. فی ظلال، جلد ۶، صفحه ۱۶.

مرموز و پیچیده است که هیچ دانشمندی از اسرار آن آگاه نیست! تنها خداوند عالم قادر می‌داند که چه بر جنین می‌گذرد که از آن مرحله به این مرحله انتقال می‌یابد.

به هر حال طی کردن این مراحل آن هم در آن مدت کوتاه، هم دلیلی است بر عظمت مبدأ عالم هستی (خداوند احسن الخالقین)؛ و هم نشانه‌ای است از زندگی پس از مرگ که در پایان این آیات به آن اشاره شده است.

﴿۸۰﴾

#### نتیجه بحث

مجموع آیات فوق که صحنه‌هایی از مراحل تکامل جنین را در برابر دیدگان انسان حقیقت جو مجسم می‌سازد؛ و هر کدام در حقیقت حیات جدید و صحنه‌ای از معاد است؛ پاسخ روشنی به منکران معاد می‌دهد، حتی توجه به یک مرحله از این مراحل برای اثبات این حقیقت کافی است.

﴿۸۰﴾

## ۵. رستاخیز در جهان انرژی‌ها

### اشاره

در این جهان پهناور دائماً موجوداتی می‌میرند ولی بقایای آنها باقی می‌ماند؛ اما در این میان، مرگ انرژی‌ها از همه عجیب‌تر است، چرا که در ظاهر و هنگام مرگ، آنها به سوی فنا می‌روند، و چیزی از آنها باقی نمی‌ماند؛ فی‌المثل نور خورشید و حرارت آن یک انرژی است که دائماً به سوی کره زمین و کرات دیگر منظومه شمسی می‌تابد، و بعد از تابش نابود می‌شود. اگر مبدأ تولید کننده آن یعنی خورشید برنامه خود را به طور مستمر ادامه ندهد، هرگونه نور و روشنایی و گرما و حرارت محو می‌گردد.

ولی دانش امروز ثابت کرده که انرژی‌ها نیز به طور کامل نابود نمی‌شوند؛ بلکه می‌میرند و تغییر شکل می‌دهند، و هرگاه که در شرایط مناسب جدیدی واقع شوند دوباره حیات خود را از سر می‌گیرند، و رستاخیز عظیمی برپا می‌کنند! عجب این‌که قرآن مجید برای اثبات مسأله امکان معاد روی این مسأله تکیه کرده، و معاد انرژی‌های نوری و حرارتی را در این جهان اشاره‌ای به رستاخیز عظیم انسان در جهان دیگر گرفته است.

با این اشاره فشرده، به سراغ آیات قرآن می‌رویم و گوش جان به آن

می‌سپاریم تا حقیقت آن واضح و روشن شود.

۱. «قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ - الَّذِي جَعَلَ

لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقِدُونَ» (۱)

۲. «أَفَرَأَيْتُمُ النَّارَ الَّتِي تُورُونَ - ءَأَنْتُمْ أَنْشَأْتُمْ شَجَرَتَهَا أَمْ نَحْنُ

الْمُنشِئُونَ - نَحْنُ جَعَلْنَاهَا تَذْكَرَةً وَنَمَاعًا لِلْمُؤْمِنِينَ» (۲)

### ترجمه:

۱. «بگو: همان کسی آن را زنده می‌کند که نخستین بار آن را آفرید؛ و او

نسبت به هر مخلوقی دانا است. - همان کسی که برای شما از درخت سبز،

آتش آفرید و شما بوسیله آن، آتش می‌افروزید.»

۲. «آیا درباره آتشی که می‌افروزید فکر کرده اید؟! - آیا شما درخت آن را

آفریده اید یا ما آفریده ایم؟! - ما آن را وسیله یادآوری (برای همگان) و

وسیله زندگی برای مسافران قرار داده‌ایم.»

۴۰۰۳

### تفسیر و جمع‌بندی

#### تجدید حیات انرژی‌های در پیش چشم ما!

در اواخر سوره یس بحث‌های جامع و متنوع و عمیقی درباره معاد

دیده می‌شود که یکی از آنها همین بحث رستاخیز انرژی‌ها است.

۱. سوره یس، آیات ۷۹ - ۸۰.

۲. سوره واقعه، آیات ۷۱ - ۷۳.



در پاسخ کسانی که تعجب می‌کردند چگونه استخوان پوسیده بار دیگر زنده می‌شود چندین جواب می‌دهد؛ از جمله این که می‌فرماید: «بگو: همان کسی آن را زنده می‌کند که نخستین بار آن را آفرید؛ و او نسبت به هر مخلوقی دانا است»:

﴿قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ﴾.

این قسمت مربوط به مقایسه معاد با آفرینش نخستین است که بحث آن گذشت.

سپس می‌افزاید: «همان کسی که برای شما از درخت سبز، آتش آفرید و شما بوسیله آن، آتش می‌افروزید.»: ﴿الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَاراً فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقِدُونَ﴾.

مسئله این توصیف اشاره‌ای به مسأله معاد و پاسخ دیگری است در برابر منکران معاد؛ اما چگونه و با چه بیان؟

مفسران در این جا تفسیرهای گوناگونی دارند:

۱. بسیاری از آنها آیه را اشاره به دو درخت مخصوصی دانسته‌اند که در میان عرب به نام‌های «مَرِّخ» و «عَفَار» شناخته می‌شد، و برای آتش افروزی به جای کبریت از آنها استفاده می‌کردند. یکی را محکم بر دیگری می‌کوبیدند تا جرقه آتش از آن ظاهر شود، و در حقیقت به جای سنگ آتش زنه که در قدیم معمول بود از آن استفاده می‌کردند.

قرآن می‌فرماید: آن خدایی که می‌تواند از این دو چوب سبز آتش بیرون بفرستد قدرت بر احیای مردگان دارد، کسی که آب و آتش را با هم جمع کرده، چگونه نمی‌تواند حیات را بعد از مرگ بیافریند؟ آیا تضاد حیات و مرگ شبیه

تضاد آب و آتش نیست؟

۲. جمعی قدم را از این فراتر نهاده و گفته‌اند: خاصیت آتش افروزی به وسیله چوب درختان منحصر به آن دو چوب مخصوص (مَرخ و عَفار) نیست؛ بلکه این خاصیت در تمام درختان وجود دارد، منتها در آن دو چوب مخصوص بهتر و سریع‌تر ظاهر می‌شود، و لذا ضرب المثلی است در میان عرب که از قدیم گفته‌اند: «فی کُلِّ شَجَرٍ نَارٌ»: «در هر درختی آتش است!»

خلاصه این که هنگامی که چوب‌های درختان محکم به هم بخورند جرقه می‌دهند، حتی چوب درختان سبز! و لذا بسیار اتفاق می‌افتد که در جنگل‌ها آتش‌سوزی‌های وسیع و وحشتناکی رخ می‌دهد، بی‌آن‌که دست هیچ انسان خرابکاری در کار باشد.

این به خاطر آن است که بادهای سخت، شاخه‌ها را محکم به هم می‌کوبند، و گاهی جرقه حاصل از آن در میان بر های خشک می‌افتد، و آن را شعله ور می‌سازد، سپس وزش بادهای به این آتش دامن می‌زند؛ ناگهان می‌بینیم مناطق وسیعی از جنگل و چوب‌های خشک آن در آتش می‌سوزند.

توجیه این مسأله از نظر علم امروز روشن است، زیرا می‌دانیم نه فقط درختان؛ بلکه هر دو جسم در اثر اصطکاک شدید، جرقه الکتریسته بیرون می‌دهند. این همان آتشی است که در دل تمام ذرات جهان ماده حتی در دل درختان سبز نهفته است.

راستی عجیب است، این چه قدرتی است که آتش را در دل آب پنهان ساخته؟ و این دو دشمن معروف که به تعبیر قدما طبع یکی سرد و تر، و دیگری

گرم و خشک است، را با هم آشتی داده؟ آیا از چنین قدرتی آشتی دادن مر و حیات، یا جانشین ساختن یکی را بعد از دیگری، بعید به نظر می‌رسد؟! به تعبیر دیگر: آیا کسی که می‌تواند آب و آتش را یک‌جا جمع کند، نه آب آتش را خاموش کند و نه آتش درخت را بسوزاند؛ آیا نمی‌تواند درخت خشکیده‌ای را بار دیگر حیات بخشد؟!

۳. تفسیر دیگری که برای این آیه وجود دارد و در گذشته بر مفسران مخفی مانده بود، ولی بر اثر پیشرفت‌های علوم امروز بر ما روشن شده، و شاید از همه تفسیرها متناسب‌تر به نظر می‌رسد، این است که: درختان در طول عمر خود، مرتباً نور و حرارت خورشید را می‌مکند و در خود ذخیره می‌کنند، و به هنگامی که چوب‌های خشک را می‌سوزانیم، آن نور و حرارتی که سالیان دراز در خود ذخیره کرده‌اند در مدت کوتاهی بیرون می‌دهند، و ما از آن بهره می‌گیریم، یعنی انرژی‌های مرده در این رستاخیز عظیم، جان می‌گیرند و اظهار وجود می‌کنند، بنابراین هر زمان آتشی می‌افروزیم، صحنه معاد را در برابر چشم خود می‌بینیم! توضیح این‌که: سلولز که جرم درختان را تشکیل می‌دهد ترکیبی است از کربن و اکسیژن و نیدروژن.

گیاهان اکسیژن و نیدروژن را از آب می‌گیرند، و کربن را از هوا. یعنی گاز کربن را که ترکیبی از اکسیژن و کربن است گرفته و آن را تجزیه می‌کنند؛ اکسیژن حیاتبخش را آزاد ساخته، و کربن را در خود نگه می‌دارند، سپس آن را با آب ترکیب کرده و چوب درختان را از آن می‌سازند.

نکته جالب این‌جا است که طبق اصول شناخته شده علم شیمی، بسیاری از

ترکیب‌های شیمیایی بدون جذب انرژی خاصی، انجام نمی‌گیرد؛ طبق این اصل، درختان هنگام کربن‌گیری باید از گرما و نور آفتاب به عنوان یک انرژی فعال استفاده کنند (دَقَّت کنید).

به این ترتیب هنگامی که درختان نمو می‌کنند، و ساقه و شاخه آنها روز به روز قوی‌تر و بزرگ‌تر می‌شود، مقدار زیادی از انرژی آفتاب را در دل خود ذخیره می‌نمایند و آن نور حرارتی که هنگام سوزاندن چوب‌ها ظاهر می‌شود، درست همان انرژی‌های ذخیره شده و ظاهراً مرده آفتاب است که در یک رستاخیز جالب و حساب شده بار دیگر زنده می‌شوند.

نکته مهمی که این تفسیر را تأیید می‌کند تعبیری است که قرآن در این جا برای بیان مطلب از آن استفاده کرده است، و آن جمله «فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقَدُونَ»: (شما از آن «وَقُودٌ» فراهم می‌کنید) است.

باید دید «وَقُودٌ» در لغت چه معنایی دارد؟

طبق صریح بسیاری از کتب لغت، «وقود» به معنای هیزم است؛ یا به تعبیر دیگر همان جسمی که آتش می‌گیرد و می‌سوزد.<sup>(۱)</sup>

در حالی که ماده آتش زنه را «زَند» یا زناد می‌گویند، و به گفته مقایس «زند» در اصل به معنای میچ دست است و اطلاق آن بر آتش زنه به خاطر شباهتی بوده که میان میچ دست و اشیایی که در قدیم آتش را با آن روشن می‌کردند وجود داشت.

تعبیر به «قَدَح» در زبان عرب نیز برای بیان همین منظور به کار می‌رود. مهم

---

۱. مفردات راغب، لسان‌العرب، و مقایس اللغة.

این است که قرآن، روی مسأله «وَقُود» (آتش گیره) تکیه کرده است نه روی مسأله «زُند» یا «قُدْح» (آتش زنه) در حالی که تفسیرهای گذشته به این نکته توجه نکرده، و آیه را با آتش زنه تفسیر کرده‌اند؛ ولی آنچه در تفسیر سوم آوردیم کاملاً منطبق با تعبیر «وقود»، یعنی آتشگیره است. (دقت کنید)

تنها سئوالی که در اینجا باقی می‌ماند این است که معمولاً چوب هنگامی که برای افروختن آتش مورد استفاده قرار می‌گیرد خشک است، در حالی که قرآن تعبیر به «الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ»: «درخت سبز» کرده است؟

این سؤال را می‌توان از دو راه پاسخ گفت؛ نخست این‌که: چوب‌های تر نیز قابل اشتعال است هرچند سوزاندن آنها از چوب خشک مشکل‌تر است، و ضرب‌المثل معروف: آتش که گرفت خشک و تر می‌سوزد ناظر به همین معنا است.

از این گذشته، نکته قابل توجه این است که تنها درختان سبز هستند که می‌توانند نور حرارت خورشید را جذب و در خود ذخیره کنند، و ممکن است قرآن با این تعبیر درصدد بیان این نکته ظریف می‌باشد؛ زیرا درخت هنگامی که خشکید عمل کربن‌گیری از آن به کلی تعطیل می‌شود، و به هیچ‌وجه انرژی خورشیدی را در خود ذخیره نمی‌کند.

به هر حال آیه فوق که از جالب‌ترین آیات قرآن در زمینه اثبات امکان معاد است، هریک از این تفسیرهای سه‌گانه صحنه معاد را در برابر دیدگان مجسم می‌کند، و هیچ مانعی ندارد که هر سه تفسیر در مفهوم آیه جمع باشد؛ بعضی برای توده مردم، بعضی برای خواص؛ و بعضی برای اخص الخواص، بعضی

برای مردم آن روز، و پاره‌ای برای مردم امروز، و شاید تفسیرهای عمیق‌تری برای دانشمندان آینده.

دومین آیه از آیات سوره واقعه است، بخش مهمی از این سوره را دلایل معاد و قیامت تشکیل می‌دهد، مخصوصاً از آیه ۵۷ به بعد در پاسخ منکران معاد - که گفتار آنها در آیه ۴۷ همین سوره آمده - هفت نکته را متذکر می‌شود که هر کدام دلیلی بر مسأله معاد است.<sup>(۱)</sup>

آیه مورد بحث در واقع آخرین و هفتمین دلیل است، می‌فرماید: «آیا درباره آتشی که می‌افروزید فکر کرده‌اید؟!»: ﴿أَفَرَأَيْتُمُ النَّارَ الَّتِي تُورُونَ﴾<sup>(۲)</sup>  
«آیا شما درخت آن را آفریده‌اید یا ما آفریده‌ایم؟!»: ﴿أَأَنْتُمْ أَنْشَأْتُمْ شَجَرَتَهَا أَمْ نَحْنُ الْمُنشِئُونَ﴾.

«ما آن را وسیله یادآوری (برای همگان) و وسیله زندگی برای مسافران قرار داده‌ایم»: ﴿نَحْنُ جَعَلْنَاهَا تَذَكِرَةً وَمَتَاعاً لِّلْمُؤْمِنِينَ﴾.<sup>(۳)</sup>  
در این که منظور از «شجره» و درخت آتش در این آیه چیست؟ دو تفسیر عمده گفته شده است:

نخست این که: منظور همان درختان معروف «مَرِّخ» و «عَفَار» است که عرب از کوبیدن چوب‌های آن دو بر یکدیگر برای ایجاد جرقه آتش استفاده می‌کرد؛ و در واقع حکم کبریت را داشت که وسیله آتش افروزی است.

---

۱. شرح این دلایل هفت‌گانه در تفسیر نمونه، جلد ۲۳، از صفحه ۲۳۹ به بعد آمده است.  
۲. «تورون» از ماده «ایراء» به معنای آتش افروختن است. راغب در مفردات می‌گوید: اصل آن به معنای ستر و پوشاندن می‌باشد، و لذا «وراء» به پشت سر گفته می‌شود، و از آنجا که آتش در آتش زنه یا در هیزم، پنهان است، بیرون کشیدن آن را عرب «وری» و «ایراء» گفته است.  
۳. «مقوین» از ماده «قواء» (بر وزن کتاب) به معنای بیابان خشک و خالی است و «مقوین» به مسافرانی گفته می‌شود که در بیابان‌های خشک و خالی گام می‌گذارند.

دوم این که: منظور همه درختان است که قابلیت برای فراهم ساختن هیزم و آتش گیره دارند.<sup>(۱)</sup>

در این که «تَذْکِرَةٌ» (یادآوری) در اینجا ناظر به چه امری است؟ باز در میان مفسران گفتگو است، جمعی آن را اشاره به یادآوری آتش دوزخ شمرده‌اند که از مشاهده آتش دنیا حاصل می‌شود؛ در این صورت استدلالی بر مسأله معاد در آیه نهفته نشده است.

دیگر این که منظور، تذکر و یادآوری در مسأله معاد است، زیرا کسی که قدرت دارد آتش سوزان را در دل درختان سبز، ذخیره کند، از بازگرداندن حرارت غریزی به بدن مردگان، عاجز نیست؛ و آن کس که می‌تواند دو شیء متضاد همچون آب و آتش را در کنار هم نگهدارد، به طریق اولی می‌تواند دو امر متضاد همچون مر و حیات را به طور متناوب، یکی بعد از دیگری، ایجاد کند. یا به تعبیر دیگر، کسی که انرژی‌های مرده نور و حرارت را با این وضوح، باز می‌گرداند چگونه نمی‌تواند به مردگان انسانی حیاتی نوین ببخشد.

البته تفسیرهای اخیر با مجموعه آیات این سوره که در صدد پاسخگویی به شبهات منکران معاد است، سازگارتر می‌باشد؛ و جمع میان این تفاسیر نیز ممکن است.

تعبیر به «مَتَاعاً لِّلْمُقْوِينَ» اشاره سربسته و پرمعنایی به فوائد آتش و آثار آن در زندگی دنیوی انسان‌ها است.

زیرا مفسران و ارباب لغت برای «مقوین» چند معنا ذکر کرده‌اند: نخست

---

۱. این دو تفسیر در تفسیر روح المعانی، جلد ۲۷، صفحه ۱۲۹ و تفسیر فخررازی، جلد ۲۹، صفحه ۱۸۴، ذیل آیات مورد بحث آمده است.

همان چیزی که در سابق به آن اشاره کردیم از ماده «قواء» (بر وزن کتاب) به معنای بیابان‌های خشک و خالی است؛ بنابراین «مقوین» کسانی هستند که از این بیابان‌ها می‌گذرند، و نیاز مبرم آنها، به هیزم و چوب‌های خشک برای آتش افروزی و هم چوب‌های آتش زنه، بر کسی پوشیده نیست.

البته انسان در شهرها نیز چنین نیازی دارد، اما با توجه به این که همیشه در شهرها می‌توان برای برافروختن آتش، از آتش‌هایی که دیگران دارند بهره گرفت؛ بعلاوه نبودن آتش در شهر خطر کلی ندارد، در حالی که آتش برای مسافران بیابان هم از نظر تغذیه و هم از نظر دفع سرما و به دست آوردن روشنایی سرنوشت‌ساز است.

دیگر این که منظور از «مقوین» فقراست که یکی از معانی آن در لغت شمرده شده؛ شاید به این مناسبت که بیابان نشین‌ها غالباً فقیرند، و گفتیم معنای اصلی قواء، بیابان‌های خشک و خالی است، البته همه نیاز به آتش دارند ولی قشر فقیر نیاز بیشتری دارد، چرا که آتش گاهی جان‌نشین کمبود لباس‌های او می‌شود.

بعضی نیز گفته‌اند: «مقوین»، اشاره به اقویاء و نیرومندان است! چون واژه مزبور از لغاتی است که دو معنای متضاد دارد، و می‌تواند از ماده «قووت» و «قدرت» باشد.

در این صورت اشاره به بهره‌گیری وسیع اغنیاء از آتش است، مخصوصاً در دنیای امروز که حرارت و آتش، گرداننده اصلی چرخ‌های عظیم موتورها، و کارخانجات است، و اگر روزی مواد آتش‌زا و گرمابخش که عموماً از درختان و گیاهان به دست می‌آید - بعضی بلاواسطه مانند: چوب و زغال سنگ و بعضی



بالواسطه مانند مواد: نفتی - چرخ‌های تمدن بشر از کار می‌ایستد و ثروت‌ها بر باد می‌رود؛ و نه تنها چراغ تمدن که چراغ زندگی انسان‌ها نیز خاموش خواهد شد.

## نمونه‌های عینی و تاریخی

### معاد

#### اشاره:

علاوه بر آنچه در بحث‌های گذشته پیرامون دلایل امکان معاد گفته شد، قرآن مجید به یک سلسله نمونه‌های عینی و تاریخی برای معاد در آیات مختلف اشاره کرده است که همه آنها دقیقاً مصداق حیات بعد از مرگ است؛ و مخصوصاً روی آنها برای مسأله امکان معاد تکیه می‌کند. آنها عبارتند از:

۱. داستان عزیز، پیامبری که یکصد سال مُرد و سپس حیات نوین یافت.

۲. داستان ابراهیم علیه السلام و احیای مرغ‌های چهارگانه او.

۳. داستان اصحاب کهف.

۴. ماجرای کشته بنی اسرائیل و داستان گاو.

البته استدلال به این حوادث تاریخی، فرع بر پذیرش آنها از نظر تاریخی است؛ و از آنجا که منکران معاد بسیاری از این ماجراهای تاریخی را پذیرفته بودند، یا حداقل در منابع تاریخی آنها وجود داشت و در میان مردم مشهور بود، قرآن مجید به آنها در برابر منکران استدلال می‌کند.

با این اشاره به قرآن باز می‌گردیم و گوش جان به نخستین نمونه یعنی به

آیات مربوط به داستان عزیز می سپاریم:

۸۵۰۸

### ۱. ماجرای حیات عزیز بعد از مرگ

در اواخر سوره بقره این داستان عجیب در یک آیه خلاصه شده که در واقع یک پاسخ تاریخی به منکران معاد است، می فرماید:

﴿أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتَ مِائَةَ عَامٍ فَانظُرْ إِلَى طُعَامِكَ وَشَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَانظُرْ إِلَى حِمَارِكَ وَلِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ وَانظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوهَا لَحْمًا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾. (۱)

### ترجمه:

«یا همانند کسی که از کنار يك آبادی (ویران شده) عبور کرد، در حالی که دیوارهای آن، به روی سقفهایش فرو ریخته بود، (و اهل آن همگی مرده بودند، او با خود) گفت: "چگونه خدا این ها را پس از مرگ، زنده می کند؟!" (در این هنگام،) خدا او را یکصد سال میراند؛ سپس زنده کرد؛ و به او گفت: "چه قدر درنگ کردی؟" گفت: "يك روز؛ یا بخشی از يك روز."

فرمود: "بلکه یکصد سال درنگ کردی! نگاه کن به غذا و نوشیدنی خود، که هیچ گونه تغییری نیافته است! (پس بدان خدا بر همه چیز قادر است). ولی به درازگوش خود نگاه کن (که چگونه از هم متلاشی شده!، آنچه می بینی، هم برای اطمینان خاطر تو است، و هم برای این که تو را نشانه ای برای مردم (در مورد معاد) قرار دهیم. (اکنون) به استخوانها (ی مرکب سواری خود) نگاه کن که چگونه آنها را برپا ساخته، به هم پیوند می دهیم، سپس گوشت بر آنها می پوشانیم! "هنگامی که (این حقایق) بر او آشکار شد، گفت: "می دانم خدا بر هر چیزی توانا است" (۱)

در اینجا چند نکته قابل دقت است:

۱. این مرد چه کسی بوده؟ و آن قریه - توجه داشته باشید قریه به معنای روستا نیست؛ بلکه به معنای مرکز اجتماع مردم است خواه شهر باشد یا روستا - در کجا قرار داشته؟ قرآن شرحی درباره آن بیان نکرده است، همین اندازه از لحن آیه استفاده می شود؛ او مردی بوده که با وحی الهی سر و کار داشته یعنی پیامبری از پیامبران خدا بوده است.

ولی مفسران با تکیه بر روایات و تواریخ نام او را معین کرده اند. در بسیاری از روایات و کلمات مفسرین آمده است که او عزیر پیامبر معروف بنی اسرائیل بود. در بعضی نیز آمده است که او از میا یکی دیگر از پیامبران بنی اسرائیل بود، بعضی هم نام او را خضر و بعضی

---

۱. جمله ﴿أَوَكَلَدَىٰ مَرًّا...﴾ مطابق تصریح بسیاری از مفسران عطف است بر آیه پیش از آن ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَىٰ الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ...﴾ بنابراین معنا جمله چنین می شود «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ».

إشعياً ذکر کرده‌اند.<sup>(۱)</sup>

ولی مسلّم است او هر که باشد تأثیری در معنا و محتوای آیه ندارد، و این که بعضی احتمال داده‌اند او فرد غیر مؤمنی بوده که در قیامت شک داشته سخن نادرستی است؛ زیرا آیه به خوبی دلالت بر این دارد که وحی بر او نازل می‌شد.

آن قریه، طبق بسیاری از روایات، بیت المقدّس بوده و این ماجرا بعد از ویرانی آن به وسیله «بخت النصر» واقع شد.

۲. آیا این مرد الهی (هر که بود) به راستی مُرد یا در خواب عمیقی فرو رفت؟ ظاهر آیه فوق، این است که او به راستی از دنیا رفت، و بار دیگر به فرمان خدا بعد از گذشتن یکصد سال زنده شد. بسیاری از مفسّران نیز بر همین عقیده‌اند، در حالی که بعضی مایلند که تعبیر به «موت» را در اینجا به معنای خواب عمیق شبیه مرگ تفسیر کنند، شبیه خواب عمیقی که در بعضی از جانداران امروز دیده می‌شود که مثلاً تمام فصل زمستان را به خواب فرو می‌روند، و به هنگام بهار بیدار می‌شوند، و به حرکت درمی‌آیند؛ در این گونه خواب‌ها فعالیت‌های حیاتی، بسیار کند می‌شود و انرژی لازم برای آن فوق‌العاده کم می‌گردد، ولی به هر حال شعله حیات خاموش نمی‌شود.

نویسنده المنار و همچنین مراغی و نویسنده اعلام قرآن این

---

۱. تفسیر برهان، نورالثقلین، مجمع البیان، روح المعانی، روح البیان، فخر رازی، و قرطبی ذیل آیه مورد بحث.

احتمال را انتخاب کرده‌اند؛ حتی در اعلام قرآن آمده که «مِائَةٌ عَامٍ»  
لروماً به معنای یکصد سال نیست؛ بلکه می‌تواند به معنای یکصد  
روز یا ساعت باشد!

این گروه، روشنفکرانی هستند که قبول امور خارق عادت بر آنها  
گران است، لذا هر جا به این گونه امور برخورد می‌کنند، سعی در  
توجیه آن دارند؛ در حالی که هیچ ضرورتی برای این امر وجود  
ندارد.

قرآن مجید و روایات مسلم اسلامی، و در یک کلمه، محتوای همه  
مذاهب آسمانی آمیخته با انواع خوارق عادات است که نمی‌توان  
آنها را انکار کرد، و نه اقدام به توجیه همه آنها نمود. هنگامی که ما  
قدرت خداوند را بر خوارق عادات بپذیریم قبول این مسائل بسیار  
ساده است؛ منتها هرگز در این امر، راه اغراق را نمی‌پوئیم و از حدّ  
خارج نمی‌شویم، و هر کاری را به اعجاز یا خوارق عادات نسبت  
نمی‌دهیم.

حتی از نظر علمای مادی خوارق عاداتی که از طرق شناخته شده  
علمی قابل تفسیر نیست فراوان است؛ پس چه ضرورتی دارد که ما  
به هر خارق عادت بر خورد می‌کنیم آن را از شکل اصلی اش بیرون  
آورده و مسخ کنیم!

در ماجرای فوق، گذشته از آن مرد الهی که مُرد و زنده شد، و گذشته  
از این که هدف، ارائه نمونه احیای مردگان در قیامت است؛ مسأله

مرکب سواری او که قرآن می‌گوید: مرده بوده و استخوان‌هایش متلاشی شده بود، نیز مطرح است. زیرا آیه تقریباً صریح است در این‌که به فرمان خدا استخوان‌ها جمع شد، و بار دیگر گوشت بر آنها روئید و زنده گشت؛ آیا باید همه اینها را توجیه کرد؟

۳. در این‌که این ماجرا در کدامین سرزمین واقع شده بسیاری را عقیده بر این است که در بیت‌المقدس بوده که بعد از حمله «بخت النصر» ویران شد. ویرانی کاملی که قرآن از آن تعبیر می‌کند «حَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا»: «در حالی که دیوارهای آن، به روی سقف‌هایش فرو ریخته بود».

بعضی نیز گفته‌اند: محلی بوده نزدیک بیت‌المقدس، و سؤال آن مرد الهی از خود که چگونه خداوند اینها را زنده می‌کند، نه از روی انکار یا حتی تعجب و شک و تردید بوده؛ بلکه دوست داشته که زنده شدن مردگان را به صورت یک شهود عینی ببیند؛ همان چیزی که ابراهیم علیه السلام در ماجرای که بعداً به آن اشاره خواهد شد از خدا خواست.

همچنین می‌تواند این تقاضا، برای نشان دادن یک نمونه عینی به منکران یا شکاکان باشد، زیرا گاه استدلال‌ات عقلی، گروهی از مردم را قانع نمی‌کند، حتی ندای وجدان نیز برای آنها قانع‌کننده نیست، اصرار دارند نمونه‌های عینی را ببینند تا مسأله جنبه حسّی پیدا کند و تمام وسوسه‌ها از قلب و جان زدوده شود.

۴. در این که طعام و نوشیدنی که با او بوده چه بوده؟ قرآن صریحاً مطلبی نگفته است؛ ولی از جمله «لَمْ يَتَسَنَّه» که از ماده «سَنَه» به معنای سال است و مفهومش آن است که با گذشتن سال‌ها فاسد نشده بوده؛ چنین برمی‌آید که هر دو از غذاهای فاسد شدنی بوده. بعضی از مفسران گفته‌اند: غذای همراه او انجیر و انگور و نوشیدنش آب میوه یا شیر بوده است.

جالب این که خداوند برای قدرت نمایی این مواد سریع الفساد را همچنان به حال خود نگه داشت، در حالی که مرکب سواری او با آن استقامت به کلی از هم متلاشی گشته بود، تا نشانه‌ای باشد برگزشتن یکصد سال و دلیل دیگری باشد بر امکان حیات بعد از مرگ، تا آن مرد الهی این حقیقت را با چشم خود در هر دو قسمت (وجود خودش و وجود مرکبش) ببیند.

۵. از جمله «وَلِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ»: «برای این که تو را نشانه‌ای برای مردم (در مورد معاد) قرار دهیم.» نشان می‌دهد که فایده این حادثه تنها برای آن مرد الهی نبوده؛ بلکه نفعش عام بود. زیرا مردم از روی قرائن مختلفی عزیر را شناختند، و باور کردند که بعد از یکصد سال، حیات نوینی یافته است، اگر نسل معاصر عزیر از دنیا رفته بود نسل‌های بعد از او حقیقت را دریافتند، و با در دست داشتن اطلاعاتی از پدران خود به حقیقت امر واقف گشتند.



## ۲. ابراهیم و مسأله معاد

یکی دیگر از نمونه‌های تاریخی و عینی که قرآن بر آن تکیه کرده، سرگذشت ابراهیم علیه السلام و داستان «طیور اربعه» (مرغ‌های چهارگانه) است که بعد از داستان عزیز بلافاصله در قرآن آمده است، می‌فرماید:

﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ قَالَ أَوَلَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَىٰ وَلَٰكِن لِّيَطْمَئِنَّ قَلْبِي قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِّنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِنَّكَ تَمَّ اجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْيًا وَاعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾.

### ترجمه:

«و (به خاطر بیاور) هنگامی را که ابراهیم گفت: "پروردگارا! به من بنمایان چگونه مردگان را زنده می‌کنی؟" فرمود: "مگر ایمان نیاورده‌ای؟! "گفت: "آری (ایمان آورده‌ام)، ولی می‌خواهم قلبم آرامش یابد. فرمود: در این صورت، چهار پرنده (از گونه‌های مختلف) را انتخاب کن؛ و آنها را (پس از ذبح کردن) قطعه قطعه کن (و درهم بیامیز)؛ سپس بر هر کوهی، قسمتی از آن را قرار بده؛ بعد آنها را صدا بزنی، سرعت به سوی تو می‌آیند. و بدان که خداوند توانا و حکیم است.»<sup>(۱)</sup>

هرگاه ظاهر آیه را جدا از پیش داوری‌ها مورد توجه قرار دهیم و تحت تأثیر القائنات این و آن نباشیم به وضوح نشان می‌دهد که ابراهیم علیه السلام می‌خواست صحنه‌ای از احیای مردگان را برای آرامش خاطر ببیند، و مأموریت پیدا کرد که نمونه‌ای از آن را عملاً با دست خود به فرمان خدا انجام دهد؛ نمونه‌ای که در آن، اجزاء بدن مرغ‌های چهارگانه همچون ذرات خاک‌های انسان‌ها به هم آمیخته گردد، و بعد مانند آن به هر سو پراکنده شود، سپس به فرمان خدا از گوشه و کنار جمع گردد و جامهٔ حیات در تن بیوشد.

شان نزولی که بسیاری از مفسران برای این آیه ذکر کرده‌اند نیز گواه این مدعا است. او از کنار دریایی می‌گذشت، مرداری را دید که قسمتی از آن در آب و قسمتی در خشکی است، پرندگان از یک سو و حیوانات دریایی از سوی دیگر، آن را طعمهٔ خود قرار داده‌اند؛ ابراهیم علیه السلام در فکر فرو رفت که چگونه این اجزای پراکندهٔ یک بدن که ممکن است جزء بدن تعداد بی‌شماری جانداران دیگر شود، بار دیگر جمع و احیاء می‌گردد؟!

بدیهی است که ابراهیم علیه السلام با توجه به مقام نبوت و ارتباط با وحی، به همه چیز ایمان داشت؛ ایمانی بالاتر از ایمانی که حاصل استدلال‌های عقلی است. ولی او می‌خواست در این زمینه شهود حسّی داشته باشد، و لذا خداوند چنین صحنه‌ای را برای او مجسم کرد تا معاد جسمانی را به معنای دقیق کلمه با چشم خود ببیند و قلبش آرام گیرد.

در اینجا چند نکته قابل توجه است:

۱. جمله «فَصْرُهِنَّ» طبق تصریح بعضی از ارباب لغت و جمعی از مفسران از ماده «صَوْر» (بر وزن قَوْل) به معنای تقطیع و پاره کردن است؛ و اشاره به این است که ابراهیم علیه السلام مأمور بود مرغ‌های چهارگانه را ذبح کند و سپس پاره پاره کرده، در هم بیامیزد.

ولی جمعی از ارباب لغت آن را به معنای متمایل ساختن تفسیر کرده‌اند (مخصوصاً هنگامی که با الی متعدی شود) به همین جهت بعضی از مفسران به اصطلاح روشن فکر اصرار دارند که ابراهیم علیه السلام مرغ‌های چهارگانه را هرگز پاره پاره نکرد، بلکه مأمور بود آنها را با خودش مانوس کند و بعداً هریک از آنها را بر بالای کوهی بگذارد و بعد صدا زند تا به سوی او آیند! سپس از آن مثالی برای احیاء مردگان گیرد و بداند به همان آسانی که او مرغ‌ها را صدا می‌زند و به سوی او می‌آمدند مسأله احیاء مردگان در برابر قدرت خدا آسان است.<sup>(۱)</sup>

ولی اینها گویا فراموش کرده‌اند که اولاً: ابراهیم علیه السلام تقاضای مشاهده احیاء مردگان کرد، و خداوند از طریق این دستور دعوت او را اجابت فرمود، تا قلب ابراهیم علیه السلام مطمئن و آرام گردد، در حالی که اگر مسأله به اینجا ختم شود که مرغانی را بگیرد و تربیت کند و صدا بزند و بیایند، نه تنها خواسته ابراهیم علیه السلام که مشاهده احیاء مردگان و آرامش قلب بوده حاصل نمی‌گردد؛ بلکه این فرمان هیچ‌گونه ارتباطی با آن درخواست ندارد، و اگر در برابر چنین درخواستی چنین

---

۱. این سخن در اصل مربوط به یکی از مفسران به نام ابومسلم است که المنار از او گرفته و به دفاع از آن برخاسته (جلد ۳، صفحه ۵۶).

پاسخی از سوی یک فرد عادی داده شود ناموزون و زشت به نظر می‌رسد، تا چه رسد به این‌که از ناحیه خداوند آن هم در کلام فصیحی همچون قرآن باشد. ثانیاً: تعبیر «جزء» را به هریک از مرغ‌های چهارگانه تفسیر کردن بسیار نامناسب به نظر می‌رسد.

ثالثاً: شأن نزولی که برای آیه ذکر شده و روایات متعددی که در منابع حدیث آمده هیچ کدام متناسب با این معنا نیست؛ بلکه صریحاً بیانگر این حقیقت است که ابراهیم علیه السلام چهارمرغ را گرفت و سربرید و اجزای آنها را با هم مخلوط کرد، سپس آن را چند قسمت نمود و هر قسمتی را بر کوهی نهاد.<sup>(۱)</sup>

اما جمله «فصرهن» چه به معنای قطع کردن باشد و چه به معنای متمایل ساختن، تأثیری در محتوای آیه ندارد؛ چرا که آیه به هر حال در مقام ارائه و نشان دادن چگونگی زنده شدن مردگان به فرمان خدا است.

همان‌گونه که گفتیم مشکل بزرگ برای کسانی که به سراغ این‌گونه تفاسیر برای آیات قرآن می‌روند مسأله عدم پذیرش خوارق عادات است چرا که با مذاق طرفداران مکاتب مادی سازگار است، به همین دلیل خود را در این سنگلاخ‌ها وارد می‌سازند؛ در حالی که وجود معجزه و خوارق عادات در تمام مذاهب از بدیهیات است حتی در جهان طبیعت هم خوارق عادات زیادی می‌بینیم که علم روز از تفسیر آن عاجز است. (دقت کنید)

۲. در این‌که مرغ‌های چهارگانه کدام یک از انواع مرغ‌ها بودند؛ معروف این است که: طاووس، و خروس، و کبوتر، و کلاغ، بوده است که هریک از آنها مظهر

---

۱. برای اطلاع بیشتر از این روایات به تفسیر نورالثقلین، جلد اول، صفحه ۲۷۵ - ۲۸۲ و تفسیر درالمشهور، جلد اول، صفحه ۳۳۵ مراجعه فرمایید.

روحیه و صفات ویژه‌ای هستند، و گاه حرکات انسان‌ها را به آنها تشبیه می‌کنند، طاووس مظهر کبر و خودنمایی، خروس مظهر تمایلات شدید جنسی، کبوتر مظهر لهو و بازیگری، و کلاغ مظهر آرزوهای دراز!

ولی احتمالات متعدّد دیگری نیز در تفاسیر وارد شده، از جمله: هدهد، بوم، شاهین، و کرکس که در کلمات مختلف مفسّران آمده است.<sup>(۱)</sup>

ولی معلوم است که ویژگی مرغان مزبور تأثیری در اصل مسأله ندارد؛ همین اندازه معلوم است که انواع مختلفی از پرندگان بوده تا بتواند نشانه‌ای از آمیخته شدن خاک‌های مختلف انسان‌ها با یکدیگر باشد.

تعداد کوه‌هایی که اجزاء آن بر آن نهاده شده، در روایات ده عدد ذکر شده، و به نظر می‌رسد که این حادثه بعد از ورود ابراهیم علیه السلام به شام اتفاق افتاده باشد، زیرا سرزمین بابل کوهی ندارد.

۴۷۴

### ۳. داستان اصحاب کهف

در سوره کهف، داستانی طی چهارده آیه بیان شده، و در ضمن آن چنین آمده است:

﴿وَكَذَلِكَ أَعْتَرْنَا عَلَيْهِمْ لِيَعْلَمُوا أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَأَنَّ السَّاعَةَ لَا رَيْبَ

فِيهَا﴾.

«و اینچنین مردم را از حال آنها آگاه کردیم، تا بدانند که وعده خداوند (در

۱. مجمع البیان، قرطبی، فخررازی و تفسیر نورالثقلین ذیل آیه مورد بحث.

مورد رستاخیز) حق است؛ و در قیام قیامت شکی نیست.»<sup>(۱)</sup>

از این تعبیر به خوبی برمی آید که حداقل یکی از اهداف این خواب عجیب و طولانی که شباهت زیادی به مرگ داشته، برای این بوده که درسی به منکران معاد یا کسانی که از این جهت در شک و تردید بودند بدهد.

به خصوص این که از جمله «إِذْ يَتَنَزَّعُونَ بَيْنَهُمْ أَمْرَهُمْ»<sup>(۲)</sup> چنین استفاده کرده اند که اقوام آن زمان در مسأله معاد (معاد جسمانی) با هم نزاع و اختلاف داشتند. مخالفان سعی داشتند مسأله خواب و بیداری اصحاب کهف به زودی فراموش شود و این برهان روشن را از دست موافقان بگیرند (در تفسیر این جمله احتمالات متعددی داده شده که آنچه گفته شد یکی از آنهاست)

فخررازی پنج احتمال دیگر در تفسیر آن ذکر نموده است؛ از جمله این که تنازع و اختلاف در عدد اصحاب کهف، و نام های آنها، یا این که در مقدار خوابشان، یا در این که در کنار غار معبدی به سبک معابد کفار بسازند یا موحدان؟<sup>(۳)</sup>

در آیات این سوره قرآن با صراحت می فرماید: که آنها سیصد و نه سال در خواب فرورفتند. «وَلَبِثُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ وَازْدَادُوا تِسْعًا»<sup>(۴)</sup>: «آنها در غارشان سیصد سال درنگ کردند، و نه سال (نیز) بر آن افزودند». بدون شک یک چنین خواب طولانی شبیه به مرگ است و بیداری بعد از آن شبیه به حیات بعد از مرگ، و لذا به خوبی می تواند یک نمونه عینی از نظر تاریخی برای مسأله

۱. سوره کهف، آیه ۲۱.

۲. سوره کهف، آیه ۲۱.

۳. تفسیر کبیر، جلد ۲۱، صفحه ۱۰۵.

۴. سوره کهف، آیه ۲۵.

معاد باشد.

## توضیحات

در اطراف این داستان سخنان بسیاری است، آنچه به بحث ما مربوط می‌شود چند نکته است:

### ۱. خلاصه این ماجرا:

طبق آنچه در قرآن مجید و روایات مشهور اسلامی آمده است چنین است: پادشاه ستمگری بوده به نام دقیانوس که بر ملتی بت پرست حکمرانی می‌کرد. بعضی نام او را دسیوس ثبت کرده‌اند و در حدود قرن اول تا سوم میلادی می‌زیسته، و پایتخت او به نام «اُفسُوس» بود. وزرائی داشت که طی یک ماجرا متوجه بی‌اعتباری آیین بت‌پرستی او شدند، آنها آزادی از چنگال این آیین خرافی را بر حفظ پست و مقام خود ترجیح داده، به طور پنهانی شهر و دیار خود را به سوی مقصد نامعلومی پشت سر گذاشتند، و پس از مدتی به غاری رسیده آن را پناهگاه خود قرار دادند.

در اینجا خداوند یک خواب طولانی عجیب بر آنها مسلط ساخت، و صدها سال خوابیدند. هنگامی که از این خواب گران بیدار شدند، و از یکدیگر درباره خوابشان سؤال کردند، گمان کردند یک روز یا قسمتی از یک روز بیشتر در خواب نبوده‌اند! ولی شواهد و قرائن اطراف غار و قیافه‌های آنها نشان می‌داد که

موضوع غیر از این است و لذا در تردید فرو رفتند.

چون گرسنه بودند یک نفر را به شهر فرستادند تا مخفیانه غذایی برای آنها تهیه کند، ولی سکه‌هایی را که برای خرید غذا ارائه کردند راز آنها را فاش کرد. طرز رفتار آنها که با عادات و رسوم مردم متفاوت بود، به ضمیمه آنچه در تاریخ معاصر آن مردم درباره ناپدید شدن چند جوان صاحب منصب و عالی مقام شنیده بودند، همه نشان می‌داد که اینها همان‌ها هستند!

جمعیت با خبر شدند و اطراف آنها را گرفتند، ولی آنها به غارشان بازگشتند و برای همیشه چشم از جهان فرو بستند و مردم در آنجا به احترام آنها معبدی بنا کردند.

۴۰۰۳

## ۲. داستان اصحاب کهف در کتب تاریخی

آیا این داستان در غیر قرآن مجید، نقل شده است یا نه؟ و آیا در تورات و انجیل کنونی اشاره‌ای به آن دیده می‌شود؟

پاسخ سؤال اول، مثبت و پاسخ سؤال دوم منفی است. زیرا این ماجرا به گفته مورخان مدت‌ها بعد از میلاد مسیح ﷺ رخ داده است، و تاریخ آن را بعضی میان سال‌های ۲۴۹ تا ۲۵۱ میلادی ذکر کرده‌اند؛ بنابراین ممکن نیست اشاره‌ای به آن در تورات یا انجیل آمده باشد. در کتاب اعلام قرآن می‌خوانیم:

«اروپائیان قصه اصحاب کهف را به طور خلاصه چنین نقل می‌کنند: در زمان دکیوس (۲۴۹ تا ۲۵۱) که مسیحیان را سخت شکنجه می‌داد هفت تن از جوانان



اشراف به غار پناهنده شدند، و دکیوس دستور داد که بر دهانه غار دیواری بکشند تا از گرسنگی و تشنگی بمیرند؛ ولی هفت تن در غار به خواب گران فرو رفتند، و ۱۵۷ سال بعد در زمان تئودز دوم بیدار شدند. اروپائیان اصحاب کهف را به نام هفت تن خفتگان افسوس نامیدند.»

در بخش دیگری از این کتاب آمده است: «قصه اصحاب کهف نخستین بار در قرن پنجم میلادی بوسیله ژاک اهل ساروک که خلیفه کلیسای سوریه بوده است در یک رساله سریانی تشریح شده؛ و این رساله را شخصی به نام گوگویوس تحت عنوان جلال شهداء، از سریانی به لاتینی ترجمه کرده است.<sup>(۱)</sup> این ماجرا بازتاب وسیعی در تواریخ اسلامی و ادبیات شرقی و غربی پیدا کرده، و حتی در آثار ادبی روس و حبشه تلویحات و اشاراتی به این داستان وجود دارد.»<sup>(۲)</sup>

بنابراین سرگذشت مزبور تنها در قرآن مجید نیامده؛ بلکه در آثار تاریخی دیگران نیز به آن اشاره شده است.



### ۳. محل غار اصحاب کهف

معروف این است که این غار در کنار شهر افسوس یکی از شهرهای معروف آسیای صغیر - ترکیه کنونی که قسمتی از روم شرقی قدیم است - قرار داشته، در

---

۱. اعلام قرآن، صفحه ۱۷۱ و ۱۷۲.

۲. همان مدرک، صفحه ۱۸۱.

نزدیکی رود کایستر در حدود چهل میلی جنوب شرقی از میر. (۱)  
شهر «افسوس» به خاطر معبد معروف و بتخانه اوطامیس که از عجائب  
هفتگانه جهان بوده معروفیت جهانی دارد. (۲)  
ولی بعضی غار اصحاب کهف را در نزدیکی نقطه‌ای از شام به نام طرطوس  
دانسته‌اند. (۳)

هم اکنون در نزدیکی دمشق محلی وجود دارد که به نام غار اصحاب کهف  
معروف است، و مردم به دیدن آن می‌روند. ولی تفسیر اول از همه مشهورتر  
است.

۸۵۰۳

#### ۴. داستان اصحاب کهف از نظر علم روز

آیا ممکن است کسی عمر طولانی چند صد ساله داشته باشد؟ خواه این عمر  
در بیداری بگذرد یا در یک خواب عمیق؟  
اگر قبول کنیم در بیداری ممکن است، در خواب مشکلات بیشتری پیدا  
می‌کند، زیرا مفهوم آن این است که انسان بتواند بیش از سیصد سال بدون  
خوردن غذا و نوشیدن آب زنده بماند!، در حالی که در شرایط معمولی یک  
انسان برای این مدت، شاید بیش از یکصد تن غذا و یکصد هزار لیتر آب لازم  
دارد!

---

۱. فرهنگ قصص قرآن، صفحه ۳۱۵.

۲. قاموس مقدّس، صفحه ۸۷.

۳. دائرة المعارف دهخدا، ماده اصحاب کهف.

این‌ها سؤالاتی است که از نظر علمی در برابر این ماجرا وجود دارد و شاید به همین دلیل کسانی که نتوانسته‌اند پاسخی برای این سؤالات بیابند فوراً راه انکار را پیش گرفته، و این داستان را یک اسطوره پنداشته‌اند.

این در حالی است که مطالعات اخیر دانشمندان از یک سو، و اکتشافاتی که دربارهٔ زندگی موجودات زنده صورت گرفته از سوی دیگر، به ما می‌گوید مطلب به این سادگی نیست.

برای این‌که طرز تفکر دانشمندان امروز را دربارهٔ این مسأله اجمالاً بدانیم، نمونه‌ای از تحقیقاتی که اخیراً در مطبوعات علمی انتشار یافته را ذیلاً از نظر می‌گذرانیم:

در یکی از این مطبوعات، تحت عنوان: (آیا آدمی بر مر پیروز خواهد شد؟) چنین آمده است:

«در سال ۱۹۳۰ زیست‌شناس مشهوری به نام متالینکف سعی کرد ثابت کند که حیات ابدی بالقوه در خود طبیعت وجود دارد و وظیفهٔ علم آن است که بر اسرار زندگی جاوید دست یابد.»

سپس می‌افزاید: «جانداران ساده‌تر مثل، تک یاخته‌ای‌ها در واقع مر ناپذیرند، چون به طور لایتناهی از طریق تقسیم یاخته‌ای زنده می‌مانند... بنابراین چه جای تعجب که زندگانی جاوید بالقوه در موجودات عالی‌تر که از میلیون‌ها یاخته تشکیل شده‌اند مصداق داشته باشد، و ما دانشمندان باید به اسرار آن دست یابیم.»

در بحث دیگری از این مقوله تحت عنوان خواب ششصد میلیون ساله

می خوانیم: «چنین اندیشه‌هایی پیوسته قوّت می‌گرفت تا این‌که پروفیسور ایتنجر به مفهوم عملی آن پرداخت. او می‌گوید: "هم اکنون ما می‌توانیم از حیات ابدی سخن بگوییم زیرا در قلمرو تئوری و نظریه، امکان زندگی جاوید ثابت شده است، و در زمینه تکنیک به جایی رسیده‌ایم که می‌توانیم این نظریه را عملاً پیاده کنیم."»

سپس از ادامه حیات از طریق انجماد سخن گفته می‌افزاید:

«وقتی درجه حرارت بدن خیلی پائین آید جریان زندگی آنقدر کند و آرام می‌شود که تقریباً از سلطه زمان می‌گریزد، و هنگامی که درجه حرارت بدن ما، به صفر مطلق - صفر مطلق تقریباً ۲۷۰ درجه سانتی‌گراد زیر صفر معمولی است! - نزدیک می‌شود با همان مقدار انرژی که در شرایط عادی تنها برای یک ثانیه زیستن کفایت می‌کند می‌توان قرن‌ها زندگی کرد!»

سپس از بلورهای نمکی سخن می‌گوید که مربوط به صد میلیون سال قبل است و در آن فسیل‌هایی از باکتری‌های آن زمان وجود داشته، و نامبرده آن را در محیط مناسبی کشت کرده و زنده شده و تکثیر نسل نموده - یعنی در حقیقت این باکتری‌ها بعد از یکصد میلیون سال از خواب بیدار شده‌اند. - نامبرده بعد از این ماجرا این بلورها را از نقاط مختلف جهان از جمله از مناطقی که مربوط به ششصد میلیون سال قبل! است جمع‌آوری کرده، و فسیل‌های باکتری‌های آن را کشت می‌نماید؛ و با نهایت تعجب می‌بیند آنها نیز از خواب گران خود برخاستند! و به این ترتیب رکورد ششصد میلیون سال عمر را برای این موجودات زنده ذره‌بینی ثابت می‌کند!

او معتقد است از نظر علمی این امر دربارهٔ انسان نیز می‌تواند وجود داشته باشد (و این انجماد درست در لحظهٔ قبل از مرگ صورت می‌گیرد و با شرایط خاصی حاصل می‌شود که هیچگونه لطمه‌ای بر ارگان‌های بدن وارد نشود).<sup>(۱)</sup>

ما هرگز ادعا نمی‌کنیم که اصحاب کهف در شرایط انجماد زندگی می‌کردند؛ همین اندازه می‌گوییم اگر خواب بسیار عمیق باشد و دستگاه‌های بدن فوق‌العاده آهسته کار کنند سوخت و ساز بدن به قدری کم می‌شود که ممکن است ذخیره‌های موجود در بدن جوابگوی قرن‌ها زندگی باشد، چرا که این یک خواب طبیعی نبوده، و به فرمان خدا در یک شرایط استثنایی، و در یک فضای مخصوصی بوده که به گفتهٔ قرآن هرگز آفتاب به درونش نمی‌تابیده. ﴿وَتَرَى الشَّمْسَ إِذَا طَلَعَتْ تَزَاوَرُ عَنْ كَهْفِهِمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَإِذَا غَرَبَتْ تَقْرِضُهُمْ ذَاتَ الشِّمَالِ﴾<sup>(۲)</sup>: «و (اگر در آن جا بودی) خورشید را می‌دیدی که به هنگام طلوع، به سمت راست غارشان متمایل می‌گردد؛ و به هنگام غروب، به سمت چپ؛ و آنها در فراخنایی از آن (غار) قرار داشتند.»

مسئلهٔ خواب‌های طولانی در عصر ما - با توجه به وضع بسیاری از جانداران که مسلم شده است سرتاسر زمستان در خواب فرو می‌روند یعنی زمستان خوابی دارند - مسئله‌ای است حل شده. در این نوع خواب‌ها فعالیت حیاتی تقریباً متوقف می‌گردد، و تنها شعلهٔ بسیار ضعیفی از آن روشن است. ضربان قلب به قدری خفیف می‌شود که قابل احساس نیست، در این گونه موارد بدن انسان را می‌توان به کوره‌های عظیمی تشبیه کرد که به هنگام خاموش شدن تنها شمعک

۱. دانستنی‌ها، آذرماه ۱۳۶۱، شماره ۸۰.

۲. سوره کهف، آیه ۱۷.

کوچکی از آن در حال اشتعال است، واضح است مقدار مواد انرژی‌زا را که یک کوره عظیم در یک روز برای سوختن کامل لازم دارد ممکن است خوراک صدها سال یک شمعک کوچک باشد.

دانشمندان می‌گویند: نه تنها جانداران خون سرد که بعضی از حیوانات خون گرم نیز زمستان خوابی دارند. در دوران زمستان خوابی، فعالیت‌های حیاتی بسیار کند می‌شود و چربی ذخیره بدن آنها به تدریج مصرف می‌گردد.<sup>(۱)</sup>

هدف بیان کیفیت خواب اصحاب کهف نیست؛ بلکه هدف در واقع بیان دو امر است:

نخست آن‌که خواب آنها اجمالاً یک خواب عادی و معمولی نبوده، به خصوص این‌که قرآن می‌فرماید: «اگر از حال آنان آگاه می‌شدی، از آنان می‌گریختی؛ و تمام وجودت را وحشت فرا می‌گرفت!»: ﴿لَوْ اَطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَيَّتَ مِنْهُمْ فِرَاراً وَ لَمَلَيْتَ مِنْهُمْ رُعْباً﴾<sup>(۲)</sup>.

دیگر این‌که در این گونه خواب‌ها محاسبات خواب‌های معمولی حاکم نیست و ممکن است سوز و ساز بدن به قدری کم شود که مشکل تغذیه به کلی از میان برود.

## ۵. ماجرای فرار بنی اسرائیل

نمونه دیگر ماجرای است که در قرآن در سوره بقره آمده است؛ درباره

۱. دائرة المعارف، فرهنگ نامه، ماده زمستان خوابی.

۲. سوره کهف، آیه ۱۸.

گروهی که هزاران نفر بودند و از ترس مر ، خانه و دیار خود را ترک کرده، فرار نمودند؛ ولی این فرار باعث نجات آنها نشد و به فرمان خدا همه گرفتار چنگال مر شدند، سپس خداوند آنها را زنده کرد. ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ﴾<sup>(۱)</sup>.

به گفته مفسران آنها گروهی از بنی اسرائیل بودند که به خاطر فرار از وبا و یا طاعون از دیار خود گریختند، ولی چیزی نگذشت که به همان بیماری از جهان رفتند. یکی از پیامبران بنی اسرائیل به نام «حزقیل» از آنجا عبور کرد و از خدا خواست آنها را زنده کند، و خداوند به عنوان نمونه‌ای از احیای مردگان (در برابر منکران معاد) آنها را زنده کرد.

در بعضی از روایات آمده که آنها در یکی از شهرهای شام زندگی می‌کردند و گه‌گاه طاعون در میان آنها واقع می‌شد؛ هر زمان مقدمات آن را احساس می‌کردند ثروتمندان که دارای قدرت کافی بودند شهر را ترک می‌کردند، و فقرا باقی می‌ماندند و مر و میر در میان آنها زیاد واقع می‌شد؛ ولی آنها که بیرون می‌رفتند غالباً جان سالم بدر می‌بردند. بعداً تصمیم گرفتند که هر زمان احساس وقوع طاعون کنند همگی خارج شوند و چنین کردند ولی هیچ‌کس نجات نیافت و همگی به فرمان خدا از دنیا رفتند.<sup>(۲)</sup>

البته در آیه فوق اشاره‌ای به این نکته نشده که هدف از این احیاء بعد از موت نشان دادن صحنة معاد در این جهان بوده؛ ولی در بعضی از روایات که در

---

۱. سوره بقره، آیه ۲۴۳.

۲. مجمع‌البیان، تفسیر فخررازی، و تفسیر نورالثقلین (ذیل آیه مورد بحث).

توضیح این ماجرا آمده تصریح شده که چنین هدفی در کار بوده است.<sup>(۱)</sup> باز در اینجا به تفسیر انحرافی بعضی از مفسران به اصطلاح روشنفکر برخورد می‌کنیم! از آنجا که این سرگذشت به هر حال جنبه خارق عادت دارد و می‌دانیم هضم این گونه امور برای بعضی از این افراد مشکل است، از این رو وقوع چنین حادثه‌ای را به شکلی که ظاهر قرآن حکایت می‌کند، به کلی انکار کرده، و آن را تنها بیان یک مثال! برای حیات و مرگ امّت‌ها - که در واقع کنایه‌ای از پیروزی و شکست آنها است، - دانسته‌اند!

آنها می‌گویند: آیه فوق از گروهی خبر می‌دهد که قوت و قدرت و استقلال خود را به کلی از دست دادند به گونه‌ای که همچون یک امّت مرده بودند؛ سپس از خواب غفلت بیدار شدند و به لطف پروردگار، قدرت و استقلال خود را باز یافتند.<sup>(۲)</sup>

ولی می‌دانیم هرگاه پای این گونه تفسیرها و توجیه‌ها به حوزه قرآن کشیده شود، بسیاری از حقایق قرآنی قابل انکار خواهد بود؛ و هرکس می‌تواند آیات روشن را با میل و اراده خود تفسیرهایی مطابق دلخواه خود کند، و قرآنی که رهبر و راهنمای انسان‌ها است تبدیل به ابزاری می‌شود برای توجیه افکار و سلیقه‌های شخصی این و آن! و به جای این که راهبر باشد، دنباله‌رو خواهد شد! تفسیر به رأی که در روایات اسلامی شدیداً از آن نهی شده؛ و کسی که قرآن را تفسیر به رأی کند همانند کسی شمرده شده که از آسمان به زمین سقوط کند، همین‌گونه تفسیرها است که خارج از موازین و قواعد مربوط به فهم الفاظ است.

---

۱. مجمع‌البیان، جلد ۱ و ۲، صفحه ۳۴۷.

۲. المنار، جلد ۲، صفحه ۴۵۸.



اگر آنها می‌خواهند با این گونه تفسیرها صاحبان تفکر مادی را قانع کنند، آنها هرگز به این چیزها قانع نمی‌شوند؛ و اگر می‌خواهند خوارق عادات را انکار نمایند، چنین چیزی، نه مورد قبول طرفداران مذهب، و نه حتی مخالفان مذهب است.

۸۵۷۳

### ۶. داستان مقتول بنی اسرائیل

آخرین موردی که در قرآن مجید به عنوان نمونه عینی از احیای مردگان در این جهان آمده است سرگذشتی مربوط به جمعی از بنی اسرائیل است. در این ماجرا یک نفر سرشناس از میان آنها به طرز مرموزی کشته شد، و برای پیدا کردن قاتل اختلاف در میان بنی اسرائیل بالا گرفت؛ و هر قبیله‌ای این قتل را به قبیله دیگری نسبت می‌داد. ادامه این کشمکش ممکن بود منجر به فتنه عظیمی شود، لذا دست به دامن موسی علیه السلام زدند؛ او هم با استمداد از الطاف الهی از طریق اعجاز آمیزی که مورد قبول همه واقع گشت مسأله را حل نمود.

به این طریق که دستور داد گاوی را سربیرند، البته سربیردن آن گاو به سادگی صورت نگرفت، و بهانه جویان بنی اسرائیل درباره اوصاف آن گاو کراراً به موسی علیه السلام مراجعه کردند و با سؤالات بی‌جا و بی‌معنا کار را به عقب انداختند؛ سرانجام گاوی را با اوصاف خاصی سربیردند و قسمتی از بدن آن را بر مقتول زدند، به فرمان خدا چند لحظه زنده شد و قاتل خویش را معرفی کرد.

قرآن در آخرین بخش این ماجرا می‌فرماید: «و (به یاد آورید) هنگامی را که

فردی را به قتل رساندید؛ سپس درباره (قاتل) او به نزاع پرداختید؛ و خداوند آنچه را پنهان می‌کردید، آشکار می‌سازد. - سپس گفتیم: قسمتی از گاو را به مقتول بزنید (تا زنده شود و قاتل را معرفی کند). خداوند این گونه مردگان را زنده می‌کند؛ و آیات خود را به شما نشان می‌دهد؛ شاید بیندیشید»: ﴿وَإِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَادَّارَأْتُمْ فِيهَا وَاللَّهُ مُخْرِجٌ مَّا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ - فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بَعْضَهَا كَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَى وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾<sup>(۱)</sup>.

عجیب این‌که در اینجا قطعه‌ای از بدن مرده را به بدن مرده دیگری می‌زنند تا زنده شود و حقیقت امر را بازگو کند!، چه ارتباطی در میان این دو وجود دارد؟ و این اثر از کجا برمی‌خیزد؟ مسلماً این یک سرّ الهی است که جز ذات پاک او کسی از آن آگاه نیست، همین اندازه سهولت و آسانی کار را روشن می‌سازد که مسأله احیای مردگان در جهان دیگر در پیشگاه قدرت خدا به همین سادگی است. ضرورتی ندارد که همیشه موجود زنده از موجود زنده دیگر متولد شود؛ بلکه ممکن است به فرمان خدا جرعه حیات و زندگی از تلاقی دو عضو برخیزد!

جمله: ﴿كَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَى﴾: «خداوند این گونه مردگان را زنده می‌کند.» به وضوح بیانگر این حقیقت است که در آنجا مقتول زنده شد، و یک نمونه عینی را برای حیات انسان‌ها پس از مرگ ارائه داد.

باز در اینجا به نویسندگانی همچون نویسنده المنار برخورد می‌کنیم که اصرار دارند جمله‌ای را با این وضوح برخلاف ظاهر آن، بدون هیچ قرینه عقلی و لفظی، و بدون هیچ ضرورتی حمل کنند.

او می‌گوید: «ظاهراً چنین بوده که اگر مقتولی نزدیک شهری یافت می‌شد و قاتل او شناخته نمی‌شد، هرکس دست خود را با مراسم مذهبی خاصی در آنجا می‌شست، از خون آن مقتول تیرئه می‌شد؛ و هرکس نمی‌شست قاتل شناخته می‌شد، و معنای «احیای موتی» در اینجا حفظ خون‌هایی است که بر اثر این نزاع و کشمکش در معرض ریخته شدن بود، یعنی خداوند به وسیله این گونه احکام جلو خونریزی بیشتر را می‌گیرد!!»<sup>(۱)</sup>

همان‌گونه که قبلاً هم اشاره شد این گونه تفسیرها - که نوعی بازی با الفاظ است - اصالت کلام الله را مخدوش می‌کند، و اجازه می‌دهد که به هر آیه‌ای برای هر مقصدی استدلال کنیم و الفاظ را بر معانی کنایی و مجازی حمل نماییم بی‌آن‌که قرینه قانع‌کننده‌ای برای آن وجود داشته باشد. به علاوه هیچ نیاز و ضرورتی برای این کار وجود ندارد، زیرا پیروان مذاهب به هر حال ناچارند معجزات و خوارق عادات را بپذیرند؛ و در این صورت چه نیازی به این توجیهاست.

ضمناً انتخاب گاو برای ذبح کردن شاید به این مناسبت است که بنی اسرائیل گاو را برای قربانی انتخاب می‌کردند.

در این‌که انگیزه این قتل چه بوده؟ در روایات چنین آمده که: جوانی برای تملک اموال عمومی خود، او را به قتل رسانید - یا برای این‌که دختر او را به همسری خود درآورد - و به این ترتیب انگیزه قتل، علاقه به مال، یا زن بود (و انگیزه بسیاری از قتل‌ها در جهان همین است).

در این ماجرای عجیب (مخصوصاً در جزئیات آن)، نکات آموزنده فراوانی است که چون از موضوع بحث معاد خارج است از آن صرف نظر می‌کنیم و برای آگاهی بیشتر، شما را به تفسیر نمونه، جلد اول، صفحه ۳۰۱ تا ۳۱۱ ارجاع می‌دهیم.<sup>(۱)</sup>

این بود نمونه‌های مختلف و عینی احیای مردگان که در قرآن مجید به آنها اشاره شده است؛ و با این سخن بحث امکان معاد پایان می‌گیرد، و به سراغ دلایل عقلی وقوع آن می‌رویم.

۴۵۴

---

۱. در آیه ۵۵ و ۵۶ سوره بقره نیز اشاره‌ای به نمونه دیگری از صحنه‌های حیات بعد از مرگ شده که وقتی نمایندگان بنی اسرائیل همراه موسی علیه السلام به کوه طور رفتند، و تقاضای دیدن خدا را با چشم ظاهر داشتند، صاعقه‌ای مرگبار به کوه زد و کوه متلاشی شد؛ موسی علیه السلام مدهوش گشت، و نمایندگان بنی اسرائیل مردند، سپس خداوند آنها را زنده کرد، شاید شکر نعمت او را بجا آورند ﴿ثُمَّ بَعَثْنَاكُم مِّن بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾.

ولی از آنجا که در آیه سخنی از این معنا (که هدف از ارائه نمونه فوق معاد بوده) وجود ندارد، این آیه را در عداد آیات مورد بحث نیاوردیم. به خصوص این‌که بعضی از مفسران احتمال داده‌اند که بنی اسرائیل از مشاهده آن صاعقه عظیم بیهوش شدند، ولی نمردند و بعضی نیز «موت» را به معنای جهل، و «بعثت» را به معنای علم تفسیر کرده‌اند - آلوسی در روح المعانی این دو تفسیر را از بعضی از مفسران نقل کرده است - جلد اول، صفحه ۲۳۹ - هرچند این گونه تفسیرها مخالف ظاهر آیه است، و قابل قبول نیست.

## دلایل وقوع معاد

## اشاره:

برای اثبات معاد دلایل عقلی و منطقی متعددی وجود دارد که در قرآن مجید گاه صریحاً و گاه اشارتاً بیان شده است، به تعبیر دیگر قرآن با اشارات خود مسلمانان را به پی‌گیری این اصول و براهین ارشاد نموده است.

اصولاً قرآن مجید در هیچ‌یک از مباحث اعتقادی تکیه بر تعبّد و گفتار بی‌دلیل نکرده است؛ در همه این مباحث، ارشاد به دلایل عقلی نموده، لذا گاه یک آیه کوتاه دریچه‌ای به سوی یک دلیل مهم عقلی می‌گشاید که در مباحث توحیدی نمونه‌های زیادی از آن را دیدیم، و در مباحث معاد نیز در همین بحث با خواست خدا ملاحظه خواهیم کرد.

دلایلی که صریحاً یا اشارتاً در زمینه تحقق معاد از قرآن مجید استفاده می‌شود، عمدتاً هفت دلیل است:

۱. دلیل فطرت
۲. دلیل حکمت
۳. دلیل عدالت
۴. دلیل حرکت و هدف
۵. دلیل رحمت
۶. دلیل نفی اختلاف

۷. دلیل بقای روح

اکنون به شرح هریک از براهین هفتگانه فوق می پردازیم.

## ۱. برهان فطرت

منظور از برهان فطرت در اینجا - مانند سایر مواردی که به آن استدلال می‌کنیم - این است که انسان در اعماق جان خود اعتقاد و ایمان به حقیقتی را می‌یابد؛ و در بحث ما ایمان به وجود جهان دیگر و رستاخیز عظیم انسان‌ها و دادگاه عدل الهی را احساس می‌کند.

البته این معنا از طرق مختلف قابل توضیح و تبیین است که بعد از شرح آیات قرآن مجید در این زمینه، در بخش توضیحات به سراغ آن می‌رویم؛ اکنون به آیات زیر گوش جان می‌سپاریم:

۱. «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ

لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ»<sup>(۱)</sup>

۲. «لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ - وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ - أَيْحَسِبُ

الْإِنْسَانَ الَّذِي نَجَّمَعُ عِظَامَهُ»<sup>(۲)</sup>

### ترجمه:

۱. «پس روی خود را متوجه آیین خالص پروردگار کن. این سرشت الهی

است که خداوند، انسانها را بر آن آفریده؛ دگرگونی در آفرینش الهی نیست؛

۱. سوره روم، آیه ۳۰.

۲. سوره قیامت، آیات ۱ - ۳.



این است آیین استوار.»

۲. «سوگند به روز قیامت، - و سوگند به نفس ملامتگر (و وجدان بیدار که

رستاخیز حق است)!. - آیا انسان می‌پندارد که هرگز استخوانهای او را جمع

نخواهیم کرد؟!»

۴۵۳

## تفسیر و جمع‌بندی

### معاد در اعماق جان

شاید بسیاری گمان می‌کنند، نخستین آیه از آیات فوق، تنها اشاره به فطرت خداشناسی انسان است در حالی که دقت در آیه نشان می‌دهد، موضوع سخن در آن عام است، و تمام دین را فطری می‌شمارد، یعنی مجموعه اصول عقائد، و حتی کلیات فروع دین و احکام به صورت خلاصه در اعماق فطرت حضور دارد.

می‌فرماید: «پس روی خود را متوجه آیین خالص پروردگار کن. این سرشت الهی است که خداوند، انسانها را بر آن آفریده؛ دگرگونی در آفرینش الهی نیست؛ این است آیین استوار؛ ولی اکثر مردم نمی‌دانند.»: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ».

به طوری که ملاحظه می‌کنید، واژه «دین» دوبار در آیه فوق تکرار شده که اشاره به مجموع حقایق دینی است؛ و قابل توجه این که در یک جمله می‌فرماید: این آفرینش الهی است؛ و بعد می‌افزاید: دگرگونی در آفرینش خدا نیست؛ و بار

سوم روی این مسأله تأکید کرده می‌فرماید: این آیین پابرجا است.

به این ترتیب سه بار روی فطری بودن دین، برای انسان‌ها در این آیه تکیه شده است.<sup>(۱)</sup>

از مجموع این آیه استفاده می‌شود که نه تنها مسأله خدانشناسی؛ بلکه اعتقاد به رستخیز و دادگاه بزرگ عدل الهی نیز در فطرت آدمی نهاده شده است. قابل توجه این‌که در روایات اسلامی که در تفسیر این آیه وارد شده نیز اشارات روشنی به این معنا دیده می‌شود.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که در پاسخ سؤال از معنای «فطرت» در این آیه شریفه فرمود: «هِيَ الْإِسْلَامُ»: «منظور از این فطرت، اسلام است.»<sup>(۲)</sup> در تفسیر درالمنثور از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین نقل شده که: «فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا، دِينَ اللَّهِ»: «فطرتی که خداوند مردم را بر آن آفرید، دین خدا است.»<sup>(۳)</sup>

و در حدیث معروفی که از طرق شیعه و اهل سنت نقل شده می‌خوانیم که همه انسان‌ها بر فطرت (اسلام) متولد می‌شوند؛ مگر این‌که پدران و مادران آنها را به آیین یهودی‌گری یا نصرانیت و مجوسیت متوجه سازند.<sup>(۴)</sup>

۱. «حنیف» به معنای خالص یا خالی از هرگونه انحراف به سوی گمراهی است، و ریشه اصلی آن به معنای تمایل است، منتها در اینجا تمایل به سوی حق را معنا می‌دهد، «فطرت» در اصل از ماده «فطر» (بر وزن سطر) به معنای شکافتن است، و از آنجا که به هنگام آفرینش گویی پرده عدم شکافته می‌شود، این واژه در معنای خلقت و آفرینش به کار رفته است، «قیم» از ماده «قیام» به معنای ثابت و پابرجا و مستقیم است.

۲. نورالثقلین، جلد ۴، صفحه ۱۸۴، حدیث ۵۴.

۳. درالمنثور، جلد ۵، صفحه ۱۵۵.

۴. درالمنثور، جلد ۵، صفحه ۱۵۵ و تفسیر جامع الجوامع ذیل آیه مورد بحث.

در دوّمین آیه، خداوند به دو موضوع سوگند یاد کرده است: به روز قیامت، و وجدان بیدار انسان‌ها (نفس ملامت کننده) ﴿لَا أُقْسِمُ بِیَوْمِ الْقِیَامَةِ - وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللّوَّامَةِ﴾.

بعضی معتقدند: «لا» در دو آیه فوق، همان معنای نفی را می‌رساند، و مفهومش این است که من به این دو موضوع سوگند یاد نمی‌کنم، و هدف آن است که مقصود را به نحو مؤکدتری القاء کند، مثل این است که گاه به دیگری می‌گوییم: من به جان تو سوگند یاد نمی‌کنم؛ اشاره به این‌که برتر از سوگند است. ولی غالب مفسران، «لا» را زائده و برای تأکید می‌دانند؛ بنابراین خداوند هم به روز قیامت سوگند یاد کرده و هم به نفس لوّامه.

نفس لوّامه همان وجدان اخلاقی انسان است که وقتی خطایی از او سرزند، خویشتن را ملامت می‌کند. هر قدر خطا سنگین‌تر باشد، سرزنش و عذاب وجدان شدیدتر است، تا آنجا که بعضی از افراد به هنگام ارتکاب گناهان یا جنایات بزرگ دست به انتحار می‌زنند تا خود را از شکنجه وجدان رها سازند، و بسیاری از ما نمونه‌هایی از آن را در مورد قاتلان و خطاکاران بزرگ شنیده یا دیده‌ایم.

ذکر این دو (روز قیامت و نفس لوّامه) در کنار هم به عنوان دو موضوع بزرگ و با ارزش که می‌توان به آن سوگند یاد کرد، اشاره به رابطه آن دو با یکدیگر است.

روز قیامت دادگاه بزرگ الهی و نفس لوّامه نیز دادگاه و رستخیز کوچکی در

جان هر انسان است؛ یا به تعبیر دیگر اشاره به این است که شما چگونه در مورد دادگاه قیامت تردید می‌کنید در حالی که نمونه کوچک آن را در همین دنیا در درون جان خود می‌یابید؟ و بارها آزموده‌اید که هنگام انجام کار نیک، روحتان مملو از نشاط و شادی می‌شود، این آرامش و رضایت وجدان، پاداشی است که روحتان به شما می‌دهد، و هنگام انجام کار بد ناراحت می‌شوید، و از درون جان شلاق می‌خورید و می‌سوزید و ناله می‌کنید، و این کیفری است که دادگاه وجدان به شما می‌دهد!

چگونه ممکن است در درون هر یک از شما، این محکمه الهی باشد، ولی در مجموعه این جهان بزرگ، محکمه بزرگی وجود نداشته باشد؟!

جالب این‌که در اینجا برای اثبات روز قیامت، به روز قیامت، سوگند یاد شده، گوئی می‌فرماید: سوگند به روز قیامت که قیامت حق است.<sup>(۱)</sup>

در این جا این سؤال پیش می‌آید که اگر سوگند مزبور برای مؤمنان است، نیازی به این بحث نیست، و اگر برای منکران است چگونه به چیزی که آنها قبول ندارند سوگند یاد شده؟!

بعضی از مفسران برای حل این مشکل، کلمه «رب» در تقدیر گرفته و گفته‌اند: معنای آیه چنین است که سوگند به پروردگار قیامت که قیامت واقع خواهد شد.<sup>(۲)</sup>

این احتمال نیز داده شده است که این سوگند برای کسانی است که اصل روز

---

۱. توجه داشته باشید که «مقسم له» (چیزی که سوگند برای آن یاد شده) در آیه محذوف است، و از جمله بعد استفاده می‌شود و در تقدیر چنین است. «لَتُبْعَنَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ».

۲. تفسیر کبیر فخر رازی، جلد ۳۰، صفحه ۲۱۶.

قیامت را قبول داشتند، ولی در جزئیات آن شک و تردید می نمودند، لذا قرآن به اصل روز قیامت قسم یاد می کند برای اثبات ذکر جزئیاتی که در آیات بعد آمده است.

تفسیر دیگری که در این جا وجود دارد، و شاید از دو تفسیر گذشته بهتر است، این است که قرآن مسأله روز قیامت را در برابر منکران، به خاطر فطری بودنش چنان مسلم شمرده که حتی برای اثبات آن به خودش سوگند یاد نموده است به تعبیر دیگر، از فطرت آنها گرفته، و در برابر آنها استدلال نموده است. اما مفسران در توضیح نفس لوامه بیانات گوناگونی دارند، تا آنجا که بعضی از مفسران شش تفسیر در این باره نقل کرده اند: گاه آن را اشاره به نفس مؤمن دانسته اند، که در کوتاهی ها خویش را ملامت می کند.

گاه اشاره به نفس کافر، که هنگام مشاهده نتایج اعمال در قیامت، خویش را سرزنش می نماید.

گاه به معنای اعم از مؤمن و کافر؛

گاه اشاره به حضرت آدم علیه السلام بعد از ماجرای خارج شدنش از بهشت دانسته اند.

ولی آنچه مناسب تر از همه، برای مقام سوگند - که دلیل بر شرافت است - و برای قرار گرفتن در کنار «یوم القیامة» می باشد، این است که اشاره به نفوس مؤمنانی است که هنوز به سرحدّ والای کمال نرسیده اند.

توضیح این که: نفوس انسانی به سه گروه تقسیم می شود: گروهی کاملاً ظلمانی است، نه ارزش سوگند را دارد، نه بیداری و حرکتی به سوی کمال در آن

ظاهر است، و نه نشانه‌ای از یوم القیامة، آنها دارای نفس اماره‌اند که پیوسته امر به سوء و بدی می‌کند.

نفوس دیگری نیمه نورانی است؛ در طریق حقّ به سوی کمال سیر می‌کند، هرگاه به مقتضای جنبهٔ ظلمانی‌ش مرتکب خطا می‌شود، بر اثر نور ایمان بیدار می‌گردد و به ملامت خویش می‌پردازد؛ ملامتی که وسیله‌ای برای تکامل یافتن است و این نفسی است با ارزش و نمونهٔ کوچکی است از صحنهٔ قیامت و آن را نفس لَوّامه گویند.

سوم نفوسی است که یکپارچه نور و روشنایی و صفا است؛ از مرحلهٔ لَوّامه گذشته و به مرحله اطمینان و آرامش رسیده، و مخاطب با خطاب «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ» گردیده است، با خطاب «اُرْجِعِي» مأمور به بازگشت به مبدء کمال مطلق شده، و در سلک بندگان خالص خدا درآمده، و به مقتضای «رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً» هم او از خدا خوشنود است و هم خدا از او.

کوتاه سخن در تفسیر آیه و چگونگی دلالت آن بر مقصود این است که قرار گرفتن این دو سوگند در کنار هم - با توجه به فصاحت و بلاغت قرآن - نمی‌تواند تصادفی و بی‌ارتباط باشد؛ بلکه حتماً پیوندی میان روز قیامت و نفس لَوّامه وجود دارد. آن پیوند چنین است که هر انسانی اگر بر اثر تعلیمات غلط از فطرت اصلی تهی نشده باشد دارای وجدانی است که در برابر بدی‌ها او را سرزنش، و در مقابل نیکی‌ها تشویق می‌کند، و این وجدان که وجدان شخصی و دادگاه کوچکی که در درون جان انسان است حکایت از این دارد که عالم بزر باید دارای وجدان بزرگی باشد، تا به ملامت و مجازات مجرمان برخیزد؛ آن وجدان

بزر چیزی جز دادگاه قیامت نیست.

۸۵۰۸

## توضیحات:

### ۱. رستاخیز در تجلیگاه فطرت

گرچه مسائل فطری، درک شدنی است، نه استدلالی، دیدنی است نه گفتنی؛ بلکه هرکس باید در اعماق جان خود کاوش کند و آن را بیابد، ولی با این حال برای این که به همگان برای این کاوش کمک شود تا بهتر و آسان تر بتوانند پیام درون خود را بشنوند، و آگاهانه تر سطور فطرت را بخوانند، و از سوی دیگر در برابر منکران این پیام فطری، سخن قابل قبولی داشته باشند، توضیحات زیر ضروری به نظر می رسد:

### ۱. اگر برای فنا آفریده شده ایم، عشق به بقاء چه مفهومی دارد؟

هیچ کس نمی تواند این حقیقت را انکار کند که از مر به معنای نیستی گریزان است، و خواهان طول عمر؛ بلکه حیات جاویدان می باشد. تلاش برای طولانی شدن عمر، کوشش برای به دست آوردن اکسیر جوانی، اظهار علاقه به یافتن سرچشمه آب حیات که نشانه های آن در جای جای تاریخ بشر، و کوشش های دانشمندان، و سروده های شعرا دیده می شود، همه دلیل بر این است که انسان ذاتاً خواهان بقاء است؛ حتی علاقه انسان به حیات فرزند خود که دنباله حیات او محسوب می شود، نشانه ای از این عشق غریزی است. اگر ما برای فنا آفریده شده ایم، وجود این غریزه در ما بی معنا است، و در

حقیقت یک عشق مزاحم و بی دلیل است. چگونه ممکن است خداوند حکیم چنین موضوع زائد و مزاحمی را در ما بیافریند. (توجه داشته باشید بحث‌های معاد بعد از قبول بحث‌های توحید و ایمان به ذات پاک خدا است.)

اصولاً وجود یک گزینه در انسان، دلیل بر این است که در بیرون وجود او، طریق اشباع و پاسخگویی به آن هست، تشنگی دلیل بر وجود آب، و گرسنگی دلیل بر وجود غذا است، میل به جنس مخالف دلیل بر وجود آن است، و گرنه با حکمت حکیم سازگار نیست.

بنابراین عشق به بقاء که به طور فطری در انسان‌ها وجود دارد، نشانه روشنی بر زندگی جاویدان محسوب می‌شود.

در اینجا دانشمند معروف مرحوم فیض کاشانی، سخن ظریفی دارد؛ او می‌گوید:

«چگونه ممکن است نفوس انسانی نابود گردد با این که خداوند در طبیعت او به مقتضای حکمتش عشق به هستی و بقا را آفریده است؛ و در درون جان‌ش کراهت عدم و فنا را؟! از سوی دیگر این مسأله ثابت و یقینی است که بقاء و دوام در این جهان امری است محال. اگر جهان دیگری وجود نداشته باشد که انسان به آن انتقال یابد این مسأله غریزی و ارتکازی که خداوند در فطرت انسان به ودیعه نهاده، یعنی محبت بقای همیشگی و حیات جاودانی، باطل و بیهوده خواهد بود، و خداوند حکیم، برتر از آن است که چنین کار لغوی کند.»<sup>(۱)</sup>

یا به گفته بعضی از دانشمندان معاصر، تشنگی بشر نسبت به زندگی جاویدان



چنان جهان‌گیر است که به هیچ وجه نمی‌توان پذیرفت که این آرزو برآورده نمی‌شود.

**۲. اگر رستاخیز فطری نیست چرا این عقیده در طول تاریخ از انسان‌ها جدا نشده؟**

عادات و رسوم ملت‌ها دائماً در تغییر و تبدیل است، فرهنگ‌ها عموماً دست‌خوش دگرگونی هستند؛ لذا تنها اموری می‌تواند در طول تاریخ بشر، در برابر گذشت زمان پایدار بماند که ریشه‌هایی در اعماق فطرت داشته باشد. بنابراین بیان، جداسازی مسائل فطری از امور عادی، کار مشکلی نیست؛ به تعبیر دیگر هرگاه چیزی بتواند در میان اقوام مختلف، در طول تاریخ - هرچند در چهره‌های گوناگون - موجودیت خود را حفظ کند، بهترین نشانه فطری بودن آن است و این امر در مورد مسأله توجّه انسان به زندگی پس از مرگ کاملاً صادق است. (دقت کنید)

امروز جامعه‌شناسان به ما می‌گویند: اعتقادات مذهبی، و از جمله عقیده به حیات بعد از مرگ، همواره در میان انسان‌ها (حتی بشرهای قبل از تاریخ) وجود داشته است.

به عنوان نمونه در کتاب جامعه‌شناسی (ساموئیل کینگ) می‌خوانیم: «امروز در سرتاسر جهان نه تنها مذهب وجود دارد، بلکه تحقیقات دقیق نشان می‌دهد که طوایف نخستین بشر نیز دارای نوعی مذهب بوده‌اند، چنان‌که اسلاف انسان امروزی (نئاندرتالها) نیز دارای قسمی مذهب بوده‌اند، زیرا مرده‌های خودشان را

به وضع مخصوصی به خاک می سپردند، و ابزارکارشان را کنارشان می نهادند، و بدین طریق عقیده خود را به وجود دنیای دیگر به ثبوت می رساندند.»<sup>(۱)</sup> این عمق نفوذ عقائد مذهبی بهترین نشانه فطری بودن آن است.

**۳. آیا باور کردنی است که در درون جان ما، دادگاه کوچکی باشد ولی در این عالم بزرگ محکمه عدل نباشد؟**

وجود وجدان اخلاقی یا به تعبیر دیگر محکمه درونی برای همه قابل احساس است. چه کسی است که از انجام یک خدمت بزرگ انسانی و نجات گروهی از مظلومان و محرومان، احساس لذت و شادی نکند؟ و چه کسی است که بعد از انجام یک جنایت، نوعی اضطراب و فشار و ناراحتی در درونش احساس ننماید؟ (البته سخن از جنایتکاران حرفه‌ای که بر اثر تکرار گناه، طبیعت نخستینشان مسخ شده، نیست، سخن از افراد معمولی است) از اینجا روشن می شود که ایمان به معاد در عمق سرشت انسانها وجود دارد، بی آن که نیاز به استدلال دیگری باشد، هرچند دلایل عقلی در این زمینه فراوان است.

## ۲. برهان حکمت

### اشاره:

یک مطالعه اجمالی در وضع جهان هستی نشان می‌دهد که همه چیز بر اساس هدف و حکمت و نظم و برنامه‌ای آفریده شده است.

حال اگر نظری به زندگی انسان بیفکنیم و چنین فرض کنیم که مر برای او پایان همه چیز است، چند روزی در این دنیا با هزاران زحمت و مشکل زندگی کردن، و مقادیری غذا و آب خوردن و نوشیدن، و بعد برای همیشه از هستی چشم پوشیدن، مسلماً چنین چیزی نمی‌تواند هدف آفرینش انسان بوده باشد، و به این ترتیب خلقت او عبث و بیهوده و بی‌محتوی خواهد بود. و این چیزی است که با حکمت خداوند حکیم هرگز سازگار نیست.

همین معنا در آیات قرآن مجید به شکل زنده‌ای منعکس شده است؛ در این راستا به آیات زیر گوش جان می‌سپاریم:

۱. «أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ»<sup>(۱)</sup>.

۲. «وَمَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَإِنَّ السَّاعَةَ

لَآتِيَةٌ»<sup>(۲)</sup>

۱. سوره مؤمنون، آیه ۱۱۵.

۲. سوره حجر، آیه ۸۵.

۳. ﴿أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى - أَلَيْسَ ذَلِكَ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يُحْيِيَ  
الْمَوْتَى﴾. (۱)

### ترجمه:

۱. «آیا گمان کردید شما را بیهوده آفریده‌ایم، و به سوی ما بازگرداننده

نمی‌شوید؟!»

۲. «ما آسمانها و زمین و آنچه رامیان آن دو است، جز بحق نیافریدیم؛ و

قیامت به یقین فرا خواهد رسید.»

۳. «آیا انسان گمان می‌کند بی هدف رها می‌شود؟! - آیا چنین کسی قادر

نیست که مردگان را زنده کند؟!»

﴿﴾

### تفسیر و جمع‌بندی

#### بدون معاد زندگی نامفهوم است

در نخستین آیه، قرآن مجید، طی جمله کوتاه و پرمعنایی، یکی از روشن‌ترین دلایل معاد را بیان کرده است؛ می‌فرماید: «آیا گمان کردید شما را بیهوده آفریده‌ایم، و به سوی ما بازگرداننده نمی‌شوید?!»: ﴿أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ﴾.

یعنی اگر قیامتی در کار نبود، و زندگی شما خلاصه در این چند روز دنیا

می‌شد، حیات شما پوچ و بیهوده و بی‌معنا بود، این حیات جاویدان است که به زندگی شما در این جهان مفهوم می‌بخشد، و آن را از عبث بودن درآورده با حکمت خدا هماهنگ می‌کند.

لذا به دنبال این آیه می‌فرماید: «پس بلند مرتبه است خداوندی که فرمانروای حق است!»: ﴿فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ﴾.

وجود او سراسر حق است، و باطل را در آن راهی نیست؛ و کار عبث و بی‌هدف، باطل است، و باطل با حق سازگار نمی‌باشد.

واژه «عَبْثٌ» به گفته مقایس اللغه و مفردات در اصل به معنای مخلوط کردن است؛ سپس به اموری که هدف صحیحی را دنبال نکند اطلاق شده است.

به گفته لسان العرب، به معنای بازی کردن است، هرچند معنای مخلوط کردن را نیز از معانی آن شمرده‌اند؛ و در مجموع به کارهای بیهوده، بی‌اساس، نامعقول و خالی از غرض عقلایی اطلاق می‌شود؛ و این معنا در آفرینش انسان راه ندارد.

۴۵۰۴

در دوّمین آیه همان مطلب در قالب دیگری ریخته شده؛ می‌فرماید: «ما آسمانها و زمین و آنچه رامیان آن دو است، جز بحق نیافریدیم.»: ﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ﴾.

سپس بلافاصله می‌افزاید: «و قیامت به یقین فرا خواهد رسید (و جزای هر کس به او می‌رسد)»: ﴿وَإِنَّ السَّاعَةَ لَأْتِيَةٌ﴾.

ذکر این دو جمله با یکدیگر، ممکن است اشاره به این باشد که هدف از

آفرینش این جهان بزرگ با تمام شگفتی‌ها و برکات و نعمتهایش و با تمام اسرار و عجایبش اگر تنها برای این چند روزه زندگی پست مادی دنیا بود، یک آفرینش باطل و فاقد حق بود؛ آنچه حقانیت به آن می‌بخشد و به آن هدف می‌دهد، همان زندگی جاویدان سرای دیگر است.

در آیه گذشته، سخن از عبث نبودن آفرینش انسان بود، و در این آیه، سخن از حق بودن آفرینش کل جهان است، و هر دو به یکجا منتهی می‌شود؛ و آن این‌که زندگی دنیا، بریده از زندگی آخرت بیهوده و باطل و بی‌محتوی است؛ و این کاری است که از حکیم، هرگز سر نمی‌زند.

در تفسیرالمیزان آمده است که منظور از حق در این آیه، نقطه مقابل لعب و باطل است، و جمله «وَإِنَّ السَّاعَةَ لَأْتِيَةٌ» گواه بر آن است، و آنها که حق را به معنای عدل و انصاف تفسیر کرده‌اند تفسیرشان، درست به نظر نمی‌رسد.<sup>(۱)</sup>

قابل توجه این‌که در پایان همین آیه، پیامبر را دستور به عفو و بخشش می‌دهد؛ بخششی زیبا که حتی آمیخته با ملامت و سرزنش نباشد. «فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ».

این تعبیر ممکن است اشاره به آن باشد که ای پیامبر! چون هدف آفرینش تربیت انسان‌ها و آماده ساختن برای جهان دیگر است؛ باید تمام اصول تربیت را به کاربندی که از جمله آنها عفو و گذشت و محبت و مدارا، مخصوصاً در برابر افراد نادان و متعصب است.

این نکته نیز قابل توجه است که مفهوم آیه اول این است که اگر زندگی

---

۱. تفسیرالمیزان، جلد ۱۲، صفحه ۱۹۹.

آخرت نبود، آفرینش انسان عبث بود؛ و مفهوم آیه دوم (طبق تفسیر بالا) این است که اگر آخرت نبود، آفرینش کلّ جهان باطل و بیهوده بود، شاید از این نظر که محصول اعلاء و ثمره شجره آفرینش جهان انسان است، و اگر حیات جاودان آخرت در کار نباشد، هم آفرینش ثمره (انسان) بیهوده است و هم شجره (جهان)!

تعبیر به «مَا بَيْنَهُمَا» (آنچه در میان زمین و آسمان وجود دارد) شامل اصناف فرشتگان، همچنین نور و حرارت و ابر، هوا و انواع گازها؛ بلکه از یک نظر شامل اصناف موجوداتی که بر صفحه زمین زندگی می‌کنند، اعم از انسان، انواع جانداران دیگر و گیاهان می‌شود.

۴۰۰۳

در سوّمین و آخرین آیه، اشاره به هدف آفرینش انسان کرده و آن را با مسأله معاد مربوط می‌سازد، می‌فرماید: «آیا انسان گمان می‌کند بی هدف رها می‌شود؟!»: ﴿أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى﴾.

سپس به پیدایش انسان از آب ناچیز (نطفه) و پاره‌ای از مراحل تکامل او در رحم اشاره کرده؛ می‌افزاید: «آیا چنین کسی قادر نیست که مردگان را زنده کند؟!»: ﴿أَلَيْسَ ذَلِكَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَىٰ﴾.

به این ترتیب روشن می‌شود هدفدار بودن وجود انسان بدون پیوند با حیات بعد از مرگ، حاصل نمی‌گردد.

مسلماً فعل خداوند حکیم بی‌هدف نیست، و مسلماً هدف افعال او به

خودش باز نمی‌گردد، چرا که او از هر نظر بی‌نهایت و غنی بالذات است؛ پس به بندگان باز می‌گردد. حال آیا زندگی کوتاه دنیا که آمیخته با انواع ناملائمات و مصائب است می‌تواند هدف این آفرینش بزرگ باشد؟ قطعاً نه، بنابراین راهی جز قبول عالمی دیگر که هدف سیر تکاملی انسان است باقی نخواهد بود.

«سُدی» (بر وزن هُدی) به گفته‌ی التَّحْقِيق در اصل به معنای حرکت بدون فکر و تدبیر و نظم صحیح است، به همین مناسبت به شتری که بدون ساربان در بیابان رها شده «إِبْلُ سُدی» گفته می‌شود، به رطوبت‌هایی که در شب می‌ریزد نیز «سُدی» (بر وزن وفا) می‌گویند، زیرا نظم و برنامه‌ی خاصّی ندارد، به تارهای پارچه قبل از آن‌که پود در آن بدوند، «سُدی» می‌گویند، چون در آن حال، مُهْمَل و بی‌نتیجه است.

کوتاه سخن این‌که: آیا ضمن یک استفهام انکاری می‌گوید: آیا ممکن است انسان، با آنهمه استعداد و نیروهای فکری و جسمی و امکانات گوناگون بدون هیچ برنامه‌ای به حال خود رها گردد؟ سپس از آن مسأله‌ی تکلیف و مسئولیت و معاد را نتیجه می‌گیرد.

## توضیحات

کدام عاقل زندگی چند روزه دنیا را هدف آفرینش می‌شمارد؟

بدون شک عالمی که در آن زندگی می‌کنیم، بسیار عظیم، دقیق و حساب شده است. کره زمین ما یک واحد از مجموعه منظومه شمسی، و آن نیز به نوبه خود



یک واحد از مجموعه ککهکشان است؛ و ککهکشان ما نیز یک واحد از مجموعه ککهکشان‌های بیشماری است که در این عالم وجود دارد.

در کتاب سفری به جهان‌های دور دست که مؤلف آن (پرفسور کارل گیلزین) بر بال و بر اندیشه سوار شده و در اطراف این جهان پهناور به پرواز درآمده است؛ می‌خوانیم:

«مجموعه غول پیکر ستارگان که نام دیگرش ککهکشان است؛ همین جزائر فلکی که پیرامون محور خود می‌چرخند در فواصل عظیمی از هم شناورند که فکر کردن درباره آن هم مشکل است.

هریک از این ککهکشان‌ها از چندین میلیارد ستاره تشکیل شده! و فواصل این ستارگان، گاه چنان عظیم است که نور (با آن سرعت سرسام آورش) صدها هزار سال وقت می‌طلبد تا فاصله میان دو ستاره را که در مرزهای یک ککهکشان قرار دارد طی کند!»<sup>(۱)</sup>

اگر بر این سخن این جمله را بیفزاییم که تحقیقات اخیر دانشمندان فلکی نشان می‌دهد حداقل در ککهکشان ما یکصد میلیارد ستاره وجود دارد، و تا آنجا که سر پنجه علم و دانش، آن را گشوده بالغ بر یکهزار میلیون ککهکشان در این جهان موجود است! (این از نظر عظمت)

اما از نظر دقتی که در ساختمان جزء جزء این عالم به کار رفته ساختمان یک سلول کوچک را با ساختمان یک شهر صنعتی با تمام کارخانه‌هایش می‌توان مقایسه کرد.

---

۱. سفری به جهان‌های دور دست، صفحه ۸.

و در این میان انسان حدّ اقل کامل‌ترین موجودی است که ما می‌شناسیم با ساختمان ویژه روح و جسم، و ریزه کاری‌ها و ظرافت‌ها و عجائباتش.

حال اگر بنا باشد زندگی این گل سرسبد جهان آفرینش در این خلاصه شود که چند روزی در این جهان بماند، مدّتی کودک و ناتوان، مدّتی پیر و از کار افتاده، زمانی گرفتار طوفان‌های شدید جوانی، گاه سالم، گاه بیمار، و غالباً گرفتار تهیّه مایحتاج زندگی که در خور و خواب خلاصه می‌شود؛ سپس مردن و فانی شدن، چقدر نازیبا و دور از حکمت است. می‌گوییم خداوند حکیم است یعنی تمام افعال او بر طبق حکمت می‌باشد. آیا حکمت جز این است که تمام کارهای او هدف روشن و حساب شده‌ای را تعقیب می‌کند؟ آیا هدف او ممکن است بهره‌گیری وجود خودش باشد با این‌که از همه چیز بی‌نیاز و صاحب کلّ کمالات به صورت نامتناهی است؟ و اگر نتیجه عائد بندگان می‌شود مسلماً زندگی مادّی و محدود جهان نمی‌تواند هدفی برای این آفرینش عظیم باشد، همان زندگی که با یک چشم بر هم زدن فانی می‌شود.

آیا این بدان نمی‌ماند که صنعتگری یک ماشین بسیار عظیم و دقیق صنعتی را طی سالیان دراز بسازد، همین‌که به راه افتاد، آن را درهم بکوبد و نابود کند؟ آیا به عقیده شما این کار حکیمانه است؟

آیا این شبیه به آن نیست که کودکی را با هزاران دردسر در یک رحم مصنوعی پرورش دهند، و آن‌گاه که ورزیده و آماده زندگی شد آن را بکشند؟

به همین جهت مادّیین که اعتقاد به خدا و معاد ندارند زندگی را پوچ و بی‌هدف می‌شمرند؛ و راستی هم زندگی دنیا منهای حیات رستاخیز، پوچ و

بی‌هدف است، و از این نظر حق با آنها است!

به همین دلیل، هرکس ایمان به خدا و حکمت او دارد نمی‌تواند انکار کند که با مر انسان حیات او بر چیده نمی‌شود، و این عالم حکم رحم مادر را دارد که انسان را به صورت یک جنین در خود پرورش می‌دهد و آماده تولد ثانوی در جهان دیگر می‌سازد؛ مسلماً زندگانی جنین در رحم هدف نیست بلکه مقدمه‌ای برای یک زندگی گسترده دیگر است.

### ۳. برهان عدالت

#### اشاره:

می‌دانیم از اوصاف خداوند، عدالت است؛ عدالتی که نشانه‌های آن در جای جای عالم هستی، در آسمان‌ها، در زمین، در وجود خود انسان، در ضربان قلب و گردش خون او و بالأخره در سراسر این جهان دیده می‌شود. «بِالْعَدْلِ قَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ»: «آسمان‌ها و زمین با عدالت برپا است.»<sup>(۱)</sup>

آیا انسان می‌تواند یک وصله ناجور در این عالم پهناور باشد؟ و از عدالت عمومی جهان برکنار بماند؟!

از سوی دیگر: تاریخ گذشته انسان و حوادث امروز به خوبی نشان می‌دهد که احقاق حق مظلومان، و کیفر ظالمان، هرگز در این جهان به طور کامل انجام نشده است؛ یعنی، ممکن است به صورت قضیه جزئی این مسأله دیده شود، ولی نه به صورت یک قضیه کلیه و فراگیر!

پس عدالت حاکم بر این عالم که پرتوی از عدالت خدا است ایجاب می‌کند روزی فرارسد که پرونده اعمال همه انسان‌ها بدون استثناء با دقت‌ترین حساب، مورد بررسی قرار گیرد، و این همان روزی است که رستاخیزش می‌نامیم.

---

۱. تفسیر صافی، ذیل آیه ۷، سوره رحمان.

با این اشاره به قرآن مجید باز می‌گردیم و به آیات زیر گوش جان می‌سپاریم:

۱. «أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ - مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ» (۱).
۲. «أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ» (۲).
۳. «أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاءً مَحْيَاهُمْ وَمَمَاتُهُمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ - وَخَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَلِتُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ» (۳).

#### ترجمه:

۱. «آیا مؤمنان را همچون مجرمان قرار دهیم؟! - شما را چه می‌شود؟! چگونه داوری می‌کنید?!»
۲. «آیا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند همچون مفسدان در زمین قرار دهیم، یا پرهیزگاران را همچون فاجران؟!»
۳. «آیا کسانی که مرتکب بدیها (و گناهان) شدند چنین پنداشتند که ما آنها را همچون کسانی قرار می‌دهیم که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده‌اند که حیات و مرگشان (با آنها) یکسان باشد؟! چه بد داوری می‌کنند! - و خداوند آسمانها و زمین را بحق آفریده است تا هرکس در برابر اعمالی که

۱. سوره قلم، آیات ۳۵ - ۳۶.

۲. سوره ص، آیه ۲۸.

۳. سوره جاثیه، آیات ۲۱ - ۲۲، گاهی در این زمینه به آیات دیگری نیز استدلال شده، مانند آیه ۵۹ سوره یس، آیات ۷ و ۸ سوره زلزال، و آیه ۴۷ سوره انبیاء ولی چون دلالت آنها روشن نبود از آن صرف نظر شد.

انجام داده است جزا داده شود؛ و به آنها ستمی نخواهد شد.»

۴۰۰۸

## تفسیر و جمع بندی

اگر قیامتی نباشد عدالت نخواهد بود

در نخستین آیه که در سوره قلم بعد از بیان پاداش عظیم متّقین آمده است؛ می فرماید: «آیا مؤمنان را همچون مجرمان قرار دهیم؟!»: ﴿أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ﴾.

آیا سزاوار است این دو با هم برابر باشند؟، آیا عدالت چنین چیزی را ایجاب می کند؟

سپس می افزاید: «شما را چه می شود؟! چگونه دآوری می کنید؟!»: ﴿مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ﴾.

هیچ انسان عاقلی باور نمی کند سرنوشت مُسَلِم و مجرم، مطیع و عاصی، عادل و ظالم، یکسان باشد؛ آن هم در پیشگاه خداوندی که همه کارش روی حساب و موافق اصل عدالت است.

بعضی از مفسّران دو احتمال در تفسیر این آیه داده اند: نخست این که ناظر به مسأله معاد باشد، زیرا از آنجا که مسلم و مجرم، در این دنیا غالباً یکسانند؛ بلکه گاه مجرم مواهب نامشروع بیشتری به چنگ می آورد، بنابراین برتری مسلم بر مجرم که مقتضای عدالت است باید در سرای دیگری تحقّق یابد.

دیگر این که پاسخی است برای گروهی از مشرکان که می گفتند: اگر قیامتی در

کار باشد وضع ما در آنجا مانند این دنیا خوب است (و سالی که نکوست از بهارش پیداست!) قرآن به آنها پاسخ می‌گوید: آیا چنین چیزی امکان دارد که خداوند عادل، مسلم و مجرم را یکسان قرار دهد.

ولی ظاهراً میان این دو تفسیر منافاتی نیست، و هر دو معنا ممکن است در مفهوم آیه درج گردد.

ضمناً از این آیه حاکمیت عقل به حسن و قبح و ادراکات عقلی قطع نظر از شرع نیز ثابت می‌شود. (دقت کنید)

قابل توجه این‌که فخررازی در آغاز سخنش این آیه را از دلایل حسن و قبح عقلی می‌شمرد، و می‌گوید: مطابق این آیه آنچه از اهل سنت نقل شده که جایز است خداوند کفار را در بهشت، و مطیعان را در دوزخ وارد کند؛ به حکم عقل قبیح است، ولی چون خودش از اشاعره و منکران حسن و قبح عقلی بوده، از آن چنین پاسخ می‌دهد: «انکار این مساوات و برابری به حکم فضل و احسان خدا است نه این‌که کسی بر او حقی دارد!!»<sup>(۱)</sup>

سستی این سخن ناگفته پیدا است؛ قرآن صریحاً داوری منطقی آنها را در این باره می‌طلبد، سپس با لحنی آمیخته با سرزنش و ملامت می‌فرماید: «شما را چه می‌شود؟! چگونه داوری می‌کنید؟!» یعنی این داوری شایسته یک انسان عاقل نیست، و این دلیل روشنی است بر حاکمیت عقل و منطق در این گونه امور.

دومین آیه همین معنا را با صراحت و گسترش بیشتری دنبال می‌کند؛ می‌فرماید: «آیا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند همچون مفسدان در زمین قرار دهیم»: ﴿أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ﴾. «یا پرهیزگاران را همچون فاجران؟!»: ﴿أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ﴾.

جالب این‌که در آیه قبل از این آیه اشاره به هدف‌دار بودن آسمان و زمین و آنچه در میان آن دو است می‌کند؛ و می‌فرماید: «ما آسمان و زمین و آنچه را میان آنها است بیهوده نیافریدیم»: ﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا﴾. بیهوده و باطل نبودن آفرینش آسمان و زمین از یک‌سو، و عدم برابری مؤمنان صالح با مفسدانی فاجر از سوی دیگر، ایجاب می‌کند که قیامت و دادگاه عدلی در کار باشد؛ و به این ترتیب برهان حکمت و برهان عدالت در این دو آیه به هم آمیخته شده است.

آری تنها کسی می‌تواند انکار معاد کند که هم در حکیم بودن خدا شک داشته باشد، و هم در عدالت او؛ زیرا در این صورت نه هدف شایسته‌ای برای آفرینش دنیا دیده می‌شود، و نه امتیاز روشنی برای مطیعان نسبت به فاسقان.

قابل توجه این‌که در این آیه مفسدان در برابر مؤمنان صالح قرار گرفته‌اند؛ و فاجران در برابر متقین. این مقابله اشاره لطیفی به این حقیقت است که اگر انسان ایمان و عمل صالح نداشته باشد خواه ناخواه در صف مفسدان قرار می‌گیرد، و اگر تقوا یعنی نیروی بازدارنده از گناه نداشته باشد در صف فجار خواهد بود. («فجار» از ماده «فجر» به معنای شکافتن وسیع است. گویی شخص فاجر، پرده



اطاعت و دین را پاره می‌کند.)

این آیه نیز به روشنی از حاکمیت عقل و حجیت ادراکات عقلی انسان در مورد حسن و قبح سخن می‌گوید، و دلیل روشنی بر این حقیقت است که عقل بخشی از خوب و بد را قبل از ورود شرع درک می‌کند؛ و عجب این که فخررازی در اینجا این مسأله را به طور ضمنی کاملاً پذیرفته است، در حالی که در بحث قبل انکار کرده بود!<sup>(۱)</sup>

این نشان می‌دهد که اگر انسان به وجدانش باز گردد، و حجاب‌های تعصب کنار روند، در درون جان به این واقعیت معترف است.

۸۵۷۳

در سؤمین آیه همین معنا در قالب دیگری ریخته شده؛ می‌فرماید: «آیا کسانی که مرتکب بدیها (و گناهان) شدند چنین پنداشتند که ما آنها را همچون کسانی قرار می‌دهیم که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده‌اند که حیات و مرگشان (با آنها) یکسان باشد؟!»: «أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاءً مَخْيَاهُمْ وَمَمَاتُهُمْ».

چنین کاری دور از عدالت خداوند دادگر است، و صدور چنین امر قبیحی از خدا محال است.

«چه بد داوری می‌کنند!»: «سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ».

مگر ممکن است خوب و بد، پاک و ناپاک، صالح و طالح، و مؤمن و فاسق و نور و ظلمت یکسان باشند؟! امکان ندارد.

---

۱. تفسیر کبیر فخررازی، جلد ۲۶، صفحه ۲۰۱.

در این که منظور از «سَوَاءٌ مَّحْيَاهُمْ وَمَمَاتُهُمْ» چیست؟ مفسران احتمالات متعددی داده‌اند.

گاه گفته‌اند: منظور حیات و مرگ دنیا است، چرا که ایمان و عمل صالح در تمام وجود انسان اثر مثبت می‌گذارد؛ قلب را روشن، و فکر را نورانی می‌کند، و به موازات آن هدایت و نصرت و حمایت الهی شامل حال مؤمن صالح می‌شود، در حالی که کفر و گناه، قلب را تاریک و روح را ظلمانی می‌سازد و انسان را از الطاف الهیه محروم می‌کند.

گاه گفته شده است که اشاره به حیات آخرت بعد از مرگ دنیا است؛ یعنی مردن گروه اول در حالی است که فرشتگان رحمت بر آنها نازل می‌شوند و سلام و درود می‌فرستند و بشارت ورود بهشت به آنها می‌دهند. «الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُم الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»<sup>(۱)</sup>: در حالی که هنگام مرگ گنهکاران، ملائکه عذاب بر آنها نازل می‌شوند، و بر صورت و پشت آنها می‌کوبند و آنها را به عذاب‌های دردناک الهی انداز می‌دهند. «فَكَيْفَ إِذَا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ»<sup>(۲)</sup>

احتمالات دیگری نیز در تفسیر آیه داده شده است که قابل ملاحظه نیست، ولی جمع میان دو تفسیر بالا کاملاً امکان‌پذیر است، هرچند آیه بعد از آن با تفسیر دوم سازگارتر است؛ زیرا می‌فرماید:

«خداوند آسمان‌ها و زمین را به حق آفرید است»: «خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ». «هرکس در برابر اعمالی که انجام داده است جزا داده شود؛ و به

۱. سوره نحل، آیه ۳۲.

۲. سوره محمد، آیه ۲۷.

آنها ستمی نخواهد شد: «وَلِتُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ»<sup>(۱)</sup>.  
با توجه به این که سخن از عدالت خداوند، و حقایق آفرینش آسمان و زمین،  
و پاداش و جزای عادلانه هر کس به مقدار عمل او در میان است؛ و از طرفی چنان  
که گفتیم این امر به طور کامل در این دنیا انجام نمی شود، پس باید حیات دیگری  
بعد از این مرگ باشد تا حق و عدالت حاکم گردد.

۸۰۰۸

## توضیحات:

### عدل قانون عمومی آفرینش

هرکس مختصر آشنایی با علوم طبیعی داشته باشد می داند همه موجودات  
این جهان از قانونمندی خاصی برخوردارند؛ حاکمیت این قوانین حساب شده  
است که به دانشمندان اجازه می دهد کتب علمی را بر اساس فورمول های دقیق  
تنظیم کنند؛ و حتی مثلاً برنامه های دقیق سفرهای فضائی و ورود در کرات دیگر  
را بر اساس آن مرتب نمایند.

به تعبیر دیگر به هر سو می نگریم قانون نظم و عدالت را می یابیم که بر همه  
چیز سایه افکنده است؛ و از بزرگترین منظومه های شمسی گرفته، تا کوچکترین  
ذره اتم در زیر پوشش آن قرار دارد.

از سوی دیگر انسان نمی تواند از قانون عدالت که فرمان آفریدگار در سرتاسر

---

۱. زمخشری در کشاف می گوید: جمله «وَلِتُجْزَىٰ»، عطف بر «بِالْحَقِّ» است، زیرا در آن معنای تعلیل  
می باشد (بنابراین معنا چنین می شود «خَلَقَ اللهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَلِتُجْزَىٰ...» سپس احتمال  
داده است که عطف، بر جمله محذوفی باشد و در تقدیر چنین است «خَلَقَ اللهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ  
لِيُدِلَّ بِهِ عَلَىٰ قَدْرَتِهِ وَ لِتُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ») (تفسیر کشاف، جلد ۴، صفحه ۲۹۰).

جهان هستی است مستثنی باشد، و وصله ناهم‌رنگی برای جهان خلقت گردد. زیرا این استثنا کاملاً بی‌دلیل است، و به این ترتیب یقین می‌کنیم که برای انسان نیز دادگاهی در نظر گرفته شده که همگان در آن حضور می‌یابند و سهم خود را از عدالت عمومی عالم هستی می‌گیرند.

علمای علم عقائد از قدیم الایام بر این استدلال در مسأله اثبات معاد تکیه می‌کردند، و صحنه‌هایی از مظالم بشر را ارائه می‌نمودند که در این دنیا بدون اجرای عدالت پایان گرفته؛ ظالمانی که تا آخر عمر، مرفه زندگی کرده‌اند، و مظلومانی که تا واپسین لحظه زندگی در شکنجه و عذاب بوده‌اند.

آیا ممکن است خداوند عادل به این امر راضی گردد؟ آیا این صحنه‌ها با عدالت او در تضاد نیست؟!

سپس به آسانی نتیجه می‌گرفتند که باید جهان دیگری در کار باشد تا عدل الهی در مورد انسان‌ها تجلی کند؛ و هرکس متقال ذره‌ای کار خیر کرده ببیند، و هرکس متقال ذره‌ای کار شر انجام داده، او هم نیز به نتیجه کار خود برسد.

بنابراین قیامت مظهر عدل خدا است، و پاسخ به همه این چراها.

## ۴. برهان هدف و حرکت

### اشاره:

بدون شک آفرینش انسان هدفی داشته، و برخلاف پندار مادّیین که جهان را بی‌هدف تصوّر می‌کنند؛ در جهان‌بینی الهی برای آفرینش انسان حتماً هدفی بوده است که با حرکت تکاملی خود به سوی آن هدف پیش می‌رود.

حال اگر با مر همه چیز پایان یابد مسلماً این هدف تأمین نشده است. یا به تعبیر دیگر باید حیات انسان بعد از این جهان نیز ادامه یابد تا به تکامل لازم برسد و محصولی را که در این مزرعه پاشیده است در آنجا درو کند.

کوتاه سخن این‌که قبول نمودن هدف برای آفرینش بدون پذیرش معاد ممکن نیست؛ و اگر ارتباط زندگی انسان را از جهان پس از مر قطع کنیم همه چیز شکل معماً به خود می‌گیرد.

با این اشاره به قرآن باز می‌گردیم، و به آیات زیر گوش جان می‌سپاریم:

۱. «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ»<sup>(۱)</sup>.

۲. «وَمَنْ تَزَكَّىٰ فَإِنَّمَا يَتَزَكَّىٰ لِنَفْسِهِ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ»<sup>(۲)</sup>.

---

۱. سوره انشقاق، آیه ۶.

۲. سوره فاطر، آیه ۱۸.

۳. ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾. (۱)

۴. ﴿إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ﴾. (۲)

۵. ﴿إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ﴾. (۳)

### ترجمه:

۱. «ای انسان! تو با تلاش و رنج به سوی پروردگارت می‌روی و او را ملاقات خواهی کرد.»

۲. «و هرکس پاکی (و تقوا) پیشه کند، نتیجه آن به خودش باز می‌گردد؛ و بازگشت (همگان) به سوی خدا است.»

۳. «ما از آن خداییم؛ و به سوی او باز می‌گردیم.»

۴. «آن روز قرارگاه نهایی تنها به سوی پروردگار تو است.»

۵. «در آن روز مسیر همه به سوی پروردگارت خواهد بود.»

۴۰۳

### تفسیر و جمع‌بندی

#### مسیر همه به سوی خدا است

در نخستین آیه انسان را به طور کلی مخاطب ساخته و می‌فرماید: «ای انسان!

۱. سوره بقره، آیه ۱۵۶.

۲. سوره قیامت، آیه ۱۲.

۳. سوره قیامت، آیه ۳۰. آیات متعدّد دیگری نیز در قرآن دیده می‌شود که هماهنگ با آیات فوق است و بازگشت همه را به سوی خدا می‌شمرد. مانند: آیه ۸ سوره علق، آیه ۲۲ سوره مؤمنون، آیه ۱۰۸ سوره انعام، آیه ۹۳ سوره انبیاء، آیه ۱۵ سوره جاثیه.

تو با تلاش و رنج به سوی پروردگارت می‌روی و او را ملاقات خواهی کرد.»:  
﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ﴾.

«کَدْح» (بر وزن مدح) به گفته جمعی از مفسران در اصل به معنای خراشی است که بر پوست تن وارد می‌شود؛ و به همین مناسبت به تلاش و کوشش‌هایی که در روح و جان انسان اثر می‌گذارد این واژه اطلاق می‌شود.<sup>(۱)</sup>

در مفردات راغب نیز آمده که این واژه به معنای تلاش آمیخته با رنج و تعب است. ولی در تفسیر المیزان می‌خوانیم از آنجا که در آیه مورد بحث «کَدْح» با «الی» ذکر شده به معنای سیر و حرکت است (و البته تضادی در میان این معانی نیست).<sup>(۲)</sup>

از مجموع این گفتار چنین استفاده می‌شود که قرآن مجید انسان‌ها را به کاروانی تشبیه کرده که از مرز عدم به راه افتاده، و به اقلیم وجود پای نهاده، و از آن به سوی پروردگار پیش می‌رود تا به لقاء الله برسد. تعبیر «وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُتَّبِعِي»<sup>(۳)</sup>: «اینکه همه امور به پروردگارت منتهی می‌گردد؟!» نیز ناظر به همین معنا است.

ممکن است گروه‌هایی از این مسیر منحرف شوند، و هرگز به لقاء الله نرسند؛ ولی اساس آفرینش انسان برای نیل به این هدف پی‌ریزی شده است.

«لقاء الله» چنان‌که قبلاً هم اشاره شد به معنای مشاهده پروردگار با چشم دل و رسیدن به مقام شهود قلبی است که انسان در سیر تکاملی خود به آن نائل

۱. تفسیر کشفاف، روح المعانی و فخررازی، ذیل آیه مورد بحث.

۲. تفسیر المیزان، جلد ۲۰، صفحه ۳۶۰.

۳. سوره نجم، آیه ۴۲.

می‌گردد، و از مهمترین مقامات قرب است.

۸۵۰۴

در دوّمین آیه، نخست سخن از پاکی و تقوا و تزکیّه انسان‌ها، به میان می‌آورد که ثمره‌اش عائد خودشان می‌شود؛ می‌فرماید: «و هرکس پاکی (و تقوا) پیشه کند، نتیجه آن به خودش باز می‌گردد.»: ﴿وَمَنْ تَزَكَّىٰ فَإِنَّمَا يَتَزَكَّىٰ لِنَفْسِهِ﴾.

سپس می‌افزاید: «و بازگشت (همگان) به سوی خدا است»: ﴿وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ﴾ اشاره به این‌که اگر نیکان و پاکان در این جهان از تمام آثار تقوا و پاکی بهره‌مند نشوند بازگشتشان به سوی خدا است و در دارالبقاء نتایج اعماق خود را خواهند دید.

به هر حال جمله ﴿وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ﴾ بازگوکننده این حقیقت است که سیر تکاملی انسان با مر پایان نمی‌گیرد؛ و همچنان ادامه خواهد یافت تا به لقاء الله برسد.

۸۵۰۴

مفسّر بزرگ مرحوم طبرسی در تفسیر سوّمین آیه مورد بحث می‌گوید: ﴿إِنَّا لِلَّهِ﴾: «ما از آنِ خدایم» اقرار به عبودیت است که ما همگی بندگان و مملوک او هستیم؛ ﴿وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾: «و به سوی او باز می‌گردیم» اقرار به رستاخیز و معاد است. سپس به کلام معروف مولی امیر مؤمنان علی علیه السلام اشاره می‌کند که در تفسیر این آیه فرمود: «إِنَّا لِلَّهِ» اقرار علی انفسنا بالمُلک و قوُننا «وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» اقرار علی انفسنا بالهُلک: «این‌که ما می‌گوییم» ﴿إِنَّا لِلَّهِ﴾ اعتراف به این حقیقت است که ما مملوک اوئیم و اینکه می‌گوئیم ﴿وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ اقرار به



این است که ما از این جهان خواهیم رفت (و جایگاه ما جای دیگر است.)<sup>(۱)</sup> قابل توجه این که قرآن مجید این جمله را به عنوان یکی از گفتارهای شایسته صابران هنگامی که با مصائب روبه‌رو می‌شوند بیان کرده؛ گفتاری که تسلی بخش انسان در مصائب و بیدار کننده دل و جان او در حوادث سخت، و طرد کننده افکار شیطانی از حوزه روح انسان در این لحظات حسّاس است.

چرا که از یک سو، اعتراف می‌کند خودش و هر چه دارد ملک خدا است، او نعمت می‌دهد و او باز می‌ستاند؛ و به گفته بعضی از مفسران از آنجا که شخص کریم هرگز آنچه را بخشیده باز پس نمی‌گیرد، گرفتن او به عنوان ذخیره برای جای بهتر است، و این خود مایه تسلی خاطر مصیبت زده می‌شود.

از سوی دیگر وقتی اعتراف می‌کند که ما به سوی او باز می‌گردیم؛ تسلی خاطر دیگری به او می‌بخشد؛ زیرا به جایی می‌رود که مرکز فیض و لطف و رحمت و سرای جاویدان و محل لقای او است.

لذا بعضی گفته‌اند: این جمله یکی از مواهب عظیمی است که خداوند در اختیار این امت گذارده تا به هنگام بروز مصائب به خوبی از آن الهام گیرند؛ و چقدر تفاوت بین این آیه و سخنی است که حضرت یعقوب علیه السلام پیغمبر بزر خدا به هنگام از دست دادن یوسف علیه السلام بیان کرد: «وَقَالَ يَا أَسْفَىٰ عَلَىٰ يُوسُفَ»: «او گفت: "وا اسفا بر یوسف!"»<sup>(۲)</sup> آری در آن روز هنوز این جمله - که به عنوان کلمه استرجاع است - نازل نگشته بود.

به هر حال این جمله عصاره‌ای است از توحید کامل و ایمان به معاد، و تکیه

۱. مجمع‌البیان، جلد ۱، صفحه ۲۳۸ - این جمله در کلمات قصار نهج‌البلاغه، کلمه ۹۹ نیز آمده است.

۲. سوره یوسف، آیه ۸۴.

بر ذات پاک خداوند در همه حال و در هر زمان.<sup>(۱)</sup>

در چهارمین آیه، همین حقیقت در لباس تازه‌ای جلوه کرده است. بعد از آن که به حوادث عجیبی که در جهان در آستانه قیامت و رستاخیز رخ می‌دهد در آیات پیشین اشاره کرده؛ می‌فرماید: «آن روز قرارگاه نهایی تنها به سوی پروردگار تو است.»: ﴿إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ﴾

اشاره به این که این جهان قرارگاه بشر نیست؛ و تمام نشانه‌های موجود در آن گواهی می‌دهد که دار فناء و نیستی و دگرگونی‌ها و فرسودگی و زوال است. با این حال مسلماً نمی‌تواند مقصد نهایی در حرکت تکاملی انسان باشد؛ پس قرارگاه جای دیگر است.

جمعی از مفسران در آیه تقدیری گرفته‌اند و گفته‌اند: منظور «إِلَىٰ حُكْمِ رَبِّكَ» می‌باشد. یعنی قرارگاه در آنجا حکم پروردگار است که حق و عدالت به وسیله آن پیاده می‌شود؛ یا حکم پروردگار است که گروهی را به قرارگاه بهشت و گروهی را به قرارگاه دوزخ می‌فرستد.

ولی با توجه به این که تقدیر برخلاف قاعده است، و در اینجا ضرورتی برای تقدیر به نظر نمی‌رسد دلیلی بر این گونه تفسیرها نمی‌بینیم.

۴۵۴

سرانجام در پنجمین و آخرین آیه آنچه در آیه پیشین آمده بود در تعبیر

---

۱. از آنچه در تفسیر آیه فوق گفته شد؛ تفسیر آیات مشابه آن مانند: ﴿إِلَىٰ اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا﴾ (سوره مائده، آیه ۱۰۵) و ﴿إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الرُّجْعَىٰ﴾ (سوره علق، آیه ۸) ﴿وَالْمَوْتَىٰ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ ثُمَّ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ﴾ (سوره انعام، آیه ۳۶) و ﴿إِنَّ إِلَيْنَا أِيَاتُهُمْ﴾ (سوره غاشیه، آیه ۲۵) روشن می‌شود.

تازه‌ای مطرح شده است. بعد از آن‌که اشاره به حالات محترض و لحظات جان دادن و درهم پیچیده شدن طومار زندگی انسان می‌کند؛ می‌فرماید: «در آن روز مسیر همه به سوی پروردگارت خواهد بود.» ﴿إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ﴾. «مَسَاق» مصدر میمی به معنای سوق (راندن) می‌باشد؛ و این تعبیر نشان می‌دهد که جهت‌گیری حرکت تکاملی انسان‌ها به سوی پروردگار است. یعنی به سوی کمال مطلق، و کمال بی‌نهایت.

باز در اینجا جمعی، کلمه حکم یا جزاء در تقدیر گرفته و گفته‌اند: منظور رانده شدن همه به سوی حکم و جزای پروردگار است. ولی همان‌گونه که در آیه قبل نیز اشاره شد ضرورتی برای این تقدیرها نیست؛ بلکه حرکت‌ها به سوی خدا است.

در پاره‌ای از آیات قرآن نیز ذات پاک خداوند به عنوان منتهای حرکت تکاملی معرفی شده؛ می‌فرماید: ﴿وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنتَهَىٰ﴾<sup>(۱)</sup> و این خود دلیل دیگری بر حقیقت فوق است.

۴۰۰۳

## توضیحات

### نقطه نهایی حرکت‌ها

آنچه در آیات فوق بر آن تکیه شده این است که بازگشت و رجوع همه انسان‌ها به سوی خدا است. همان چیزی است که با دلایل عقلی نیز می‌توان به

---

۱. سوره نجم، آیه ۴۲.

آن رسید؛ زیرا جامعه بشری بسان کاروانی است که از نقطه تاریک عدم، آغاز به حرکت کرده است و به سوی نور مطلق پیش می‌رود. این حرکت تحت فرمان خداوند و در سایه ربوبیت او قرار دارد. (توجه داشته باشید که این بحث‌ها همه بعد از قبول اصل توحید و صفات است.)

تعبیر «رب» در بسیاری از این آیات نشان می‌دهد که این حرکتی است که در پرتو ربوبیت خداوند و به طور حساب شده انجام می‌گیرد.

از طرفی اگر نقطه پایان این حرکت، مر باشد؛ حرکتی تهی از هدف، فاقد قرارگاه، و یا به تعبیر دیگر حرکتی بی‌مقصد، خواهد بود، در حالی که یقین است که این حرکت الهی به سوی مقصدی مناسب پیش می‌رود.

هنگامی که خوب دقت می‌کنیم می‌بینیم هر حرکت تکاملی برای رسیدن به یک مرحله بالاتر و عالی‌تری صورت می‌گیرد، و نقطه‌اعلای وجود، ذات مقدّس واجب‌الوجود است. و بنابراین حرکات، همه به سوی او است، و تا انسان به جوار قرب او نرسد و به مقام شهود ذات پاک او در نیاید، و در زمره مقربین وارد نشود، آرام نخواهد گرفت؛ چرا که هدف نهایی حرکت، انجام نشده است. (دقت کنید)

کل این بیان نشان می‌دهد که نباید سیر صعودی انسان با مر متوقف شود، و باید در جهانی دیگر همچنان ادامه یابد. بنابراین وجود حرکت و هدف، خود دلیل زنده‌ای بر مسأله حیات بعد از مر است.

## ۵. برهان رحمت

### اشاره:

یکی از صفات مشهور و معروف خداوند رحمت است. مسلماً رحمت به معنای اعطاء فیض و نعمت به موجودی است که قابلیت و استعداد آن را داشته باشد.

از آنجا که انسان با آن ساختمان مخصوص، و روحی که از برکت نفخه الهی در او دمیده شده، استعداد حیات جاویدان و رسیدن به کمالات فراوان دارد؛ خداوند رحمان و رحیم چنین فیض و سعادت را از او قطع نمی‌کند، و فیض و رحمت او با هر قطع نخواهد شد؛ این همان چیزی است که از آن به عنوان برهان رحمت یاد می‌کنیم. اکنون به قرآن باز می‌گردیم و به آیه زیر گوش جان می‌سپاریم:

﴿قُلْ لِّمَن مَّا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلُوبٌ لِّلَّهِ كَتَبَ عَلَی نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ  
لِيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ﴾<sup>(۱)</sup>

ترجمه:

---

۱. سوره انعام، آیه ۱۲.

«بگو: آنچه در آسمانها و زمین است، از آن کیست؟» بگو: «از آن خداست. رحمت (و بخشش) را بر خود، لازم دانسته؛ (و به همین دلیل)، بطور قطع همه شما را در روز قیامت، که در آن شك و تردیدی نیست، گرد خواهد آورد.»

۴۵۴

### تفسیر و جمع بندی

این آیه در حقیقت دارای چهار بخش است: در قسمت اول که با استفهام شروع می شود پیامبر اکرم ﷺ را مخاطب ساخته می فرماید: «بگو: آنچه در آسمانها و زمین است، از آن کیست؟»: «قُلْ لَمَنْ مَّا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ». سپس بی آن که در انتظار پاسخی باشد می افزاید: خودت بگو «از آن خدا است»: «قُلْ لِلَّهِ». یعنی آن چنان مطلب مسلم است که نیازی به گفتگو و بحث ندارد.

در قسمت دوم می فرماید: «خداوند، رحمت (و بخشش) را بر خود، لازم دانسته»: «كَتَبَ عَلَيَّ نَفْسِي الرَّحْمَةَ».

در قسمت سوم به سراغ مسأله معاد می رود و می افزاید: «(و به همین دلیل)، بطور قطع همه شما را در روز قیامت، که در آن شك و تردیدی نیست، گرد خواهد آورد.»: «لَيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ».

در چهارمین قسمت، چنین نتیجه می گیرد: «فقط کسانی که سرمایه های وجود خویش را از دست داده اند، ایمان نمی آورند.»: «الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لَا

يَوْمُنْ ﴿١﴾.

در این که رابطه میان این چهار جمله چگونه است؟ جمعی از مفسران معتقدند که بخش اول آیه ناظر به توحید، و بخش دیگری به معاد (یا نبوت و معاد) می باشد، و اصول اساسی دین در آن منعکس است.<sup>(۱)</sup>

ولی مرحوم علامه طباطبایی معتقد است تمام آیه ناظر به مسأله معاد است و این تفسیر صحیح تر به نظر می رسد و توضیح آن با بیانی از ما چنین است:

در قسمت اول خداوند مالکیت و حاکمیت خود را بر سرتاسر عالم هستی تبیین می کند و ضمن یک سؤال و جواب، - سؤالی که پاسخش از درون و فطرت و جان برمی خیزد و حتی مشرکان نیز به آن معتقد بودند، - مطلب را روشن می سازد (این درست به آن می ماند که گاه پدری فرزندش را مؤاخذه می کند؛ و می گوید: آیا تمام وسائل تحصیل و ترقی تو را فراهم نکردم، و بعد بی آن که منتظر پاسخ فرزند بنشیند خودش می گوید: البته چنین کردم).

به این ترتیب ثابت می شود که هیچ چیز در عالم هستی نمی تواند در برابر اراده و فرمان حق مانعی ایجاد کند.

سپس می افزاید: خداوند قادر توانا، که رحمت را بر خود مقرر داشته، چگونه ممکن است رحمت را برای بندگان مقرر ندارد در حالی که او منبع فیض است، و هیچ بخلی در آن منبع نیست، و اگر تا ابد افاضه فیض کند چیزی از او کم نمی شود؟!

آیا رحمت غیر از این است که نعمت را به کسی که مستحق و لایق آن است

۱. تفسیر کبیر فخررازی، جلد ۱۲، صفحه ۱۶۴ و تفسیر قرطبی، جلد ۴، صفحه ۲۳۹۲.

بدهند، و هر موجودی را به کمال مطلوبی که استعداد دارد برساند؟

هنگامی که این دو مقدمه ثابت شد - خداوند عالم از یک سو کانون رحمت است، و از سوی دیگر هیچ مانعی بر سر راه فیض رحمت او نمی تواند ظاهر شود - در جمله سوم نتیجه می گیرد: پس همه شما را در روز رستاخیز که تردیدی در آن نیست جمع می کند. زیرا اگر با مر انسان همه چیز پایان یابد، بشر به کمال مطلوب خود نرسیده، و از استعداد حیات جاودان بازمانده و رحمت الهی از او دریغ داشته شده؛ و یا مانعی بر سر راه آن ظاهر گشته است ولی چون مانعی در کار نیست، و رحمت او حتمی است، رسیدن به حیات جاویدان در سرائی دیگر و وصول به جوار قرب حق برای انسانها نیز قطعی است.

البته گروهی از مردم این سرمایه را (استعداد خود برای حیات ابدی) از دست می دهند و گرفتار خسران و زیان می شوند و به همین جهت به معاد، ایمان نمی آورند.

بنابراین برهان رحمت که چکیده این آیه، و کاملاً مستدل و منطقی است، چیزی غیر از برهان عدالت و برهان حکمت است. (دقت کنید).

ضمناً پاسخ این سؤال نیز روشن شد که اگر قیامت و رستاخیز تنها برای گروهی مایه رحمت است، در حالی که برای گروه دیگری مایه عذاب است؛ این مطلب چگونه با رحمت خداوند سازگار می باشد؟

پاسخ همان است که در ذیل آیه تلویحاً آمده است و آن این که خداوند استعداد نیل به رحمت را به همه داده، و سرمایه های لازم را در اختیار همگان گذارده، حال اگر گروهی خودشان سرمایه ها را آتش بزنند، و بر باد دهند، با



این‌که هم عقل دارند و هم تحت پوشش تعلیمات وحی قرار گرفته‌اند مقصّر خودشانند، و خودشان کرده‌اند که لعنت بر خودشان باد!

همه مواهب زنگی چنین است، گروهی از آن بهره می‌گیرند و گروهی سوء استفاده می‌کنند؛ و این امر مانع فیض خدا و رحمت او نخواهد بود.

قابل توجه این‌که جمله «لَيَجْمَعَنَّكُمْ...» از یک سو با لام قسم، از سوی دیگر با نون تأکید ثقیله و از سوی سوم با جمله «لَا رَيْبَ فِيهِ»، تأکید شده؛ و نشان می‌دهد که با توجه به رحمت پروردگار، قیامت از هر نظر حتمی است.

از آنجا که آنچه در بالا گفته شد برای توضیح این برهان کافی به نظر می‌رسد نیازی به توضیحات دیگر نمی‌بینیم.

## ۶. برهان وحدت

### اشاره:

از ویژگی‌های زندگی دنیا وجود اختلاف آراء و افکار است. حتی پیروان یک مذهب غالباً به شاخه‌های متعددی با عقائد مختلف تقسیم شده‌اند.

گاه این اختلاف آراء و عقائد از اجتماع بزرگ به درون یک خانه و خانواده کشیده می‌شود، و هریک از اعضای خانواده پیرو عقیده و مکتبی می‌شوند. بدون شک هر انسانی از وجود این اختلافات در این جهان رنج می‌برد، و همه آرزو می‌کنند این اختلافات روزی برچیده شود.

مسئلاً خدایی که انسان را برای تکامل و هدایت آفریده؛ به مقتضای مقام ربوبیتش انسان‌ها را از نیل به چنین خواسته‌ای محروم نخواهد کرد، و چون این هدف در دنیا به دلالتی که بعد اشاره خواهد شد انجام نمی‌گیرد، و شواهد موجود نیز بر این معنا گواهی می‌دهد؛ حتماً جای رفع اختلافات و رسیدن به وحدت، سرای دیگری است.

قرآن مجید تأکید زیادی روی این مطلب نموده است، بیش از ده آیه از قرآن اشاره به این موضوع می‌کند که محل رفع هرگونه اختلاف سرای دیگر است؛ و خداوند قطعاً این کار را انجام می‌دهد.

با این اشاره به قرآن، باز می‌گردیم و به آیات زیر گوش جان می‌سپاریم.  
(توجه داشته باشید از آیاتی که مضمون‌های مشابهی دارند یک آیه در متن  
انتخاب شده، و بقیه در پاورقی آورده شده است.)

۱. «وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ بَلَى وَعَدًّا عَلَيْهِ حَقًّا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ - لِيُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي يُخْتَلَفُونَ فِيهِ»<sup>(۱)</sup>.
۲. «ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ»<sup>(۲)</sup>.
۳. «إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ»<sup>(۳)</sup>.
۴. «اللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ»<sup>(۴)</sup>.
۵. «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئِينَ وَالنَّصَارَىٰ وَالْمَجُوسَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ»<sup>(۵)</sup>.

#### ترجمه:

۱. «آنها سوگندهای شدید به خدا یاد کردند که: "هرگز خداوند کسی را که می‌میرد، بر نمی‌انگیزد!" آری، (آنها در اشتباهند) این وعده قطعی خدا است (که همه مردگان را برای جزا باز می‌گرداند)؛ ولی بیشتر مردم نمی‌دانند. - هدف این است که آنچه را در آن اختلاف می‌کردند، برای آنها روشن سازد.»

۱. سوره نحل، آیات ۳۸ - ۳۹.

۲. سوره انعام، آیه ۱۶۴.

۳. سوره یونس، آیه ۹۳.

۴. سوره حج، آیه ۶۹.

۵. سوره حج، آیه ۱۷.

۲. «سپس بازگشت همه شما به سوی پروردگارتان است؛ و شما را از آنچه در

آن اختلاف داشتید، باخبر خواهد کرد.»

۳. «پروردگار تو روز قیامت، در آنچه اختلاف می‌کردند، میان آنها داوری

می‌کند.»

۴. «و خداوند در روز قیامت، میان شما در آنچه اختلاف می‌کردید، داوری

می‌کند.»

۵. «به یقین کسانی که ایمان (به پیامبر اسلام) آوردند، و کسانی که به آیین

یهود گرویدند و صابئان (پیروان یحیی) و نصاری و مجوس و مشرکان،

خداوند در میان آنان روز قیامت داوری می‌کند؛ (و حق را از باطل جدا

می‌سازد؛) زیرا خداوند بر هر چیز گواه (و از همه چیز آگاه) است.»

﴿٤٠٤﴾

## تفسیر و جمع‌بندی

### این اختلافات کی پایان می‌گیرد؟

در نخستین آیه ابتدا سوگند منکران رستاخیز را در مورد نفی سرای دیگر نقل

کرد، می‌فرماید: «(آنها سوگندهای شدید به خدا یاد کردند که: "هرگز خداوند

کسی را که می‌میرد، بر نمی‌انگیزد!")»: ﴿وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مِنْ

يَمُوتٍ﴾.

بعد چنین به آنها پاسخ می‌گوید: «آری، (آنها در اشتباهند) این وعده قطعی

خدا است (که همه مردگان را برای جزا باز می‌گرداند)؛ ولی بیشتر مردم نمی‌دانند.»: ﴿بَلَىٰ وَعَدَاً عَلَيْهِ حَقًّا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾.

سپس به ذکر هدف رستاخیز و مبعوث شدن مردگان پرداخته می‌فرماید: «هدف این است که آنچه را در آن اختلاف می‌کردند، برای آنها روشن سازد.»:

﴿لِيُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي يُخْتَلَفُونَ فِيهِ﴾.

به این ترتیب یکی از اهداف معاد نفی اختلافات و بازگشت به وحدت است چرا که طبیعت این دنیا که توأم با انواع حجاب‌ها است اجازه نمی‌دهد اختلافات برجیده شود؛ ولی در آن روز که روز کشف غطاء، و کنار رفتن پرده‌ها، و آشکار شدن سرائر و اسرار درون می‌باشد، همه چیز تبیین می‌گردد و اختلاف برجیده می‌شود.

مؤمنان در ایمانشان راسخ‌تر می‌شوند، و به مقام عین الیقین می‌رسند؛ و کافران و پیروان مکاتب باطل اعتراف به خطای خود کرده به سوی حق باز می‌گردند.

دوّمین آیه همین معنا را در لباس دیگری عرضه می‌کند و بعد از نفی معبودهای مشرکان و این‌که هرکس در گرو اعمال خویش است، و گناه کسی را بر دیگری نمی‌نویسند؛ می‌فرماید: «سپس بازگشت همه شما به سوی پروردگارتان است؛ و شما را از آنچه در آن اختلاف داشتید، باخبر خواهد کرد.»:

﴿ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ﴾.

در آیه نخست سخن از تبیین اختلافات بود، و در این آیه سخن از «انباء» (خبر دادن و آگاه ساختن) است، و در واقع دوّمی علت اولی است، چرا که اخبار

الهی در قیامت سرچشمه تبیین حقایق است، یا این که «تبیین» مربوط به دیدنی‌ها، و «انباء» مربوط به شنیدنی‌ها است.

۸۰۰۳

در سؤمین آیه مسأله داوری خداوند در اختلافات مردم در قیامت مطرح است؛ می‌فرماید: «پروردگار تو روز قیامت، در آنچه اختلاف می‌کردند، میان آنها داوری می‌کند»: «إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ». بدیهی است هنگامی که خداوند در آن روز رسماً میان آنها داوری کند، اختلافات برچیده خواهد شد و حقایق آشکار خواهد گشت.

این آیه اشاره به اختلاف‌های بنی اسرائیل است، یا اختلافی که بعد از نزول قرآن و ظهور اسلام در میان آنها پیدا شد که گروهی با توجه به نشانه‌هایی که از اسلام و پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ داشتند آن را پذیرفتند، و گروهی به خاطر حفظ منافع شخصی از پذیرش آن سرباز زدند.

یا اشاره به اختلافاتی است که در عصر موسی بن عمران عَلَيْهِ السَّلَام بعد از نجات از چنگال فرعونیان و مشاهده این اعجاز بزرگ، یا به هنگام رفتن موسی عَلَيْهِ السَّلَام به کوه طور و ظهور گوساله سامری، در میان آنها حاصل شد.

گرچه بسیاری از مفسران احتمال اول را ترجیح داده‌اند ولی آیات قبل از این آیه احتمال دوم را ترجیح می‌دهد.<sup>(۱)</sup> جمع میان هر سه تفسیر هم ممکن است. به هر حال به گفته بعضی از مفسران معروف، این گونه اختلافات در دار دنیا

---

۱. فخررازی و قرطبی و مرحوم طبرسی در مجمع‌البیان تفسیر اول را پذیرفته‌اند، ولی تعبیرات المیزان با تفسیر دوم سازگارتر است.

قابل زوال نیست؛ تنها در آخرت است که خداوند داوری می‌کند و حق را از باطل و راستگو را از کافر جدا می‌سازد.<sup>(۱)</sup>

در چهارمین آیه، تعبیر به حکم آمده است و بعد از آن که اشاره به گوشه‌ای از اختلافات بنی اسرائیل می‌کند؛ می‌فرماید: «و خداوند در روز قیامت میان شما در آنچه اختلاف می‌کردید، داوری می‌کند.»: ﴿اللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ﴾.

در این که اختلاف یهود در چه بود؟ از آغاز آیه استفاده می‌شود که آنها درباره روز شنبه که روز تعطیل آنها بود، اختلاف داشتند (اختلاف در این که صید در آن روز حرام است یا حلال؟ با این که پیامبرشان بر آنها تحریم کرده بودند؟ و یا اختلاف در ترجیح آن روز بر جمعه و مانند آن)

اصولاً بنی اسرائیل به گواهی تاریخشان همیشه کانونی از اختلاف و پراکندگی بودند؛ به عکس امروز که به خاطر حوادثی که اصل موجودیت آنها را تهدید می‌کند دست به دست هم داده و مخصوصاً بر ضد مسلمانان جهان متحد شده‌اند.

۸۰۰۳

در پنجمین و آخرین آیه، آنچه در آیات قبل آمده بوده به صورت کلی‌تر و تحت عنوان دیگری، مطرح شده است. اشاره به اختلافات وسیع و گسترده مؤمنان و اصناف مختلف کفار کرده؛ می‌فرماید: «به یقین کسانی که ایمان (به

---

۱. تفسیر کبیر، جلد ۱۷، صفحه ۱۵۹.

پیامبر اسلام) آوردند، و کسانی که به آیین یهود گرویدند و صابئان (پیروان یحیی) و نصاری و مجوس و مشرکان، خداوند در میان آنان روز قیامت داوری می‌کند؛ (و حق را از باطل جدا می‌سازد؛) زیرا خداوند بر هر چیز گواه (و از همه چیز آگاه) است.»: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئِينَ وَالنَّصَارَى وَالْمَجُوسَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ».

قابل توجه این که یکی از نام‌های معروف قیامت «يَوْمُ الْفُضْلِ» است. قرآن می‌گوید: «إِنَّ يَوْمَ الْفُضْلِ كَانَ مِيقَاتًا»: «(آری) روز جدایی (حق از باطل)، میعاد همگان است!»<sup>(۱)</sup> در آیات متعدّد دیگری از قرآن نیز همین تعبیر دربارهٔ روز قیامت آمده است.

«فصل» در اصل به معنای جدایی دو چیز از یکدیگر است و روز قیامت از این جهت «يوم الفصل» نامیده شده که حق از باطل در آن روز جدا می‌گردد؛ و هرگونه اختلاف به وسیلهٔ داوری خداوند بر چیده می‌شود و صفوف نیکان و پاکان از بدان و آلودگان جدا می‌گردد. به گفتهٔ مرحوم طبرسی در مجمع‌البیان صورت اهل حق سفید و نورانی و چهرهٔ اهل باطل سیاه و ظلمانی خواهد بود.<sup>(۲)</sup> آیا با چنین نشانه‌های روشنی باز هم جایی برای اختلاف و نزاع در مسأله حق و باطل باقی می‌ماند؟

در این آیه به شش گروه از پیروان ادیان معروف که در عصر نزول قرآن وجود داشته و در واقع مذاهب عمده را تشکیل می‌داده‌اند اشاره شده است؛ می‌فرماید: مؤمنان (مسلمین)، یهود، صابئین (پیروان یحیی که بر اثر انحرافات بعضی آنها را

۱. سوره نبأ، آیه ۱۷.

۲. مجمع‌البیان، جلد ۷، صفحه ۷۶.



ستاره پرستان نامیده‌اند) نصاری (مسیحیان) و مجوس (زرتشتیان) و مشرکان و بت پرستان، سپس می‌فرماید: خداوند در قیامت میان آنها جدایی خواهد افکند و اهل حق را به روشنی از اهل باطل جدا می‌سازد.

اگر امروز برای جدا ساختن اهل حق از اهل باطل نیاز به دلیل و منطق و استدلال است آن روز مطلقاً نیازی به این امور نیست؛ بلکه به مصداق (آنجا که عیان است چه حاجت به بیان است) حتی احتیاج به توضیح ندارد، و رنگ رخساره‌ها خبر از سرّ درون‌ها می‌دهد!

❦❦❦

### توضیحات:

در آیات پنج‌گانه بالا با ذکر پنج عنوان مختلف: اِنْبَاءٌ، تَبْيِينٌ، حُكْمٌ، قَضَاءٌ، و فَصْلٌ، این حقیقت به روشن‌ترین وجهی بیان شده است که روز، قیامت روز پایان گرفتن اختلافات، روشن شدن حقائق، جدایی حق از باطل، و روز حکم و داوری نهایی است.

چگونه چنین نباشد در حالی که قیامت یوم البروز و یوم الظهور است ﴿وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ﴾<sup>(۱)</sup> روز برطرف شدن حجاب‌ها و کشف غطاء است: ﴿فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ﴾<sup>(۲)</sup>

در واقع طبیعت عالم دنیا که یک عالم ظلمانی یا نیمه ظلمانی است اجازه نمی‌دهد که حقائق به طور کامل آشکار و آفتابی گردد؛ و درست به شب می‌ماند

۱. سوره ابراهیم، آیه ۴۸.

۲. سوره ق، آیه ۲۲.

که انسان هر قدر تلاش و کوشش کند که با چراغ به حقائق دسترسی پیدا نماید باز چهرهٔ قسمتی از حقائق نمایان نمی‌گردد. اما قیامت همانند موقع طلوع آفتاب است، که با درخشش آن همه چیز آفتابی و بر ملا می‌شود.

به هنگام شب گروهی ممکن است راه را پیدا کنند ولی گروه دیگری در بیراهه بمانند و نیز ممکن است کسانی که حق را یافته‌اند هر کدام توصیف محدودی از آن بنمایند؛ مانند مثال معروفی که می‌گوید: گروهی در تاریکی شب برای شناسایی فیل به سراغ آن رفتند، هریک عضوی از آن را لمس کردند و بعد که بیرون آمدند توصیف‌های متناقضی از آن داشتند. آن کس که دستش به پای فیل رسیده بود می‌گفت: فیل همچون یک ستون است! و دیگری که دستش به خرطوم رسیده بود آن را به لولهٔ بزرگی تشبیه می‌کرد، و سومی که سینهٔ فیل را لمس کرده بود آن را همانند سقفی می‌دانست، ولی هنگامی که فیل در روشنایی قرار گرفت اختلافات به کلی برطرف شد، و همه فهمیدند توصیف‌های آنها محدود بوده است!

همان‌گونه که قبلاً اشاره شد انسان این آمادگی را دارد که از امواج اختلاف درآید و در عالم یقین و وحدت گام بگذارد؛ و خداوندی که او را برای تکامل آفریده است مسلماً از این فیض محروم نخواهد کرد.

اختلاف یکی از موانع راه تکامل است، اختلاف مزاحم آرامش است، و اختلاف گاه سبب سرایت شک به ریشهٔ اعتقادات انسان است؛ بنابراین باید در انتظار روزی بود که این موجودات مزاحم برچیده شوند.

البته انبیاء و اوصیاء به کمک کتب آسمانی، حقایق را تا آنجا که طبیعت زندگی

دنیا اجازه می‌داد روشن ساختند. ولی آنها همچون چراغ‌هایی بودند فرا راه انسان در شب ظلمانی دنیا؛ لذا چیزی نمی‌گذشت که باز اختلاف جای وحدت را می‌گرفت، چنان‌که قرآن می‌فرماید: «وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ»؛ «ما این کتاب را بر تو نازل نکردیم مگر برای این که آنچه را در آن اختلاف کرده‌اند برای آنها روشن کنی»<sup>(۱)</sup>.

در جای دیگر می‌گوید: «فَمَا اخْتَلَفُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ»؛ «آنها اختلاف نکردند مگر بعد از علم و آگاهی»<sup>(۲)</sup>.

این نشان می‌دهد که با تمام تلاش و کوشش انبیاء و برطرف شدن نسبی اختلافات بازهم اختلاف به طور کامل برطرف نشد.

اصولاً هوا و هوس‌ها، حب و بغض‌ها که در این دنیا بر بسیاری از مردم حاکم است خود بزرگترین حجاب است، و تا آنها کنار نروند گامی به سوی وحدت برداشته نخواهد شد. اما در قیامت همه این حجاب‌ها می‌سوزد و نابود می‌شود، لذا حقایق بدون حجاب آشکار می‌گردد.

---

۱. سوره نحل، آیه ۶۴.

۲. سوره جاثیه، آیه ۱۷.

## ۷. برهان بقاءِ رُوح

### اشاره:

بسیاری از فلاسفه الهی در بحث معاد به سراغ مسأله بقاء روح رفته‌اند، و آن را از دلایل زنده این مسأله می‌دانند.

بدون شک اعتقاد به بقاء روح نیمی از راه معاد و زندگی پس از مرگ را برای ما هموار می‌سازد. ولی چنان نیست که اگر کسی اعتقاد به بقای روح نداشته باشد اثبات مسأله معاد و رستاخیز برای او مشکل شود؛ بلکه بحث معاد منتهای مسأله بقاء روح نیز کاملاً قابل اثبات است.

شاید به همین دلیل قرآن مجید در این همه آیاتی که درباره معاد بحث کرده است کمتر روی مسأله بقای روح تکیه نموده، و به تعبیر دیگر قرآن مجید پیوند خاصی میان مسأله معاد و بقای روح (چنانکه خواهیم دید) برقرار نساخته است، ولی با این حال نمی‌توان انکار کرد که اثبات مسأله معاد در پرتو مسأله بقای روح روشن‌تر و آشکارتر خواهد بود.

همچنین نمی‌توان انکار کرد که قرآن مجید اشارات ظریف و زیبایی به مسأله بقای روح دارد، لذا سزاوار است که سیری اجمالی روی مسأله بقای روح داشته باشیم، بی‌آنکه در این مسأله غرق شویم؛ چرا که بحث‌های مربوط به روح آن

قدر گسترده و دامنه دار است که خود نیازمند به تألیف کتاب یا کتاب‌های جداگانه است.

با این اشاره به قرآن باز می‌گردیم، و به آیات زیر گوش جان می‌سپاریم:

۱. «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرَزِّقُونَ» (۱).

۲. «وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَّا تَشْعُرُونَ» (۲).

۳. «النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ» (۳).

۴. «قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ» (۴).

۵. «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فِيمِمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ» (۵).

### ترجمه:

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۶۹.
۲. سوره بقره، آیه ۱۵۴.
۳. سوره غافر، آیه ۴۶.
۴. سوره سجده، آیه ۱۱.
۵. سوره زمر، آیه ۴۲، آیات متعددی در قرآن مجید است که از مرگ تعبیر به «توفی» (دریافت داشتن) می‌کند که اشاره لطیفی به مسأله بقاء روح است "مانند: آیه ۹۷ سوره نساء - آیه ۶۱ سوره انعام - آیات ۲۷ و ۳۲ و ۷۰ سوره نحل - آیه ۴۶ سوره یونس - آیه ۴ سوره رعد - آیات ۷۷ و ۶۷ سوره غافر - آیه ۵۰ سوره انفال - آیه ۳۷ سوره اعراف - آیه ۵ سوره حج.

۱. «ای پیامبر! هرگز گمان مبر کسانی که در راه خدا کشته شدند، مرده‌اند! بلکه زنده‌اند، و نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند.»
۲. «و به آنها که در راه خدا کشته (و شهید) می‌شوند، مرده نگویید! بلکه آنان زنده‌اند، ولی شما نمی‌فهمید.»
۳. «(عذاب آنها) آتش است که هر صبح و شام بر آن عرضه می‌شوند؛ و روزی که قیامت برپا شود (می‌فرماید): "فرعونیان را در سخت‌ترین عذابها وارد کنید."»
۴. «بگو: "فرشته مرگ که بر شما مأمور شده، (روح) شما را می‌گیرد؛ سپس به سوی پروردگارتان بازگردانده می‌شوید.»
۵. «خداوند ارواح را به هنگام مرگ قبض می‌کند، و روح کسانی را که نمرده‌اند نیز به هنگام خواب می‌گیرد؛ سپس ارواح کسانی که فرمان مرگشان را صادر کرده نگه می‌دارد و ارواح دیگری را (که باید زنده بمانند) باز می‌گرداند تا سر آمدی معین؛ در این امر نشانه‌های روشنی است برای کسانی که می‌اندیشند.»

۴۰۰۳

## تفسیر و جمع‌بندی

### استقلال ارواح

در نخستین آیه، سخن از شهیدان راه خدا است، که گروهی از افراد سست ایمان به حالشان تأسف می‌خورند که چگونه مردند و از میان رفتند و به خاک

سپرده شدند و دستشان از همه جا کوتاه گشت؟! در اینجا قرآن روی سخن را به پیامبر کرده (تا دیگران حساب خود را بکنند) می فرماید: «(ای پیامبر!) هرگز گمان مبر کسانی که در راه خدا کشته شدند، مرده اند! بلکه زنده اند، و نزد پروردگارشان روزی داده می شوند.»: «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ».

به این ترتیب دید مردم را دربارهٔ مر (مخصوصاً مر شهیدان راه خدا) به کلی دگرگون می سازد، و نشان می دهد که آنها در جوار رحمت الهی در حالی که شادی در سراسر وجودشان موج می زند و برای دیگران پیام می فرستند که هیچ غم و اندوهی ندارند، آرمیده اند.

این تعبیرات زنده و روشن به خوبی حکایت از بقاء روح و زندگی شهیدان در عالمی بسیار برتر و بالاتر از این جهان می کند.

اگر زندگی انسان با مر به کلی پایان می گرفت این تعبیرات حتی دربارهٔ شهیدان نامفهوم بود، و جز مستی مجازگویی چیز دیگری نبود.

ولی آنها که نتوانسته اند پیام آیه را درک کنند، گاه به پیروی از همان افراد ضعیف الایمان آغاز اسلام، این گونه تعبیرات را به معنای بقای نام شهیدان و مکتب آنها! و مانند آن، تفسیر کرده اند؛ در حالی که آیه به وضوح این گونه افکار را رد می کند، و برای شهیدان حیات جاویدان قائل است. حیاتی که مسلماً جسمانی نیست، چون جسم خونین شهید به خاک سپرده می شود، پس حیاتی است روحانی از طریق بقاء روح در برزخ.

گرچه بعضی (به گفتهٔ تفسیر المیزان) اصرار دارند که این آیه مخصوص

شهیدان بدر است - یا به تعبیر بعضی دیگر مربوط به شهدای احد - ولی مسلماً آیه مفهوم وسیع و گسترده‌ای دارد و عموم شهیدان را بدون استثناء شامل می‌شود؛ و غیر شهیدان را نیز نفی نمی‌کند.

به هر حال لحن این آیه و آیات بعد از آن همگی حکایت از بقاء ارواح آنها، و بهره‌گیری از ارزاق معنوی در جوار رحمت الهی، و شاد بودن به نعمت و فضل او دارد؛ و خط بطلان بر توجیهاات و تفسیرهای انحرافی می‌کشد.

۸۵۰۸

### باز هم شهیدان راه خدا

همین معنا در دومین آیه مورد بحث به شکل دیگری آمده است؛ با این تفاوت که شأن نزول آیه قبل شهدای احد بود، و شأن نزول این آیه شهدای میدان بدر است، ولی محتوای آیه در هر دو جا عمومیت دارد.

با این تفاوت که روی سخن در آیه قبل به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بود و در اینجا به همه مسلمانان است؛ می‌فرماید: «و به آنها که در راه خدا کشته (و شهید) می‌شوند، مرده نگویید! بلکه آنان زنده‌اند، ولی شما نمی‌فهمید.»: ﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ﴾.

درست است که آیه اول به ضمیمه آیاتی که بعد از آن است تأکیدهای بیشتری روی مسأله حیات روحانی شهیدان دارد؛ ولی آیه دوم نیز کاملاً گویا است، به خصوص این که می‌فرماید: «آنان زنده‌اند ولی شما نمی‌فهمید!»

باز در اینجا به گفته بعضی از کوتاه‌فکران برخورد می‌کنیم که برای حیات



شهیدان به توجیحات مجازی و انحرافی دست زده‌اند، و حیات را به معنای هدایت یا زنده ماندن نام و مکتب آنها، تفسیر کرده‌اند؛ در حالی که هیچ‌گونه شاهی بر گفتار خود ندارند.

این گروه گویا در تعبیرات این دو آیه به هیچ وجه دقت نکرده‌اند که برای شهیدان علاوه بر حیات، رزق و روزی، شادی و بشارت، بهره‌گیری از انواع نعمت‌های الهی، و عدم ترس و غم ذکر می‌کند، و مخصوصاً با صراحت می‌گوید: شما حیات آنها را درک نمی‌کنید!

اگر مقصود بیان نام و مکتب یا حیات در قیامت باشد هیچ‌یک از این تعبیرات صحیح به نظر نمی‌رسد.

به این ترتیب قرآن پایه بحث بقاء روح را در اینجا نهاده و آن را از شهیدان آغاز کرده است.

﴿٤٧﴾

### عذاب آل فرعون در برزخ

در سوّمین آیه، سخن از یک جمعیت ظالم و ستمگر یعنی آل فرعون در میان است که درست نقطه مقابل شهدا هستند؛ حال آنها را بعد از مرگ چنین بیان می‌کند: «(عذاب آنها) آتش است که هر صبح و شام بر آن عرضه می‌شوند؛ و روزی که قیامت برپا شود (می‌فرماید): "فرعونیان را در سخت‌ترین عذابها وارد کنید"». ﴿النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ﴾.

پر واضح است که منظور از آتشی که آل فرعون صبح و شام بر آن عرضه می‌شوند آتش برزخ است؛ چرا که آنها از دنیا رفته‌اند، و هنوز هم قیامت برپا نشده. به علاوه مجازات آنها در قیامت صبح و شام نیست؛ بلکه به طور دائم در اشد عذاب خواهند بود (همان‌گونه که ذیل آیه گواهی می‌دهد)

این تعبیر، شاهد زنده دیگری بر بقاء روح است، چرا که اگر روح باقی نباشد چه چیزی را صبح و شام بر آتش عرضه می‌کنند؟ آیا تنها جسم بی‌جان و خاک شده؟ این که تأثیری ندارد، پس باید روح آنها باقی بماند و دارای درک و شعور باشد و در عالم برزخ هر صبح و شام گرفتار عذاب الهی گردد.

تعبیر به «عُدُو» و «عَشِي» (صبح و شام) ممکن به خاطر آن باشد که موقع صبح و شام از مواقع قدرت‌نمایی طاغوتیان و عیش و نوش آنها است؛ درست در همین ساعات گرفتار مجازات الهی می‌شوند.

تعبیر «يُعْرَضُونَ» (عرضه می‌شوند) مسلماً با داخل شدن در آتش که در ذیل آیه آمده تفاوت دارد؛ و ممکن است اشاره به نزدیک شدن آتش به آنها باشد؛ یعنی در برزخ نزدیک آتش دوزخ می‌شوند و در قیامت داخل آن!

بسیاری از مفسران این آیه را دلیل بر عذاب قبر و برزخ گرفته‌اند<sup>(۱)</sup>، و مسلم است که عذاب قبر (و برزخ) بدون بقای روح معنا و مفهومی نخواهد داشت.

در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام ﷺ می‌خوانیم که فرمود: «هریک از شما از دنیا می‌رود صبح و شام جایگاهش را در قیامت به او عرضه می‌کنند، اگر بهشتی باشد جایش را در بهشت، و اگر دوزخی باشد در جهنم به او نشان می‌دهند و به

---

۱. مجمع‌البیان، جلد ۷ و ۸، صفحه ۵۲۵، تفسیر فخررازی، جلد ۲۷، صفحه ۷۳، قرطبی جلد ۸، صفحه ۵۷۶۳، المیزان، جلد ۱۷، صفحه ۳۵۴.

او گفته می‌شود: "این جایگاه تو است در قیامت." (و همین امر مایه نشاط یا شکنجه و عذاب او است).<sup>(۱)</sup>

این حدیث نشان می‌دهد که پاداش و کیفر برزخی منحصر به شهیدان یا آل فرعون نیست؛ و دیگران را نیز شامل می‌شود.

۸۵۰۳

### قبض ارواح!

در چهارمین آیه (و آیات مشابه آن) به تعبیر دیگری در این زمینه برخورد می‌کنیم که می‌فرماید: «بگو: "فرشته مر که بر شما مأمور شده، (روح) شما را می‌گیرد؛ سپس به سوی پروردگارتان باز گردانده می‌شوید.»: ﴿قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَّلَكُ

الْمَوْتِ الَّذِي يُكَلِّمُكُمْ ثُمَّ إِلِيَّ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ﴾

تعبیر تازه و جالب در اینجا تعبیر «يَتَوَفَّاكُم» از ماده «تَوَفَّى» (بر وزن ترقى) است.

به گفته راغب در مفردات، «وافى» در اصل به معنای چیزی است که به حد کمال برسد؛ بنابراین «توفى» به معنای گرفتن چیزی است به طور کامل. این تعبیر به وضوح این حقیقت را می‌رساند که مر به معنای فنا و نابودی نیست؛ بلکه نوع کاملی از قبض و دریافت و گرفتن روح آدمی به طور کامل می‌باشد، و این خود دلیل زنده‌ای است که روح آدمی بعد از مر باقی می‌ماند. بسیاری از مفسران بزر به این مسأله توجه کرده و بر آن تأکید نموده‌اند، و گرنه فنا و

۱. این حدیث در مجمع‌البیان از صحیح بخاری و مسلم نقل شده است (جلد ۷ و ۸ صفحه ۵۲۶).

نابودی چیزی نیست که «توفی» (دریافت کامل) در مورد آن صادق باشد.

قابل توجه این که آیه در پاسخ کسانی است که قیامت را انکار می کردند، و در آیه قبل، از منکرین چنین نقل شده: «آنها گفتند: "آیا هنگامی که ما (مردیم و) در زمین ناپدید شدیم، آفرینش تازه‌ای خواهیم یافت؟!":» ﴿وَقَالُوا أَئِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَأُنْتَا لَنَا فِي خَلْقٍ جَدِيدٍ﴾.

آیه در پاسخ آنها می گوید: وجود شما تنها جسم شما نیست که با مر به طور کلی گم شوید؛ بلکه گوهر اصلی که روح است از سوی فرشتگان الهی گرفته می شود و در قیامت به سوی خدا باز می گردید و جسم شما نیز در کنار روح محشور می شود. (این تعبیر چنان که گفتیم در آیات متعددی از قرآن، تکرار و تأکید شده است).

پیام آیات این است که هرگز به مر از دریچه چشم دنیاپرستان مادی نگاه نکنید که آن را به معنای نابودی انسان و نقطه پایان زندگی او می شمرند؛ و فریاد ﴿إِنَّ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا﴾: <sup>(۱)</sup> سر می دهند. بلکه مر انتقال از حیات ادنی و زندگی پست تر، به حیات اعلی و زندگی بالاتر است، آن هم توسط فرشتگان الهی که وسیله این نقل و انتقال اند.

در بعضی از موارد، این «توفی» (دریافت) را به خدا نسبت می دهد: ﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنفُسَ حِينَ مَوْتِهَا﴾: «خداوند ارواح را به هنگام مر قبض می کند» <sup>(۲)</sup> در جای دیگر می خوانیم: ﴿وَلَكِنْ أَعْبُدُ اللَّهَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُمْ﴾: «تنها خداوندی را

۱. سوره مومنون، آیه ۳۷.

۲. سوره زمر، آیه ۴۲.

پرستش می‌کنم که شما را می‌میراند.»<sup>(۱)</sup>

البته هرگز تضادی بین این سه تعبیر که در قرآن مجید آمده - خدا جان شما را می‌گیرد، فرشته مر می‌گیرد، ملائکه و فرشتگان می‌گیرند - وجود ندارد، چرا که همه فرمان‌بر خدا هستند، پس فاعل اصلی او است، و فرشتگان قبض ارواح نیز رئیسی دارند که ملک الموت نامیده می‌شود، و فرشتگان دیگر قبض ارواح مأموران اویند.

۸۵۰۸

در پنجمین و آخرین آیه همین معنا با اضافاتی به چشم می‌خورد که وضع انسان را به هنگام خواب، با هنگام مر ، مقایسه می‌کند، و تعبیر «توفی» را در هر دو به کار می‌برد؛ می‌فرماید: «خداوند ارواح را به هنگام مر قبض می‌کند، و روح کسانی را که نمرده‌اند نیز به هنگام خواب می‌گیرد.»: «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا».

«سپس ارواح کسانی که فرمان مرگشان را صادر کرده نگه می‌دارد و ارواح دیگری را (که باید زنده بمانند) باز می‌گرداند تا سر آمدی معین»: «فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ».

«در اینها نشانه‌هایی است برای گروهی که تفکر می‌کنند»: «إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ».

«انفس» جمع «نفس» به معنای جان است؛ و جان در اینجا همان روح انسانی است. از آیه فوق استفاده می‌شود که در هر دو حال مر و خواب، روح از انسان گرفته می‌شود، با این تفاوت که در حال خواب توفی کامل نیست و بار دیگر به بدن فرستاده می‌شود، ولی در حال مر بازگشتی وجود ندارد (البته گروهی هستند که از حال خواب به حال مر منتقل می‌شوند و هرگز بیدار نمی‌شوند که در آیه فوق به آنها نیز اشاره شده است).

یا به تعبیری که در بعضی از کلمات مفسرین آمده است: روح دارای سه حالت است: گاه شعاع آن بر ظاهر و باطن بدن می‌افتد، و گاه فقط بر ظاهر آن می‌تابد، و گاه پرتو آن به طور کلی از ظاهر و باطن جمع می‌شود. اولی حال بیداری است، دوّمی حال خواب، و سوّمی حال مر<sup>(۱)</sup> است.

برای توضیح بیشتر باید به این حقیقت توجه داشت که حیات انسان بر سه گونه است:

حیات نباتی که بر اساس آن سلول‌های بدن دارای تغذیه و رشد و نمو و تولید مثل اند (مانند همه گیاهان).

حیات حیوانی که شامل حسّ و حرکت نیز می‌شود، اعم از حرکات غیر اختیاری، مانند: ضربان قلب و نبض، یا حرکات اختیاری، مانند: راه رفتن یک حیوان و تکان دادن دست و پا.

حیات انسانی که مربوط به ادراکات عالیّه انسان، و تصمیم و اراده و تحلیل مسائل مختلف، و ابداع و ابتکار و احساس تعهد و مسئولیت است.

مسلم است در حال خواب، نوع اول و دوم از انسان گرفته نمی شود، بلکه تنها نوع سوم است که آن را از دست می دهد.

ضمناً از این آیه به خوبی استفاده می شود که خواب شکل ضعیفی از مر است؛ یا به تعبیر دیگر، مر نمونه کاملی از خواب می باشد؛ و نیز استفاده می شود که انسان ترکیبی است از جسم و روح، جسم از جهان ماده است و روح گوهری از ماورای جهان ماده عنصری است.

همچنین معمای خواب و رؤیا و حقایق تازه‌ای را که انسان در این حال درک می کند تا حدی حل می شود. زیرا در موقع خواب، روح انسانی جدا می گردد و به فعالیت آزادانه تری می پردازد، و به همین دلیل از عوالمی تازه آگاه می شود.

در حدیثی از امیرمؤمنان علی علیه السلام چنین می خوانیم: «إِنَّ الرُّوحَ يَخْرُجُ عِنْدَ النَّوْمِ، وَ يَبْقَى شُعَاعُهُ فِي الْجَسَدِ، فَلِذَلِكَ يَرَى الرُّؤْيَا، فَإِذَا انْتَبَهَ عَادَ رُوحَهُ إِلَى جَسَدِهِ بِاسْرَعٍ مِنْ لَحْظَةٍ!»: «روح به هنگام خواب از بدن خارج می شود و پرتو و شعاع آن در بدن می ماند، لذا انسان خواب می بیند، و هنگامی که بیدار شد، روح سریع تر از یک لحظه به جسد باز می گردد.»<sup>(۱)</sup>

به هر حال این آیات هیچ گونه تفسیری جز مسأله بقاء روح ندارد، چرا که دریافت چیزی آن هم به صورت کامل به هنگام مر ، مصداق جسمانی ندارد. - و حیات گیاهی و حیوانی که با مر نابود می شود؛ نمی تواند مصداقی برای عنوان «توقی» باشد. - بنابراین نتیجه می گیریم که منظور دریافت روح است که عامل حیات انسان می باشد.

## توضیحات

### ۱. بقاء روح

مسألهٔ بقاء روح، رابطهٔ نزدیکی با مسألهٔ استقلال و اصالت روح دارد؛ زیرا اگر روح مستقل باشد می‌تواند بعد از مرگ باقی بماند، ولی اگر تابع ماده و از خواص آن باشد - درست مانند حرکات یک ساعت که تابع آن است - در این صورت با نابود شدن جسم مادی، آن هم نابود می‌گردد.

لذا قبل از هرچیز باید به سراغ این اصل برویم که آیا روح آدمی، یک گوهر مستقل است، یا چیزی شبیه خواص فیزیکی و شیمیایی جسم و سلول‌های مغزی است که با از میان رفتن مغز، آن هم نابود می‌شود؟ درست مانند روح حیوانی و نباتی که مجموعه‌ای از نمو و تغذیه و تولید مثل و حس و حرکت است، بدیهی است با از میان رفتن جسم نه تغذیه‌ای باقی می‌ماند، نه نمو و تولید مثل، و نه حس و حرکت. (دقت کنید)

ولی ما دلایل فراوانی داریم که نشان می‌دهد روح انسانی شباهتی با روح نباتی و حیوانی ندارد؛ بلکه حقیقتی است مستقل، که گاهی به این بدن مادی تعلق می‌گیرد و گاه از آن جدا می‌شود.

نخست به سراغ دلایل عقلی فلاسفه الهی برای اثبات اصالت و استقلال روح می‌رویم؛ سپس به ذکر دلایل منکران، (یعنی مادّیین،) پرداخته، و آنها را مورد نقد و بررسی قرار می‌دهیم.



گرچه اثبات بقای روح - همان‌گونه که قبلاً اشاره شد - به تنهایی تمام مقصود را در مباحث معاد اثبات نمی‌کند زیرا بخش مهمی از معاد مربوط به جنبه جسمانیّت معاد است ولی حداقل نیمی از این راه را برای ما هموار می‌سازد، وصولت منکران را درهم می‌شکند.

۸۵۰۳

## ۲. آیا روح مستقل است؟

تا آنجا که تاریخ علم و دانش بشری نشان می‌دهد، مسأله روح و ساختمان و ویژگی‌های اسرارآمیزش، همواره مورد توجه دانشمندان بوده است و هر دانشمندی به سهم خود کوشیده تا به محیط اسرارآمیز روح گام بگذارد. درست به همین دلیل نظراتی که درباره روح، از سوی علماء و دانشمندان اظهار شده بسیار زیاد و متنوع است.

ممکن است علم و دانش امروز ما (و حتی علم و دانش آیندگان) برای پی بردن به همه رازهای روح کافی نباشد؛ هر چند روح ما از همه چیز این جهان به ما نزدیک‌تر است. اما چون گوهر آن با آنچه در عالم ماده با آن انس گرفته‌ایم تفاوت کلی دارد؛ زیاد هم نباید تعجب کرد که به آسانی از اسرار و کنه این اعجوبه آفرینش و مخلوق مافوق ماده سر در نیاوریم.

اما به هر حال این مانع از آن نخواهد بود که ما دورنمای روح را با دیده تیزبین عقل ببینیم، و از اصول و نظامات کلی حاکم بر آن آگاه شویم.

مهمترین اصلی که باید در اینجا شناخته شود مسأله اصالت و استقلال روح

است، در برابر مکتب‌های ماده‌گرا که روح را مادی و از خواص ماده مغزی و سلول‌های عصبی می‌دانند و ماورای آن به هیچ چیز دیگری اعتقاد ندارند! ما بیشتر در اینجا به همین بحث می‌پردازیم، چرا که بحث بقای روح و مسأله تجرّد کامل یا تجرّد برزخی متکی به آن است.

اما قبل از ورود در این بحث ذکر این نکته را لازم می‌دانیم که تعلق روح به بدن انسان آن‌چنان که بعضی گمان کرده‌اند تعلق از قبیل حلول - فی‌المثل مانند ورود باد در مشک - نیست؛ بلکه یک نوع ارتباط و پیوندی بر اساس حاکمیت روح بر تن و تصرف و تدبیر آن است که بعضی آن را تشبیه به تعلق معنا به لفظ کرده‌اند. (البته این مسأله در لابه‌لای بحث استقلال روح روشن خواهد شد.) اکنون به اصل سخن باز می‌گردیم.

در این که انسان با سنگ و چوب بی‌روح فرق دارد شکی نیست؛ زیرا ما به خوبی احساس می‌کنیم که با موجودات بی‌جان و حتی با گیاهان تفاوت داریم. ما می‌فهمیم، تصوّر می‌کنیم، تصمیم می‌گیریم، اراده داریم، عشق می‌ورزیم متنفر می‌شویم، و...

ولی گیاهان و سنگ‌ها هیچ یک از این احساسات را ندارند؛ بنابراین میان ما و آنها یک تفاوت اصولی وجود دارد، و آن چیزی است که آن را روح انسانی می‌نامیم.

نه مادی‌ها و نه هیچ گروه دیگری هرگز منکر اصل وجود روح و روان نیستند و به همین دلیل همه آنها روانشناسی (پسیکولوژی) و روانکاوی (پسیکانالیزم) را به عنوان یک علم مثبت می‌شناسند. این دو علم گرچه تقریباً از جهاتی مراحل

طفولیت خود را طی می‌کنند، ولی به هر حال از علومی هستند که در دانشگاه‌های بزرگ دنیا به وسیلهٔ استادان و دانش پژوهان تعقیب می‌شود، و همان‌گونه که خواهیم دید روح و روان دو حقیقت جدای از هم نیستند؛ بلکه مراحل مختلف یک واقعیتند.

آنجا که سخن از ارتباط روح با جسم است و تأثیر متقابل این دو در یکدیگر بیان می‌شود نام روان بر آن می‌گذاریم، و آنجا که پدیده‌های روحی قطع نظر از جسم مورد بحث قرار می‌گیرند نام روح را به کار می‌بریم.

خلاصه این‌که: هیچ‌کس انکار نمی‌کند که حقیقتی به نام روح و روان در ما وجود دارد.

اکنون باید دید جنگ دامنه‌دار میان ماتریالیست‌ها از یک‌سو و فلاسفه متافیزیک و روحیون از سوی دیگر در کجا است؟

پاسخ این است که: دانشمندان الهی و فلاسفهٔ روحیون معتقدند غیر از موادی که جسم انسان را تشکیل می‌دهد؛ حقیقت و گوهر دیگری در او نهفته است که از جنس ماده نیست اما بدن آدمی تحت تأثیر مستقیم آن قرار دارد.

به عبارت دیگر: روح یک حقیقت ماورای طبیعی است که ساختمان و فعالیت آن از ساختمان و فعالیت جهان ماده جدا است. درست است که دائماً با جهان ماده ارتباط دارد. ولی ماده و یا خاصیت ماده نیست!

در صف مقابل، فلاسفهٔ مادی قرار دارند؛ آنها می‌گویند: ما موجودی مستقل از ماده بنام روح یا نام دیگر سراغ نداریم؛ هرچه هست همین ماده جسمانی و یا آثار فیزیکی و شیمیایی آن است.

ما دستگاهی به نام مغز و اعصاب داریم که بخش مهمی از اعمال حیاتی ما را انجام می‌دهد، و مانند سایر دستگاه‌های بدن مادی است و تحت قوانین ماده فعالیت می‌کند.

فی‌المثل ما غده‌هایی در زیر زبان داریم بنام غده‌های بزاق که هم فعالیت فیزیکی دارند و هم شیمیایی. هنگامی که غذا وارد دهان می‌شود، این چاه‌های آرتزین! بطور خودکار و کاملاً اتوماتیک شروع به کار می‌کنند، و چنان حسابگرند که درست به همان اندازه که آب برای جویدن و نرم کردن غذا لازم است روی آن می‌پاشند! غذاهای آبدار، کم آب و خشک، هرکدام به اندازه نیاز خود، سهمیه‌ای از آب دهان دریافت می‌دارند!

مواد اسیدی خصوصاً هنگامی که زیاد غلیظ باشند، فعالیت این غده‌ها را افزایش می‌دهند، تا سهم بیشتری از آب دریافت دارند، و به اندازه کافی رقیق شوند و به دیوارهای معده زیانی نرسانند! و هنگامی که غذا را فرو بردیم فعالیت این چاه‌ها خاموش می‌گردد. خلاصه، نظام عجیبی بر این چشمه‌های جوشان حکومت می‌کند که اگر یک ساعت تعادل و حساب آنها به هم بخورد، یا دائماً آب از لب و لوجه ما سرازیر است و یا به اندازه‌ای زبان و گلوی ما خشک می‌شود که لقمه در گلوی ما گیر می‌کند!

این کار فیزیکی بزاق است، ولی می‌دانیم کار مهم‌تر بزاق کار شیمیایی آن است؛ مواد مختلفی با آن آمیخته است که با غذا ترکیب می‌شوند و زحمت معده را کم می‌کنند.

ماتریالیست‌ها می‌گویند: سلسله اعصاب و مغز ما شبیه غده‌های بزاقی و مانند

آن دارای فعالیت‌های فیزیکی و شیمیایی است - که به طور مجموع فیزیکو شیمیایی به آن گفته می‌شود - و همین فعالیت‌های فیزیکو شیمیایی است که ما نام آن را پدیده‌های روحی و یا روح می‌گذاریم.

آنها می‌گویند: هنگامی که مشغول فکر کردن هستیم یک سلسله امواج الکتریکی مخصوص از مغز ما برمی‌خیزد؛ - این امواج را امروز با دستگاه‌هایی می‌گیرند و روی کاغذ ثبت می‌کنند. مخصوصاً در بیمارستان‌های روانی با مطالعه روی این امواج، راه‌هایی برای شناخت و درمان بیماران روانی پیدا می‌کنند، - که این فعالیت فیزیکی مغز ما است.

علاوه بر این، سلول‌های مغزی به هنگام فکر کردن، یا سایر فعالیت‌های روانی دارای یک رشته فعل و انفعالات شیمیایی هستند.

بنابراین روح و پدیده‌های روحی چیزی جز خواص فیزیکی و فعل و انفعالات شیمیایی سلول‌های مغزی و عصبی ما نمی‌باشد.

آنها از این بحث چنین نتیجه می‌گیرند:

۱. همان‌طور که فعالیت غده‌های بزاقی و اثرات مختلف آن قبل از بدن نبوده و بعد از آن نیز نخواهد بود؛ فعالیت‌های روحی ما نیز با پیدایش مغز و دستگاه اعصاب، موجود می‌شوند، و با مردن آن می‌میرند!

۲. روح از خواص جسم است، پس مادی است و جنبهٔ ماورای طبیعی ندارد.

۳. روح مشمول تمام قوانینی است که بر جسم حکومت می‌کند.

۴. روح بدون بدن وجود مستقلی ندارد و نمی‌تواند داشته باشد.

### ۳. دلایل مادی‌ها بر عدم استقلال روح

مادی‌ها برای اثبات مدّعی خود و این‌که روح و فکر و سایر پدیده‌های روحی همگی مادی هستند، - یعنی از خواص فیزیکی و شیمیائی سلول‌های مغزی و عصبی می‌باشند - شواهدی آورده‌اند که در زیر به آنها اشاره می‌شود:

۱. به آسانی می‌توان نشان داد که با از کار افتادن یک قسمت از مغز یا سلسله اعصاب، یک دسته از آثار روحی تعطیل می‌شود.<sup>(۱)</sup>

مثلاً آزمایش شده که اگر قسمت‌های خاصی از مغز کبوتر را برداریم نمی‌میرد؛ ولی بسیاری از معلومات خود را از دست می‌دهد. اگر غذا به او بدهند می‌خورد و هضم می‌کند و اگر ندهند و تنها دانه را در مقابل او بریزند نمی‌خورد و از گرسنگی می‌میرد.

همچنین در پاره‌ای از ضربه‌های مغزی که بر انسان وارد می‌شود، و یا به علل بعضی از بیماری‌ها، که قسمت‌هایی از مغز از کار می‌افتد؛ دیده شده که انسان قسمتی از معلومات خود را از دست می‌دهد.

در جرائد خواندیم که یک جوان تحصیل کرده بر اثر ضربه مغزی در یک حادثه، تمام حوادث گذشته زندگی خود را فراموش کرد؛ حتی مادر و خواهر خود را نمی‌شناخت! و هنگامی که او را به خانه‌ای که در آن متولد و بزرگ شده بود بردند، آنجا کاملاً برای او ناآشنا بود!!

اینها و نظایر آن نشان می‌دهد که رابطه نزدیکی در میان فعالیت سلول‌های

مغزی و پدیده‌های روحی وجود دارد.

۲. هنگام فکر کردن تغییرات مادی در سطح مغز بیشتر می‌شود، مغز بیشتر غذا می‌گیرد، و بیشتر مواد فسفری پس می‌دهد، و موقع خواب که مغز کار تفکر را انجام نمی‌دهد کمتر غذا می‌گیرد، که این خود دلیل بر مادی بودن آثار فکری است. (۱)

۳. مشاهدات نشان می‌دهد که وزن مغز متفکران عموماً بیش از حد متوسط است - حد متوسط مغز مردان در حدود ۱۴۰۰ گرم و حد متوسط مغز زنان مقداری از آن کمتر است - که این نشانه، دیگری بر مادی بودن روح است.

۴. اگر نیروی تفکر و تظاهرات روحی دلیل بر وجود مستقل روح باشد باید این معنا را در حیوانات نیز بپذیریم، زیرا آنها هم در حد خود ادراکاتی دارند! خلاصه آنها می‌گویند: ما احساس می‌کنیم که روح ما موجود مستقلی نیست، و پیشرفت‌های علوم مربوط به انسان‌شناسی نیز این واقعیت را تأیید می‌کند. از مجموع این استدلال‌ات چنین نتیجه می‌گیرند: که پیشرفت و توسعه فیزیولوژی انسانی و حیوانی روز به روز این حقیقت را واضح‌تر می‌سازد که میان پدیده‌های روحی و سلول‌های مغزی رابطه نزدیکی وجود دارد.

۴۵۴

### نقطه‌های تاریک این استدلال

اشتباه بزرگی که دامنگیر مادی‌ها در اینگونه استدلال‌ات شده این است که

---

۱. بشر از نظر مادی، دکتر ارانی، صفحه ۲.

ابزار کار را با فاعل کار اشتباه کرده‌اند. برای این که بدانیم چگونه آنها ابزار را با  
کننده کار اشتباه گرفته‌اند، اجازه دهید یک مثال بیاوریم (دقت کنید)

از زمان گالیله به این طرف تحوّل در مطالعه وضع آسمان‌ها پیدا شد. گالیله  
ایتالیائی به کمک یک عینک ساز، موفق به ساختن دوربین کوچکی شد. البته  
گالیله بسیار خوشحال بود و شب هنگام که به کمک آن به مطالعه ستارگان آسمان  
پرداخت، صحنه شگفت‌انگیزی در برابر چشم او آشکار گردید که تا آن روز هیچ  
انسان دیگری آن را ندیده بود. او فهمید کشف مهمی کرده است و از آن روز به  
بعد کلیه مطالعه اسرار جهان بالا به دست انسان افتاد!

تا آن روز انسان شبیه پروانه‌ای بود که فقط چند شاخه اطراف خود را می‌دید،  
اما هنگامی که دوربین را به چشم گرفت، مقدار قابل ملاحظه‌ای از درختان  
اطراف خود را در این جنگل بزرگ آفرینش نیز مشاهده کرد.

این مسأله به تکامل خود ادامه داد تا این که دوربین‌های بزرگ نجومی ساخته  
شد که قطر عدسی آنها چندین متر بود. آنها را بر فراز کوه‌های بلندی که در منطقه  
مناسبی از نظر صافی هوا قرار داشت نصب کردند، این دوربین‌ها که مجموع  
دستگاه آنها گاهی به اندازه یک عمارت چند طبقه می‌رسید عوالمی از جهان بالا  
را به انسان نشان داد که چشم عادی حتی یک‌هزارم آن را ندیده بود.

حال فکر کنید اگر روزی تکنولوژی بشر اجازه ساختن دوربین‌هایی به قطر  
یکصد متر با تجهیزاتی به اندازه یک شهر دهد، چه عوالمی بر ما کشف خواهد  
شد؟! اکنون این سؤال پیش می‌آید که اگر این دوربین‌ها را از ما بگیرند به طور  
قطع بخشی یا بخش‌هایی از معلومات و مشاهدات ما درباره آسمان‌ها تعطیل



خواهد شد؛ ولی آیا بیننده اصلی، ما هستیم یا دوربین است؟!  
آیا دوربین و تلسکوپ ابزار کار ما است که به وسیله آن می بینیم و یا فاعل کار  
و بیننده واقعی است؟!!

در مورد مغز نیز هیچ کس انکار نمی کند که بدون سلول های مغزی انجام تفکر  
و مانند آن ممکن نیست؛ ولی آیا مغز ابزار کار روح است یا خود روح است؟!  
کوتاه سخن این که: تمام دلائلی که مادی ها در اینجا آورده اند، فقط ثابت  
می کند که میان سلول های مغزی و ادراکات ما، ارتباط وجود دارد. ولی هیچ کدام  
از آنها اثبات نمی کند که مغز انجام دهنده ادراکات است نه ابزار ادراک (دقت  
کنید).

از اینجا روشن می شود اگر جسم مرده چیزی نمی فهمد، به خاطر این است  
که ارتباط روح آنها با بدن از بین رفته، نه این که روح، فانی شده است. درست  
همانند کشتی یا هواپیمائی که دستگاه بی سیم آن از کار افتاده است، کشتی و  
راهنمایان و ناخدایان کشتی وجود دارند اما ساحل نشینان نمی توانند با آنها  
رابطه ای برقرار سازند، زیرا وسیله ارتباطی از میان رفته است.

۴۰۴

#### ۴. دلایل طرفداران استقلال روح

الف - خاصیت واقع نمائی (آگاهی از جهان برون).

نخستین سؤالی را که می توان از ماتریالیست ها کرد این است که اگر افکار و  
پدیده های روحی همان خواص فیزیکی شیمیائی مغزند، نباید تفاوت اصولی

میان کار مغز و کار معده یا کلیه و کبد مثلاً باشد. زیرا کار معده مثلاً ترکیبی از فعالیت‌های فیزیکی و شیمیایی است، با حرکات مخصوص خود که با ترشح اسیدهایی غذا را هضم و آماده جذب بدن می‌کند، و همچنین کار بزاق چنان که گفته شد ترکیبی از کار فیزیکی و شیمیایی است؛ در حالی که ما می‌بینیم کار روحی با همه آنها متفاوت است.

اعمال تمام دستگاه‌های بدن کم و بیش شباهت به یکدیگر دارند به جز مغز که وضع آن استثنائی است؛ آنها همه مربوط به جنبه‌های داخلی است در حالی که پدیده‌های روحی جنبه خارجی دارند یعنی ما را از وضع بیرونی وجود ما آگاه می‌کنند.

**برای توضیح این سخن باید به چند نکته توجه کرد:**

نخست این‌که: آیا جهانی بیرون از وجود ما هست یا نه؟ مسلماً چنین جهانی وجود دارد، و ایده‌آلیست‌ها که وجود جهان خارج را انکار می‌کنند و می‌گویند: هرچه هست مائیم و تصورات ما، و جهان خارج درست همانند صحنه‌هایی است که در خواب می‌بینیم، و چیزی جز تصورات نیست، سخت در اشتباه‌اند؛ و بهترین گواه این‌که خودشان به هنگام عمل رئالیست می‌شوند، و آنچه را در محیط کتابخانه خود می‌اندیشند هنگامی که به کوچه و خیابان و محیط زندگی معمولی قدم می‌گذارند همه را فراموش می‌کنند، و همه چیز را واقعی و حقیقی می‌شمرند!

دیگر این‌که آیا ما از وجود جهان بیرون آگاه هستیم یا نه؟

قطعاً پاسخ این سؤال نیز مثبت است، زیرا ما آگاهی زیادی از جهان بیرون خود داریم، و از موجوداتی که در اطراف ما، یا نقاط دوردست زندگی می‌کنند، اطلاعات فراوانی در اختیار ما هست.

اکنون این سؤال پیش می‌آید که آیا جهان خارج به درون وجود ما می‌آید؟ مسلماً نه؛ بلکه نقشه آن پیش ما است که با استفاده از خاصیت واقع نمایی به جهان بیرون وجود خود، راه می‌یابیم.

این واقع نمایی نمی‌تواند تنها خواص فیزیکوشیمیائی مغز باشد، درست است که این خواص زائیده تأثرات ما از جهان بیرون، و به اصطلاح معلول آنها است، ولی درست همانند تأثیری است که غذا روی معده ما می‌گذارد، آیا تأثیر غذا روی معده و فعل و انفعال فیزیکی و شیمیائی آن سبب می‌شود که معده از غذاها آگاهی داشته باشد؟ پس چطور مغز ما می‌تواند از دنیای بیرون خود با خبر گردد؟!

به تعبیر دیگر: برای آگاهی از موجودات خارجی و عینی یک نوع احاطه بر آنها لازم است، و این احاطه کار سلول‌های مغزی نیست. سلول‌های مغزی تنها از خارج متأثر می‌شوند، و این تأثر، همانند تأثر سایر دستگاه‌های بدن، از وضع خارج است، این موضوع را ما به خوبی درک می‌کنیم.

اگر تأثر از خارج دلیلی بر آگاهی ما از خارج باشد لازم است با معده و زبان خود نیز بفهمیم در حالی که چنین نیست. خلاصه وضع استثنائی ادراکات ما دلیل بر آن است که حقیقت دیگری در آن نهفته است، که نظامش با نظام قوانین فیزیکی و شیمیائی کاملاً تفاوت دارد، یعنی باید قبول کنیم که گوهر دیگری که ما

نامش را روح می‌گذاریم در ما وجود دارد که سبب درک حقایق می‌شود (دقت کنید).

۸۰۰۳

### ب- وحدت شخصیت

دلیل دیگری که برای استقلال روح می‌توان ذکر کرد؛ مسئله وحدت شخصیت در طول عمر آدمی است.

توضیح این‌که ما در هر چیز شک و تردید داشته باشیم در این موضوع تردیدی نداریم که وجود داریم.

من هستم و در هستی خود تردید ندارم، و علم من به وجود خودم به اصطلاح علم حضوری است، نه علم حصولی. یعنی من پیش خود حاضرم و از خود جدا نیستم.

به هر حال، آگاهی ما نسبت به خود از روشن‌ترین معلومات ما است، و احتیاج به استدلال ندارد؛ و استدلال معروفی که دکارت (فیلسوف معروف فرانسوی) برای وجودش کرده که: «من فکر می‌کنم پس هستم» استدلال زاید و نادرستی به نظر می‌رسد؛ زیرا پیش از آن‌که اثبات وجود خود کند، دوبار اعتراف به وجود خودش کرده! یک بار آنجا که می‌گوید: «من» و بار دیگر که می‌گوید: «فکر می‌کنم» این از یک سو.

از سوی دیگر این «من» از آغاز تا پایان عمر یک واحد بیشتر نیست، من امروز و همان من دیروز همان من بیست سال قبل می‌باشد. من از کودکی تاکنون

یک نفر بیشتر نبوده‌ام؛ من همان شخصی هستم که بوده‌ام و تا آخر عمر نیز همین شخص خواهم بود، نه شخص دیگر. البته درس خوانده‌ام، با سواد شده‌ام، تکامل یافته‌ام، و باز هم خواهم یافت، ولی یک آدم دیگر نشده‌ام، و به همین دلیل همهٔ مردم از آغاز تا پایان عمر مرا یک آدم می‌شناسند، یک نام دارم، یک شناسنامه دارم و...

اکنون حساب کنیم و ببینیم این موجود واحدی که سراسر عمر ما را پوشانده چیست؟ آیا ذرات و سلول‌های بدن ما و یا مجموعهٔ سلول‌های مغزی و فعل و انفعالات آن است؟ اینها که در طول عمر ما بارها عوض می‌شوند و تقریباً هر هفت سال یک‌بار تمام سلول‌ها تعویض می‌گردند. زیرا می‌دانیم در هر شبانه روز میلیون‌ها سلول در بدن ما می‌میرد، و میلیون‌ها سلول تازه جانشین آن می‌شود، همانند ساختمانی که تدریجاً آجرهای آن را برون آورند، و آجرهای تازه‌ای جای آن کار بگذارند. این ساختمان بعد از مدتی به کلی عوض می‌شود، اگر چه مردم سطحی متوجه نشوند؛ و یا همانند استخر بزرگی که از یک طرف آهسته آهسته آب وارد آن می‌شود، و از طرف دیگر خارج می‌گردد، بدیهی است بعد از مدتی تمام آب استخر عوض می‌شود، اگر چه افراد ظاهریین توجه نداشته باشند و آن را به همان حال ثابت ببینند.

به طور کلی هر موجودی که غذا دریافت می‌کند و از سوی دیگر آن را مصرف می‌کند تدریجاً نوسازی و تعویض خواهد شد.

بنابراین یک آدم هفتاد ساله تقریباً ده بار تمام اجزای بدن او عوض شده است. روی این حساب اگر همانند مادی‌ها انسان را همان جسم و دستگاه‌های

مغزی و عصبی و خواص فیزیکی و شیمیائی آن بدانیم باید این «من» در ۷۰ سال ده بار عوض شده باشد و همان شخص سابق نباشد در حالی که هیچ وجدانی این سخن را نخواهد پذیرفت.

از اینجا روشن می‌شود که غیر از اجزای مادی، یک حقیقت واحد و ثابت در سراسر عمر، وجود دارد که همانند اجزای مادی تعویض نمی‌شود و اساس وجود ما را همان تشکیل می‌دهد و عامل وحدت شخصیت ما نیز همان است.

### پرهیز از یک اشتباه

بعضی تصور می‌کنند سلول‌های مغزی عوض نمی‌شوند و می‌گویند: در کتاب‌های فیزیولوژی خوانده‌ایم که تعداد سلول‌های مغزی از آغاز تا آخر عمر یکسان است. یعنی هرگز کم و زیاد نمی‌گردد، بلکه فقط بزرگ می‌شوند، اما تولید مثل نمی‌کنند، و به همین جهت اگر ضایعه‌ای برای آنها پیش بیاید قابل ترمیم نیستند، بنابراین ما یک واحد ثابت در مجموع بدن داریم که همان سلول‌های مغزی است که این حافظ وحدت شخصیت ما است.

اما این اشتباه بزرگی است، زیرا آنها که این سخن را می‌گویند، دو مسأله را با یکدیگر اشتباه کرده‌اند. آنچه در علم امروز ثابت شده این است که سلول‌های مغزی از آغاز تا پایان عمر از نظر تعداد ثابت است، و کم و زیاد نمی‌شود؛ نه این که ذرات تشکیل دهنده این سلول‌ها تعویض نمی‌گردد. زیرا همان‌طور که گفتیم سلول‌های بدن دائماً غذا دریافت می‌کنند، و نیز تدریجاً ذرات کهنه را از دست می‌دهند؛ همانند استخر آبی که از یک سو آب در آن می‌ریزد و از سوی

دیگر آب از آن خارج می‌شود؛ و پس از مدتی محتویات آن به کلی تعویض می‌گردد، اگر چه مقدار آب ثابت مانده است؛ بنابراین سلول‌های مغزی نیز عوض می‌شوند.<sup>(۱)</sup>

۴۵۴

### ج- عدم انطباق بزرگ و کوچک

فرض کنیم کنار دریای زیبایی نشسته‌ایم و چند قایق کوچک و یک کشتی عظیم روی امواج آب در حرکت‌اند. آفتاب را می‌بینیم که از یک سو غروب می‌کند و ماه را می‌بینیم که از سوی دیگر در حال طلوع کردن است.

مرغ‌های زیبای دریای دائماً روی آب می‌نشینند و برمی‌خیزند، و در یک سمت آن کوه عظیمی سر به آسمان کشیده است.

اکنون، لحظاتی چشم خود را می‌بندیم و آنچه را دیده‌ایم در ذهن خود مجسم می‌نماییم: کوه با همان عظمت، دریا با همان وسعت، و کشتی عظیم با همان بزرگی در ذهن ما مجسم می‌شوند؛ یعنی همانند تابلوی فوق‌العاده بزرگی در برابر فکر ما یا درون روح ما وجود دارند.

حال این سؤال پیش می‌آید که جای این نقشه بزرگ کجا است؟ آیا سلول‌های فوق‌العاده کوچک مغزی می‌توانند چنین نقشه عظیمی را در خود جای دهند؟ مسلماً نه. بنابراین باید دارای بخش دیگری از وجود باشیم که مافوق این ماده جسمانی است و آن قدر وسیع است که تمام این نقشه‌ها را در خود جای

---

۱. در کتاب‌های فیزیولوژی نیز به این مسئله اشاره شده است. به عنوان نمونه به کتاب هورمون‌ها، صفحه ۱۱ و کتاب فیزیولوژی، حیوانی تألیف دکتر محمود بهزاد و همکاران صفحه ۳۲ مراجعه شود.

می دهد.

آیا نقشه یک عمارت ۵۰۰ متری را می توان روی یک زمین چند متری پیاده کرد؟!

مسلماً پاسخ این سؤال منفی است، چون یک موجود بزرگ تر و با حفظ بزرگی خود منطبق بر موجود کوچکی نمی شود. لازمه انطباق این است که یا هر دو مساوی باشند یا نقشه کوچک تر باشد.

با این حال چگونه می توانیم نقشه های ذهنی فوق العاده بزرگی را در سلول های کوچک مغزی خود جای دهیم؟

ما می توانیم کره زمین را با همان کمربند چهل میلیون متریش در ذهن خود ترسیم کنیم، ما می توانیم خورشید را که یک میلیون و دویست هزار مرتبه از کره زمین بزرگتر است، و همچنین کهکشان هایی را که میلیون ها بار از خورشید ما وسیعترند، همه را در فکر خود مجسم کنیم. این نقشه ها اگر بخواهند در سلول های کوچک مغزی پیاده شوند طبق قانون عدم انطباق بزرگ بر کوچک امکان پذیر نیست؛ پس باید به وجودی مافوق این جسم اعتراف کنیم که مرکز پذیرش این نقشه های بزرگ می باشد.

## سؤال

ممکن است گفته شود، نقشه های ذهنی ما، همانند میکروفیلم ها و یا نقشه های جغرافیائی است که در کنار آن یک عدد کسری نوشته شده؛ مانند:  $\frac{1}{1000000}$  و یا  $\frac{1}{100000000}$  که مقیاس کوچک شدن آن را نشان می دهد و



به ما می فهماند که باید این نقشه را به همان نسبت بزر کنیم تا نقشه واقعی به دست آید؛ و نیز بسیار دیده‌ایم عکسی از کشتی غول پیکری گرفته شده که نمی‌تواند به تنهایی عظمت آن کشتی را نشان بدهد؛ و لذا قبل از گرفتن عکس برای نشان دادن عظمت آن انسانی را در عرشه کشتی قرار می‌دهند و عکس آن دو را با هم می‌گیرند تا عظمت کشتی از طریق مقایسه روشن شود.

نقشه‌های ذهنی ما نیز تصویرهای بسیار کوچکی هستند که با مقیاس‌های معینی کوچک شده‌اند. به هنگامی که به همان نسبت آنها را بزر کنیم نقشه واقعی به دست می‌آید؛ و مسلماً این نقشه‌های کوچک و میکروفیلم‌ها می‌تواند به نوعی در سلول‌های مغزی ما جای گیرد. (دقت کنید).

### پاسخ:

مسئله مهم اینجا است که میکروفیلم‌ها را معمولاً یا به وسیله پروژکتورها بزر می‌کنند و روی پرده‌ای منعکس می‌نمایند یا در نقشه‌های جغرافیائی عددی که زیر آن نوشته شده است به ما کمک می‌کند که نقشه را در آن عدد ضرب کنیم و نقشه بزر واقعی را در ذهن خود منعکس نماییم. حال این سؤال پیش می‌آید که آن پرده بزرگی که میکروفیلم‌های ذهنی ما روی آن به صورت عظیم منعکس می‌گردد کجا است؟

آیا این پرده بزر همان سلول‌های مغزی هستند؟ قطعاً نه. و آن نقشه جغرافیائی کوچک را که ما در عدد بزر ضرب می‌کنیم و تبدیل به نقشه عظیمی می‌نماییم، مسلماً محلی لازم دارد، آیا می‌تواند سلول‌های کوچک مغزی باشد؟

به عبارت روشن‌تر: در مثال میکروفیلم و نقشه جغرافیایی آنچه در خارج وجود دارد، همان فیلم‌ها و نقشه‌های کوچک هستند، ولی در نقشه‌های ذهنی ما این نقشه‌ها درست به اندازه وجود خارجی آنها می‌باشند و قطعاً محلی لازم دارند به اندازه خودشان، و می‌دانیم سلول‌های مغزی کوچک‌تر از آن است که بتواند آنها را با آن عظمت منعکس سازد.

کوتاه سخن این‌که: ما این نقشه‌های ذهنی را با همان بزرگی که در خارج دارند تصوّر می‌کنیم، و این تصویر عظیم نمی‌تواند در سلول کوچکی منعکس گردد؛ بنابراین نیازمند به محلی است و از اینجا به وجود حقیقتی وراء این سلول‌ها پی می‌بریم که نامش را روح می‌گذاریم.

#### **د- پدیده‌های روحی با کیفیّات مادّی هماهنگ نیستند**

دلیل دیگری که می‌تواند ما را به استقلال روح و مادّی نبودن آن رهنمون گرداند این است که: در پدیده‌های روحی خواص و کیفیّت‌هایی می‌بینیم که با خواص و کیفیّت‌های موجودات مادّی هیچ‌گونه شباهتی ندارد؛ زیرا:

اولاً: موجودات زمان می‌خواهند و جنبه تدریجی دارند.

ثانیاً: با گذشت زمان فرسوده می‌شوند.

ثالثاً: قابل تجزیه به اجزاء متعدّدی هستند.

ولی پدیده‌های ذهنی دارای این خواص و آثار نیستند، صحنه‌هایی که مثلاً از زمان کودکی در ذهن ما نقش بسته با گذشت زمان نه کهنه می‌شود و نه فرسوده، و همان شکل خود را حفظ کرده است. ممکن است مغز انسان فرسوده شود ولی با فرسوده شدن مغز خانه‌ای که نقشه‌اش از بیست سال قبل در ذهن ما ثبت شده

فرسوده نمی‌گردد و از یک نوع ثبات که خاصیت جهان ماورای ماده است برخوردار است.

روح ما نسبت به نقش‌ها و عکس‌ها خلاقیت عجیبی دارد و در یک آن می‌توانیم بدون هیچ مقدمه‌ای هرگونه نقشی را در ذهن ترسیم کنیم، کرات آسمانی، کهکشان‌ها و یا موجودات زمینی، دریاها و کوه‌ها و مانند آن، که این خاصیت یک موجود مادی نیست؛ بلکه نشانه موجودی وراء مادی است.

به علاوه ما می‌دانیم مثلاً  $2+2=4$  و شکی نیست که طرفین این معادله را می‌توانیم تجزیه کنیم؛ یعنی عدد دو را تجزیه نماییم، و یا عدد چهار را، ولی این برابری را هرگز نمی‌توانیم تجزیه کنیم و بگوییم برابری دو نیم دارد و هر نیمی غیر از نیم دیگر است. برابری یک مفهوم غیرقابل تجزیه است یا وجود دارد و یا وجود ندارد و هرگز نمی‌توان آن را دو نیم کرد.

این‌گونه مفاهیم ذهنی قابل تجزیه نیستند و به همین دلیل نمی‌توانند مادی باشند زیرا اگر مادی بودند، قابل تجزیه بودند، و باز به همین دلیل روح ما که مرکز چنین مفاهیم غیر مادی است نمی‌تواند مادی باشد؛ بنابراین مافوق ماده است. (دقت کنید)<sup>(۱)</sup>

## ۵. آیا روح مجرد است؟

آیا روح انسان، فقط مستقل است، یعنی بعد از مرگ جسم و متلاشی شدن آن

۱. این بخش از تفسیر نمونه، جلد ۱۲، صفحه ۲۵۴ تا ۲۶۹ گرفته شده است.

می‌تواند به بقاء خود ادامه دهد؟ یا علاوه بر استقلال دارای حالت تجرّد از مادّه نیز می‌باشد، یعنی خواصّ عمومی ماده را که عبارت است از زمان و مکان و اجزاء ندارد؟

گروهی از فلاسفه اصرار دارند که روح دارای تجرّد است و هیچ‌گونه کیفیات مادی، برای آن معنا ندارد، و بعضی از دلایل گذشته در مورد استقلال روح نیز به سوی این هدف جهت‌گیری شده است.

در حالی که بعضی دیگر، روح را نوعی مادّه لطیف می‌دانند، و به تعبیر دیگر آن را نیمه یعنی مجرد می‌دانند، مجرد از مادّه کثیف عنصری.

فی‌المثل ما یقین داریم که نور خواه به صورت امواج در اتر باشد یا به صورت ذرات و فتون، نوعی جسم است؛ ولی مسلماً حساب آن از اجسام معمولی جدا است و قوانینی که بر اجسام معمولی حاکم است، بر آن حاکم نیست. به همین دلیل از اجسام شفاف عبور می‌کند و خلاء و ملاء برای آن یکسان است.

آیا راستی روح انسان هم چیزی شبیه به این است؟ یا به کلی مجرد است و ماورای ماده، اعم از مادّه لطیف و کثیف. ولی از آنجا که اثبات تجرّد روح، یا مادّه لطیف بودن در مباحث مربوط به معاد تأثیر چندانی ندارد، و آنچه در اینجا مهم است همان استقلال روح و بقای آن بعد از متلاشی شدن جسم می‌باشد، ما از بحث بیشتر در این زمینه خودداری می‌کنیم، و آن را به مباحث فلسفی موکول می‌کنیم. همین اندازه می‌گوییم: روح مستقل خواه کاملاً مجرد باشد یا جسم لطیف، می‌تواند بعد از فنای این جسم عنصری باقی و فعّال باشد و این گامی است به سوی جهان پس از مرگ. (دقت کنید).



## معاد جسمانی

### اشاره:

آیا حیات بعد از مرگ، تنها جنبه روحانی دارد؟ یعنی انسان بعد از مردن برای همیشه از این بدن جدا می‌گردد، بدنش می‌پوسد و متلاشی می‌شود، و زندگی جاویدان در سرای دیگر تنها مربوط به روح است؟

یا این که زندگی بعد از مرگ در هر دو جنبه صورت می‌گیرد، هم این جسم مادی باز می‌گردد، و هم روح، و بار دیگر با یکدیگر متحد می‌شوند؟ یا این که فقط جنبه جسمانی دارد یعنی تنها جسم باز می‌گردد و روح چیزی جز آثار و خواص این جسم نیست؟

یا این که: معاد جنبه روحانی و نیمه جسمانی دارد، یعنی روح و جسم هر دو باز می‌گردند و با هم متحد می‌شوند، اما نه این جسم مادی عنصری؛ بلکه جسم لطیفی که برتر از این جسم و عصاره آن است؟

هریک از چهار نظریه فوق، طرفدارانی دارد؛ اما آنچه به وضوح از قرآن مجید استفاده می‌شود و صدها آیه دلالت بر آن دارد، معاد روحانی و جسمانی است (با همین جسم مادی) و از آنجا که بازگشت روح در میان دانشمندان و فلاسفه، مسلم است، تعبیر به معاد جسمانی می‌شود در حالی که منظور معاد روحانی و

جسمانی است.

با این اشاره به قرآن مجید باز می‌گردیم، و به آیاتی که با صراحت از معاد جسمانی سخن می‌گویند؛ گوش جان می‌سپاریم.  
از آنجا که این آیات، بسیار فراوان است آنها را در نه گروه دسته‌بندی کرده و از هر گروه نمونه‌هایی در اینجا می‌آوریم:

گروه اول: آیاتی که به منکران معاد که پیوسته از پیامبر ﷺ سؤال می‌کردند چگونه وقتی ما خاک شدیم، یا به صورت «عظام رمیم» (استخوان‌های پوسیده) درآمدیم، به زندگی مجدد باز می‌گردیم؟ پاسخ می‌گوید؛ و با صراحت این مطلب را بازگو می‌کند: که خدا قادر بر این کار است، که همین استخوان‌های پوسیده را از نو حیات و زندگی ببخشد. (آری همین جسم مادی عنصری را زنده می‌کند.)  
مانند:

۱. «وَصَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ - قُلْ

يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ»<sup>(۱)</sup>.

۲. «أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ نَبْجَعَ عِظَامَهُ - بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ نَسْوِي

بَنَانَهُ»<sup>(۲)</sup>

۳. «أَيَعِدُّكُمْ أَنْتُمْ إِذَا مِتُّمْ وَكُنْتُمْ تُرَابًا وَعِظَامًا أَنْتُمْ مُخْرَجُونَ -

هِيَ هَاتَ هَيْهَاتَ لِمَا تُوعَدُونَ»<sup>(۳)</sup>

۴. «وَكَانُوا يَقُولُونَ أَنْ إِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَنْتُمْ لَمَبْعُوثُونَ - أَوْ

۱. سوره یس، آیات ۷۸ - ۷۹.

۲. سوره قیامت، آیات ۳ - ۴.

۳. سوره مؤمنون، آیات ۳۵ - ۳۶.

آبَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ - قُلْ إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ - لَمَجْمُوعُونَ إِلَىٰ مِيقَاتِ  
يَوْمٍ مَّعْلُومٍ ﴿١﴾

۵. ﴿ذَلِكَ جَزَاؤُهُمْ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا وَقَالُوا أَيُّدَاكُنَا عِظَامًا وَرُفَاتًا أَيْنَا  
لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا﴾. (۲)

### ترجمه:

۱. «و برای ما مثالی زد و آفرینش خود را فراموش کرد و گفت: "چه کسی  
این استخوانها را زنده می‌کند در حالی که پوسیده است؟! - بگو: "همان  
کسی آن را زنده می‌کند که نخستین بار آن را آفرید؛ و او نسبت به هر  
مخلوقی دانا است."»

۲. «آیا انسان می‌پندارد که هرگز استخوانهای او را جمع نخواهیم کرد؟! -  
آری قادریم که انگشتان او را موزون و مرتب کنیم.»

۳. «آیا او به شما وعده می‌دهد هنگامی که مُردید و خاك و استخوانهایی  
(پوسیده) شدید، (از قبرها) بیرون آورده می‌شوید؟! - دور است، دور است  
این وعده‌هایی که به شما داده می‌شود!»

۴. «و می‌گفتند: "هنگامی که ما مُردیم و خاك و استخوان شدیم، آیا  
برانگیخته خواهیم شد؟! - و آیا پدران نخستین ما (برانگیخته می‌شوند)؟! -  
بگو: اولین و آخرین - همگی در موعد روزی معین گردآوری می‌شوند.»

---

۱. سوره واقعه، آیات ۴۷ - ۵۰.

۲. سوره اسراء، آیه ۹۸. در این زمینه آیات متعدّد دیگری نیز در قرآن مجید وجود دارد که از نظر هماهنگی  
مضمون‌ها به آیات فوق قناعت شد.



۵. «این کیفر آنها است، بخاطر این که نسبت به آیات ما کافر شدند و گفتند: "آیا هنگامی که ما استخوانهای پوسیده و خاکهای پراکنده‌ای شدیم، آیا بار دیگر آفرینش تازه‌ای خواهیم یافت؟"»

۴۵۷۳

### تفسیر و جمع‌بندی

#### ۱. چگونه استخوان‌های پوسیده زنده می‌شود؟

از آنجا که آیات فوق را در مباحث دیگر هم مورد توجه قرار داده‌ایم و تفسیر شده در اینجا فقط روی قسمت‌هایی که در این بحث باید دقیقاً مورد توجه واقع شود انگشت می‌گذاریم.

در آیه اول، با صراحت می‌فرماید: همان خدایی که نخستین بار آن را آفرید بعد از آن که به صورت استخوان پوسیده‌ای درآمد، بار دیگر او را زنده می‌کند. جمله «يُحْيِيهَا» (آن استخوان پوسیده را زنده می‌کند) به قدری در معاد جسمانی صراحت دارد که اگر در قرآن مجید جز همین تعبیر وجود نداشت برای اثبات این مسأله کافی بود؛ در حالی که همان‌گونه که اشاره شد صدها آیه از معاد جسمانی خبر می‌دهد.

قابل توجه این که آیه فوق بر خصوص همین جسم مادی عنصری تکیه می‌کند نه جسم دیگری شبیه آن، یا جسم برزخی و نیمه مادی.

۴۵۷۳

در دومین آیه پندار کسانی را که گمان می‌کنند خداوند استخوان‌های انسان را

جمع نخواهد کرد، مردود می‌شمرد؛ و با صراحت می‌گوید: نه فقط این کار را می‌کنیم بلکه قادریم که ظریف‌ترین خصوصیات آن (مانند خطوط سرانگشتان) را باز گردانیم و تنظیم کنیم.

صراحت این آیه نیز در معاد جسمانی به تمام معنا قابل توجه است.

﴿٤٥﴾

سومین آیه سخنی از زبان قوم ثمود،<sup>(۱)</sup> در برابر پیامبرشان صالح عليه السلام، نقل می‌کند که آنها یکدیگر را مخاطب ساخته، در مذمت این پیامبر بزرگ چنین می‌گفتند: «آیا او به شما وعده می‌دهد هنگامی که مُردید و خاک و استخوانهایی (پوسیده) شدید، (از قبرها) بیرون آورده می‌شوید؟! - دور است، دور است این وعده‌هایی که به شما داده می‌شود!»: ﴿أَيَعِدْكُمْ أَنْتُمْ إِذَا مِتُّمْ وَكُنْتُمْ تُرَابًا وَعِظَامًا أَنْتُمْ مُخْرَجُونَ - هِيَآتَ هِيَآتَ لِمَا تُوْعَدُونَ﴾.

این تعبیرها به وضوح می‌رساند که پیامبرشان صالح (یا هود)، به آنها وعده معاد جسمانی می‌داد، و آنها به شدت با او به مخالفت برخاستند؛ و سرانجام به خاطر این تکذیب‌ها گرفتار عذاب دردناکی شدند و نابود گشتند. (چنان‌که در ذیل همین آیات در سوره حج آمده)

﴿٤٥﴾

---

۱. در آیه فوق تصریح به نام این قوم و پیامبرشان نشده، بعضی آن را قوم ثمود (قوم صالح) دانسته‌اند و بعضی قوم عاد (قوم هود) شمرده‌اند. اما با توجه به مجازات آنها (صیحه آسمانی) که در ذیل آیات آمده تناسب بیشتری با قوم ثمود دارد.

در چهارمین آیه، سخن از اصحاب شمال است - آنها که نامه اعمالشان به نشانه جرمشان به دست چپ آنها داده می شود - قرآن در مذمت آنها، همین معنا را تکرار کرده؛ می گوید: آنها بر گناهان عظیم اصرار داشتند؛ و در مقام انکار معاد می گفتند: «و می گفتند: "هنگامی که ما مُردیم و خاک و استخوان شدیم، آیا برانگیخته خواهیم شد؟!": «وَكَانُوا يَقُولُونَ أَإِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَأَنْتَ أَتِنَّا لَمَبْعُوثُونَ»

این مذمت شدید در واقع دفاعی است از این حقیقت که استخوان های خاک شده، بار دیگر لباس حیات در تن می کند و زنده می شود.

۸۵۷۳

در آیه پنجم (آخرین آیه) نیز با صراحت درباره گروهی از کفار می گوید: «این کیفر آنهاست، بخاطر این که نسبت به آیات ما کافر شدند و گفتند: آیا هنگامی که ما استخوانهای پوسیده و خاکهای پراکنده ای شدیم، آیا بار دیگر آفرینش تازه ای خواهیم یافت؟!»: «ذَلِكَ جَزَاءُهُمْ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا وَقَالُوا أَإِذَا كُنَّا عِظَامًا وَرُفَاتًا أَأَنْتَ أَتِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا».

ضمناً از این آیه استفاده می شود که منکران معاد جسمانی اهل دوزخند، و این تعبیر گواه دیگری بر مدعا است.

از مجموع آیات فوق به خوبی نتیجه گرفته می شود که همین جسم مادی بعد از متلاشی شدن بار دیگر به حیات باز می گردد.

۸۵۷۳

## گروه دوّم:

آیاتی است که می‌فرماید انسان‌ها در قیامت از قبرها برمی‌خیزند؛ ناگفته پیداست که قبرها جایگاه جسم انسان‌ها است؛ و این تعبیر دلیل روشن دیگری بر معاد جسمانی است.

این آیات نیز در قرآن فراوان است که نمونه‌هایی از آن را ذیلاً ملاحظه می‌کنید:

۱. «وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ»<sup>(۱)</sup>.
۲. «وَتُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ»<sup>(۲)</sup>.
۳. «قَالُوا يَا وَيْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ»<sup>(۳)</sup>.

## ترجمه:

۱. «و این که رستاخیز آمدنی است، و شکی در آن نیست؛ و خداوند تمام

کسانی را که در قبرها هستند زنده می‌کند.»

۲. «(بار دیگر) در صور دمیده می‌شود، ناگهان آنها از قبرها، شتابان به

سوی (دادگاه) پروردگارشان می‌روند.»

۳. «می‌گویند: "ای وای بر ما! چه کسی ما را از خوابگاهمان برانگیخت؟!»

(آری) این همان (روز جزا) است که خداوند رحمان وعده داده، و

---

۱. سوره حج، آیه ۷. همین مضمون در آیه ۴ سوره انفطار و آیه ۹ سوره عادیات دیده می‌شود.

۲. سوره یس، آیه ۵۱. دو آیه دیگر نیز در قرآن، همین تعبیر را دنبال می‌کند. (سوره معارج آیه ۲۳ و سوره قمر آیه ۷).

۳. سوره یس، آیه ۵۲.

فرستادگان (او) راست گفتند.»

۴۰۰۳

## تفسیر و جمع بندی

### ۲. چگونه از قبرها به پا می خیرند؟

آیات فوق که تحت سه عنوان بیان شده (خارج شدن از قبور، اجداث، و مرقد) و به ضمیمه آیات متشابه مجموعاً هفت آیه می شود، که به وضوح معاد جسمانی را تعقیب می کند.

در نخستین آیه می فرماید: «و این که رستاخیز آمدنی است، و شکی در آن نیست؛ و خداوند تمام کسانی را که در قبرها هستند زنده می کند:» «وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ».

ناگفته پیدا است، آنچه در قبرها آرمیده است جسم انسانها است و این تعبیر نشان می دهد که همان جسم مادی، زندگی را از سر می گیرد.

۴۰۰۳

در دومین آیه، به جای «قبور» تعبیر به «أَجْدَاثُ» دیده می شود. «اجداث» جمع «جدث» (بر وزن قفس) به معنای قبر است. بعضی از ارباب لغت گفته اند: «جدث» لغت اهل تهامه است، ولی اهل نجد به جای آن جذب می گویند.

به هر حال این تعبیر نیز مفهومی جز معاد جسمانی ندارد، چرا که در قبرها، جسدها یا استخوانهای پوسیده و خاکهای آنها قرار دارد و خروج انسانها در

قیامت از این قبرها دلیل بر زنده شدن این بدنها است.

۸۵۰۸

در سوّمین آیه به تعبیر سوّمی برخورد می‌کنیم که آن مسأله قیام مردگان از مردهای آنها است؛ به این ترتیب که گروهی از کافران هنگامی که خود را در سرائی دیگر و حیات نوین می‌بینند فریادشان بلند می‌شود؛ و «می‌گویند: "ای وای بر ما! چه کسی ما را از خوابگاهمان برانگیخت؟!":» «قَالُوا يَا وَيْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا». «مرقد» از ماده «رُقُود» و «رُقَاد» به معنای خواب در شب یا روز است، و بعضی از اهل لغت آن را مخصوص خواب شبانه دانسته‌اند؛ و گاه گفته شده که معنای اصلی آن، استقرار و خواب به هنگام گرفتار شدن در مشکلات است (خواب آرامبخش) و لذا در مورد توقّفی که به منظور رفع شدائد و مشکلات باشد نیز به کار می‌رود.

بنابراین «مَرْقَد» به معنای قرارگاه، استراحت‌گاه، و خوابگاه است؛ و این که در مورد قبر به کار رفته به خاطر آن است که میّت از مشکلات و گرفتاری‌های دینا رهایی می‌یابد و گویی در آنجا به خواب آرام‌بخشی فرو می‌رود.<sup>(۱)</sup>

به کار بردن این تعبیر در مورد قبرها از این نظر است که مر و خواب شباهت زیادی با هم دارند تا آنجا که گفته شده است: «النَّوْمُ أَخُ الْمَوْتِ»: «خواب برادر مر است.»

بعضی گفته‌اند: هدف منکران معاد از انتخاب این تعبیر، این بوده که تردید

۱. مقایس اللّغة، صحاح اللّغة و التحقیق فی کلمات القرآن، ماده «رقد».

خود را در مسأله زنده شدن بعد از مرگ مجدداً ابراز دارند که آیا ما واقعاً خواب بودیم و بیدار شدیم یا مرده بودیم و زنده گشتیم؟!

ولی چیزی نمی‌گذرد که خودشان به سؤال خود پاسخ می‌گویند و اعتراف می‌نمایند که: «(آری) این همان (روز جزا) است که خداوند رحمان وعده داده، و فرستادگان (او) راست گفتند»: ﴿هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ﴾.

صحنه رستاخیز چنان گویا و دهشت‌انگیز است که هر انسان لجوجی را به اعتراف صریح نسبت به واقعیت‌ها وادار می‌دارد.

آنها با توصیف خداوند به رحمان گویا می‌خواهند ضمن اعتراف به خطای خود، دست به دامان رحمت الهی بزنند؛ شاید گذشته‌های تاریک خود را از این طریق جبران نمایند.

به هر صورت، این تعبیر دلیل دیگری بر معاد جسمانی است، چرا که اگر معاد روحانی بود، مسأله مرقد مفهوم می‌نداشت.

﴿٥٥﴾

### گروه سوم

آیاتی که می‌گوید: انسان از خاک آفریده شده و باز هم به خاک بر می‌گردد، و بار دیگر از خاک محشور می‌شود، مانند:

۱. ﴿مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى﴾. (۱)
۲. ﴿وَاللَّهُ أَنْبَتَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا - ثُمَّ يُعِيدُكُمْ فِيهَا وَيُخْرِجُكُمْ

## إِخْرَاجًا<sup>(۱)</sup>

۳. ﴿قَالَ فِيهَا تَحْيَوْنَ وَفِيهَا تَمُوتُونَ وَمِنْهَا تُخْرَجُونَ﴾. (۲)

### ترجمه:

۱. «ما شما را از آن (زمین) آفریدیم؛ و به آن باز می‌گردانیم؛ و بار دیگر

(در قیامت) شما را از آن بیرون می‌آوریم.»

۲. «و خداوند شما را همچون گیاهی از زمین رویانید، - سپس شما را به

زمین باز می‌گرداند، و بار دیگر شما را خارج می‌سازد.»

۳. «فرمود: در آن (زمین) زنده می‌شوید؛ و در آن می‌میرید؛ و (در

رستاخیز) شما را از آن بیرون می‌آورند.»

۴۰۰۳

### تفسیر و جمع‌بندی

#### ۳. بار دیگر از خاک محشور می‌شوید

نخستین آیه در لابه‌لای داستان موسی عليه السلام و فرعون، آمده است، ولی سخن از

سوی خداوند متعال است، اشاره به زمین «ارض» که در آیات پیشین آمده؛

می‌فرماید: «ما شما را از آن (زمین) آفریدیم؛ و به آن باز می‌گردانیم؛ و بار دیگر

(در قیامت) شما را از آن بیرون می‌آوریم»: ﴿مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا

نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى﴾.

۱. سوره نوح، آیات ۱۷ - ۱۸.

۲. سوره اعراف، آیه ۲۵.



آغاز وجود همه ما از خاک بود، یا به دلیل این که همه از آدم هستیم و آدم از خاک است، یا به خاطر این که تمام مواد غذایی که گوشت و پوست و استخوان ما از آن تشکیل شده از خاک گرفته می شود. (از گیاهان یا حیواناتی که از گیاهان تغذیه می کنند.)

بازگشت همه ما نیز مسلماً به خاک خواهد بود، و رستاخیز ما نیز از خاک صورت می گیرد، و این دلیل روشنی است بر مسأله معاد جسمانی.

این تعبیر ضمن این که پاسخی است به گفته کسانی که معاد را غیر ممکن می شمردند و می گویند چگونه اجساد خاک شده زنده می شود؟ - غافل از این که همه ما در آغاز نیز از خاک بودیم؛ - هشدار است به همه طاغیان و گردنکشان و متکبران و افرادی همچون فرعون و اطرافیان او که بدانند همه در آغاز خاک بودند، و باز هم به خاک باز می گردند؛ و دگر بار از خاک برمی خیزند و در دادگاه عدل الهی حاضر می شوند. اندکی اندیشه در این سیر وجودی انسان، کافی است که غرور او را درهم بشکند و روح تواضع و تسلیم در مقابل حق را در او زنده کند.

۸۰۰۳

دوّمین آیه از زبان نوح علیه السلام پیامبر بزر خدا است که انسان ها را تشبیه به گیاهانی کرده که از زمین می رویند؛ می فرماید: «و خداوند شما را همچون گیاهی از زمین رویانید»: ﴿وَاللَّهُ أَنْبَتَكُمْ مِّنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا﴾.

«سپس شما را به زمین باز می گرداند»: ﴿ثُمَّ يُعِيدُكُمْ فِيهَا﴾.

«و بار دیگر شما را خارج می‌سازد»: ﴿وَيُخْرِجُكُمْ إِخْرَاجًا﴾<sup>(۱)</sup>

تعبیر به «انبیاء» (رویاندن) در مورد انسان‌ها تعبیر بسیار ظریفی است که نشان می‌دهد، قوانین حاکم بر حیات گیاهی و حیات انسانی شباهت زیادی با هم دارند، به علاوه کار خداوند در مورد انسان‌ها تنها کار یک معلم و استاد نیست؛ بلکه شباهت زیادی به کار باغبان دارد که بذرها را در محیط مساعد می‌پاشد، و آنها را آبیاری می‌کند، تا استعدادهای نهفته آنها شکوفا شود!

می‌دانیم گیاهانی حق حیات دارند که رو به رشد و نمو باشند، گل یا میوه یا سایه و طراوتی داشته باشند، و گرنه چوپ خشکی خواهند بود که تنها به درد سوزاندن می‌خورند و این گونه است حال انسان.

بسوزند چوب درختان بی بر سزا خود همین است مربی بری را!  
به هر حال این آیه نیز دلالت روشنی بر معاد جسمانی دارد؛ چرا که می‌گوید:  
به زمین باز می‌گردید و بار دیگر از زمین خارج می‌شوید؛ در آغاز خاک بودید و باز هم از خاک بر می‌خیزید. در سومین آیه که سخن از آدم و همسرش حوا و نسل آنها است، می‌فرماید: «فرمود: "در آن (زمین) زنده می‌شوید؛ و در آن می‌میرید؛ و (در رستاخیز) شما را از آن بیرون می‌آورند"»: ﴿قَالَ فِيهَا تَحْيَوْنَ وَفِيهَا تَمُوتُونَ وَمِنْهَا تُخْرَجُونَ﴾.

جمله «وَمِنْهَا تُخْرَجُونَ»: «از زمین خارج می‌شوید» دلیل روشنی بر معاد جسمانی از دیدگاه قرآن مجید است؛ و با هیچ توجیهی نمی‌توان آن را بر معاد

---

۱. در این آیات قاعداً باید «انْبِئَاتاً» گفته شود که مصدر فعل «انْبَيْتُمْ» می‌باشد، ولی به عقیده جمعی از مفسران، آیه تقدیری دارد و آن چنین است: «انْبَيْتُمْ مِنَ الْأَرْضِ فَنَبَتْمْ نَبَاتاً» یا «انْبَيْتُمْ مِنَ الْأَرْضِ انْبِئَاتِ النَّبَاتِ» (تفسیر فخررازی و ابوالفتح و المیزان).

روحانی یا نیمه جسمانی منطبق ساخت.

این تعبیر نشان می‌دهد که مسأله معاد جسمانی از آغاز خلقت آدم ﷺ مطرح بوده است و مخصوص زمانی نیست که اسلام ظاهر گشت و قرآن مجید نازل شد.

۸۵۷۳

### گروه چهارم:

آیاتی است که بازگشت انسان را به حیات مجدد، تشبیه به حیات زمین بعد از مرگ می‌کند؛ مانند:

۱. «وَاللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ فَثِيرُ سَحَابًا فَسُقْنَاهُ إِلَى بَلَدٍ مَّيِّتٍ فَأَحْيَيْنَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا كَذَلِكَ النُّشُورُ»<sup>(۱)</sup>.
۲. «وَأَحْيَيْنَا بِهِ بَلَدَةً مَّيِّتًا كَذَلِكَ الْخُرُوجُ»<sup>(۲)</sup>.

### ترجمه:

۱. «خداوند کسی است که بادهای او فرستاد تا ابرهایی را به حرکت در آورند؛ ما این ابرها را به سوی زمین مرده‌ای راندیم و بوسیله آن، زمین را پس از مردنش زنده کردیم؛ رستاخیز نیز همین گونه است.»
۲. «و بوسیله باران سرزمین مرده را؛ (آری) زنده شدن مردگان نیز همین

---

۱. سوره فاطر، آیه ۹.

۲. سوره ق، آیه ۱۱، آیات متعدّد دیگری نیز در این زمینه داریم که در بحث‌های پیشین به آنها اشاره شد مانند آیه ۱۹ سوره روم و آیه ۱۱ سوره زخرف و آیه ۵ سوره حج.

گونه زنده می شوند.»

۴۰۴

## تفسیر و جمع بندی

### ۴. معاد همچون زنده شدن زمین های مرده است

تفسیر این آیات در مباحث پیشین به مناسبات دیگری گذشت، اکنون از این دیدگاه به آنها نگاه می کنیم که قرآن مجید، رستاخیز انسان ها را تشبیه به حیات زمین به وسیله نزول باران می کند، و با صراحت می فرماید: ﴿كَذَلِكَ النُّشُورُ﴾: «رستاخیز نیز همین گونه است.»

در مورد دیگری می فرماید: ﴿كَذَلِكَ الْخُرُوجُ﴾: «(آری) مردگان نیز همین گونه زنده می شوند.»

این تعبیرات و تعبیّرات مشابه آن به خوبی حکایت از معاد جسمانی دارد، چرا که اگر این جسم عنصری بار دیگر، لباس حیات نمی پوشید؛ تشبیه آن به حیات زمین بعد از مرگش کاملاً بی تناسب بود؛ زیرا معاد روحانی چیزی جز بقاء روح بعد از مرگ نیست و بقای روح چه شباهتی به حیات زمین بعد از مرگ دارد؟!

همان گونه که اشاره کردیم، در قرآن آیات دیگری نیز به همین مضمون با عبارات و در لباس های مختلفی دیده می شود که همه، از دلایل معاد جسمانی است.

گروه پنجم:

آیاتی است که نشان می‌دهد مخالفان پیامبر اسلام ﷺ یا سایر پیامبران در برابر مسأله معاد، موضع‌گیری سختی داشتند، و ادعای زنده شدن بعد از مرگ را (نعوذ بالله) ادعایی جنون‌آمیز و عجیب و غریب می‌شمردند.

مسئلاً اگر پیامبر ﷺ دعوت به سوی معاد روحانی می‌کرد، مطلب عجیبی نبود چرا که اقوام جاهلی نیز خود عقیده به بقای روح داشتند، و اصولاً بقای روح چیز عجیبی نبود.

به علاوه، خود این آیات نشان می‌دهد که تعجب آنها از گرد آمدن اجزاء پراکنده انسان در درون خاک‌ها بود؛ به این آیات توجه کنید:

۱. «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ يُسَبِّحُكُمْ إِذَا مُرِّقْتُمْ كُلَّ مُمَرِّقٍ إِنَّكُمْ لَنَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ - أَفْتَرَىٰ عَلَىٰ اللَّهِ كَذِبًا أَمْ بِهِ جِنَّةٌ» (۱)
۲. «إِنْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ افْتَرَىٰ عَلَىٰ اللَّهِ كَذِبًا وَمَا نَحْنُ لَهُ بِمُؤْمِنِينَ» (۲)

#### ترجمه:

۱. «و کافران گفتند: آیا مردی را به شما نشان دهیم که به شما خبر می‌دهد هنگامی که (مُردید و) کاملاً از هم متلاشی شدید، (بار دیگر) آفرینش تازه‌ای خواهید یافت؟! - آیا او بر خدا دروغ بسته یا به جنونی گرفتار است؟!»
۲. «او فقط مردی است که بر خدا دروغ بسته؛ و ما هرگز به او ایمان نخواهیم آورد!»

۱. سوره سباء، آیه ۷ - ۸.

۲. سوره مؤمنون، آیه ۳۸.

## تفسیر و جمع بندی

### ۵. آیا ممکن است بار دیگر از خاک برخیزیم؟

این آیات نیز سابقاً تفسیر شده است، ولی در اینجا نگاه تازه‌ای به آنها از زاویه دیگری می‌کنیم، و آن این‌که مطابق آیه اول، مشرکان معاصر پیامبر ﷺ که به مخالفت با او برخاسته بودند از روی تعجب می‌گفتند: مردی پیدا شده که می‌گوید: وقتی شما خاک و پراکنده شدید بار دیگر آفرینش جدیدی پیدا می‌کنید. سپس این سخن را نشانه جنون یا دروغ بستن بر خدا معرفی می‌کردند: یعنی اگر او عاقل است برای اغفال مردم به خدا دروغ بسته، و اگر عاقل نیست، این سخنان از جنون او سرچشمه گرفته است!

در آیه دوم که از قول کفار قوم ثمود در برابر پیامبرشان صالح ﷺ است نیز همین معنا دیده می‌شود که آنها از مسأله معاد که از سوی حضرت صالح ﷺ عنوان شده بود، سخت در شگفتی فرو رفته، و آن را یک نوع دروغ‌پردازی و افترا بر خدا می‌شمردند!

همه اینها نشان می‌دهد که دعوت پیامبر اسلام ﷺ یا صالح ﷺ و سایر انبیاء ﷺ، دعوت به سوی معاد جسمانی بوده است؛ وگرنه چنین برخوردهایی نسبت به آن بی‌معنا بود. اینها دلایل دیگری از قرآن مجید بر مسأله معاد جسمانی است.

## گروه ششم:

آیاتی است که از انواع نعمت‌های مادی بهشت، میوه‌ها، نهرها، اراک (تخت‌ها)، انواع شراب‌های طهور (نوشابه‌های حلال)، انواع لباس‌ها، سایه‌ها، درختان مختلف و انواع لذات جسمانی دیگر که آیات آن از شماره بیرون است، سخن می‌گوید.

مسئلاً همه این آیات را نمی‌توانیم بر معانی مجازی حمل کنیم، و الفاظ را بدون هیچ قرینه روشنی از معنای حقیقی آن منصرف سازیم. درست است که میوه‌ها و شراب‌ها و لباس‌ها و ظروف و غذاهای بهشتی با آنچه در این دنیا است فرق بسیار دارد؛ و ما زندانیان این دنیای محدود نمی‌توانیم افق‌های وسیع عالم آخرت را به خوبی درک کنیم، ولی هرچه هست این نعمت‌ها، نعمت‌هایی است مادی که فقط تناسب با معاد جسمانی دارد.

البته نعمت‌های بهشتی منحصر به نعمت‌های مادی نیست و در کنار نعمت‌های مادی مواهب بی‌نظیر و غیر قابل توصیف معنوی و روحانی نیز وجود دارد؛ ولی اینها مانع از وجود نعمت‌های مادی نیست.

به تعبیر دیگر چون معاد هم جنبه جسمانی دارد و هم جنبه روحانی، نعمت‌های بهشت نیز جنبه روحانی و جسمانی دارند؛ بنابراین نمی‌توان آن را در بُعد روحانی خلاصه کرد و این همه آیات روشن را نادیده گرفت.

تعداد این آیات شاید به صدها آیه بالغ می‌گردد؛ نمونه‌هایی را که ذیلاً از نظر شما می‌گذرانیم تنها از یک سوره قرآن مجید (سوره الرّحمن، آیات ۴۶ - ۷۶) انتخاب شده است؛ شما خود حدیث مفصل را از این مجمل بخوانید:

۱. «وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٌ»
۲. «ذَوَاتًا أَفْنَانٍ»
۳. «فِيهِمَا عَيْنَانِ تَجْرِيَانِ»
۴. «فِيهِمَا مِنْ كُلِّ فَاكِهَةٍ زَوْجَانِ»
۵. «مُتَّكِنِينَ عَلَى فُرْشٍ بَطَائِنُهَا مِنْ إِسْتَبْرَقٍ»
۶. «وَجَنَى الْجَنَّتَيْنِ دَانٍ»
۷. «وَمِنْ دُونِهِمَا جَنَّتَانِ»
۸. «فِيهِمَا عَيْنَانِ نَضَّاخَتَانِ»
۹. «فِيهِمَا فَاكِهَةٌ وَنَخْلٌ وَرُمَّانٌ»
۱۰. «فِيهِنَّ خَيْرَاتٌ حِسَانٌ»
۱۱. «حُورٌ مَّقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ»
۱۲. «لَمْ يَطْمِئِنَّهُنَّ أَنْسُ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌ»
۱۳. «مُتَّكِنِينَ عَلَى رُفْرَفٍ خُضِرٍ وَعَبَقَرِيِّ حِسَانٍ»<sup>(۱)</sup>

ترجمه:

۱. «و برای کسی که از مقام پروردگارش خائف است، دو باغ بهشتی است.»
۲. «(آن دو باغ بهشتی) دارای انواع نعمتها (و درختان پرطراوت) است.»
۳. «در آنها دو چشمه همیشه جاری است.»
۴. «در آن دو، از هر میوه‌ای دو نوع وجود دارد (هر یک از دیگری بهتر).»
۵. «این در حالی است که آنها بر فرشهایی تکیه کرده‌اند با آسترهایی از



دیباو ابریشم.»

۶. «میوه‌های رسیده آن دو باغ بهشتی نزدیک (و در دسترس) است.»

۷. «و پایین تر از آنها، دو باغ بهشتی (دیگر) است.»

۸. «در آنها دو چشمه جوشنده است.»

۹. «در آنها میوه‌های فراوان و درخت خرما و انار است.»

۱۰. «و در آن باغهای بهشتی زنانی نیکوخلق و زیبایند.»

۱۱. «حوریانی که در خیمه‌های بهشتی مستورند.»

۱۲. «هیچ انس و جنّی پیش از ایشان با آنها تماس نداشته‌است.»

۱۳. «این در حالی است که بهشتیان بر تختهایی سبز رنگ بسیار ممتاز و

زیبا تکیه زده‌اند که با بهترین و زیباترین پارچه‌های سبزرنگ پوشانده

شده است.»

۴۵۳

## تفسیر و جمع‌بندی

۶. نعمت‌های مادی بهشت دلیل بر معاد جسمانی است.

همان‌گونه که مشاهده می‌کنید تنها در سوره الرّحمن که یکی از سوره‌های نسبتاً کوتاه قرآن مجید است؛ حداقل به دوازده قسمت از نعمت‌های مادی بهشت اشاره شده است: باغ‌های بهشتی، درختان متنوع و پرتراوت، میوه‌های مختلف و رنگارنگ آنها، حتی طرز قرار گرفتن میوه‌ها و در دسترس بودن برای همه بهشتیان، فرش‌های بهشتی، و حتی پارچه‌های زیبا و جالب آنها، همسران

بهشتی، همسرانی بکر از هر جهت که همچون یاقوت و مرجاند، چشمه‌های آب جاری و در حال فوران، حوریانی که در خیمه‌های بهشتی مستورند، تخت‌هایی که با پارچه‌های زیبا تزیین شده و بر آنها تکیه می‌زنند و مانند اینها. در سوره‌های دیگر قرآن مجید نیز نمونه‌های بسیار زیادی از نهرهای بهشتی با نام‌ها و محتواهای مختلف، و شراب‌های طهور، انواع ظروف مختلف که غذاها یا نوشابه‌های بهشتیان در آن خواهد بود، غرفه‌های بهشتی، تخت‌هایی که در مقابل یکدیگر قرار گرفته و بهشتیان بر آنها تکیه کرده و مجالس انس تشکیل می‌دهند.

گاه این نعمت‌های مادی بهشت چنان در آیات، پشت سر هم ذکر شده که جای هیچ شک و تردید باقی نمی‌گذارد. به این چند آیه کوتاه و زیبا و پر محتوی از سوره غاشیه نیز توجه کنید:

﴿وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاعِمَةٌ﴾

﴿فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ﴾

﴿فِيهَا عَيْنٌ جَارِيَةٌ﴾

﴿فِيهَا سُرُرٌ مَّرْفُوعَةٌ﴾

﴿وَأَكْوَابُ مَوْضُوعَةٌ﴾

﴿وَنَمَارِقُ مَصْفُوفَةٌ﴾

﴿وَزَرَائِبٌ مَبْنُوثَةٌ﴾<sup>(۱)</sup>

«چهره‌هایی در آن روز شادابند.»

۱. سوره غاشیه، آیات ۸، ۱۰، ۱۲ - ۱۶.

«در بهشتی عالی جای دارند.»

«در آن چشمه‌ای جاری است.»

«در آن تخت‌های زیبای بلندی است.»

«و قدح‌هایی (از شراب طهور) نهاده شده.»

«و بالشها و پشتیهایی که در کنار هم چیده شده.»

«و فرشهای فاخر گسترده.»

در حقیقت هفت آیه از بیست و شش آیه این سوره، اشاره به معاد جسمانی و نعمت‌های مختلف جسمانی بهشت دارد و اگر به این ترتیب بخواهیم تمام آیات قرآن را در این زمینه جمع‌آوری کنیم عدد بزرگی را تشکیل می‌دهد. در اینجا باز لازم می‌دانیم دو نکته را یادآور شویم:

۱. مسلماً نعمت‌های بهشتی منحصر به نعمت‌های مادی نیست؛ بهشت نعمت‌های روحانی و معنوی فراوانی نیز دارد که به خواست خدا در بحث ویژه خود خواهد آمد. اصولاً چگونه ممکن است خداوند این همه نعمت‌های متنوع مادی برای ارضای جسم انسان فراهم سازد، ولی برای روح او که قسمت مهم وجود او را تشکیل می‌دهد و از هر نظر برتر و بالاتر است، نعمت‌ها و مواهب شایسته و مناسبی فراهم نسازد؟ منتهی نعمت‌های روحانی چون شرح و بیان ندارد و جز با رسیدن و درک کردن، احساس نمی‌شود؛ شرح زیادی در آیات قرآن برای آن به چشم نمی‌خورد، در عین حال تعبیرات سر بسته و فشرده و جالبی در این زمینه دیده می‌شود که گویای عمق و عظمت این نعمت‌ها است که مشروحاً در بحث مستقل خود خواهد آمد.

۲. بعضی با جرأت و جسارت، تمام این آیات را تأویل و توجیه می‌کنند و بر مفاهیمی غیر ظاهر آن حمل می‌کنند، و همه را کنایه از نعمت‌های معنوی می‌پندارند، در حالی که ضوابط شناخته شده باب الفاظ هرگز چنین اجازه‌ای را به ما نمی‌دهد و اگر بنا باشد ما به خود اجازه این همه توجیه‌ها و تأویل‌ها بدهیم دیگر حجیت ظواهر الفاظ مفهومی نخواهد داشت، و الفاظ وسیله انتقال مفاهیم نخواهد بود، و ارزش و اصالت خود را به کلی از دست می‌دهد، و این کار جرأتی است بر خدا و قرآن مجید.

### گروه هفتم:

آیاتی است که از کیفرها و مجازات‌های مختلف مجرمان در قیامت سخن می‌گوید و بسیاری از این مجازات‌ها جنبه جسمانی دارد. اگر معاد تنها جنبه روحانی داشته باشد باید تمام این تعبیرات را به معانی مجازی حمل کرد، در حالی که هیچ مجوزی برای این کار وجود ندارد.

در اینجا نیز تأکید می‌کنیم که مجازات‌های قیامت بر دو گونه است: عذاب‌های روحانی و عذاب‌های جسمانی؛ و به هر دو قسمت در آیات قرآن اشاره شده است، هرچند عذاب‌های جسمانی به خاطر نکته‌ای که در بحث سابق اشاره شد در آیات قرآن بیشتر مورد توجه قرار گرفته است.

این آیات، بسیار فراوان است، به عنوان نمونه به آیات زیر گوش جان فرا می‌دهیم:

۱. «وَأَصْحَابُ الشِّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشِّمَالِ - فِي سَمُومٍ وَحَمِيمٍ - وَظِلِّ

- مَنْ يَحْمُومٍ - لَا بَارِدٍ وَلَا كَرِيمٍ ﴿١﴾.
٢. «يَوْمَ يُحْمَى عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ  
وَزُجُورُهُمْ» ﴿٢﴾.
٣. «...وَقَالُوا لَا تَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ كَانُوا  
يَفْقَهُونَ» ﴿٣﴾.
٤. «... هُوَ خَالِدٌ فِي النَّارِ وَسُقُوا مَاءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ» ﴿٤﴾.
٥. «يَوْمَ يُسْحَبُونَ فِي النَّارِ عَلَى وُجُوهِهِمْ ذُوقُوا مَسَّ سَقَرَ» ﴿٥﴾.
٦. «تَصَلَّى نَارًا حَامِيَةً - تُسْقَى مِنْ عَيْنٍ آنِيَةٍ - لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِنْ  
ضَرِيحٍ - لَا يُسْمِنُ وَلَا يُغْنِي مِنْ جُوعٍ» ﴿٦﴾.
٧. «إِنَّ شَجَرَةَ الزُّقُومِ - طَعَامُ الْأَثِيمِ - كَالْمُهْلِ يَغْلِي فِي الْبُطُونِ - كَغَلِيِّ  
الْحَمِيمِ» ﴿٧﴾.

#### ترجمه:

١. «واصحاب شمال، چه اصحاب شمالی (که نامہ اعمالشان به نشانه  
جرمشان به دست چپ آنها داده شده) - آنها در میان بادهای گشنده و آب  
سوزان قرار دارند، - و در سایه دودهای متراکم و آتش زا! - سایه‌ای که نه

١. سوره واقعه، آیات ٤١ - ٤٤.

٢. سوره توبه، آیه ٣٥.

٣. سوره توبه، آیه ٨١.

٤. سوره محمد، آیه ١٥.

٥. سوره قمر، آیه ٤٨.

٦. سوره غاشیه، آیات ٤ - ٧.

٧. سوره دخان، آیات ٤٣ - ٤٦.

خنك است و نه آرام بخش.»

۲. «در آن روز که آن (اندوخته ها) را در آتش جهنم، گرم و سوزان کرده، و

با آن پیشانی و پهلو و پشت آنان را داغ می‌نهند.»

۳. «...و گفتند: "در این گرما، (به سوی میدان) حرکت نکنید. "(به آنان)

بگو: "آتش دوزخ از این سوزان تر است! اگر می‌فهمیدند.»

۴. «اینها همانند کسانی هستند که همیشه در آتش دوزخند و از آبی داغ و

سوزان نوشانده می‌شوند که اندرونشان را از هم متلاشی می‌کند؟!»

۵. «در آن روز که به صورت در آتش دوزخ کشیده می‌شوند (و به آنها گفته

می‌شود): بچشید عذاب دوزخ را!»

۶. «آنها در آتش سوزان وارد می‌گردند؛ - از چشمه‌ای بسیار داغ به آنان

می‌نوشانند؛ - غذایی جز از ضریع (گیاهی نامطبوع) ندارند؛ - که نه آنها را

فربه می‌کند و نه از گرسنگی می‌رهاند.»

۷. «به یقین درخت زقوم، - غذای گنهکاران است، - همانند فلز گداخته در

شکمه‌ها می‌جوشد؛ - همچون جوشش آب سوزان!»

۴۰۰۳

## تفسیر و جمع‌بندی

### ۷. کیفرهای مادی دوزخ دلیل دیگری است.

تفسیر این آیات از آن نظر که مورد توجه ما در این بحث است کاملاً روشن

می‌باشد و نیاز به بحث زیادی ندارد، چرا که در این آیات سخن از آتش دوزخ به

میان آمده، آتشی که مجرمان را در آن به صورت می‌کشانند، آتشی که درهم و دینارهایی که به صورت کنز و گنج درآمد و حقوق الهی آن پرداخته نشده است در آن گذاخته می‌شود، و به وسیله آن، صورت و پهلو و پشت صاحبان آنها را داغ می‌کنند!

سخن از بادهای کشنده سموم و آب‌سوزان و سایه‌های آتش‌زایی در میان است که در انتظار مجرمان می‌باشد.

سخن از صورت‌هایی است که در آن روز وارد آتش جهنم می‌گردد، و از چشمه‌های داغ و سوزانی است که به آنها می‌نوشانند و طعامی جز از «ضریع» (غذائی ناگوار) ندارند.

سخن از درخت زقوم است که غذای گنهکاران می‌باشد؛ سخن از نوشابه‌های سوزان است که به گنهکاران داده می‌شود.

همه اینها و موارد دیگر تشبیه آن، نشانه روشنی برای معاد جسمانی است؛ چرا که اگر معاد تنها جنبه روحانی داشت این گونه عذاب‌های جسمانی بی‌معنا به نظر می‌رسید.

۴۵۴

### گروه هشتم:

آیاتی است که از اعضای بدن انسان در قیامت سخن می‌گوید؛ از دست و پا، چشم و گوش و زبان و دهان و صورت و پوست تن که همگی دلیل بر معاد جسمانی است.

این آیات نیز در قرآن مجید فراوان است که نمونه‌های آن ذیلاً از نظر

می‌گذرد:

۱. «الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا

كَانُوا يَعْمَلُونَ» (۱)

۲. «حَتَّىٰ إِذَا مَا جَاءُوهَا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَأَبْصَارُهُمْ وَجُلُودُهُمْ بِمَا

كَانُوا يَعْمَلُونَ» (۲)

۳. «وَقَالُوا لَوْلَا دَرِهِمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ

شَيْءٍ» (۳)

۴. «فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَيَقُولُ هَؤُلَاءِ أَوْلَا كِتَابِيهِ إِنِّي ظَنَنْتُ

أَنِّي مَلَاقٍ حِسَابِيهِ - فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ - فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ - قُطُوفُهَا

دَانِيَةٌ - كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا أَسْلَفْتُمْ فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ - وَأَمَّا مَنْ

أُوتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ فَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتَ كِتَابِيهِ» (۴)

۵. «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ - ضَاحِكَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ - وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيَّهَا

غَبْرَةٌ - تَرْتَفِقُهَا قَتَرَةٌ» (۵)

ترجمه:

۱. «امروز بر دهانشان مهر می‌نهم، و دستهایشان با ما سخن می‌گویند و

پاهایشان به کارهایی که انجام می‌دادند گواهی می‌دهند.»

۱. سوره یس، آیه ۶۵.

۲. سوره فصلت، آیه ۲۰.

۳. سوره فصلت، آیه ۲۱.

۴. سوره حاقه، آیات ۱۹ - ۲۵.

۵. سوره عبس، آیات ۳۸ - ۴۱.



۲. «وقتی به آن می‌رسند، گوشها و چشمها و پوستهای تنشان به آنچه انجام می‌دادند گواهی می‌دهند.»

۳. «آنها به پوستهای خود می‌گویند: "چرا بر ضدّ ما گواهی دادید؟! " جواب می‌دهند: "همان خدایی که هر موجودی را به سخن در آورده ما را گویا ساخته (تا حقایق را بازگو کنیم)؛ و او شما را نخستین بار آفرید، و به سوی او بازگردانده می‌شوید.»

۴. «اما کسی که نامه اعمالش را به دست راستش دهند (از شدّت شادی) فریاد می‌زند که: ("ای اهل محشر!) نامه اعمال مرا بگیرید و بخوانید! - من یقین داشتم که به حساب اعمالم می‌رسم." - او در يك زندگی کاملاً رضایتبخش قرار خواهد داشت، - در بهشتی عالی، - که میوه‌هایش در دسترس است. - (و به آنان گفته می‌شود): بخورید و بیاشامید گوارا باد بر شما، اینها در برابر اعمالی است که در ایام گذشته انجام دادید! - اما کسی که نامه اعمالش را به دست چپش بدهند می‌گوید: "ای کاش هرگز نامه اعمالم رابه من نمی‌دادند.»

۵. «چهره‌هایی در آن روز گشاده و نورانی است - خندان و مسرور است؛ - و صورتهایی در آن روز غبارآلود است، - و دود تاریکی آنها را پوشانده است.»

## ۸. سخن گفتن اعضای بدن دلیل زنده دیگری است

از آنجا که این آیات در مباحث دیگر (مانند: بحث شاهدان روز قیامت و مبحث نامه اعمال) مورد تفسیر قرار می‌گیرد؛ در اینجا تنها به یک اشاره اجمالی به تفسیر آنها پرداخته و از آن بُعد که مورد توجه است (چگونگی دلالت آنها بر معاد جسمانی) بحث می‌کنیم.

در نخستین آیه گفتگو از مهر نهادن بر دهان‌ها و از کار افتادن موقت زبان، و به سخن درآمدن دست‌ها و پاها و شهادت آنها بر اعمالی است که انسان انجام می‌داده است.

مسئله این مسأله تنها با معاد جسمانی سازگار است، وگرنه در معاد روحانی نه دست و پائی در کار است و نه زبان و دهان، و نه سخن گفتن.

در آیه دوّم و سوّم، سخن از گواهی دادن گوش و چشم، و حتی پوست تن در آن دادگاه عظیم است؛ شهادت بر اعمالی که انجام می‌دادند.

البته این شهادت و گواهی ممکن است از این طریق باشد که خداوند قدرت تکلم به آنها می‌دهد، و یا از طریق زبان حال؛ چراکه گوش و چشم و دست و پا و پوست بدن، آثار اعمال را، در خود ضبط و حفظ می‌کنند، و آن روز که «یوم البروز» است این آثار آشکار می‌گردد. (شرح این سخن در بحث گواهان روز قیامت به خواست خدا خواهد آمد.)

در چهارمین آیه، سخن از کسانی است که نامه اعمالشان (به نشانه موفقیت و پیروزی و پاکی) به دست راستشان داده می‌شود، و با سر بلندی اهل محشر را دعوت به مطالعه آن می‌کنند؛ و کسانی که به نشانه سوء اعمال، نامه اعمالشان به

دست چپ آنها داده می‌شود، و فریاد از آنها برمی‌خیزد که ای کاش نامه اعمال ما را به ما نمی‌دادند!

در این جا نه تنها روی اعضای مختلف بدن تکیه شده؛ بلکه به دست چپ و راست نیز اشاره گردیده است.

در پنجمین آیه، سخن از صورت‌های درخشنده صالحان، و صورت‌های سیاه و تاریک و غبار آلود طالحان و بدکاران است که آن تأکیدی است بر جسمانی بودن معاد.

علاوه بر آنچه در بالا به عنوان نمونه گفته شد آیات فراوان دیگری نیز در قرآن وجود دارد که سخن از غل و زنجیرهایی می‌گوید که در گردن یا دست و پای آنها است<sup>(۱)</sup>.

همچنین آیاتی که حتی از بعضی عوارض جسمانی سخن می‌گوید؛ مانند: خندیدن مؤمنان از وضع کفار در قیامت: ﴿فَالْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ﴾<sup>(۲)</sup>.

آیاتی که روز قیامت را روزی می‌شمرد که از شدت ترس و وحشت، چشم‌ها از حرکت باز می‌ایستند، گردن‌ها برافراشته، سرها به آسمان بلند کرده، و حتی پلک چشم‌ها از شدت رعب و ترس باز و بسته نمی‌شود: ﴿إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ - مُهْطِعِينَ مُقْنِعِي رُءُوسِهِمْ لَا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ﴾<sup>(۳)</sup>.

سخن از روزی است که ظالمان دست‌های خویش را از شدت حسرت به

---

۱. سوره ابراهیم، آیه ۴۳ و سوره انسان، آیه ۴.

۲. سوره مطففین، آیه ۳۴.

۳. سوره ابراهیم، آیات ۴۲ - ۴۳.

دندان می‌گزند: ﴿وَيَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ﴾.<sup>(۱)</sup> و امثال اینها.

آیا می‌توان این همه آیات را بدون هیچ‌گونه دلیل روشنی حمل بر کنایه و مجاز کنیم و قواعد مسلم، باب الفاظ را نادیده بگیریم؟!

۴۵۷۳

### گروه نهم:

آیاتی است که نمونه‌هایی از معاد را در این جهان و در طول تاریخ انبیاء علیهم‌السلام و غیر آنان مشخص می‌کند؛ مانند: داستان ابراهیم علیه‌السلام و مرغ‌های چهارگانه، سرگذشت عزیر یا ارمیای پیامبر علیه‌السلام، و همچنین داستان اصحاب کهف، و ماجرای کشته بنی اسرائیل که شرح مبسوط همه آنها را قبلاً تحت عنوان نمونه‌های عینی و تاریخی معاد آوردیم.<sup>(۲)</sup>

تمام این نمونه‌ها به وضوح روشن می‌سازد که معاد، تنها جنبه روحانی ندارد؛ بلکه جنبه جسمانی نیز در آن هست، و سؤال و جواب‌های انبیاء با مردم بر محور آن دور می‌زده است، و ارائه این نمونه‌ها برای اثبات معاد جسمانی بوده است. از آنجا که این آیات را مبسوطاً در گذشته نزدیک شرح داده‌ایم نیازی به تکرار و بحث در آن نمی‌بینیم.

۴۵۷۳

### نتیجه بحث

۱. سوره فرقان، آیه ۲۷.

۲. به صفحه ۲۰۱ همین کتاب مراجعه فرمایید.

با توجه به گروه‌های نه گانه از آیات قرآن مجید که معاد جسمانی را به وضوح و از طرق مختلف و با بیانات کاملاً متنوع بازگو می‌کند (۱. آیاتی که می‌فرماید: خداوند بار دیگر استخوان‌های پوسیده و خاک شده را به حیات مجدد باز می‌گرداند، ۲. آیاتی که می‌گوید: انسان‌ها در قیامت از قبرها برانگیخته می‌شود، ۳. آیاتی که می‌فرماید: انسان از خاک آفریده شده، باز هم به خاک بر می‌گردد، و بار دیگر از خاک زنده می‌شود، ۴. آیاتی که رستاخیز انسان‌ها را به زنده شدن زمین‌های مرده تشبیه می‌کند، ۵. آیاتی که از موضع‌گیری‌های سخت دشمنان اسلام در برابر مسئله معاد سخن می‌فرماید - با توجه به این‌که بسیاری از آنها معاد روحانی را قبول داشتند، و از معاد جسمانی وحشت و تعجب می‌کردند - ۶. آیاتی که از انواع نعمت‌های مادی بهشت صحبت می‌کند، ۷. آیاتی که از انواع عذاب‌های جسمانی جهنم سخن می‌گوید، ۸. و بالأخره آیاتی که از اعضای جسمانی انسان در قیامت مانند چشم و گوش و دست و پا و صورت و گردن، بحث می‌نماید؛) کمترین تردیدی باقی نمی‌ماند که از دیدگاه قرآن مجید مسئله معاد جسمانی (در کنار معاد روحانی) از امور قطعی و مسلم است و با توجه به صراحت و گستردگی آیات باید گفت: معاد جسمانی از ضروریات قرآن مجید است و آنها که راه دیگری را می‌پویند از قرآن و تعلیمات آن بیگانه‌اند. اکنون به توضیحات باز می‌گردیم، و دلایل معاد جسمانی و ایرادات مخالفان را به شکل منطقی طرح کرده و به نقد و بررسی آن می‌پردازیم.

## توضیحات

### معاد جسمانی در ترازوی عقل

آیا معاد با همین جسم مادی عنصری، از طریق دلایل عقلی قابل اثبات است یا نه؟

بعضی معتقدند دلیل خاصی از طریق عقل بر این مسأله نداریم، همان‌گونه که دلیلی هم بر نفی آن نمی‌توان اقامه کرد؛ بنابراین چون دلیلی بر محال بودن آن در دست نیست، شهادت کتاب الله و سنت در این زمینه کافی است، بی‌آنکه احتیاج به توجیه و تأویلی باشد.<sup>(۱)</sup> و به تعبیر دیگر دلیل عقل از رسیدن به این مسأله، ناتوان است؛ و هنگامی که می‌بینیم دلیل نقل روی آن تأکید دارد، راهی جز پذیرش آن نیست.

این در حالی است که بعضی معاد جسمانی را مطابق دلیل عقل می‌دانند؛ و می‌گویند: روح انسان همراه بدن پرورش می‌یابد، مدارج کمال را می‌پیماید، و با آن شکل می‌گیرد.

به همین دلیل رابطه تنگاتنگی میان روح و بدن وجود دارد، و حالات هریک در دیگری منعکس می‌شود؛ ناراحتی‌های جسمی در روح اثر می‌گذارد، و ناراحتی‌های روحی در جسم، همچنین آرامش هریک در دیگری کاملاً مؤثر است، به این ترتیب روح و جسم دو دوست دیرین هستند و با هم نشو و نما می‌یابند.

---

۱. مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار می‌فرماید: معاد جسمانی از اموری است که همه صاحبان ادیان در آن اتفاق نظر دارند و از ضروریات دین محسوب می‌شود و منکران آن از زمره مسلمین خارجند. آیات کریمه قرآن در این زمینه صراحت دارد و قابل تأویل نیست و اخبار در این زمینه متواتر است و قابل انکار نمی‌باشد (بحارالانوار، جلد ۷، صفحه ۴۷).

بدون شک مر این رابطه را موقتاً قطع می‌کند، ولی برای اجرای عدالت الهی و رسیدن به پاداش یا کیفر کامل، باید این رابطه بار دیگر در سطحی عالی‌تر برقرار گردد، تا روح مرکب اصلی خود را بازیابد، و با آن بتواند جولان دهد، از مواهب معنوی و مادی جهان دیگر بهره گیرد، و یا از کیفرهای آن متألم شود. کوتاه سخن این‌که: هریک از این دو، بدون دیگری ناقص است و معاد کامل جز از طریق بازگشت هر دو امکان‌پذیر نیست.

درست است که کانون پاداش و کیفر، و لذت و الم، روح است؛ ولی می‌دانیم که روح بسیاری از این لذات و آلام را از طریق جسم دریافت می‌دارد و به وسیله آن پذیرا می‌شود. اگر پای جسم در میان نباشد این بخش از لذات و آلام به کلی از میان می‌رود.

بنابراین عقل می‌گوید: این دو همان‌گونه که در این جهان با هم بودند در عالم دیگر نیز باید در کنار هم قرار داشته باشند؛ چرا که هر کدام بدون دیگری ناقص است. (دقت کنید).

## ۲. شبهات منکران معاد جسمانی

حال ببینیم چرا گروهی از فلاسفه یا غیر آنها به سوی انکار این مسأله گام برداشته‌اند؟ و چه تنگنانهایی سبب پذیرش این اعتقاد شده است؟  
از مجموع بررسی‌های کلمات آنها چنین به نظر می‌رسد که هشت عامل زیر در این امر مؤثر بوده است:

۱. محال بودن اعاده معدوم.
۲. شبهه آکل و مأکول.
۳. مشکل عوض شدن مواد جسمانی در طول عمر.
۴. کمبود مواد خاکی روی زمین.
۵. اگر معاد جسمانی در کره زمین روی دهد کمبود محل نیز مشکل دیگری است.
۶. چگونه جسم فانی می‌تواند حیات باقی داشته باشد؟
۷. جمع میان معاد روحانی و جسمانی، امکان ندارد.
۸. می‌دانیم جسم انسان در طول عمر بارها عوض می‌شود، آیا به هنگام معاد همه آنها برمی‌گردد یا بعضی؟ در اینجا به بررسی هریک از اشکالات فوق می‌پردازیم:



### ۱. مشکل اعاده معدوم

جمعی از علمای عقائد، مسأله معاد جسمانی را به سوی بحث اعاده معدوم کشانده، و گفته‌اند: چون جسم انسان به کلی نابود می‌شود، بازگشت آن در قیامت از قبیل اعاده معدوم است، و می‌دانیم اعاده معدوم، محال است؛ و از اینجا مسأله معاد جسمانی مواجه با اشکال می‌گردد.

ولی با کمی دقت روشن می‌شود، نه اعاده معدوم به آن صورت که در معاد است محال می‌باشد، و نه معاد از قبیل اعاده معدوم است.

توضیح این‌که: فلاسفه دلایل متعددی بر محال بودن اعاده معدوم آورده‌اند؛ حتی معتقدند بازگشت چیزی که معدوم شده به عالم وجود، از اموری است که محال بودنش جزء بدیهیات است. زیرا بازگشت یک شیء باید با تمام مشخصاتش باشد، و مسلماً چیزی که دیروز وجود داشته محال است امروز با تمام خصوصیات باز گردد، چرا که یکی از خصوصیاتش وجود آن در روز گذشته است، پس چطور ممکن است دیروز و امروز یک‌جا جمع شود؟ این تناقض است.

ولی اگر از این خصوصیت صرف‌نظر کنیم هیچ مانعی ندارد وجودی که در تمام جهات عین وجود اول است، و فقط در زمان با آن متفاوت می‌باشد، ایجاد گردد. بدیهی است این موجود دقیقاً همان نیست؛ بلکه مثل آن است و به این ترتیب نزاع معروف محال بودن یا نبودن اعاده معدوم بازگشت به یک نزاع لفظی

می‌کند. منکران می‌گویند: با تمام خصوصیات باز نمی‌گردد، و طرفداران می‌گویند: با تمام خصوصیات منهای زمان باز می‌گردد.

بدون شک هیچ یک از معتقدان معاد جسمانی نمی‌گویند جسمی که در دنیا بود با همان قید زمان گذشته در قیامت باز می‌گردد؛ بلکه منظور بازگشت آن در زمان دیگر است که از جهتی عین وجود گذشته و از جهتی مثل آن است. (دقت کنید).

از این گذشته، معاد به هیچ وجه اعاده معدوم نیست، زیرا روح که معدوم نمی‌شود، و عیناً باقی است، و جسم نیز متلاشی و پراکنده و مبدل به خاک می‌گردد، ولی هرگز نابود نمی‌شود؛ تنها چیزی که از دست می‌رود صورت ظاهری او است، و در قیامت ذرات خاک بار دیگر به صورت قبلی درمی‌آید. اگر سخن از اعاده معدوم باشد تنها در مورد صورت است که مثل آن در قیامت باز می‌گردد، ولی وجود روح از یک طرف و وحدت ماده جسمانی از طرف دیگر، سبب حفظ شخصیت انسان است؛ لذا می‌گوییم این همان فرد می‌باشد، چرا که روحش همان روح، و ماده جسمانش همان، و صورت جسمانش شبیه به قبل است. شاید تعبیر به «مثل» در آیه ۸۱ سوره یس ﴿أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ﴾: «آیا کسی که آسمانها و زمین را آفریده، قادر نیست همانند آنان را بیافریند؟!»، نیز ناظر به همین معنا می‌باشد.

جالب این‌که در حدیثی از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه: ﴿كُلَّمَا نَضَجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ﴾: «هر گاه پوستهای تن آنها (در آن) بسوزد، پوستهای دیگری به جای آن برای آنها قرار می‌دهیم، تا کیفر (الهی) را

بچشند»<sup>(۱)</sup> در پاسخ سؤال ابن ابی العوجاء که سؤال کرد: «مَا ذَنْبُ الْغَيْرِ؟»: «گناه

آن پوست‌های دیگر چیست که... باید بسوزند؟!»

امام در پاسخ فرمود: «هِيَ هِيَ وَ هِيَ غَيْرُهَا»: «پوست‌های نو همان پوست‌های

سابق و در عین حال غیر آن است».

ابن ابی العوجاء تقاضای توضیح بیشتر کرد و عرض نمود: «مثالی از امور دنیا

در این زمینه برای من بنید!» امام فرمود: «أَرَأَيْتَ لَوْ أَنَّ رَجُلًا أَخَذَ لَبِنَةً فَكَسَّرَهَا ثُمَّ

رَدَّهَا فِي مَلْبَتِيهَا، فَهِيَ هِيَ وَ هِيَ غَيْرُهَا!»: «این همانند آن است که کسی خشتی را

بشکند و خرد کند، دو مرتبه آن را در قالب بریزد و به صورت خشت تازه‌ای

درآورد؛ این خشت همان خشت اول است، و در عین حال غیر آن است!» (ماده

اصلی آن همان است ولی صورت آن شبیه صورت سابق است.)<sup>(۲)</sup>

۵۷۷

## ۲. شبههٔ آکل و ماکول

سؤال دیگری که در این بحث مطرح شده همان شبههٔ آکل و ماکول است که

در حقیقت یکی از پیچیده‌ترین مباحث معاد جسمانی است.

توضیح این‌که: گاه اتفاق می‌افتد که اجزای بدن انسانی، جزو بدن انسان

دیگری می‌شود، خواه به صورت مستقیم باشد؛ مثل این‌که در زمان قحطی کسی

از گوشت انسان دیگری تغذیه کند؛ یا به صورت غیر مستقیم مثل این‌که بدن

انسانی خاک شود و مواد غذایی آن خاک جزء گیاهان گردد؛ و انسانی از آن گیاه

۱. سوره نساء، آیه ۵۶.

۲. بحارالانوار، جلد ۷، صفحه ۳۸، حدیث ۶ - همین معنا در حدیث دیگری با مختصر تفاوتی آمده است. (همان مدرک، صفحه ۳۹، حدیث ۷) در نورالثقلین نیز حدیث فوق ذیل آیه ۵۶ سوره نساء، جلد اول، صفحه ۴۹۴ آمده است.

(سبزی دانه‌های غذایی، و میوه‌ها) تغذیه کند، و یا حیوانی آن گیاه را بخورد، و انسانی از آن حیوان تغذیه نماید؛ حتی امکان دارد که بعضی از اجزاء بدن انسان تجزیه و تبدیل به بخار و گاز شود و انسان دیگری از طریق استنشاق آن را وارد بدن خود سازد. این نیز ممکن است که تمام بدن یک انسان تدریجاً جزء بدن انسان دیگری شود.

حال این سؤال پیش می‌آید که به هنگام بازگشت روح به بدن، این اجزاء جزء کدامین بدن خواهند بود؟ اگر جزء بدن اول شود، بدن‌های دیگر ناقص می‌گردد، و اگر جزء بدن‌های بعد شود، چیزی برای بدن اول باقی نمی‌ماند. به علاوه ممکن است یکی از این دو نفر انسان خوب و دیگری انسان بدکاری باشد تکلیف این اجزاء چه خواهد شد؟

از شأن نزول سرگذشت ابراهیم علیه السلام و داستان مرغ‌های چهارگانه<sup>(۱)</sup> نیز استفاده می‌شود که سؤال ابراهیم علیه السلام درباره معاد جسمانی و شبهه آکل و مأکول بوده، چرا که مرداری را در کنار دریا مشاهده کرد که بخشی از آن در دریا بود و حیوانات دریا آن را می‌خوردند، و بخشی از آن در خشکی و حیوانات خشکی از آن تغذیه می‌کردند، و همین مسأله، ابراهیم علیه السلام را در فکر فرو برد، و تقاضای خود را مبنی بر ارائه معاد به پیشگاه خداوند عرضه نمود.

۴۵۴

### پاسخ:

در جواب این ایراد قدیمی پاسخ‌های مختلفی گفته شده است که

---

۱. سوره بقره، آیه ۲۶۰.

معروف‌ترین آنها اعتقاد به اجزاء اصلیه است. طرفداران این عقیده می‌گویند: بدن انسان مرکب از دو گونه اجزاء است: اجزای اصلیه، و اجزای غیر اصلیه. اجزای اصلیه همان است که هرگز در آن زیاده و نقصان، روی نمی‌دهد، و اجزای غیر اصلیه آنها است که دائماً در معرض زیاده و نقصان است.

اجزای اصلیه بعد از مرگ انسان همواره باقی می‌ماند و اگر هم خاک شود، آن خاک جزء بدن موجود دیگری نمی‌گردد؛ و در قیامت همین اجزاء، پرورش می‌یابد و بدن انسان را می‌سازد و روح به آن ملحق می‌شود.

گاه این نظر را با پاره‌ای از روایات نیز تأیید کرده‌اند از جمله: روایتی است که مصدق بن صدقه از عمار بن موسی از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند، می‌گوید: «از آن حضرت پرسیدم که آیا میت تمام بدنش می‌پوسد؟ فرمود: آری، تا جایی که گوشت و استخوانی برای او باقی نمی‌ماند، مگر همان طینت (خاکی) که در آغاز از آن آفریده شده»: «فَإِنَّهَا لَا تَبُلُّی وَ تَبْقَى فِی الْقَبْرِ مُسْتَدْرِءَةً، حَتَّى يُخْلَقَ مِنْهَا كَمَا خُلِقَ مِنْهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ»: «آن جزء نمی‌پوسد و در قبر به صورت مدور باقی می‌ماند، تا بار دیگر از آن آفریده شود همان‌گونه که در آغاز آفریده شد.»<sup>(۱)</sup>

در روایت مرسله دیگری نیز از امام صادق علیه السلام نقل شده که در داستان ذبح گاو بنی اسرائیل فرمود: «فَاخْذُوا قِطْعَةً وَ هِیَ عَجْبُ الذَّنْبِ الَّذِی مِنْهُ خُلِقَ ابْنُ آدَمَ، وَ عَلَيْهِ یُرَكَّبُ إِذَا أُرِيدَ خَلْقًا جَدِيدًا فَضَرْبُوهُ بِهَا»: «پس قطعه‌ای از آن (گاو ذبح شده) را گرفتند که همان آخرین مهره ستون فقرات می‌باشد؛ همان چیزی که فرزندان آدم نیز از آن آفریده می‌شوند، و به هنگام آفرینش جدید بر آن ترکیب می‌یابند، و

آن را بر آن مقتول زدند.»<sup>(۱)</sup>

قابل توجه این که حدیث دوم به خاطر مرسله بودن ضعیف و حدیث اول نیز به خاطر اختلافی که در عمرو بن سعید است قابل گفتگو است. به علاوه چنانکه خواهیم دید این روایات با ظاهر قرآن مجید سازگار نیست و لذا نمی‌توان روی آن تکیه کرد.

به هر حال مطالعات امروز علمای علوم تجربی این مسأله را نفی می‌کند و فرقی میان اجزای بدن نمی‌گذارد. آنها معتقدند تمام اجزای بدن ممکن است خاک شود و طبعاً می‌تواند جزء بدن انسان‌های دیگر گردد، و این که طرفداران اجزای اصلیه معتقدند آخرین مهره ستون فقرات که در عربی آن را «عَجْبُ الذَّنْبِ» می‌نامند جزء اصلی است و با گذشت زمان از بین نمی‌رود مطلبی است که مشاهدات حسّی آن را تأیید نمی‌کند، و بسیار شده است که در یک حادثه آتش سوزی تمام بدن تبدیل به خاکستر شده و در میان خاکسترها نیز تفاوتی دیده نمی‌شود.

از این گذشته نظریه فوق با ظاهر آیات قرآن نیز سازگار نیست چرا که قرآن مجید در پاسخ مرد عربی که استخوان پوسیده‌ای را همراه آورده بود و می‌گفت: «چه کسی این استخوانها را زنده می‌کند؟» می‌فرماید: «همان کسی آن را زنده می‌کند که نخستین بار آن را آفرید.» و بسیار بعید به نظر می‌رسد که آن مرد عرب فقط، مهره آخر ستون فقرات را به دست گرفته بود و از آن سؤال می‌کرده است. ظاهر داستان مرغ‌های چهارگانه ابراهیم علیه السلام نیز این است که تمام اجزاء از هم

جدا شده باز می‌گردد.

به هر حال این پاسخ چیزی نیست که در شرایط فعلی و با توجه به متون قرآنی بتوان روی آن تکیه کرد؛ و برای اثبات آن نمی‌توان به خبر واحد قناعت نمود.

۸۵۷۳

بعضی دیگر در پاسخ شبههٔ آکل و مأکول راه دیگری را پیموده‌اند و گفته‌اند: لزومی ندارد همان اجزاء سابق بدن باز گردد. زیرا شخصیت انسان به روح او است، و روح به هر جسمی تعلق گیرد، همان انسان اول خواهد بود؛ لذا دگرگونی‌های جسم در طول عمر انسان و عوض شدن اجزاء و جانشین شدن اجزای دیگر، هرگز به وحدت شخصیت انسان زیانی نمی‌رساند.

بنابراین مانعی ندارد خداوند جسم دیگری بیافریند و روح به آن تعلق گیرد، و روح با این جسم در میان نعمت‌های بهشتی متنعم، و یا در دوزخ معذب گردد، و می‌دانیم که لذت و عذاب مربوط به روح است و جسم واسطه‌ای بیش نیست! این پاسخ نیز صحیح نیست، چرا که با بسیاری از آیات قرآن تعارض دارد، و همان‌گونه که در بحث‌های گذشته خواندیم قرآن مجید می‌فرماید: همان استخوان‌های پوسیده از قبرها در قیامت بپا می‌خیزد، نه این که خداوند جسم دیگری می‌آفریند تا روح به آن تعلق گیرد؛ بنابراین پاسخ مزبور نیز از درجه اعتبار ساقط است.

۸۵۷۳

## پاسخ نهایی شبههٔ آکل و مأکول

بهترین پاسخی که می‌توان به این سؤال داد نیاز به ذکر چند مقدمه دارد:

۱. می‌دانیم که اجزای بدن انسان بارها از زمان کودکی تا هنگام مرگ عوض می‌شود؛ حتی سلول‌های مغزی با این‌که از نظر تعداد کم و زیاد نمی‌شود، از نظر اجزاء عوض می‌گردد. زیرا از یک طرف تغذیه می‌کنند و از سوی دیگر تحلیل می‌روند، و این خود باعث تبدیل شدن آنها با گذشت زمان می‌شود. خلاصه این‌که در مدتی حدود هفت سال تقریباً هیچ‌یک از ذرات پیشین بدن انسان باقی نمی‌ماند.

ولی باید توجه داشت که ذرات قبلی به هنگامی که در آستانهٔ مرگ قرار می‌گیرند همهٔ خواص و آثار خود را به سلول‌های نو و تازه می‌سپارد؛ به همین دلیل خصوصیات جسمی انسان (از رنگ و شکل و قیافه گرفته، تا بقیهٔ کیفیات جسمانی)، با گذشت زمان ثابت می‌ماند و این نمی‌شود مگر به خاطر انتقال صفات به سلول‌های تازه. (دقت کنید)

بنابراین آخرین اجزای بدن هر انسانی که پس از مرگ مبدل به خاک می‌شود دارای مجموعه صفاتی است که در طول عمر کسب کرده و تاریخ گویائی از سرگذشت جسم انسان در تمام عمر است!

۲. درست است که اساس شخصیت انسان را روح انسان تشکیل می‌دهد ولی باید توجه داشت که روح همراه جسم پرورش و تکامل می‌یابد، و هر دو در یکدیگر تأثیر متقابل دارند، لذا همان‌طور که دو جسم از تمام جهات با هم شبیه



نیستند دو روح نیز از تمام جهات با هم شباهت نخواهند داشت. به همین دلیل هیچ روحی بدون جسمی که با آن پرورش و تکامل پیدا کرده نمی‌تواند فعالیت کامل و وسیع داشته باشد و لذا در رستاخیز باید همان جسم سابق باز گردد تا روح با پیوستن به آن فعالیت خود را در یک مرحله عالی‌تر از سرگیرد و از نتایج اعمالی که انجام داده بهره‌مند شود.

۳. هریک از ذرات بدن انسان تمام مشخصات جسمی او را در بردارد، یعنی اگر هریک از سلول‌های بدن را بتوانیم پرورش دهیم تا به صورت یک انسان کامل درآید؛ آن انسان تمام صفات شخصی را که این جزء، از آن گرفته شده دارا خواهد بود. (دقت کنید)

مگر روز نخست یک سلول بیشتر بود؟ همان یک سلول نطفه، تمام صفات او را در برداشت و تدریجاً از راه تقسیم به دو سلول تبدیل شد، و دو سلول به چهار سلول، و به همین ترتیب تمام سلول‌های بدن انسان به وجود آمد. بنابراین هریک از سلول‌های بدن انسان شاخه‌ای از سلول نخستین است، که اگر همانند او پرورش یابد انسانی شبیه به او از هر نظر خواهد ساخت که همان صفات او را دارا باشد.

۴. آنچه از آیات قرآن در زمینه معاد جسمانی استفاده می‌شود، این است که آخرین بدن انسان که مبدل به خاک شده و در قبر قرار دارد به فرمان خدا زنده و آماده حساب و جزا می‌شود؛ آیات فراوانی که قبلاً درباره معاد جسمانی از دیدگاه قرآن گفته شد گواه بر این معنا است.

۵. یک بدن ممکن نیست به تمام معنا متحد با بدن دیگری شود و به تعبیر

دیگر تمام بدن اول تمام بدن دوم گردد؛ بلکه بدن اول تنها می تواند جزئی از بدن دوم را تشکیل دهد؛ زیرا بدن دوم باید قبلاً وجود داشته باشد تا همه یا قسمتی از بدن اول را از طریق تجزیه جزء خود سازد.

بنابراین مانعی ندارد که تمام بدنی جزء بدن دیگر گردد، اما ممکن نیست کل آن گردد، همان گونه که ممکن است بدن های متعددی جزء بدن دیگری شود ولی کل آن را تشکیل نمی دهد. (دقت کنید)

۸۵۰۸

حال با توجه به مقدمات چهارگانه فوق به سراغ پاسخ اصلی شبهه آکل و مأکول می رویم.

قرآن صریحاً می فرماید: آخرین ذراتی که در بدن انسان هنگام مر وجود دارد روز قیامت باز می گردد؛ بنابراین اگر این ذرات خاک شده جزء بدن انسان دیگری شود در قیامت به بدن صاحب اصلی یعنی بدن شخص اول باز می گردد. منتها خواهید گفت: بدن دوم ناقص می شود چرا که اجزائی را از دست می دهد؛ ولی بهتر آن است که گفته شود بدن دوم کوچک و لاغر می شود (نه ناقص) زیرا اجزای بدن اول در تمام بدن دوم پراکنده است نه در یک گوشه آن - چون هر غذایی که انسان می خورد به تمام بدن تقسیم می شود - بنابراین ممکن است یک انسانی که هفتاد کیلو وزن داشته نیمی از وزن خود و یا حتی تمام وزن خود به استثنای یک کیلوگرم یا کمتر را از دست بدهد و بدن کوچکی از او بماند به اندازه دوران کودکی یا حالت جنینی!

ولی این موضوع مشکلی ایجاد نمی‌کند، چرا که این بدن کوچک تمام ویژگی‌های آن بدن بزرگ را دارد؛ و اگر نمو کند به صورت همان بدن بزرگ درمی‌آید.

مگر روز اول طفل نوزاد بدن کوچکی نداشت، و قبل از آن در دوران جنینی، موجود کوچک‌تری نبود؟ سپس رشد و نمو کرد و به صورت انسان کاملی درآمد، بی‌آنکه شخصیت او عوض شود و شخص تازه‌ای گردد.

تنها سؤالی که در اینجا باقی می‌ماند این است که آن اجزاء خاصی که عضو دو بدن یا چند بدن گردیده، و یکی از آن بدن‌ها مربوط به انسان مطیع و دیگری گنهکاری بوده، چه سرنوشتی خواهد داشت؟

پاسخ این سؤال نیز مشکل نیست، زیرا همان‌گونه که قبلاً نیز اشاره شد پاداش و کیفر در حقیقت برای روح است؛ لذا هنگامی که این رابطه موقتاً به وسیله بی‌هوشی قطع می‌شود بدن را با چاقوی جراحی پاره پاره می‌کنند بی‌آنکه روح متألم شود.

به تعبیر دیگر بدن به تنهایی پاداش و کیفر و لذت و المی ندارد؛ بلکه ابزاری است برای پاداش و کیفر و لذت و الم روح انسان.

با توجه به آنچه گفته شد روشن می‌شود که معاد جسمانی طبق ظاهر آیات قرآن با همین بدن مادی عنصری صورت می‌گیرد، و در فرض آکل و مأكول بودن نیز مشکلی به وجود نمی‌آید.

ذکر این نکته نیز مؤکداً لازم است که بعضی از منکران معاد جسمانی برای آن‌که سرپوشی بر گفتار خود در مجامع اسلامی، و در برابر آیات واضح قرآن

بگذارند، تعبیراتی در زمینه معاد جسمانی دارند که در واقع بازگشت به معاد روحانی، و یا معاد جسمانی بدون این جسم مادی می‌کند.

گاه به سراغ جسم نوعی می‌روند و می‌گویند: چون شخصیت انسان با روح او است، این روح به هر جسمی تعلق گیرد؛ همان شخص را تشکیل می‌دهد. و گاه به سراغ جسم برزخی می‌روند و معاد را با آن اجسام لطیف نورانی می‌دانند.

گاه می‌گویند شیئیت و هستی هر چیزی با صورت آن است، نه ماده آن؛ و آنجا که صورت وجود دارد، هستی آن شیء موجود است، و قوام این صورت با روح انسان است؛ بنابراین هر جا روح باشد تمام شیئیت و هستی انسان موجود است. هیچ یک از این تعبیرات با معاد جسمانی قرآنی که در آیات فراوان گذشته آمده هماهنگ نیست، و در واقع دل بستگی به کلمات جمعی از فلاسفه، و عدم توانایی بر حل مشکل آکل و مأکول سبب تمایل به اینگونه بحث‌ها شده است که از شأن یک عالم مسلمان و پای بند به قرآن دور است.

### ۳- کمبود مواد خاکی زمین

مطلب دیگری که ذهن بعضی را به خود مشغول داشته، و به صورت مشکلی در مبحث معاد جسمانی درآمده، مسأله کمبود مواد خاکی روی زمین است.

توضیح این‌که: اگر انسان‌هایی که در طول تاریخ بر این کره خاکی قدم نهاده‌اند، و انسان‌هایی را که در آینده تا پایان دنیا قدم می‌نهند در نظر بگیریم، و فکر کنیم همه آنها تبدیل به خاک می‌شوند، مقادیر عظیمی از خاک را تشکیل

خواهند داد که مجموعه خاک‌های موجود روی زمین به سختی می‌تواند پاسخگوی این عدد عظیم باشد. مگر این‌که بگوییم انسان‌ها در آن روز به صورت آدمک‌های بسیار کوچکی محشور می‌شوند، و آن هم عجیب به نظر می‌رسد. به هر حال پیدایش مجدد این همه انسان از خاک‌های موجود به این می‌ماند که بخواهند مثلاً با هزارتن آهن میلیون‌ها اتومبیل بسازند.

### پاسخ:

چه خوب بود کسانی که این گونه ایرادها را مطرح می‌کنند کمی به خود زحمت می‌دادند تا قلم و کاغذی به دست بگیرند و یک محاسبهٔ اجمالی کنند، تا معلوم شود چه اندازه این گونه ایرادها از حقیقت دور است!

با توجه به این‌که حدود ۶۵ تا ۷۰ درصد بدن هر انسانی آب است، مواد خاکی برای ساختمان بدن یک انسان به سی درصد وزن او تنزل می‌کند؛ ولی ما فرض می‌کنیم تمام وزن بدن را همان مواد خاکی تشکیل می‌دهد.

شما فکر می‌کنید یک متر مکعب خاک چقدر وزن داشته باشد؟

حدود دو الی سه تن!، و اگر هر انسانی را به طور متوسط شصت کیلوگرم حساب کنیم یک متر مکعب خاک، جوابگوی ساختمان بدن چهل نفر انسان متوسط است.

روی این حساب یک کیلومتر مکعب که در واقع یک میلیارد متر مکعب خاک است؛ می‌تواند جوابگوی جمعیتی در حدود هشت برابر جمعیت موجود امروز کره زمین باشد، و با توجه به این‌که جمعیت کرهٔ زمین در گذشته نسبت به امروز

بسیار کم بوده، معلوم نیست که در تمام طول تاریخ زندگی بشر، چهل میلیارد نفر بر کرهٔ خاک آمده باشند.

تازه این حساب مربوط به یک کیلومتر مکعب خاک است که در برابر حجم کرهٔ زمین یک ذره بسیار ناچیز است، که در حساب نیاید. حال فکر کنید اگر به جای یک کیلومتر مکعب، صد یا هزار یا یک میلیون کیلومتر مکعب را در نظر بگیریم که آن هم در مقابل حجم کرهٔ زمین چیز زیادی نیست؛ در این صورت با اعداد و ارقامی سر و کار خواهیم داشت که مطلب را بسیار روشن می‌سازد.

حالا که زحمت این محاسبه را کشیدید، بیایید در افق زمان نیز به سیر و حرکت پردازیم.

فکر می‌کنید حد متوسط عمر یک انسان چند سال است؟ یا به تعبیر دیگر چند سال طول می‌کشد که یک نسل به کلی از میان برود و نسل دیگری جانشین آن گردد؟

شاید حد متوسط آن پنجاه سال باشد، یا کمی کمتر و بیشتر. بنابراین یک کیلومتر مکعب خاک حداقل می‌تواند هشت نسل، یعنی چهارصد سال را در بر بگیرد. (البته اگر فرض کنیم جمعیت نسل‌های گذشته نیز به مقدار امروز بوده که قطعاً نبوده است:)

بنابراین برای یک میلیون سال عمر بشر تنها دو هزار و پانصد کیلومتر مکعب خاک کافی است، و برای چهار میلیون سال فقط ده هزار کیلومتر مکعب خاک لازم است؛ و می‌دانیم عمر بشر روی کرهٔ زمین مطابق هیچ نظریه‌ای به چهار میلیون سال نمی‌رسد، و نمی‌دانیم تا پایان دنیا چقدر فاصله می‌باشد؟

به این ترتیب به هر حسابی که باشد مواد خاکی بدن انسان‌ها در تمام طول تاریخ تنها در یک گوشه کوچکی از زمین جای می‌گیرد؛ در یک مملکت کوچک ده هزار کیلومتر مربعی با عمق هزار متر.

تازه تمام این محاسبات را ما بسیار سخاوتمندانه انجام داده‌ایم؛ چرا که دستمان باز بود، نه آب‌های موجود در بدن انسان‌ها را به حساب آوردیم، نه نسل‌های گذشته را که عددشان نسبت به امروز بسیار کم بوده دست کم گرفتیم، و برای آینده دنیا نیز زمان طولانی در نظر گرفتیم.

کوتاه سخن این‌که: ادّعی عدم کفایت خاک‌های کره زمین برای پاسخگویی به معاد جسمانی تنها از سوی کسی ممکن است گفته شود که آشنا با حساب‌های ساده چهار عمل اصلی نباشد! و یا کسی که به اصطلاح چوب انداز صحبت می‌کند و گز نکرده پاره می‌نماید!

#### ۴. آیا کره زمین برای معاد همگان کافی است؟

این مشکل نیز ذهن جمعی را به خود مشغول ساخته که اگر معاد جسمانی باشد و همه مردم جهان در سراسر تاریخ، هم‌زمان رستاخیز داشته باشند؛ کره زمین گنجایش همه آنها را نخواهد داشت. خلاصه این‌که اگر تمام مشکلات در مورد معاد جسمانی حل شود، تازه بازگشت این همه انسان ممکن نخواهد بود، زیرا هم اکنون وسعت کره زمین در پاره‌ای از نقاط برای نسل موجود کم است و کارشناسان جمعیتی هشدار می‌دهند که اگر آهنگ رشد جمعیت با همین شتاب پیش رود چیزی نمی‌گذرد که محیط کره زمین برای یک نسل تنگ خواهد بود، حال فکر کنید اگر همه نسل‌های گذشته و آینده یک‌جا جمع شوند چه خواهد

شد؟!

اما اگر معاد روحانی باشد، مشکلی از این نظر نخواهیم داشت، چرا که در جهان ارواح مزاحمتی نیست.

۸۵۷۳

پاسخ:

طرح کنندگان این اشکال از یک نکته غفلت کرده‌اند که طبق صریح آیات قرآن، معاد در کره زمین به شکل کنونیش انجام نمی‌گیرد؛ بلکه این زمین دگرگون می‌شود: «يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ»؛ «در آن روز که این زمین به زمین دیگر، و آسمانها (به آسمانهای دیگری) مبدل می‌شود.»<sup>(۱)</sup>

همچنین قرآن مجید می‌فرماید: وسعت بهشت به اندازه پهنه زمین و آسمانها است: «سَابِقُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ»؛ «به پیش تازید برای رسیدن به آمرزش پروردگارتان و بهشتی که پهنه آن مانند پهنه آسمان و زمین است.»<sup>(۲)</sup>

از این آیات و پاره‌ای دیگر از آیات قرآن مجید استفاده می‌شود که یا کره زمین آنقدر وسعت و گسترش پیدا می‌کند تا به اندازه وسعت آسمانها و زمین گردد، که بهشت و دوزخ و همه انسانها را در خود جای دهد؛ و یا انسانها بعد از رستاخیز از کره زمین به جای دیگری منتقل می‌شوند و در هر صورت مشکلی از نظر کمبود جا برای معاد جسمانی همه انسانها باقی نخواهد ماند و مشکل

۱. سوره ابراهیم، آیه ۴۸.

۲. سوره حدید، آیه ۲۱.



مسکن که فکر این ایراد کنندگان را به خود مشغول داشته برای بهشتیان و دوزخیان حل شده است!

﴿﴾

### ۵. چگونه جسم فانی با حیات باقی سازگار است؟

سؤال دیگری که در زمینه معاد جسمانی مطرح شده این است که آخرت سرای جاویدان است، و آیات خلود دلیل روشنی بر این جاودانگی می‌باشد. در حالی که جسم مادی هرچه باشد کهنه و فرسوده می‌شود، و سرانجام می‌پوسد و از بین می‌رود.

اگر معاد جسمانی باشد این تضاد به وجود می‌آید که فناء در عالم بقاء راه یابد؛ و جسمی که در طبیعتش فانی شدنی است همیشه باقی بماند.

مرحوم علامه در شرح تجرید العقائد در طرح این اشکال چنین می‌گوید: «قوای جسمانی متناهی و محدود است و اما اعتقاد به جاودانگی نعمت‌های اهل بهشت مستلزم نامحدود بودن و عدم تناهی است.»<sup>(۱)</sup>

﴿﴾

### پاسخ:

جواب این سؤال نیز چندان پیچیده نیست؛ زیرا در این که طبیعت جسم فنا، و فرسودگی و پوسیدگی است سخنی نیست؛ ولی این در صورتی است که از

---

۱. شرح تجرید، صفحه ۳۲۲.

بیرون وجودش مرتباً امدادی به آن نرسد، اما اگر امدادهای الهی از برون شامل حال جسم گردد می تواند آن را برای همیشه تازه و نو کند.

این درست به درختی می ماند که بر اثر استفاده از غذای مخصوص که هر روز به آن می رسد بتواند تمام سلول های فرسوده خود را از نو بسازد و همیشه تازه و شاداب و جوان بماند، و چنین چیزی هرگز محال نیست.

به تعبیر دیگر اقتضای ذات چیزی است، و اقتضای عوامل برون ذاتی چیز دیگر. سخن در این است که سلول های بدن انسان که در طبیعت ذاتش عمر معینی نهفته شده با نوسازی هایی که از خارج، و از طریق عواملی که خدا می آفریند، و به آن می رسد، عمر نامحدودی پیدا می کند، و به این ترتیب جاودانه می ماند و خلود پیدا می کند.

مرحوم علامه حلّی بعد از طرح این اشکال، به صورتی که در بالا آمد با بی اعتنائی خاصی می گوید: «اینها دلیل نیست بلکه تنها یک استبعاد است!»<sup>(۱)</sup> یعنی پایه منطقی ندارد و پنداری بیش نیست.

## ۶. جمع میان معاد روحانی و جسمانی چگونه ممکن است؟

گاه تصوّر می شود که جمع میان معاد روحانی و جسمانی که مدّعی واقعی قائلین به معاد جسمانی است مشکل به نظر می رسد، زیرا باید به موازات این دو (معاد جسمانی و روحانی) پاداش های معنوی و مادّی و لذّاتی از هر دو گونه در

آن جهان وجود داشته باشد، در حالی که انسان اگر بخواهد مستغرق در تجلی انوار عالم قدس شود، امکان ندارد که توجه به لذات جسمانی کند، و اگر مستغرق در لذات جسمانی شود، نمی‌تواند به لذات روحانی توجه کند. خلاصه این‌که مقتضای این دو گونه معاد با هم تضاد دارد و جمع میان آن دو ممکن نیست!

**پاسخ:**

این ایراد بسیار ضعیف به نظر می‌رسد، زیرا اگر روح قدرت کافی داشته باشد می‌تواند در عین توجه جسم به لذات مادی مستغرق در انوار الهی باشد؛ همان‌گونه که نمونه آن در انبیاء و اولیاء بزرگ وجود داشته است.

مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار در این زمینه نقل می‌کند: اگر در این دنیا توجه به مقامات معنوی و روحانی، انسان را از لذات جسمانی باز می‌دارد، و عکس آن نیز صادق است؛ به خاطر آن است که روح انسان در این جهان ضعیف است، اما بعد از مرگ که استمداد از عالم قدس و طهارت می‌کند قوت می‌یابد و قادر به جمع میان این دو است.<sup>(۱)</sup>

به هر حال این نیز شبیه دلیل است نه دلیل؛ و مجرد استبعاد است نه چیز دیگر.

بالأخره آخرین ایرادی که در اینجا می‌توان مطرح کرد این است که: این مطلب همان‌گونه که قبلاً اشاره شد امروز ثابت گردیده که جسم انسان دائماً در تغییر و تبدیل است. تدریجاً ذراتی از میان می‌روند و ذرات دیگری جانشین آن می‌شوند، و بعد از حدود هفت سال تمام اجزای بدن اول عوض شده و جای خود را به اجزای جدیدی می‌سپارند، درست مانند استخری که از یک سو به آهستگی آب در آن وارد می‌شود، و از سوی دیگری خارج می‌گردد، و بعد از مدتی مسلماً تمام آب آن عوض خواهد شد.

بنابراین در طول عمر هفتاد سال، این بدن ده بار عوض شده. آیا به هنگام بازگشت، تمام این ده بدن بر می‌گردد؟ و انسان به صورت غول پیکری قدم در عرصه محشر می‌گذارد؟! یا یکی از آنها باز می‌گردد؟ اگر گفته شود یکی از این بدن‌ها باز می‌گردد کدام یک از آنها خواهد بود؟ و چه ترجیحی در میان آنها است؟

۸۵۰۳

### پاسخ:

این سؤال نیز در حقیقت استبعادی بیش نیست زیرا چه مانعی دارد تمام این بدن‌ها باز گردد؛ ولی حق آن است که آخرین بدن در آن روز زنده می‌شود، زیرا قرآن می‌فرماید: مردگان از قبرها برمی‌خیزند و استخوان‌های پوسیده و خاک‌ها بار دیگر جان می‌گیرند؛ و این به معنای بازگشت آخرین بدن است.

ترجیحی که این بدن بر سایر بدن‌ها دارد این است که تمام صفات ویژه آنها را در خود حفظ کرده، زیرا اجزایی که جای خود را به اجزای آینده می‌دهند صفات

خویش را نیز به آنها منتقل می‌سازند، به این ترتیب آخرین بدن عصاره تمام اعمال و اوصاف گذشته را در خود جای داده است، و اگر چشم واقع بینی باشد می‌تواند تمام گذشته‌ها را در پیشانی آخرین بدن بخواند.

البته این هیچ منافاتی با آن ندارد که بهشتیان و مؤمنان صالح به صورت جوان شادابی محشور شوند. این بدان می‌ماند که خاک‌های فرسوده یک خشت کهنه را گل کنند و در قالب نوی بریزند و به صورت خشت نوی درآورند.

۸۵۷۳

### نتیجه بحث

از مجموع آنچه در این مباحث آمد نتیجه می‌گیریم که در بحث معاد جسمانی مشکل مهمی نداریم؛ و مشکلاتی که تصور کرده‌اند غالباً مولود عدم دقت کافی در خصوصیات این مسأله بوده است، و از میان ایرادهای هشتگانه‌ای که در بالا ذکر شد عمدتاً اشکال آکل و مأکول قابل طرح است و بقیه مسائل جزئی است که پاسخ آنها با کمی دقت روشن می‌شود.

## معاد

### در فرهنگ اقوام پیشین

اشاره:

مسأله معاد بازتاب بسیار گسترده‌ای در میان اقوام پیشین داشته است. از دورترین زمان‌ها یعنی قرون قبل از تاریخ، آثار اعتقاد به حیات بعد از مرگ در میان اقوام مختلف به خوبی دیده می‌شود؛ به گونه‌ای که شک و تردیدی در این امر باقی نمی‌ماند که آنها اعتقاد راسخی به جهان دیگر داشته‌اند.

در مرحله تاریخ که وارد می‌شویم نیز می‌بینیم تقریباً همه اقوام و ملل با تمام اختلافاتی که در فرهنگ خود داشته‌اند به مسأله معاد مؤمن بوده‌اند.

ولی پیش از آن که شرح این ماجرا را با اسناد و مدارک از زبان مورخان بشنویم به قرآن باز می‌گردیم تا ببینیم قرآن در این زمینه چه می‌گوید!

قرآن مجید نیز این حقیقت را با صراحت بیان کرده که از زمان آفرینش آدم علیه السلام مسأله معاد و حیات بعد از مرگ مطرح بوده، و حتی ابلیس نیز به این امر اعتراف داشته و بعد از آدم علیه السلام نیز پیامبران الهی که مأمور هدایت اقوام مختلف بودند آنها را به مسأله حیات بعد از مرگ و زندگی آخرت توجّه می‌دادند، به گونه‌ای که زندگی آخرت برای همه اقوامی که انبیاء به سوی آنها مبعوث شدند مطلبی آشنا

محسوب می شده است.

البته نمی توان انکار کرد که این مسأله در لسان پیامبر اسلام ﷺ و معارفی که از طریق وحی بر او نازل شده بسیار گسترده تر است؛ به گونه ای که قسمت مهمی از آیات قرآن مجید را شرح مسأله معاد در شاخ و برگ های آن تشکیل می دهد. با این اشاره به سوی قرآن باز می گردیم و به نمونه هایی از آیات گوش جان می سپاریم:

۱. «قَالَ أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ»<sup>(۱)</sup>.
۲. «قَالَ فِيهَا تَحْيَوْنَ وَفِيهَا تَمُوتُونَ وَمِنْهَا تُخْرَجُونَ»<sup>(۲)</sup>.
۳. «إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِي وَإِثْمِكَ فَتَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ»<sup>(۳)</sup>.
۴. «أَيَعِدْكُمْ أَنْتُمْ إِذَا مِتُّمْ وَكُنْتُمْ تُرَابًا وَعِظَامًا أَنْتُمْ مُخْرَجُونَ»<sup>(۴)</sup>.
۵. «وَلَا تُخْزِنِي يَوْمَ يُبْعَثُونَ - يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ»<sup>(۵)</sup>.
۶. «وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَى»<sup>(۶)</sup>.
۷. «وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا»<sup>(۷)</sup>.
۸. «وَإِلَى مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَارْجُوا الْيَوْمَ  
الْآخِرَ»<sup>(۸)</sup>.

۱. سوره اعراف، آیه ۱۴.

۲. سوره اعراف، آیه ۲۵.

۳. سوره مائده، آیه ۲۹.

۴. سوره مؤمنون، آیه ۳۵.

۵. سوره شعراء، آیات ۸۷ - ۸۸.

۶. سوره بقره، آیه ۱۱۱.

۷. سوره مریم، آیه ۳۳.

۸. سوره عنکبوت، آیه ۳۶.

۹. «... إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَّا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ - وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ» (۱).
۱۰. «لَقَدْ وَعَدْنَا هَذَا نَحْنُ وَآبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ» (۲).

### ترجمه:

۱. «گفت: "مرا تا روزی که (مردم) برانگیخته می‌شوند مهلت ده (و زنده بگذار.)"»
۲. «فرمود: "در آن (زمین) زنده می‌شوید؛ و در آن می‌میرید؛ و (در رستاخیز) شما را از آن بیرون می‌آورند."»
۳. «من می‌خواهم تو بار گناه من و گناه خود را بردوش کشی؛ و از دوزخیان گردی. و همین است سزای ستمکاران!».
۴. «آیا او به شما وعده می‌دهد هنگامی که مُردید و خاك و استخوانهایی (پوسیده) شدید، (از قبرها) بیرون آورده می‌شوید؟!»
۵. «و در آن روز که مردم برانگیخته می‌شوند، مرا شرمنده و رسوا مکن... در آن روز که مال و فرزندان سودی نمی‌بخشد.»
۶. «آنها گفتند: هیچ کس، جز یهود یا نصاری، هرگز داخل بهشت نخواهد شد.»
۷. «و سلام (خدا) بر من، روزی که متولد شدم، و روزی که می‌میرم، و

۱. سوره یوسف، آیات ۳۷ - ۳۸.

۲. سوره نمل، آیه ۶۸.



روزی که زنده برانگیخته خواهم شد!»

۸. «و ما به سوی مدین، برادرشان شعیب را فرستادیم؛ گفت: "ای قوم من!

خدا را بپرستید، و به روز بازپسین ایمان بیاورید».

۹. «من آیین قومی را که به خدا ایمان ندارند، و به سرای دیگر کافرند، ترك

گفتم (و شایسته چنین موهبتی شدم). - و من از آیین پدرانم ابراهیم و

اسحاق و یعقوب پیروی کردم.»

۱۰. «این وعده‌ای است که به ما و پدرانمان از پیش داده شده؛ اینها همان

افسانه‌های پیشینیان است.»

۴۰۳

## تفسیر و جمع‌بندی

### عقیده به معاد در دوران‌های مختلف

آیاتی را که در بالا آوردیم هر کدام مربوط به یکی از دورنهاست.

نخستین آیه ناظر به داستان ابلیس بعد از رانده شدن از درگاه خدا است. او که

از باده غرور و خودخواهی سرمست بود به جای این که به سوی خدا باز گردد و

از در توبه درآید در مقام افزایش لجاجت برآمد و از خدا چنین تقاضا کرد:

«گفت: "مرا تا روزی که (مردم) برانگیخته می‌شوند مهلت ده (و زنده بگذار)."»:

﴿قَالَ أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُعْتَبُونَ﴾.

نه به این منظور که بر لوح معاصی از طریق توبه به درگاه خدا قلم عفوئی

بکشد، یا در کنار سیئات حسناتی بنویسد؛ بلکه به این منظور که بر سر راه آدم و

فرزندانش کمین کند و آنها را گمراه سازد، و از این طریق عطش جهنمی خشم و حسد خویش را فرو بنشانند!

از این آیه به خوبی روشن می شود که مسأله رستاخیز از همان آغاز مطرح بوده، و حتی شیطان به آن یقین داشته است که چنین روزی در پیش است. ولی این تقاضای شیطان به این صورت اجابت نشد؛ و چنانکه در آیات ۳۷ و ۳۸ سوره حجر می فرماید به او گفته شد: ﴿فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ - إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ﴾: «تو از مهلت یافتگانی! - (اما نه تا روز رستاخیز، بلکه) تا روز و وقت معینی» که بعضی آن را به پایان جهان و برچیده شدن دوران تکلیف تفسیر کرده اند و بعضی به روز قیام مهدی موعود علیه السلام.

البته احتمال بعیدی نیز در بعضی از کلمات مفسرین آمده است که «يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ»: اشاره به روز قیامت است. اما این احتمال بسیار بعید به نظر می رسد، چرا که نه با ظاهر آیات موافق است و نه با روایاتی که در تفسیر آیه نقل شده است. (۱)

در اینجا سؤالاتی مطرح است از جمله:

۱. چگونه خداوند به او مهلت داد تا نیت شوم خود را عملی سازد و به اغوای انسانها پردازد؟!

پاسخ: بقای ابلیس، همچون اصل وجود او، گوشه ای از امتحان الهی نسبت به انسانها است، که در سایه آن اولیاء الله و افراد با ایمان راه تکامل را می پویند و ناخالصان از صف آنها خارج می گردند.

۲. آیا اطمینان دادن به ادامهٔ حیات تا پایان جهان سبب آن نمی‌شود که ابلیس به کار خود ادامه دهد و هنگامی که احساس نزدیک شدن پایان عمر خویش کند توبه نموده، به سوی خدا باز گردد؟

پاسخ: راهی را که ابلیس پیموده چنان بود که بازگشتی در آن وجود نداشت و بر اثر تشدید حالت طغیان با مرور زمان این صفت طبیعت ثانوی او می‌شد، و در برابر چنین طبیعتی راه بازگشتی وجود ندارد.

۳. چگونه شیطان تقاضای حیات تا روز قیامت می‌کند در حالی که تا پایان دنیا برای هدف او کافی بود؟

پاسخ: در تفسیرالمیزان آمده است که او تمناً داشت در عالم برزخ و فاصله میان این جهان و جهان دیگر نیز به اغوای انسان‌ها پیردازد!<sup>(۱)</sup>

۴. با این که ابلیس می‌دانست مطرود درگاه خدا است چگونه انتظار داشت تقاضای او پذیرفته شود؟

پاسخ: به گفتهٔ مرحوم طبرسی در مجمع‌البیان او یقین داشت فضل و کرم الهی به حدّی است که حتی گنهکاران مطرود می‌توانند در آن طمع کنند.<sup>(۲)</sup>

در روایتی نیز آمده است که اجابت دعای او به خاطر عباداتی بوده که قبل از آن انجام داده بود.

در دوّمین آیه که مربوط به داستان هبوط آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ و همسرش حوا از بهشت به

۱. المیزان، جلد ۸، صفحه ۲۸.

۲. مجمع‌البیان، جلد ۴، صفحه ۴۰۳.

زمین، و رانده شدن ابلیس از آن مکان قرب الهی است؛ می‌فرماید: خداوند به آنها خطاب کرد و: «فرمود: "در آن (زمین) زنده می‌شوید؛ و در آن می‌میرید؛ و (در رستاخیز) شما را از آن بیرون می‌آورند"»: ﴿قَالَ فِيهَا تَحْيَوْنَ وَفِيهَا تَمُوتُونَ وَمِنْهَا تُخْرَجُونَ﴾.

این تعبیر نشان می‌دهد که نه تنها رستاخیز انسان‌ها که رستاخیز جن - که شیطان از آنها بود - نیز از همان روز نخست مسلم بوده است، و این احتمال که در بعضی از تفاسیر آمده که مخاطب در این آیه تنها آدم عليه السلام و حوا و فرزندان آینده آنها است، دلیل روشنی ندارد.

این تعبیر به خوبی نشان می‌دهد که مبدأ حیات و محل مرگ و رستاخیز انسان زمین است. (۱)

سومین آیه درباره هابیل و قابیل فرزندان آدم عليه السلام است؛ هنگامی که قربانی هابیل به خاطر اخلاصش در پیشگاه خدا پذیرفته شد، و قربانی قابیل به خاطر عدم خلوصش رد شد، آتش حسد در درون قابیل شعله‌ور گشت و برادرش را تهدید به قتل کرد. هابیل گفت: اگر تو قصد مرا کنی من قصد قتل تو را نخواهم کرد، من از خدا می‌ترسم. سپس افزود: «من می‌خواهم تو بار گناه من و گناه خود را بر دوش کشی؛ و از دوزخیان گردی. و همین است سزای ستمکاران!»: ﴿إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِي وَإِثْمِكَ فَتَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ﴾.

این تعبیر به خوبی نشان می‌دهد که مسأله معاد از همان زمان در میان فرزندان آدم عليه السلام یک امر مسلم بوده است، لذا هابیل برادرش قابیل را به عذاب الهی در

---

۱. شبیه همین معنا در مورد هبوط آدم عليه السلام و اشاره به روز رستاخیز، از سوی خداوند در سوره طه آیه ۱۲۳ و ۱۲۴ آمده است.

سرائی دیگر تهدید می‌کند.

«تَبَوَّأَ» از مادهٔ «بَوَّأَ» به گفتهٔ راغب در مفردات در اصل به معنای مسطح بودن مکان است، در مقابل «نَبَّوَهُ» که به معنای تفاوت سطوح می‌باشد. لذا هنگامی که گفته شود «بَوَّأْتُ لَهُ مَكَانًا»، مفهومش این است که محلی را برای وی صاف و مسطح کرده است.

این واژه‌گاه به معنای اقامت و ملازمت نیز می‌آید، زیرا هنگامی که انسان بخواهد در محلی اقامت کند، آن را صاف و منظم می‌کند؛ که آیهٔ فوق را به این معنا تغییر کرده‌اند.

ولی مصباح المنیر این واژه را به معنای اعتراف کردن، و بار سنگین بر دوش کشیدن، تفسیر کرده است؛ در حالی که در مقایسه برای آن دو معنا ذکر شده: بازگشت دو چیز، و تساوی دو چیز.

در کتاب التَّحْقِيقِ معنای اصلی آن را بازگشت به طرف پایین و انحطاط ذکر کرده، و سایر معانی را مجازی می‌شمرد که از لوازم معنای اصلی است. طبق این معنا، مفهوم آیه مورد بحث این است که: من می‌خواهم با گناه خودت و گناه من، در درگاه خدا سقوط کنی.

ملاحظه موارد استعمال این واژه در قرآن مجید و تعبیرات دیگر، مطلبی را که در مقایسه آمده و برای آن دو مفهوم ذکر کرده تقویت می‌کند، و در آیهٔ مورد بحث هر دو معنا مناسب است طبق معنای اول هابیل می‌گوید: «من می‌خواهم (به سوی خدا) باز گردی با گناه من و گناه خودت» و طبق معنای دوّم می‌گوید: «جایگاهی را برای خود فراهم می‌سازی که با گناه من و گناه تو مهیا و آماده شده

است»

در اینجا سؤال مهمی مطرح است و آن این که منظور از گناه هابیل که به دست برادرش کشته شد چه گناهی بوده که بر دوش برادر قرار می‌گرفت؟ و اصولاً این سخن با توجه به آیه: «أَلَّا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى»: «که هیچ گنهکاری بار گناه دیگری را بر دوش نمی‌گیرد.»<sup>(۱)</sup> چگونه می‌تواند قابل قبول باشد؟!

مفسران معروف هر کدام راهی را در اینجا برگزیده‌اند که غالباً نیاز به تقدیری در آیه دارد و منظور از «إِثْمِي» (گناهان من) «إِثْمٌ قَتَلِي» (گناه قتل من) می‌باشد. ولی مناسب‌ترین معنا این است که آیه تقدیری ندارد و منظور این است اگر تهدید خود را عملی کنی و مرا به قتل برسانی بار گناهان گذشته من بر دوش تو خواهد افتاد؛ چرا که در قیامت باید غرامت قتل مرا بدهی و چون عمل صالحی نداری باید گناهان مرا بپذیری!

حدیثی از امام محمد باقر علیه السلام در تفسیر آیه نقل شده که همین معنا را تأیید می‌کند؛ می‌فرماید: «مَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا اثْبَتَ اللَّهُ عَلَى قَاتِلِهِ جَمِيعَ الذُّنُوبِ وَ بَرِيءَ الْمُقْتُولِ مِنْهَا، وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِي وَإِثْمِكَ فَتَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ»»: «کسی که مؤمنی را عمداً به قتل برساند خداوند تمام گناهان (مظلوم) را بر قاتلش می‌نویسد، و مقتول از تمام گناهان پاک می‌شود، و این است معنای سخن خداوند متعال: «إِنِّي أُرِيدُ...»<sup>(۲)</sup>

در روایت دیگری که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده - هرچند ناظر به خصوص تفسیر آیه نیست - این معنا نیز منعکس است؛ در این روایت می‌خوانیم: «يُؤْتِي

۱. سوره نجم، آیه ۳۸.

۲. تفسیر نورالثقلین، جلد ۱، صفحه ۶۱۳، حدیث ۱۳۳.

يَوْمُ الْقِيَامَةِ بِالظَّالِمِ وَالْمُظْلَمِ، فَيُؤْخَذُ مِنْ حَسَنَاتِ الظَّالِمِ فَتُرَادُ فِي حَسَنَاتِ الْمُظْلَمِ، حَتَّى يُتْتَصَفَ، فَإِنْ لَمْ تَكُنْ لَهُ حَسَنَاتٌ أُخِذَ مِنْ سَيِّئَاتِ الْمُظْلَمِ فَتَطْرَحُ عَلَيْهِ: «روز قیامت ظالم و مظلوم را حاضر می‌کنند و از حسنات ظالم می‌گیرند و بر حسنات مظلوم اضافه می‌کنند، تا حق او گرفته شود، و اگر ظالم حسناتی نداشته باشد، از سیئات مظلوم می‌گیرند و بر ظالم می‌افکنند.»<sup>(۱)</sup>

۴۰۰۳

چهارمین آیه که ناظر به عصر نوح عليه السلام است، از زبان کافرین و منکران دعوت او چنین نقل می‌کند «آیا او به شما وعده می‌دهد هنگامی که مُردید و خاك و استخوانهایی (پوسیده) شدید، (از قبرها) بیرون آورده می‌شوید؟!»: «أَيَعِدُكُمْ أَنْتُمْ إِذَا مِتُّمْ وَكُنْتُمْ تُرَابًا وَعِظَامًا أَنْتُمْ مُخْرَجُونَ».

این تعبیر به خوبی می‌رساند که نوح عليه السلام بارها مسأله معاد (آن‌هم معاد جسمانی) را مطرح کرده بوده، به گونه‌ای که به گوش همه مخالفان نیز رسیده بود. لذا آنها با ناباوری عجیبی که از افکار منحط آنها سرچشمه می‌گرفت، به یکدیگر می‌گفتند: «دور است، دور است این وعده‌هایی که به شما داده می‌شود!»: «هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ لِمَا تُوعَدُونَ».<sup>(۲)</sup>

از آیات سوره نوح نیز به خوبی استفاده می‌شود که او برای رفع شبهه و از بین بردن استبعاد و وحشت آنها از مسأله معاد، از طریق تشبیه و تمثیل زندگی انسان‌ها به زندگی گیاهان وارد شده؛ آنجا که می‌فرماید: «و خداوند شما را

۱. تفسیر قرطبی، جلد ۳، صفحه ۲۱۳۴.

۲. سوره مومنون، آیه ۳۶.

همچون گیاهی از زمین رویانید، - سپس شما را به زمین باز می‌گرداند، و بار دیگر شما را خارج می‌سازد.»: ﴿وَاللَّهُ أَنْبَتَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا - ثُمَّ يُعِيدُكُمْ فِيهَا وَيُخْرِجُكُمْ إِخْرَاجًا﴾. (۱)

به این ترتیب سابقه عرفان مسئله معاد - حتی با استدلالاتی شبیه آنچه پیغمبر اسلام ﷺ برای مشرکان مکه مطرح می‌فرموده - در میان قوم نوح ﷺ که اولین پیامبر اولوالعزم و صاحب شریعت است، روشن می‌شود.

۸۷۷

در پنجمین آیه سخن از ابراهیم ﷺ و ایمان او به مسأله رستاخیز است. در این آیه که گوشه‌ای از دعاهای ابراهیم ﷺ را به هنگامی که در برابر مخالفت شدید کفار عصر خود واقع شده بود بیان می‌کند، چنین می‌خوانیم که به پیشگاه خدا عرضه می‌دارد: «و در آن روز که مردم برانگیخته می‌شوند، مرا شرمنده و رسوا مکن»: ﴿وَلَا تُخْزِنِي يَوْمَ يُبْعَثُونَ﴾.

«در آن روز که مال و فرزندان سودی نمی‌بخشد»: ﴿يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ﴾.

و در دو آیه قبل از آن عرضه می‌دارد: «و مرا از وارثان بهشت پر نعمت گردان»: ﴿وَاجْعَلْنِي مِنْ وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيمِ﴾.

دعاهای فوق به خوبی نشان می‌دهد که ابراهیم ﷺ با آن مقام و عظمت که از بزرگترین انبیاء اولوالعزم است از رسوائی روز قیامت بیم داشته است.



ممکن است است کسانی این تعبیر را برای سرمشق دیگران بدانند، و تعلیمی برای غیر معصومین؛ چرا که برای معصومین رسوائی قیامت غیرممکن است. ولی بعضی در اینجا تعبیر لطیفی دارند و آن این که همان گونه که «حَسَنَاتُ الْأَبْرَارِ سَيِّئَاتُ الْمُفْرَبِينَ» است و کارهای نیک معمولی دون شأن پیامبران معصوم می باشد، همچنین اگر آنها که از مقربانند در مقامات پایین بهشت که مخصوص ابرار است جای گیرند، مایه رسوائی آنها محسوب می شود، چرا که از هرکس عملی انتظار می رود، و برای هرکس مقامی!

۴۷۷

ششمین آیه از عقیده یهود و نصاری نسبت به معاد سخن می گوید؛ می فرماید: «آنها گفتند: "هیچ کس، جز یهود یا نصاری، هرگز داخل بهشت نخواهد شد."»: «وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَى».

آری آنها آن قدر خود برتر بین بودند که بهشت را در بست مخصوص خود می دانستند، و حتی اعتنایی به مؤمنان دیگر نداشتند.

قرآن در پاسخ آنها نخست می فرماید: «این (پندار و) آرزوی آنها است»: ﴿تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ﴾.

آرزویی بی دلیل و بی مأخذ و دور از واقعیت که هرگز به آن نخواهند رسید. سپس روی سخن را به پیامبر ﷺ کرده می فرماید: «بگو: "اگر راست می گوید، دلیل خود را (بر این موضوع) بیاورید!"»: ﴿قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾. این انحصارطلبی بر چه معیار عقلی استوار است و کدام دلیل می گوید که

لطف خدا مخصوص شما است و شامل حال دیگران نخواهد شد؟ اصولاً چگونه ممکن است این تبعیض با عدالت خداوند سازگار باشد، و مؤمنان نیکوکار را به زعم شما از بهشت محروم سازد؟

به فرض که آنها مدعی ابدیت دین خود بودند، چرا درباره امت‌های پیشین که تابع انبیاء سلف بودند و به وظائف خود عمل کرده بودند، چنین قضاوتی داشتند؟ اینها همه نشان می‌دهد که آنها در انحصارطلبی بهشت تنها تابع اوهام خویش که از خودخواهی‌ها سرچشمه می‌گرفت بودند.

قابل توجه این که «امانی» جمع «امنیه» و به معنای آرزو است. (جمعی از مفسران تصریح کرده‌اند که به معنای آرزوهایی است که انسان به آن نمی‌رسد.) بنابراین «امانی» به معنای آرزوها است و معنای جمع را می‌رساند، در حالی که انحصارطلبی بهشت فقط یک آرزو بود! بعضی گفته‌اند: این به خاطر آن است که این یک آرزو، آرزوهای دیگری را نیز به دنبال داشت، و آن نجات از عذاب الهی، هول و ترس محشر، و آسان بودن حساب، و مسائل دیگری از این قبیل است.

بعضی دیگر گفته‌اند: آرزو وقتی بسیار بزرگ باشد در حکم آرزوها است، و این تعبیر لطیفی است که نشان می‌دهد تا چه حد آنها دور از واقعیت فکر می‌کردند.

این احتمال نیز وجود دارد که چون هریک از آنها چنین آرزویی را داشتند، و یا حتی یک نفر از آنها بارها این آرزو را در سر می‌پروراند، لذا به صورت جمع مطرح شده تا معلوم شود این پندار منحصر به فرد خاصی، یا مقطع خاصی

نبوده؛ بلکه جنبه عمومی و مستمر داشته است.

به هر حال این آیه دلیل روشنی است بر وجود عقیده به معاد در میان قوم یهود و نصاری.

۴۵۴

در هفتمین آیه کلام مسیح ﷺ را در آن هنگام که در گاهواره بود و به فرمان خدا به سخن درآمد می خوانیم که با صراحت از مسأله معاد خبر می دهد و ضمن سخنانش می گوید: «وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا»؛ «و سلام (خدا) بر من، روزی که متولد شدم، و روزی که می میرم، و روزی که زنده برانگیخته خواهم شد!»

انتخاب این سه روز (روز تولد، روز مرگ، و روز حیات مجدد در قیامت) به خاطر آن است که سه روز خطرناک و سرنوشت ساز در زندگی انسانها است؛ و به تعبیر دیگر هر سه روز سرآغاز فصل نوینی برای انسان می باشد که سلامت در آنها بسیار مهم است، و جز به لطف خدا میسر نمی شود، و در حقیقت حضرت مسیح ﷺ با این سخنان تقاضای لطف الهی را در این سه روز می کند.

ضمناً از همان گاهواره، پیامی در زمینه نفی الوهیت خویش، و این که بنده ای همچون سایر بندگان خدا است، به همه انسانها می فرستد.

در آیه ۱۵ همین سوره این موضوع درباره حضرت یحیی ﷺ نیز آمده است، با این تفاوت که در آنجا سخن از سوی خدا است، و در اینجا سخن از مسیح ﷺ است.

در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام می خوانیم: «إِنَّ أَوْحَشَ مَا يَكُونُ هَذَا الْخَلْقُ فِي ثَلَاثَةِ مَوَاطِنٍ: يَوْمَ وُلِدَ مِنْ بَطْنِ أُمِّهِ، فَيَرَى الدُّنْيَا، وَ يَوْمَ يَمُوتُ، فَيُعَايِنُ الآخِرَةَ وَ أَهْلَهَا، وَ يَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا، فَيَرَى أَحْكَامًا لَمْ يَرَهَا فِي دَارِ الدُّنْيَا»:

«وحشتناکترین چیزی که در مورد انسان است در سه موطن است: روزی که متولد می شود و از شکم مادر خارج می گردد و چشمش به این دنیا می افتد، و روزی که می میرد و عالم پس از مرگ و اهل آن عالم را مشاهده می کند، و روزی که بار دیگر زنده می شود و احکامی را می بیند که در دار دنیا ندیده بود.»

سپس امام به آیات مربوط به یحیی و مسیح علیهما السلام در این زمینه اشاره فرمود<sup>(۱)</sup> به هر حال آیه فوق به خوبی نشان می دهد که مسأله رستاخیز در امت های پیشین آن چنان مسلم بوده که حتی مسیح علیه السلام در گاهواره از آن سخن می گوید.

۴۰۴

تاکنون موضوع معاد را در آیین چهار پیامبر از پیامبران اولوالعزم اجمالاً بررسی کردیم؛ و به ضمیمه آیات زیادی که از آیین پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله در زمینه معاد سخن می گوید این موضوع در مورد پنج پیامبر اولوالعزم تکمیل می شود.

از میان پیامبران غیر اولوالعزم نیز ماجرای حضرت آدم علیه السلام و مسائل پیرامون آن مانند داستان فرزندان آدم علیه السلام و داستان شیطان را ملاحظه کردیم.

اکنون بد نیست این معنا را از زبان سایر پیامبران بشنویم.

شعیب علیه السلام که همزمان حضرت موسی علیه السلام بود هنگامی که مبعوث به رسالت

۱. نورالثقلین، جلد ۳، صفحه ۳۳۵، حدیث ۷۵.

شد و به سوی مدین - شهری در جنوب غربی اردن که امروز بنام معان نامیده می‌شود و در شرق خلیج عقبه قرار دارد - آمد، به قوم خود گفت: «ای قوم من! خدا را بپرستید، و به روز بازپسین ایمان بیاورید، و در زمین به فساد نکوشید.»:

﴿قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَارْجُوا الْيَوْمَ الْآخِرَ وَلَا تَعْبُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ﴾.

در اینجا حضرت شعیب علیه السلام در آغاز دعوتش بر دو اصل اساسی همه ادیان یعنی مبدأ و معاد تکیه می‌کند، و مردم را به سوی این دو اصل فرا می‌خواند. منظور از امید داشتن به روز قیامت، امید به ثواب الهی در آن روز است؛ یا این که امید در اینجا به معنای ایمان و اعتقاد نسبت به آن روز می‌باشد.

۸۵۰۴

نهمین آیه از زبان یوسف علیه السلام در زندان و به هنگام گفتگو درباره تعبیر خواب با دوستان زندانی است؛ می‌فرماید یوسف علیه السلام به آنها چنین گفت: «من آیین قومی را که به خدا ایمان ندارند، و به سرای دیگر کافرند، ترک گفتم (و شایسته چنین موهبتی شدم)»: ﴿إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ﴾.

این تعبیر به خاطر آن است که مشرکان بت پرست عقیده به خدا داشتند، ولی معاد و یوم الجزاء را به صورت تناسخ می‌پذیرفتند؛ و معتقد بودند که روح هر انسانی بعد از مرگ به کالبد دیگری در همین دنیا باز می‌گردد، و پاداش و کیفر خود را در این زندگی مجدداً می‌بیند، در حالی که آیین توحیدی نه شرک را می‌پذیرد، و نه تناسخ و بازگشت ارواح به این دنیا؛ لذا یوسف علیه السلام آنها را هم منکر

خدا شمرد و هم منکر معاد.<sup>(۱)</sup>

«مِلَّة» در اصل به معنای دین است، و تفاوت آن با دین در این است که دین را اضافه به خداوند و افراد هر دو می‌کنند و می‌گویند: دین الله، یا دین محمد ﷺ. ولی مِلَّت معمولاً به انبیاء - یا اقوامی که در میان آنها انبیاء یا مدعیان نبوت بوده - اضافه می‌شود و می‌گویند: مِلَّة ابراهیم و مانند آن<sup>(۲)</sup> و مِلَّة الله گفته نمی‌شود. در اینجا منظور یوسف عليه السلام عزیز مصر و همسرش زلیخا و اطرافیان آنها و به طور کلی مردم مصر در آن زمان است که نه عقیده صحیحی دربارهٔ مبدأ داشتند و نه دربارهٔ معاد.

به هر حال نشان می‌دهد که اعتقاد به معاد به عنوان یکی از دو رکن اساسی دین در آیین یوسف عليه السلام نیز بوده است که حتی در زندان در برابر هم‌بندهای خود، این دو رکن را در کنار هم بیان می‌کند.

قابل توجه این که یوسف عليه السلام به دنبال این سخن می‌فرماید: «و من از آیین پدرانم ابراهیم و اسحاق و یعقوب پیروی کردم»: «وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ» اشاره به این که ایمان به مبدأ و معاد دو اصل ثابت در همهٔ ادیان الهی و آیین‌های پیشین بوده است.

۴۵۴

دهمین و آخرین آیهٔ مورد بحث که از زبان مشرکان مکه در برابر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است می‌فرماید: آنها در برابر دعوت رسول الله صلی الله علیه و آله به سوی ایمان به

۱. المیزان، جلد ۱۱، صفحه ۱۸۹.

۲. مفردات راغب، مادهٔ «مِلَّت».

معاد ضمن ابراز تعجب از این که چگونه انسان بعد از آن که خاک شد بار دیگر لباس حیات در تن می پوشد؟ گفتند: «این وعده ای است که به ما و پدرانمان از پیش داده شده؛ اینها همان افسانه های پیشینیان است»: ﴿لَقَدْ وَعِدْنَا هَذَا نَحْنُ وَآبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ إِنَّ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ﴾.

این تعبیر به خوبی نشان می دهد که دعوت به سوی معاد از قدیم ترین ایام از سوی پیامبران الهی انجام یافته؛ به گونه ای که مشرکان آن را در زمره «أساطیر الأَوَّلِينَ»: «افسانه های پیشینیان» می شمردند!

«أساطیر» جمع «أسطار» و «اسطار» نیز به نوبه خود جمع «سَطْر» است که به معنای صَف درختان یا کلمات و مانند آن است، و به این ترتیب «اساطیر» جمع جمع می باشد، و اشاره به روایاتی است که از پیشینیان باقیمانده و از آنجا که داستان های پیشینیان غالباً آمیخته با افسانه ها و خرافاتی بوده این تعبیر معمولاً در مورد خرافات به کار می رود.

بعضی نیز گفته اند که «أساطیر» جمع «أسطوره» و «إسطاره» و «إسطیر» است و از آنجا که اضافاتی بر ماده ثلاثی دارد اشاره به اضافاتی در معنا است. معنای اصلی آن سطر طبیعی است، و معنای اضافی آن سطور مجعول و دروغین است.<sup>(۱)</sup>

از مجموع آنچه در آیات فوق گفته شد، و همچنین آیات مشابه آن که در قرآن مجید فراوان است؛ به خوبی استفاده می‌شود برخلاف زعم ناآگاهانی که گمان می‌کنند سخن از ایمان به روز قیامت مطلبی است که در این اواخر در میان اقوام مؤمن مطرح شده، از نخستین ایامی که آدم گام به روی زمین نهاد، این مسأله مطرح بوده، و همه پیامبران الهی مردم را به سوی آن دعوت کردند.

حتی از آیات متعددی در قرآن استفاده می‌شود که در قیامت نیز خداوند به این مسأله در برابر مجرمان احتجاج می‌کند؛ و می‌فرماید: «در آن روز به آنها می‌گوید: ای گروه جن و انس! آیا پیامبرانی از خودتان به سوی شما نیامدند که آیات مرا برایتان بیان می‌کردند، و شما را از ملاقات چنین روزی بیم می‌دادند؟!»:

﴿يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يُقِصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا﴾<sup>(۱)</sup>

این آیه به خوبی می‌رساند که رسولان الهی در تمام طول تاریخ همه جن و انس را به ایمان به معاد دعوت کردند. همین معنا در آیه دیگری از زبان خازنان دوزخ در برابر دوزخیان آمده: «وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِ رَبِّكُمْ وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا﴾<sup>(۲)</sup>.

جالب این که دوزخیان نیز عموماً به این معنا اعتراف می‌کنند؛ چنان که در ادامه همین آیه آمده است: «قَالُوا بَلَىٰ»: «می‌گویند: آری».

بنابراین از دیدگاه قرآن، مسأله معاد از مسائلی است که همیشه در متن دعوت انبیاء قرار داشته، و از زمان خلقت آدم ﷺ مطرح بوده و در هر عصر و زمانی از

۱. سوره انعام، آیه ۱۳۰.

۲. سوره زمر، آیه ۷۱.



سوی رسولان الهی تأکید شده، و همه اقوام با آن آشنایی داشته‌اند.  
اکنون به سراغ تواریخ و گواهی دانشمندان در این زمینه می‌رویم.

۸۷۷

## توضیحات:

### ۱. معاد در میان اقوام قبل از تاریخ

می‌دانیم دوران زندگی بشر را به دو دوران تقسیم می‌کنند: دورانی که خط اختراع شده بود و انسان توانست نوشته‌هایی از خود به یادگار بگذارد، و آن را دوران تاریخ می‌نامند، و دوران قبل از اختراع خط که طبعاً نتوانست شرح زندگی خود را به صورت تاریخ مدون درآورد، و آن را دوران قبل از تاریخ می‌نامند.  
ولی عدم اختراع خط در آن زمان هرگز دلیل بر این نیست که ما دسترسی به حالات آنها نداشته باشیم، چرا که آثار زیادی از آنها در زیر زمین، در غارها، و مانند آن، به یادگار مانده که می‌تواند تا حدّ زیادی پرده از روی اسرار زندگی آنان بردارد.

هنوز دانشمندان با حفّاری در نقاط مختلف جهان، خانه‌ها و شهرها و ابزارهای مختلف زندگی اقوام قبل از تاریخ را جستجو می‌کنند، و بعد از پیدا کردن، دقیقاً روی آنها مطالعه کرده و تاریخ زندگی و تمدن آنان را بازنویسی می‌کنند و از این طریق، به عقائد مذهبی آنان نیز پی می‌برند.

ساموئیل کینگ جامعه‌شناس معروف در کتاب خود می‌نویسد:

«اسلاف انسان امروزی (که آثار آنان در حفریات پیدا شده) یعنی نئاندرتالها

دارای مذهب بودند، به دلیل این که مرده‌های خود را به وضع مخصوصی به خاک می‌سپردند، و ابزار کارشان را کنارشان می‌نهادند و به این طریق، عقیده خود را به وجود دنیای دیگر به ثبوت می‌رساندند.»<sup>(۱)</sup>

می‌دانیم انسان‌های نئاندرتال مربوط به ده‌ها هزار سال قبل می‌باشند؛ در زمانی که هنوز نه خط اختراع شده بوده و نه تاریخ بشر آغاز گشته بود.

یقیناً کیفیت عمل آنها یک کار خرافی بوده، زیرا می‌دانیم ابزار کار دنیا چیزی نیست که در زندگی دیگر به کار آید. ولی انگیزه و ریشه این عمل که ایمان به زندگی بعد از مرگ است، واقعیتی است که در میان آنها وجود داشته است.

در دائرة المعارف قرن بیستم از هربرت اسپنسر در کتاب اصول علم الاجتماع نقل شده، که: «انسان‌های نخستین چون قادر به تفکر (عمیق) نبودند جهان پس از مرگ را به مقدار توانایی عقل خویش درک می‌کردند، و لذا در مورد جزئیات این زندگی سخنان عجیب و غریب و احیاناً آمیخته با خرافات داشتند. بسیاری از آنها در عین اعتراف به عالم پس از مرگ، این زندگی را مخصوص کسانی می‌دانستند که به مرگ طبیعی از دنیا بروند، و بعضی آن را مخصوص قهرمانان و نیرومندان می‌پنداشتند. گروهی از اقوام پیشین، اسلحه میّت را با او دفن می‌کردند و وسائل منزل را با زنان، و اسباب بازی را با کودکان (تا در زندگی پس از مرگ از آن بهره گیرند!)»

گاه تمام حیوانات او را با او به خاک می‌سپردند؛ گاهی مقداری ذرت و دانه‌های غذایی تا در آخرت با آن زراعت کنند!

---

۱. جامعه‌شناسی ساموئیل کنیگ، جلد اول، صفحه ۲۹۱.

گاه از این مرحله قدم فراتر می‌نهادند، و همراه میّت زنان و غلامان و بعضی از خواص یاران او را با او به خاک می‌سپردند؛ تا در آخرت با آنها مأنوس شود! حتی در بعضی از نقاط مکزیک و آمریکا کاهنی را همراه بزرگانی که از دنیا می‌رفتند سر می‌بریدند (و با او دفن می‌کردند) تا مشاور مذهبی و روحانی او در جهان دیگر باشد!

گاه دلکک او را می‌کشتند تا در جهان دیگر با سخنان و حرکات خویش، آن بزر را سرگرم سازد!

تعداد کسانی را که همراه این افراد می‌کشتند و به خاک می‌سپردند بستگی به شخصیت آن فرد داشت، تا آنجا که بعضی از مورخان نوشته‌اند: تعداد قربانیان بعضی از این مردگان به دویست نفر می‌رسید!

گاه هنگامی که فرزند عزیزی از دست می‌رفت، مادر، عمه، و مادر بزر، او را سر می‌بریدند و با او دفن می‌کردند؛ تا در عالم دیگر در کنار او باشند.<sup>(۱)</sup> شکی نیست این خرافات وحشتناک زائیده افکار منحط این اقوام بوده، ولی همگی بیانگر یک نکته است و آن این که اعتقاد به عالم پس از مرگ، عقیده ریشه‌دار در میان اقوام نخستین بوده است.

در کتاب تاریخ عمومی تمدن‌ها نیز آمده است که از دوران‌های قبل از تاریخ تا آخر تاریخ قدیم پیکرهای مردگان با توجه خاص و مراسم ویژه‌ای به خاک سپرده می‌شد، و بسیاری از وسائل خانه یا اشکال مرموزی با آنها دفن می‌شد، و بازماندگان هدایائی برای آنها می‌فرستادند، و این رسوم و عادات نشان می‌دهد

---

۱. دائرة المعارف قرن بیستم، جلد اول، صفحه ۹۰ تا ۹۴ (با تلخیص).

که آنها به حیات دیگری ایمان داشتند.<sup>(۱)</sup>

۸۵۰۸

## ۲. ایمان به معاد در میان اقوام بعد از تاریخ

مدارک تاریخی نشان می‌دهد اقوامی که در نقاط مختلف جهان می‌زیستند در این اعتقاد مشترک بودند و غالباً عقیده محکمی به زندگی پس از مرگ داشتند، و برای آن تشریفات قائل بودند، هرچند معمولاً آن را با خرافاتی نیز آمیخته بودند.

### الف - معاد در میان مصریان قدیم

آلبرماله در تاریخ خود در این زمینه چنین آورده است:

«مردم مصر بر این عقیده بودند که روح مرده از قبر جدا شده و در محضر خداوند بزرگ آزیریس حاضر می‌شود.»

هنگامی که او را به محضر احکم الحاکمین آزیریس رهبری می‌کنند قلب او را در میزان حقیقت می‌سنجند، روحی که از حساب پاک بیرون آید رهسپار باغی می‌شود که حد برکتش در تصوّر نگنجد...

در کنار اموات، نامه‌ای می‌گذاشتند که در سفر به آن دنیا راهنمای آنها باشد. این نامه عجیب و جالب جمله‌هایی را در برداشت که مرده باید در محضر خداوند بزرگ آزیریس بگوید تا ذمه‌اش پاک شود و جمله‌ها این بود:

بزرگی به تو می‌برازد ای خداوند عالی‌مقام! و ای خداوند راستی و عدالت!

---

۱. تاریخ الحضارات العام، جلد ۱، صفحه ۹۹.

من درباره مردم، پیرامون تقلب نگشته‌ام، هیچ پیر زنی را نیاززده‌ام در محکمه‌ای دروغ نگفته‌ام، به نیرنگ و تزویر آلوده نشده‌ام، به کارگر بیش از آنچه توان انجام در یک روز را داشته تحمیل نکرده‌ام، در انجام وظیفه تکاهل نورزیده‌ام، و گرد تبلی نگشته‌ام. هتک احترام مقدّسات را روا نداشته‌ام، از بنده‌ای نزد آقایش سعایت نکرده‌ام، نان کسی را به گربه نینداخته‌ام! آدمی نکشته‌ام، و نوارها و آذوقهٔ اموات را ندزیده‌ام.<sup>(۱)</sup>

زمین کسی را غصب نکرده‌ام، شیر از دهان اطفال شیرخوار نگرفته‌ام، هیچ نه‌ری را قطع نکرده‌ام، من پاکم پاک!...

ای داوران! امروز که روز حساب است این مرحوم را راه دهید که گرد گناه نگشته، دروغ نگفته، بدی نمی‌داند چیست، در زندگی و معاش جانب حقّ و انصاف را فرو نگذارده، اعمال او مورد توجّه مردم، و موجب خشنودی خدایان بوده، او گرسنگان را پوشانیده، در راه خدا قربان کرده، به اموات غذا رسانیده، دهانش پاک است، و هر دو دستش نیز پاک.»

مورّخ مزبور (آبرماله) پس از نقد این سخن می‌گوید: «از این عبارات به خوبی روشن می‌شود که مردم مصر گناهان کبیره و حسنات و مستحبات را چگونه تشخیص می‌داده‌اند.»<sup>(۲)</sup>

باید به این سخن بیفزاییم که از این عبارات ضمناً معلوم می‌شود که آنها هم عقیده به حساب الهی داشتند، و هم میزان سنجش اعمال، و هم باغ‌های بهشت.

---

۱. منظور از نوارهای مردگان ظاهراً همان نوارهای مومیائی است که بر اندام مردگان می‌پیچیدند، و دارای ارزش و قیمتی بوده؛ و منظور از موادّ غذایی، غذاهایی بوده که همراه آنها دفن می‌کرده‌اند، به گمان این که در زندگی بعد از مرگ مورد نیاز آنها است.

۲. آبرماله تاریخ ملل شرق و یونان، جلد ۱، صفحه ۷۴.

ضمناً این عبارات شبیه نوعی تلقین بوده است که امروز برای اموات معمول است، و اشارات پر معنایی است، به پاکسازی زندگان از هرگونه آلودگی به گناه، و نیز اهمّیت گناهان را نسبت به یکدیگر روشن می‌سازد.

خلاصه این‌که مصریان بنا به گواهی تاریخشان اعتقاد عمیقی به مسأله حیات بعد از مرگ داشتند، هرچند آن را با خرافات زیادی آمیخته بودند از جمله این‌که آنها به جای گذاشتن ابزار و لوازم زندگی و مواد غذایی در قبرها، تصاویر و مجسمه‌ها و نقاشی‌هایی از آنها را در گورها می‌گذاشتند، و معتقد بودند این تصاویر و نقاشی‌ها می‌تواند جای اصلی آن را بگیرد و به صورت واقعی ظاهر گردد.

در بعضی از مقابر، تصویر مزرعه، و در بعضی صحنه پختن نان، و در بعضی منظره کشتن گاو، یا گوشت پخته‌ای که در ظرف نزد مهمانان گذاشته می‌شود، به نظر می‌رسد.<sup>(۱)</sup> مسأله مومیائی کردن اجساد مردگان، و ساختن قبرهای بسیار محکم همچون اهرام مصر، نیز در همین رابطه بوده است.

هدف این بوده است که اجساد خود را پس از مرگ تا موقع حشر، سالم نگاه دارند و در موقعی که روح به بدن عودت می‌کند وسائل تعیّشی داشته باشند و لذا انواع خوراکی‌ها و مجسمه‌هایی از نانواها و آشپزها، و انواع وسائل دفاع و جواهرات، در درون قبر و کنار جسد می‌گذاشتند، و چون این قبور معمولاً مورد تجاوز حیوانات وحشی، و یا به منظور دستبرد به جواهرات مورد تجاوز انسان‌ها

---

۱. تاریخ تمدن ویل دورانت، جلد اول، صفحه ۱۸۰.

واقع می‌شد، لذا متمکین و متنفذین به ساختن اهرام یا ساختمان‌های رفیع به روی قبرها مبادرت نموده که آن را پیرموس (یعنی بلند) نامیدند.<sup>(۱)</sup>

۴۰۰۳

### ب - بابلی‌ها

یکی دیگر از اقوام متمدن پیشین بودند؛ آثاری که از آنها باقیمانده نشان می‌دهد که اعتقاد به زندگی پس از مرگ و معاد در میان آنها راسخ بوده، به همین دلیل به گفته بعضی از مورخان اجساد مردگان خود را در زیر زمین‌های سقف‌دار به خاک می‌سپردند. گرچه مرده‌ها را مومیائی نمی‌کردند، ولی بعد از شستن، لباس خوب بر آنها می‌پوشاندند، و گونه‌هایشان را رنگین و مژگانش را سیاه می‌کردند! و انگشترهایی برانگشتان او می‌نهادند، و اگر مرده، زن بود شیشه‌های عطر و شانه و گردها و روغن‌های آرایش، در گور او می‌گذاشتند، تا بوی خوش و زیبایی چهره خود را در جهان دیگر حفظ کند!<sup>(۲)</sup>

۴۰۰۳

### ج - سومری‌ها

که از اقوام متمدن باستانی ساکن جنوب عراق محسوب می‌شوند، به گفته ویل دورانت با مردگان خود مواد غذایی و ابزار و آلاتی را دفن می‌کردند. باز ویل دورانت در این زمینه می‌نویسد: «چون سومری‌ها با مردگان خود

۱. تاریخ ویل دورانت، جلد اول، صفحه ۴۹.

۲. تاریخ ویل دورانت، جلد اول، صفحه ۲۸۳ (با تلخیص).

خوراکی‌ها و ابزارهای زندگی را در گور می‌نهادند؛ می‌توان چنین فرض کرد که به زندگی در سرای دیگر عقیده داشتند.»<sup>(۱)</sup>

۴۵۷

#### د- زردشتیان

در فارس نیز همچون اقوام دیگر به زندگی بعد از مرگ اعتقاد داشتند؛ بلکه جزئیات دقیق‌تری برای آن ذکر می‌کردند. آنها تعبیراتی درباره بهشت و دوزخ و پل صراط و حتی تفاوت درجه دوزخیان داشتند که با اعتقادات امروز شباهت زیادی دارد.

به گفته ویل دورانت آنها معتقد بودند که در ماورای مرگ، دوزخ و تطهیرگاه (اعراف) و بهشتی وجود دارد، و همه ارواح ناچارند پس از مرگ از پلی بگذرند که پلید و پاکیزه را از یکدیگر جدا می‌سازد. ارواح پاکیزه در آن طرف پل به سرزمین سرور فرود می‌آیند... و در آن جایگاه جاودانه با اهورامزدا در نعمت و خوشبختی به سر می‌برند، ولی ارواح پلید نمی‌توانند از این پل بگذرند و در گودال‌های دوزخ سرازیر می‌شوند؛ آنها هرچه بیشتر گناه کرده باشند، گودال دوزخی آنان عمیق‌تر است!<sup>(۲)</sup>

همان‌گونه که ملاحظه می‌کنید آنها جزئیات بیشتر و دقیق‌تری درباره زندگی پس از مرگ ارائه می‌دادند.

#### ه- چینی‌ها

---

۱. تاریخ ویل دورانت، جلد اول، صفحه ۱۵۵.  
۲. تاریخ ویل دورانت، جلد اول، صفحه ۴۲۹.



نیز ایمان به زندگی پس از مر را در لابه‌لای عقاید خود اظهار می‌داشتند. ویل دورانت می‌گوید: «مذهب آنها امید بخش از امداد خدایان و وصال بهشت بود، و خدای آمیتا با فرمانروای بهشت می‌شد (خدا در اینجا ممکن است اشاره به فرشته باشد).»<sup>(۱)</sup>

در جای دیگر می‌خوانیم: «آنها معتقد بودند ارواح کسانی که به مر طبیعی مرده‌اند خاصه اگر صالح نیز باشند کم کم با تقدیم هدایا و قربانی‌ها و تشریفات دیگر به ارواح بسیار عالی و آلهه (فرشتگان) تبدیل می‌شود.»<sup>(۲)</sup>

۴۵۴

## و- ژاپنی‌ها

نیز در این عقیده با دیگران هم صدا بودند: «آیین بودا وقتی به ژاپن رسید از ابر بدبینی پوشیده بود... اما به زودی در زیر آسمان ژاپن دگرگونی پذیرفت، و دارای خدایان نگهبان (فرشتگان نگهبان) و مراسم خوشایند... و بهشت آرام‌بخش شد، البته از دوزخ و دیو نیز محروم نماند.»<sup>(۳)</sup>

باز در این زمینه می‌خوانیم: «آیین ماهایانا در حالتی به ژاپن رسید که از آیین بودائی فاصله بسیار زیادی پیدا کرد، عقائد تسلی بخش و بهشت و دوزخ‌ها... با خود به همراه آورد.»<sup>(۴)</sup>

## ز- یونانیان

- 
۱. تاریخ ویل دورانت، جلد اول، صفحه ۸۵۱.
  ۲. اسلام و عقاید و آراء بشری، صفحه ۱۵۸.
  ۳. تاریخ تمدن ویل دورانت، جلد اول، صفحه ۹۲۵.
  ۴. اسلام و عقائد و آراء بشری، صفحه ۱۸۴.

نیز با انحاء مختلفی اعتقاد خود را به عالم پس از مرگ ابراز می‌داشتند، از جمله این‌که گروهی از آنها برای آن‌که مردگان در زیر زمین خشنود باشند مقادیری از مواد خوردنی و وسائل نظافت، همچنین مجسمه‌های گلین کوچکی از زنان را با ایشان دفن می‌کردند. تا در سرای ابدیت از مراقبت و تسلی آنان محروم نمانند.<sup>(۱)</sup>

۴۰۴

### ح - رومیان

نیز سخنان گوناگونی در این زمینه داشتند: اتروسکها که گروهی از فرمانروایان روم باستان بودند، یکی از اساسی‌ترین اعتقاداتشان این بود که روح مرده آن‌گونه که در تصاویر گورها نشان داده می‌شود، به دادگاه جهان زیرزمینی می‌رفت، و در آخرین لحظات داوری فرصتی برای دفاع از رفتار خویش در زندگی می‌یافت. اگر از عهده این دفاع و پاسخگویی بر نمی‌آمد، به عذاب‌های گوناگونی گرفتار می‌شد... آنها نیز احیاناً گور مردگان را به صورت یک خانه در درون صخره‌ای می‌ساختند و همه وسائل زندگی حتی لباس و گلدان و اسلحه و جواهرات و آینه و لوازم آرایش را در آن آماده می‌کردند.<sup>(۲)</sup>

پلوتارک مورخ یونانی که بین سالهای ۵۰ تا ۱۲۰ میلادی می‌زیست و کتاب‌های او از عقائد و شخصیت‌های یونانی و رومی سخن می‌گوید عقیده داشت که ما باید به جاودانی بودن انسان و بهشت پاداش بخش و برزخ پاک

---

۱. یونان باستان (ویل دورانت)، جلد دوم، صفحه ۱۸.  
۲. تاریخ تمدن ویل دورانت، جلد ۳ (قیصر و مسیح) صفحه ۹.

کننده و دوزخ کیفر دهنده معتقد باشیم.<sup>(۱)</sup>

۵۰۰۸

### ۳. عقیده به معاد در کتب یهود<sup>(۲)</sup>

شکی نیست که یهود و نصاری به عالم پس از مر اعتقاد داشتند و این مسأله در کتب عهد جدید و اناجیل فراوان دیده می شود؛ هرچند در کتب عهد عتیق یعنی کتب یهود کمتر به چشم می خورد.

این تفاوت شاید به خاطر آن است که یهود به جهت دنیاپرستی شدید و علاقه افراطی به حیات مادی - که از سراسر تاریخشان نمایان است - اعتقاد به معاد را مزاحم برنامه های خود می دیدند؛ لذا هنگامی که دست به تحریف آثار پیامبران خویش زدند آنچه سخن از زندگی مادی می گفت به خوبی ثبت کرده اند، ولی آنچه از رستاخیز و کیفر دنیا پرستان و ستمکاران بحث می کرد حذف نمودند!

قرآن مجید نیز آنها را چنین معرفی می کند: «وَلَتَجِدَنَّهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاتِهِ وَمِنْ الَّذِينَ أُشْرِكُوا يَوْمَ أَحَدِهِمْ لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ»؛ (و آنان نه تنها آرزوی مر نمی کنند، بلکه) آنها را حریص ترین مردم - حتی حریص تر از مشرکان - بر

۱. تاریخ ویل دورانت، جلد سوم، صفحه ۵۷۱.

۲. کتب مقدس یهودیان که عهد عتیق نام دارد؛ و شامل ۳۹ کتاب است که ۵ کتاب آن اسفار پنج گانه تورات است و ۱۷ کتاب آن به نام مکتوبات مورخان نامیده شده و چنان که از نامش پیدا است نوشته هایی است از مورخان درباره ملوک و پادشاهان و مانند آنان و ۱۷ کتاب دیگر که مکتوبات انبیاء نامیده می شود شرح حال و بیان کلمات قصار و اندز گونه و مناجات های پیامبران است، اما کتب مقدس مسیحیان (عهد جدید) مجموعاً ۲۷ کتاب بیشتر نیست که ۴ کتاب آن انجیل های اربعه است که به وسیله شاگردان مسیح یا شاگرد شاگردان او نوشته شده و ۲۲ کتاب نامه های پولس و سایر رجال برجسته مسیحیت است که برای مناطق مختلف فرستادند و آخرین کتاب مکاشفات یوحنا است که شرح مکاشفات او را می دهد.

زندگی (این دنیا، و اندوختن ثروت) خواهی یافت؛ (تا آن جا) که هر يك از آنها آرزو دارد هزار سال عمر به او داده شود!»<sup>(۱)</sup>

ولی با تمام این بی‌اعتنائی‌ها که در کتب عهد قدیم نسبت به مسأله عالم پس از مرگ دیده می‌شود؛ باز تعبیرات روشنی که حاکی از اعتقاد به چنین عالمی است در آنها به چشم می‌خورد. از جمله:

۱. در کتاب اشعیاي نَبی می‌خوانیم: «مردگان تو زنده خواهند شد، و جسد‌های من خواهند برخاست.»<sup>(۲)</sup>

۲. در کتاب اول سموئیل چنین آمده: «خداوند می‌میراند و زنده می‌کند و به قبر فرود می‌آورد و بر می‌خیزاند.»<sup>(۳)</sup>

۳. در مزامیر داود آمده است: «چون در وادی سایه موت نیز راه روم، از بدی نخواهم ترسید، زیرا تو با منی، هر آینه نیکوئی و رحمت تمام عمرم در پی من خواهد آمد، و در خانه خداوند ساکن خواهم بود تا ابد الآباد.»<sup>(۴)</sup>

به این ترتیب پیامبرانی همچون سموئیل و اشعیا و داود با اشارات قابل ملاحظه‌ای از رستاخیز خبر داده‌اند، هرچند این سخنان و مانند آنها برای قوم یهود چندان خوشایند نبود، و شاید به همین دلیل تعبیرات فراوان دیگر را در این زمینه از میان بردند.

بعضی از مورخان ضمن برشمردن پاره‌ای از عقائد یهود چنین آورده‌اند: «آنها معتقد بودند که سرانجام در یوم الله (روز خدا) مردگان برمی‌خیزند، (و زندگی را

---

۱. سوره بقره، آیه ۹۶.

۲. کتاب اشعیا، باب ۲۶، جمله ۱۹.

۳. کتاب اول سموئیل، باب ۲، جلد ۶.

۴. مزامیر داود، مزبور ۲۳، جمله ۴ تا ۶.

از سر می‌گیرند)... به زودی نجات دهنده‌ای می‌آید، و با پیروزی از همه  
درستکاران حتی از گور به پا می‌خیزند و به سوی بهشتی که جایگاه ابدی او  
است می‌روند.»<sup>(۱)</sup>

این نویسنده در جایی دیگر با اشاره به عقیده زردشتیان چنین نقل می‌کند:  
«مردگان برانگیخته می‌شوند، و جان به تن‌های مرده می‌آید، و نفس به سینه‌ها باز  
می‌گردد؛ سراسر عالم مادّی از پیری و مرگ و تباهی و انقراض رهایی می‌یابد، و  
برای همیشه چنین می‌ماند.»

❧❧❧

#### ۴. رستاخیز در اناجیل

همان‌گونه که قبلاً اشاره شد مسأله زندگی پس از مرگ در اناجیل مسیحیان با  
صراحت بیشتری آمده است از جمله:  
در انجیل متّی که نخستین اناجیل است می‌خوانیم: «زان رو که فرزند انسان در  
جلال پدر خود با ملائکه خویش خواهد آمد و آن‌گاه هرکس را بر وفق عمل او  
جزاء خواهند داد.»<sup>(۲)</sup>

و در انجیل یوحنا چنین آمده است:

«... آن ساعت می‌آید که همه آنها که در قبرها هستند آوازش را بشنوند، و  
بیرون خواهند آمد؛ آنانی که نیکوئی کرده باشند از برای قیامت حیات، و آن  
کسانی که بد کرده باشند برای قیامت جزا» (منظور از قیامت حیات، ظاهراً همان

---

۱. تاریخ تمدن ویل دورانت، جلد ۳، صفحه ۶۳۷ (با تلخیص).

۲. انجیل متّی، باب ۱۶، جمله ۲۷.

حیات ابدی در نعمت خدا است که پاداش و صالحان است و منظور از قیامت  
جزاء کیفر بدکاران مطابق داوری عادلانه خداوند است.<sup>(۱)</sup>

۴۵۴

### نتیجه بحث

از مجموع آنچه در بحث‌های فوق آمد به خوبی می‌توان نتیجه گرفت که: از  
نظر مورّخان مذهبی و غیرمذهبی اعتقاد به زندگی بعد از مرگ از قدیم‌ترین ایام،  
حتّی قبل از اختراع خط و پیدایش تاریخ در میان اقوام مختلف بشر وجود داشته،  
و هر قوم و ملّتی به نوعی باور خود را نسبت به این مسأله نشان داده، به گونه‌ای  
که روشن می‌شود این اعتقاد نه رنگ قومیت داشته، و نه نژاد و زبان و منطقه  
خاص؛ بلکه یک اعتقاد عمومی، در سراسر تاریخ، و قبل از آن، بوده است.  
همان‌گونه که در بحث فطری بودن معاد مشروحاً آمد، این اعتقاد عمومی از  
آنجا سرچشمه می‌گیرد که اعتقاد به این مسأله در سرشت و درون فطرت  
انسان‌ها وجود دارد، و یک امر القائی از خارج نیست که با گذشت زمان و با  
دگرگون شدن اقوام، دگرگونی پذیرد.

---

۱. انجیل یوحنا، باب ۵، جمله ۲۸ و ۲۹ (طبق ترجمه ویلیام گلن از انتشارات مجمع بریتانیایی ترجمه  
خارجی کتاب‌های مقدّس، سال ۱۸۷۸).

## ایمان به معاد و تربیت

### اشاره:

بدون شک ایمان به معاد تأثیر بسیار عمیق و گسترده‌ای در اعمال انسان‌ها دارد، اصولاً اعمال انسان بازتاب اعتقادات او است. یا به تعبیر دیگر رفتار هر کس با جهان‌بینی او ارتباط، و پیوند مستقیم و تنگاتنگی دارد.

کسی که می‌داند تمام اعمالش بی‌کم و کاست به زودی در دادگاهی مورد بررسی قرار می‌گیرد که قضّاتش از همه چیز آگاه‌اند، نه توصیه‌ای در آن مؤثّر است و نه رشوه‌ای، و نه حکم دادگاهش تجدید نظر دارد و سپس بر طبق آن پاداش و کیفر می‌بیند. بلکه از دیدگاه دیگر، اعمال او همگی محفوظ است و رنگ ابدیت به خود می‌گیرد، و در زندگی دیگر با او است و مایهٔ آبرویا سرشکستگی، آرامش یا شکنجه او است، و به دنبال آن سعادت جاودان یا عذاب همیشگی است.

مسئلاً چنین کسی نه فقط در اصلاح خود می‌کوشد؛ بلکه در انجام اعمال گوناگونش فوق‌العاده سختگیر و موشکاف است، و همان‌طور که یک دانشمند آگاه از خواص داروهای شفابخش، و سموم کشنده، نسبت به آنها حساسیت دارد، با تمام وجودش اولی را می‌طلبد، و با تمام وجودش از دومی می‌گریزد،

همین مسأله در مورد عقیده به زندگی پس از مرگ و دادگاه قیامت صادق است. با این اشاره به قرآن باز می‌گردیم و به آیات زیر که بازگو کننده این حقیقت است گوش جان فرا می‌دهیم:

۱. «فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا»<sup>(۱)</sup>.

۲. «وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا - إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكْرًا - إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا»<sup>(۲)</sup>.

۳. «وَمَا لِي لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ»<sup>(۳)</sup>.

۴. «قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا اللَّهَ كَمْ مِّنْ فِتْنَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةٌ كَثِيرَةٌ بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ»<sup>(۴)</sup>.

۵. «قَالُوا لَنْ نُؤْتِرَكَ عَلَىٰ مَا جَاءَنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالَّذِي فَطَرَنَا فَاقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ إِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا - إِنَّا آمَنَّا بِرَبِّنَا لِيَغْفِرَ لَنَا خَطَايَنَا»<sup>(۵)</sup>.

۶. «... يَتَسَاءَلُونَ - عَنِ الْمُجْرِمِينَ - مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ - قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ - وَلَمْ نَكُ نُطْعِمِ الْمَسْكِينِ - وَكُنَّا نَحْوُضُ مَعَ الْخَائِضِينَ - وَكُنَّا نُكَذِّبُ بِيَوْمِ الدِّينِ»<sup>(۶)</sup>.

۱. سوره كهف، آیه ۱۱۰.

۲. سوره انسان، آیات ۸ - ۱۰.

۳. سوره یس، آیه ۲۲.

۴. سوره بقره، آیه ۲۴۹.

۵. سوره طه، آیات ۷۲ - ۷۳.

۶. سوره مدثر، آیات ۴۰ - ۴۶.



۷. «وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ - أَلَا يَظُنُّ أُولَئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ»<sup>(۱)</sup>.
۸. «إِنَّمَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ»<sup>(۲)</sup>.
۹. «أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالْإِيمَانِ - فَذَلِكَ الَّذِي يَدْعُ الْيَتِيمَ»<sup>(۳)</sup>.
۱۰. «بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ - يَسْأَلُ أَيَّانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ»<sup>(۴)</sup>.
۱۱. «إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ زَيَّنَّا لَهُمْ أَعْمَالَهُمْ فَهُمْ يَعْمَهُونَ»<sup>(۵)</sup>.
۱۲. «وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَّسْتُورًا - وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا»<sup>(۶)</sup>.

#### ترجمه:

۱. «پس هر که به لقای پروردگارش امید دارد، باید کاری شایسته انجام دهد، و هیچ کس را در عبادت پروردگارش شریک نکند».
۲. «و غذای (خود) را با این که به آن علاقه (و نیاز) دارند، به مستمند و یتیم و اسیر اطعام می‌کنند. - (و می‌گویند): ما شما را بخاطر خدا اطعام می‌کنیم، و هیچ پاداش و سپاسی از شما نمی‌خواهیم. - ما از پروردگاران خائفیم در آن روزی که عبوس و سخت است».

۱. سوره مطففین، آیات ۱ و ۴.

۲. سوره توبه، آیه ۴۵.

۳. سوره ماعون، آیات ۱ - ۲.

۴. سوره قیامت، آیات ۵ - ۶.

۵. سوره نمل، آیه ۴.

۶. سوره اسراء، آیات ۴۵ - ۴۶.

۳. «چرا کسی را پرستش نکنم که مرا آفریده، و همگی به سوی او بازگشت داده می شوید؟!»

۴. «اما آنها که می دانستند خدا را ملاقات خواهند کرد (و ایمان بیشتری داشتند) گفتند: "چه بسیار گروههای کوچک که به خواست خدا، بر گروههای بزرگ پیروز شدند." و خداوند با صابران (و استقامت کنندگان) است.»

۵. «گفتند: "سوگند به آن کسی که ما را آفریده، هرگز تو را بر دلایل روشنی که برای ما آمده، ترجیح نخواهیم داد؛ هر حکمی می خواهی بکن؛ تو تنها در این زندگی دنیا می توانی حکم کنی. - ما به پروردگارمان ایمان آوردیم تا گناهانمان و آنچه را از سحر بر ما تحمیل کردی بیامرزد.»

۶. «آنها در باغهای بهشتی اند، و سؤال می کنند، - از مجرمان: - "چه چیز شما را به دوزخ وارد ساخت؟! - می گویند: ما از نمازگزاران نبودیم، - و اطعام مستمند نمی کردیم، - و پیوسته با اهل باطل همنشین و همصدا بودیم، - و همواره روز جزا را انکار می کردیم.»

۷. «وای بر کم فروشان! - آیا آنها گمان نمی کنند که برانگیخته می شوند.»

۸. «تنها کسانی از تو اجازه می گیرند که به خدا و روز بازپسین ایمان ندارند.»

۹. «آیا کسی که پیوسته روز جزا را انکار می کند دیدی؟! - او همان کسی است که یتیم را با خشونت می راند.»

۱۰. «(انسان شك در معاد ندارد) بلکه او می خواهد در تمام عمر گناه کند.»

- (از این رو) می پرسد: "روز قیامت کی خواهد بود؟"

۱۱. «کسانی که به آخرت ایمان ندارند، اعمال (بد) شان را برای آنان زینت

می دهیم به گونه ای که (در تشخیص حق) سرگردان می شوند.»

۱۲. «و هنگامی که قرآن می خوانی، میان تو و آنها که به آخرت ایمان

نمی آورند، حجاب ناپیدایی قرار می دهیم؛ - و بر دلهایشان (به سبب بی

ایمانی و لجاجت) پوششهایی می نهیم، تا آن را نفهمند؛ و در گوشهایشان

سنگینی قرار می دهیم.»

۴۵۷

## تفسیر و جمع بندی

### ایمان به معاد انگیزه اعمال صالح

در نخستین آیه، رابطه نزدیکی در میان ایمان به آخرت و عمل صالح،

منعکس شده است؛ می فرماید: «پس هر که به لقای پروردگارش امید دارد، باید

کاری شایسته انجام دهد، و هیچ کس را در عبادت پروردگارش شریک نکند»:

﴿فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾. در

واقع ایمان به آخرت طبق این آیه دو بازتاب در انسان می تواند داشته باشد: یکی

عمل صالح و دیگر اخلاص در عبودیت. جالب این که در این آیه از روز قیامت

به عنوان روز «لقاء ربّه» (دیدار خدا) یاد شده و می دانیم این دیدار معنوی و

شهود باطنی اوج تکامل انسانها است که یادآوری آن می تواند انگیزه ای برای

اخلاص کامل و عمل صالح باشد. (به اصطلاح تعلیق حکم به وصف، مشعر به

علیت است.)

این نکته نیز قابل توجه است که به جای یقین به معاد، امید و رجاء آن، ذکر شده است که اشاره به این مسأله است که حتی امید و رجاء آن می‌تواند، منبع چنین آثاری باشد.<sup>(۱)</sup>

ضمناً تعبیر با فعل مضارع «یَرْجُوا» که برای استمرار است و به دنبال آن امر به عمل صالح و اخلاص به صورت امر مطلق، همه اشاره به این است که آن امید، و این عمل، به صورت مستمر و دوش به دوش یکدیگر پیش می‌روند. این نکته ظریف را نیز می‌توان از آیه استفاده کرد که قرآن در حقیقت بندگان را به مسافرانی تشبیه می‌کند که بعد از مدتی جدایی و دوری به لقای محبوب می‌رسند؛ و مسلماً باید از این سفر ره‌آوردی داشته باشند و کاری کنند که لایق این دیدار گردند، و از دیدار یار شرمنده نشوند.

در بعضی از تفاسیر در شأن نزول این آیه می‌خوانیم: شخصی خدمت پیامبر ﷺ عرض کرد که من جهاد در راه خدا را دوست دارم، ولی در عین حال میل دارم موقعیت من در میدان نبرد دانسته شود، لذا آیه فوق نازل شد و تأکید بر اخلاص کرد.

در شأن نزول دیگری آمده است که: «مردی خدمت پیامبر ﷺ عرضه داشت: "ای رسول خدا! من صدقه می‌دهم، و صلهٔ رحم به‌جا می‌آورم، و این کار را جز برای خدا نمی‌کنم، ولی هنگامی که مردم از عمل من سخن می‌گویند و ستایش می‌کنند شادمان می‌شوم". پیامبر ﷺ ساکت شد و سخنی نگفت تا این که آیه فوق

نازل شد.»<sup>(۱)</sup>

این شأن نزول‌ها به خوبی نشان می‌دهد که اساس عبادت و عمل صالح را اخلاص کامل تشکیل می‌دهد؛ اخلاصی که هیچ‌گونه شائبه ریا و خودنمایی و شرک در آن نباشد.

۸۵۷۳

دومین آیه که اشاره به داستان معروف سه روز روزه نذری خاندان پیغمبر ﷺ و بخشیدن غذای افطار خود به مسکین و یتیم و اسیر می‌کند؛ این حقیقت را به خوبی آشکار می‌سازد که این ایثار و گذشت بی‌نظیر، از ایمان به معاد سرچشمه گرفته است؛ می‌فرماید: «(و می‌گویند:) ما شما را بنخاطر خدا اطعام می‌کنیم، و هیچ پاداش و سپاسی از شما نمی‌خواهیم. - ما از پروردگاران خائفیم در آن روزی که عبوس و سخت است.»: ﴿إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا - إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا﴾.<sup>(۲)</sup>

آری کسی که از خدا و روز جزا می‌ترسد نه تنها از اضافات زندگی خود در راه او انفاق می‌کند؛ بلکه آنچه را شدیداً به آن نیازمند است در راه آن محبوب بی‌مانند می‌دهد، آن هم با اخلاص کامل. نه انتظار پاداشی دارد، و نه حتی اظهار تشکری با زبان، و این نشان می‌دهد که ایمان به آن روز بزرگ چه انگیزه نیرومندی برای توجه به نیکی‌ها و خلوص نیت است.

۱. تفسیر قرطبی، جلد ۶، صفحه ۴۱۰۹.

۲. «عَبُوسٌ» به معنای چهره درهم کشیده و «قَمْطَرِيرٌ» به معنای سخت و شدید است. و تشبیه روز قیامت به انسانی که چهره درهم کشیده تعبیر لطیفی است که از هول و وحشت آن روز خبر می‌دهد، «قَمْطَرِيرٌ» به عقیده بعضی از ماده «قَمْطَرٌ» و به عقیده بعضی دیگر از ماده «قَطْرٌ» (بر وزن قفل) آمده است، ولی مشهور همان اول است.

قابل توجه این که در آیه گذشته سخن از تأثیر رجاء و امید به قیامت در اخلاص و عمل صالح بود، و در اینجا سخن از تأثیر خوف و بیم از آن روز است که جمعاً دو رکن اصلی انگیزه حرکت‌ها را تشکیل می‌دهد. (رجاء و خوف)

۴۵۴

در سؤمین آیه، از زبان مرد مؤمنی که به حمایت از رسولان مسیح علیهم‌السلام در انطاکیه برخاسته بود<sup>(۱)</sup> و مردم آن سامان را به پیروی از آن رسولان دعوت می‌کرد چنین نقل می‌کند که او ضمن دعوت مردم به پیروی از این رسولان چنین گفت: «چرا کسی را پرستش نکنم که مرا آفریده، و همگی به سوی او بازگشت داده می‌شوید؟!»: ﴿وَمَا لِي لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾.

در حقیقت در کلام خود دو دلیل برای لزوم عبودیت پروردگار ذکر کرده: نخست این که او خالق ما است و تمام هستی و علم و دانش و قدرت ما از او است، و دیگر این که جهان دیگری در پیش است که همه به آن می‌پیوندند و به سوی خدا و دادگاه عدلش باز می‌گردند.

قابل توجه این که خالقیت و بخشندگی مواهب از طرف خداوند، را به خودش نسبت می‌دهد ﴿فَطَرَنِي﴾ و مورد معاد و بازگشت به قیامت را آنها ﴿تُرْجَعُونَ﴾ که در مورد اول حالت شکر نعمت دارد، و مورد دوم تهدید مخالفان به عذاب الهی در قیامت است.

۴۵۴

---

۱. مفسران نام این مرد مؤمن را حبیب نجار، و در بعضی روایات مؤمن آل یاسین، و نام رسولان مسیح علیهم‌السلام را شمعون و یوحنا و پولس ذکر کرده‌اند.

## ایمان به معاد و استقامت

در چهارمین آیه سخن از تأثیر ایمان به معاد در استقامت و پایداری و مقاومت در مقابل دشمن در میدان جهاد است. سخن از زبان گروهی از مؤمنان بنی اسرائیل است که همراه طالوت (فرمانده الهی لشکرشان) به مبارزه با جالوت (پادشاه ستمگر) برخاستند، و پس از یک امتحان سخت، گروهی عقب ماندند و تنها اقلیتی پا به میدان جهاد گذاشتند. این اقلیت به دو دسته تقسیم شدند: بعضی گرفتار وحشت و ترس گشتند «و گفتند: امروز، ما توانایی مقابله با جالوت و سپاهیان او را نداریم»: «قَالُوا لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ».

در مقابل این گروه «اما آنها که می دانستند خدا را ملاقات خواهند کرد (و ایمان بیشتری داشتند) گفتند: "چه بسیار گروههای کوچک که به خواست خدا، بر گروههای بزرگ پیروز شدند. " و خداوند با صابران (و استقامت کنندگان) است: «قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا اللَّهِ كَمْ مِّنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ».

تعبیر به «یظنون» به گفته بسیاری از مفسران در اینجا به معنای یقین به روز قیامت است و باید هم چنین باشد، چون این سخن از سوی کسانی اظهار می شد که از کوره امتحانات مختلف درآمده، و با ایمان راسخ قدم به میدان جهاد گذارده بودند.

البته نباید فراموش کرد که «ظن» معنای وسیعی دارد که شامل یقین نیز می شود. به گفته راغب در مفردات: «ظن» به معنای اعتقادی است که از دلایل و

نشانه‌ها حاصل می‌شود، و هرگاه قوی باشد به علم منتهی می‌شود و هرگاه ضعیف باشد از حدّ وهم تجاوز نمی‌کند.

بعضی از مفسران نیز گفته‌اند که: «ظن» در اینجا به همان معنای گمان است، ولی «لقاء الله» در اینجا به معنای قیامت نیست بلکه به معنای شهادت در راه خدا است، یعنی این سخن کسانی بود که گمان به شهادت پرافتخار داشتند.

ولی این معنا بسیار بعید به نظر می‌رسد چرا که تناسبی با مسأله غلبه گروه اندک بر گروه کثیر ندارد و از این گذشته لقاء الله در آیات قرآن معمولاً به معنای قیامت است، نه مر و نه شهادت.

به هر حال مسلم است کسانی که به قیامت ایمان دارند هرگز مر را پایان زندگی نمی‌دانند، بلکه سرآغاز زندگی برتر می‌شمارند؛ چنین اشخاصی نه تنها از مر نمی‌ترسند بلکه با شجاعت و شهامت به استقبال آن می‌روند.

۴۷۴

در پنجمین آیه که از زبان ساحران فرعونی به هنگام ایمان آوردن به موسی علیه السلام، و به دنبال تهدید شدید فرعون به کشتار بی‌رحمانه آنان، بیان شده؛ چنین می‌خوانیم: «هر حکمی می‌خواهی بکن؛ تو تنها در این زندگی دنیا می‌توانی حکم کنی. - ما به پروردگاران ایمان آوردیم تا گناهانمان و آنچه را از سحر بر ما تحمیل کردی بیامرزد؛ و (پاداش) خدا بهتر و پایدارتر است!»: «فَأَقْصِ مَا أَنْتَ قَاضٍ إِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا - إِنَّا آمَنَّا بِرَبِّنَا لِنَعْفِرَ لَنَا خَطَايَنَا وَمَا أَكْرَهْتَنَا عَلَيْهِ مِنَ السِّحْرِ وَاللَّهُ خَيْرٌ وَأَبْقَى».



در اینجا ایمان به قیامت و ناچیز شمردن زندگی دنیا سبب شد که ساحران فرعونى بزرگترین ایثار و فداکاری و گذشت را از خود نشان دهند؛ تمام جوائز فرعونى و منافع مادى را زیر پا بگذارند و به استقبال مرگى فوق العاده دردناک و آمیخته با انواع شکنجه‌ها بروند، و با صراحت و شهامت و در برابر تهدیدهای آن طاغوت جبار بایستند، و شهد شهادت با شجاعت بنوشند.

آرى هنگامى که جرّقه‌های ایمان به معاد به اعماق جان مى‌رسد، آن را چنان شعله‌ور مى‌سازد که دیگر هیچ تهدیدى در برابر آن کارگر نیست؛ و هر چیز جز خدا و لقای آخرت و نعیم جاودانش در نظر انسان بی‌ارزش و ناچیز است.

همین ایمان نیرومند و شعله‌ور سبب شد که ساحران مادى زبون و چاپلوس دیروز، به انسان‌های قوی و شجاع و پیر استقامت امروز مبدّل شوند.<sup>(۱)</sup>

تعبیر به «**الْحَيَاةَ الدُّنْيَا**»: (زندگی پست این جهان) اشاره جالبی است به ایمان آنها به زندگی جاویدان و والای سرای دیگر. آیات بعد از این آیه نیز با صراحت بیشتری ایمان آنها را به سرای آخرت و دادگاه عدل الهی و بهشت و دوزخ و درجات مختلف بهشتیان و انواع نعمت‌های بهشتی و جاودانگی آن روشن می‌سازد.

---

۱. در تفسیر جمله «**وَ الَّذِي فَطَرَنَا**» دو احتمال ذکر شده: نخست این‌که جمله به معنای قسم است. همان گونه که در تفسیر بالا ذکر کرده‌ایم، دوّم این‌که جمله به صورت عطف بر جمله قبل است، در این صورت معنا چنین می‌شود: «ما تو را هرگز بر دلایل روشنی که به ما رسیده و بر خداوندی که ما را آفریده مقدم نخواهیم داشت» ولی معنای اول لطیفه به نظر می‌رسد به خصوص این‌که آنها در چند آیه قبل قسم به عزّت فرعون می‌خورند، و در اینجا سوگند به آفریدگار همه انسان‌ها!

## انکار معاد سبب انواع آلودگی هاست

در پنج آیه گذشته آثار مثبت ایمان به معاد و زندگی پس از مرگ در جهات مختلف، و در جنبه‌های گوناگون، بیان شد، از آیه ششم به بعد آثار منفی عدم ایمان به معاد مشخص شده است.

در ششمین آیه می‌فرماید: «آنها در باغهای بهشتی‌اند، و سؤال می‌کنند، - از مجرمان: - چه چیز شما را به دوزخ وارد ساخت؟!»: ﴿يَتَسَاءَلُونَ - عَنِ الْمُجْرِمِينَ - مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ﴾.<sup>(۱)</sup>

دوزخیان فریادشان بلند می‌شود و عوامل دوزخی شدن خود را در چهار چیز خلاصه می‌کنند: ترک نماز، ترک اطعام مستمندان، همسویی با اهل باطل، و سرانجام تکذیب مستمر روز جزا! ﴿قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ - وَلَمْ نَكُ نُطْعِمِ الْمُسْكِينِ - وَكُنَّا نَحُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ - وَكُنَّا نُكَذِّبُ بِيَوْمِ الدِّينِ﴾.

این آیات به خوبی نشان می‌دهد که یکی از عوامل آلوده شدن به اعمال دوزخی، بلکه ام الفساد و عامل اصلی، همان انکار روز جزا است که انسان را به یک موجود بی‌بند و بار فاقد تعهد و مسئولیت و تقوا مبدل می‌سازد.

قابل توجه این‌که: سؤال نمی‌کنند چرا خداوند شما را به دوزخ فرستاد؟ بلکه می‌گویند چه عاملی شما را به دوزخ فرستاد؟ تا رابطه طبیعی میان اعمال و عقائد سوء را با سلوک و دخول در دوزخ روشن کنند.

---

۱. «سَقَرٌ» (بر وزن سفر) در اصل از ماده «سَقَرٌ» (بر وزن فقر) گرفته شده، و به معنای دگرگون شدن و ذوب گشتن بر اثر تابش و حرارت آفتاب است. بعضی (مانند مقایس اللغة) سوزاندن و سوختن را نیز جزء معنای آن شمرده‌اند، صحاح اللغه آن را یکی از نام‌های آتش ذکر کرده، به هر حال انتخاب این نام برای دوزخ به خاطر آن است که همه این معانی در آن جمع است. در کتاب التحقيق آمده که: «سَقَرٌ» نام خود آتش است نه محل آن آتش، همچون جهنم.

همچنین قابل توجه است که اولین موضوع از این چهار عامل ترک پیوند با خدا نماز و دومی ترک ارتباط با خلق مستضعف (اطعام مسکین) و سومی همسویی با اهل باطل (خوض با خائضین) و چهارمی عدم ایمان به قیامت است. تکیه بر «یوم الدین» (روز جزا) از میان نام‌های قیامت اشاره به این حقیقت است که عامل اصلی حرکت به سوی ایمان و عمل صالح توجه به روز جزا بودن قیامت است.

۸۷۷۳

در هفتمین آیه که از «مُطَفِّفِينَ» (کم‌فروشان) سخن می‌گوید؛ می‌فرماید: «وای بر کم‌فروشان! - آنان که وقتی برای خود چیزی از مردم با پیمان می‌گیرند، (حق خود را) بطور کامل دریافت می‌دارند؛ - ولی هنگامی که برای دیگران پیمان یا وزن می‌کنند، کم می‌گذارند. - آیا آنها گمان نمی‌کنند که برانگیخته می‌شوند، - در روزی بزر؟! - روزی که مردم در پیشگاه پروردگار جهانیان می‌ایستند:» «وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ - الَّذِينَ إِذَا أَكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ - وَإِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وُزَّنُوهُمْ يُخْسِرُونَ - أَلَا يَظُنُّ أُولَئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ - لِيَوْمٍ عَظِيمٍ - يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ» در اینجا نیز «ظن» ممکن است به معنای یقین باشد یا به معنای گمان، مطابق معنای دوم هدف تأکید بر این واقعیت است که روز جزا چنان پراهمیت و بزر است که حتی اگر کسی گمان به آن داشته باشد و احتمال آن را بدهد باید از انجام کارهای خلاف خودداری کند، تا چه رسد به این که یقین داشته باشد. ولی بسیاری از مفسران معنای اول را برگزیده‌اند، همان‌گونه که در بعضی از

آیات گذشته (آیه ۲۴۹ سوره بقره) نیز گفته شد؛ و در روایات اسلامی نیز بر همین معنا تأکید شده است.<sup>(۱)</sup> به هر حال خواه ظن را به معنای یقین، تفسیر کنیم یا به معنای گمان، در هر صورت آیه دلیل بر این است که ایمان به قیامت اثر بازدارنده مهمی در ترک ظلم و غصب حقوق مردم و امثال آن دارد.

هرگاه کسی به طور قطع بداند و یا حتی احتمال دهد که دادگاه عظیمی در پیش دارد که «مِثْقَالِ ذَرَّةٍ» کار نیک و بد در آن مورد محاسبه قرار می‌گیرد و به آن پاداش مناسب داده می‌شود، و هیچ راه بازگشت و جبرانی در کار نیست؛ مسلماً مراقب اعمال خویش در این جهان خواهد بود، و همین ایمان و باور او را تربیت خواهد کرد.

البته هدف این نیست کسانی که کم فروشی می‌کنند یا مرتکب گناه دیگری می‌شوند الزاماً ایمان به معاد ندارند و کافرند؛ بلکه منظور این است یا ایمانشان بسیار ضعیف است و یا گرفتار غفلتند، و گرنه چگونه ممکن است انسانی ایمان به چنان روز داشته باشد و گرفتار غفلت نیز نشود و این چنین غرق گناه گردد.

### اگر ایمان به معاد داشتند مرتکب این گناهان نمی‌شدند

در هشتمین آیه سخن از کسانی است که هنگام صدور فرمان جهاد برای تعلق

---

۱. در یکی از این احادیث از امیرمؤمنان علیه السلام می‌خوانیم: «الظَّنُّ ظَنَّتَانِ: ظَنُّ شَكٍّ وَ ظَنُّ يَقِينٍ، فَمَا كَانَ مِنْ أَمْرِ الْمَعَادِ مِنَ الظَّنِّ، فَهُوَ ظَنُّ يَقِينٍ وَ مَا كَانَ مِنْ أَمْرِ الدُّنْيَا فَهُوَ عَلَى الشَّكِّ»؛ «ظن بر دو گونه است: ظن شک و ظن یقین. آنچه در قرآن درباره معاد آمده است ظن یقین است. و آنچه در مورد دنیا آمده ظن شک است» (نورالتقلین، جلد ۵، صفحه ۵۲۸، حدیث ۶) همان گونه که در عبارت راغب نیز آمده از نظر لغت واژه «ظن» در هر دو معنا به کار می‌رود.

ورزیدن از شرکت در این فریضه بزرگ الهی، خدمت پیامبر ﷺ می‌آمدند، و عذرها و بهانه‌هایی عنوان می‌کردند تا پیامبر ﷺ را در محذور اخلاقی قرار داده، و از آن حضرت اجازه عدم شرکت در میدان جهاد را بگیرند، و به این ترتیب از زیر بار این فریضه مهم شانه خالی کنند، بی‌آن‌که ظاهراً مرتکب خلافی شده باشند!

قرآن می‌فرماید: «کسانی که به خدا و روز بازپسین ایمان دارند، هرگز برای ترک جهاد (در راه خدا) با مال و جانشان، از تو اجازه نمی‌گیرند؛ و خداوند پرهیزگاران را می‌شناسد.» سپس می‌افزاید: «تنها کسانی از تو اجازه می‌گیرند که به خدا و روز بازپسین ایمان ندارند، و دل‌هایشان با شک و تردید آمیخته است از این رو؛ آنها در تردید خود سرگردانند»: ﴿إِنَّمَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَارْتَابَتْ قُلُوبُهُمْ فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ﴾.

البته این منحصر به فریضه جهاد نیست، افراد با ایمان و معتقد به معاد در همه جا با عزمی راسخ و اراده‌ای محکم و خلل‌ناپذیر به دنبال انجام وظیفه الهی خود می‌روند ولی افراد بی‌ایمان و متزلزل و ضعیف‌الایمان و مخصوصاً منافقان دائماً سعی دارند با عذر و بهانه‌هایی شانه از زیر بار انجام وظایف خود خالی کنند و در عین حال چنین وانمود نمایند که طبق موازین ظاهری شرع انور خود را مستثنا ساختند و این چه علامت خوبی برای شناختن مؤمنان مخلص از منافقان مرموز است.

در نهمین آیه با صراحت سخن از کسانی می‌گوید که به خاطر تکذیب دین

(روز جزا) به یتیمان با خشونت رفتار می‌کنند، و از تشویق به اطعام مساکین خودداری می‌نمایند. می‌فرماید: «آیا کسی که پیوسته روز جزا را انکار می‌کند دیدی؟! - او همان کسی است که یتیم را با خشونت می‌راند»: ﴿أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالذِّينِ - فَذَلِكَ الَّذِي يَدْعُ الْيَتِيمَ﴾.

«يَدْعُ» از ماده «دع» (بر وزن حدّ) در اصل به معنای راندن توأم با خشونت است و «يَحْضُّ» از ماده «حضّ» به معنای ترغیب دیگران برکاری است؛ و چون هر دو به صورت مضارع در آیه فوق آمده است، معنای استمرار را می‌رساند، و طعام به معنای اطعام است.

در آیه فوق با توجه به این‌که فاء در «فَذَلِكَ»، معنای سببیت را می‌بخشد دلیل روشنی است بر این معنا که انکار روز جزا سرچشمه اصلی این اعمال زشت و شوم است؛ نه تنها محروم کردن یتیمان، بلکه منع شدید آنها همراه با خشونت و عنف، نه تنها خودش از کمک به مساکین خودداری می‌کند؛ بلکه دیگران را هم به این کار ترغیب نمی‌نماید، بلکه مانع خیر دیگران نیز هست، چرا که از عواقب سوء اعمال خویش نمی‌هراسد.

او ایمان به دادگاه عدل خدا و حساب و کتاب و پاداش و کیفر ندارد. او چیزی جز زندگی چند روزه دنیا و مواهب مادی آن نمی‌بیند و لذا به آن دل بسته و از غیر آن بیگانه است.

جمله «أَرَأَيْتَ» از ماده «رؤیت» ممکن است اشاره به مشاهده با چشم باشد، یا مشاهده با دل، به معنای علم و معرفت، و در هر صورت می‌فرماید: اگر منکران روز جزا را نمی‌شناسی آنها نشانه‌های روشنی دارند که یکی از آنها بی‌مهری و

بی‌رحمی دربارهٔ یتیمان و دیگر بی‌اعتنایی نسبت به حال محرومان است، با این اعمال خلاف به خوبی می‌توانی آنها را بشناسی و به نبودن پایگاه ایمان به معاد در وجودشان پی ببری.

مفسران شأن نزول‌هائی برای آیات فوق آورده‌اند؛ از جمله این‌که گفته‌اند: آیات دربارهٔ ابوسفیان نازل شده، او هر هفته دو شتر ذبح می‌کرد (ولی فقط برای خود و کسانش بود) روزی یتیم گرسنه‌ای به سراغ او آمد و تقاضای کمکی کرد، که او با عصایش یتیم را به عقب راند. (در این هنگام آیات فوق نازل شد). فخررازی از ماوردی نقل کرده که آیه دربارهٔ ابوجهل نازل شد. او وصی یتیمی بود، یتیم او در حالی که عریان و برهنه بود نزد ابوجهل آمد و چیزی از اموال خودش را مطالبه کرد؛ او یتیم را با خشونت از خود راند. سران قریش به کودک یتیم مایوس گفتند: از محمد ﷺ بخواه تا برای تو نزد ابوجهل شفاعت کند و منظورشان استهزا و مسخره بود، کودک که به این نکته توجه نداشت نزد پیامبر ﷺ آمد و از آن حضرت تقاضای شفاعت کرد، و عادت پیامبر این بود که هیچ نیازمندی را از در خانهٔ خود محروم بر نمی‌گرداند. همراه کودک به سراغ ابوجهل آمد، ابوجهل (با نهایت تعجب) به پیامبر اسلام ﷺ خوش آمد گفت، و مال زیادی به یتیم داد، سران قریش او را بر این کار سرزنش کردند، و گفتند: نکند به محمد علاقه پیدا کرده باشی؟! گفت: نه به خدا سوگند، به او علاقه‌ای پیدا نکرده‌ام ولی در طرف راست و چپ او حربه‌هایی دیدم، و از آن ترسیدم که اگر دعوتش را اجابت نکنم در درون جسم من فرو برد! <sup>(۱)</sup> به هر حال دلالت آیه بر

---

۱. تفسیر فخررازی، جلد ۳۲، صفة ۱۱۱، و روح‌البیان، جلد ۱۰، صفحه ۵۲۲.

تأثیر ایمان به معاد در اعمال آدمی کاملاً نمایان است.

در دهمین آیه همین مسأله - یعنی رابطه میان ایمان به زندگی پس از مرگ و حساب و جزای قیامت با اعمال آدمی در این دنیا و مسائل تربیتی - در شکل دیگری مطرح شده است؛ می‌فرماید: «(انسان شك در معاد ندارد) بلکه او می‌خواهد در تمام عمر گناه کند. - (از این رو) می‌پرسد: "روز قیامت کی خواهد بود؟!": ﴿بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ - يَسْأَلُ أَيَّانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ﴾».

چگونه ممکن است انسان ایمان به قدرت خدا و توانایی او بر آفرینش این همه کرات و کهکشان‌ها و عوالم عجیب داشته باشد، و قدرت او را بر زنده کردن مردگان منکر شود؟

بنابراین، او هدف دیگری از این انکار دارد؛ او می‌خواهد برای خود کسب آزادی جهت هرگونه هوسرانی و ظلم و بیدادگری و گناه بنماید؛ او می‌خواهد وجدان خود را از این طریق فریب دهد و حتی عذر و بهانه‌ای نیز در برابر خلق خدا دست و پا کند؛ او می‌خواهد سدّ عظیمی را که ایمان به معاد در برابر هرگونه عصیان ایجاد می‌کند در هم بشکند، این منحصر به زمان‌های گذشته نبوده است. امروز هم چنین است.

لذا در بحث‌های مربوط به علل گرایش به مادی‌گری و انکار مبدء و معاد مشاهده می‌کنیم که یکی از علل آن گریز از مسئولیت‌ها و شکستن قوانین الهی و فریب وجدان انسان ذکر شده است.

واژه «انسان» در این آیه اشاره به همان انسانی است که در آغاز سوره دهر درباره او صحبت شده. انسانی که منکر قیامت است و گمان می‌کند خداوند قادر



نیست استخوان‌های پوسیده را جمع کند و به آنها حیات مجدد بخشد، منتها به گفته المیزان عدم استفاده از ضمیر در اینجا و تبدیل آن به اسم ظاهر (کلمه انسان) در واقع نوعی ملامت و سرزنش است که چگونه با داشتن مقام انسانیت این راه غلط را می‌پیماید.<sup>(۱)</sup>

استفاده از فعل مضارع «یُریدُ - یَفْجُرُ» که معمولاً برای استمرار است اشاره به این است که این انسان خودخواه و خودکامه پیوسته می‌خواهد که به فجور مستمر خود ادامه دهد.

«فجور» از ماده «فجر» و به معنای شکافتن گسترده چیزی است و از آنجا که گناه سبب شکافتن پرده دیانت است؛ واژه «فجور» بر آن اطلاق شده است.<sup>(۲)</sup> «أمام» (بر وزن مقام) در اصل به معنای جهتی است که در طرف جلو واقع شده؛ نقطه مقابل «خلف» یعنی عقب؛ و به تعبیر دیگر «أمام» به معنای پیش رو است، و از آنجا که طرف پیش رو همواره مورد توجه انسان است این واژه بر آن اطلاق شده. (زیرا ماده «أَمَّ» به معنای قصد است.)

ولی روشن است که این تعبیر در اینجا اشاره به آینده عمر و زندگانی است و به گفته بعضی از مفسران ظرف مکان است که به صورت کنایه از ظرف زمان به کار رفته است.<sup>(۳)</sup> در حقیقت منظور این است که انسان هوس‌باز و هوسران برای کسب آزادی جهت گناه کردن در تمام طول آینده عمر خود به سراغ انکار معاد می‌رود.

---

۱. تفسیرالمیزان، جلد ۲۰، صفحه ۱۹۰.

۲. مفردات راغب، ماده «فجر».

۳. روح‌البیان، جلد ۱۰، صفحه ۲۴۵ - همین معنا در تفسیر المیزان، جلد ۲۰، صفحه ۱۹۰ مورد قبول واقع شده.

این که بعضی احتمال داده‌اند «امام» اشاره به قیامت بوده باشد بسیار بعید به نظر می‌رسد، زیرا نه با واژه فجور سازگار است، و نه پیوند میان آیات را مشخص می‌کند.

۸۷۷۳

### ایمان به معاد و حق‌بینی

در یازدهمین آیه همین مسأله در شکل جدیدی ارائه شده، می‌فرماید: «کسانی که به آخرت ایمان ندارند، اعمال (بد) شان را برای آنان زینت می‌دهیم به گونه ای که (در تشخیص حق) سرگردان می‌شوند»: ﴿إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ زِينَتًا لَّهُمْ أَعْمَالُهُمْ فِيهِمْ يَغْمَهُونَ﴾.

همان گونه که در میان علمای ادب و علمای علم اصول مشهور است تعلیق حکم بر وصف (حکمی را وابسته به صفتی کردن) دلالت و اشعار بر علیت آن وصف نسبت به آن حکم دارد. بنابراین اگر در آیه تزیین اعمال سوء آدمی در نظرش وابسته به عدم ایمان به آخرت شده مفهومی این است: چون ایمان به آخرت ندارد به چنین سرنوشتی گرفتار شود (دقت کنید).

با یک تحلیل کوتاه نیز می‌توان به حقیقت این امر پی برد. ایمان به آخرت یعنی ایمان به دادگاه عدلی که قاضی آن خدا، و شهودش فرشتگان است، و دروغ و تقلب و توصیه و رشوه در آن راه ندارد، ایمان به چنین دادگاهی انسان را وادار می‌کند که واقعیّت اعمال خود را آن‌گونه که هست بررسی کند.

اما جدایی از این اعتقاد، و احساس آزادی در دگرگون ساختن مفاهیم نیک و

بد، سبب می‌شود که انسان خودخواه و خودکامه برای فریب وجدان خویش و دیگران دست به توجیه‌گری بزند. هوی و هوس‌های سرکش خود را رنگ صلاح و تقوا بخشد، و زشتی‌ها را در لباس زیبایی جلوه دهد، و به دنبال آن حیرت و سرگردانی است - آنچنانکه از فاء تفریع که دلیل بر سببیت است استفاده می‌شود - و این یکی از خطرناکترین پیامدهای انکار آن دادگاه عظیم الهی است. قابل توجه این‌که در اینجا تزیین اعمال به خدا نسبت داده شده، در حالی که در آیات دیگری از قرآن مجید (در هشت مورد) تزیین کننده شیطان و هوای نفس شمرده شده، و در آیات متعدّد دیگری (در ده مورد) به صورت فعل مجهول «زُیِّنَ» (تزیین داده شده) آمده است و اگر درست بیندیشیم همه بیانگر یک واقعیت است.

اگر به خدا نسبت داده شده به خاطر این است که او مسبب الاسباب است، و هر موجودی هر اثری دارد سرانجام به خدا منتهی می‌گردد. یا به تعبیر دیگر خداوند این تأثیر را در انکار روز قیامت یا تکرار اعمال سوء قرار داده که اینگونه اعمال در نظر انسان زیبا جلوه می‌کند، و حسّ تشخیص نیک و بد از او گرفته خواهد شد.

اگر به هوای نفس یا شیطان نسبت داده شده به خاطر آن است که علت نزدیک و بدون واسطه در تزیین اعمال زشت همین‌ها است. اگر در مواردی به صورت فعل مجهول آمده؛ اشاره به این است که طبیعت انکار قیامت یا تکرار اعمال سوء چنین اقتضا می‌کند که نخست انسان به آنها خو می‌گیرد، سپس به آنها عشق می‌ورزد و در نظرش زیبا جلوه می‌کند.

بدیهی است نتیجه این تزیین اعمال، سرگردانی مستمر و حیرت دائم در وادی ضلالت و گمراهی است؛ زیرا تا انسان تشخیص زشتی کاری را ندهد از آن جدا نخواهد گشت.

از آنچه در بالا گفته شد روشن می شود این که بعضی گفته اند: منظور این است که خدا اعمال خوب آنها را در نظر آنها چنان زینت می دهد که مغرور می شوند و به دنبال این غرور سرگردان خواهند شد، تفسیر مناسبی به نظر می رسد گویا چون نتوانسته اند ارتباط تزیین اعمال سوء را به خدا حل کنند دست به چنین تفسیر خلاف ظاهری زده اند.

۸۵۷۳

در دوازدهمین و آخرین آیه مورد بحث روی سخن را به پیامبر ﷺ کرده می فرماید: «و هنگامی که قرآن می خوانی، میان تو و آنها که به آخرت ایمان نمی آورند، حجاب ناپیدایی قرار می دهیم.»: ﴿وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَّشْتُورًا﴾.

سپس می افزاید: «و بر دلهایشان (به سبب بی ایمانی و لجاجت) پوششهایی می نهیم، تا آن را نفهمند.»: ﴿وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا﴾.

باز در اینجا به مسأله تعلیق حکم بر وصف برخورد می کنیم؛ یعنی می بینیم مسأله وجود حجاب معنوی در میان پیامبر ﷺ و مشرکان و افتادن پرده بر دلها و قرار گرفتن سنگینی در گوش های آنها روی توصیف آنها به عدم ایمان به آخرت آمده است، و این به خوبی نشان می دهد که عدم ایمان به آن دادگاه بزرگ سبب

پیدایش این حجاب‌ها و دور ماندن از درک واقعیت‌ها است، دلیل آن هم واضح است. عدم توجه به حساب و کتاب و جزای اعمال، انسان را بر مرکب غرور و خودخواهی و لجاج و تعصب و هواپرستی سوار می‌کند، در چنین حالتی چگونه می‌تواند حقایق را آنچنان که هست ببیند و به آن ایمان آورد.

چه حجابی بدتر از حجاب هوای نفس و چه مرکبی بدتر از مرکب خودخواهی و غرور؟

جمعی از مفسران گفته‌اند: منظور از «حِجَاباً مَّسْتُوراً» حجاب و دیوار ناپیدائی بوده است که خداوند میان پیامبر و مشرکان به هنگام تلاوت قرآن ایجاد می‌کرده، تا حضرتش را نبینند و آزارش ندهند، و پاره‌ای از شأن نزول‌ها نیز در این زمینه نقل شده است.

ولی ظاهر آیه، این تفسیر را نفی می‌کند؛ چرا که می‌فرماید: این حجاب و پرده مانع از فهم و درک حقایق و لطائف قرآن می‌شد؛ بنابراین باید پذیرفت که مقصود از این حجاب مستور همان حجاب‌های معنوی بوده که چشم و گوش و دل‌های مشرکان هواپرست و خودکامه و متعصب را از درک مفاهیم عالی قرآن باز می‌داشته است.

این همان چیزی است که در آیات متعددی از قرآن به آن اشاره شده، و ما در جلد اول این کتاب در بحث موانع معرفت و شناخت مشروحاً از آن سخن گفتیم.<sup>(۱)</sup>

شبییه همین معنا در آیه ۲۲ سوره نحل نیز آمده است آنجا که می‌فرماید: «أَمَا

---

۱. توصیف «حجاب» به «مستور» گاه به معنای ظاهر آن گرفته شده، یعنی حجاب ناپیدا؛ و گاه گفته‌اند که اسم مفعول در اینجا به معنای اسم فاعل است و «مستور» به معنای «ساتر» یعنی پوشاننده.

کسانی که به آخرت ایمان نمی‌آورند، در حالی که مستکبرند دل‌هایشان (حق را) انکار می‌کند.»: ﴿فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ قُلُوبُهُمْ مُنْكَرَةٌ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ﴾.

در اینجا نیز عدم ایمان به آخرت به عنوان عاملی برای انکار حق و تکبر در برابر آن معرفی شده است.

﴿﴾

### نتیجه بحث

از مجموع آنچه در آیات دوازده گانه بالا آمد (و آیات مشابه آن) به خوبی روشن می‌شود که از یک سو ایمان به آخرت (دادگاه عدل الهی در جهان دیگر) سبب بیداری و آگاهی و تقوا و تهذیب نفس و ترس از گناه و ظلم و ستم می‌گردد؛ و از سوی دیگری ایمانی نسبت به این امر سبب دور ماندن از حقایق و استکبار در برابر حق و غرق شدن در دریای مفسد و گناهان می‌شود.

به این ترتیب تأثیر فوق‌العاده عمیق ایمان به معاد در تربیت انسان‌ها از دیدگاه قرآن مجید کاملاً مشخص می‌شود.

﴿﴾

### توضیحات:

#### ۱. اثرات فوق‌العاده مثبت ایمان به رستخیز

مراقبه و محاسبه، دو عامل مهم تربیتی است. یک معنای مراقبه این است که انسان بداند کسی مراقب او است و در همه حال، احوال او را زیر نظر دارد، و از

آن بالاتر این که اسرار درون او نیز در برابر وی آشکار است.

توجه به این حقیقت انسان را در یک حالت بیدار باش دائم نگه می‌دارد و توجه به محاسبه و این که تمامی اعمال او از کوچک و بزرگ و نیک و بد حسابرسی می‌شود، و پاسخ عادلانه‌ای از هر کدام خواسته خواهد شد، سبب می‌شود که انسان خود را در انجام کارها آزاد مطلق نبیند، و هیچ کاری را ساده و کوچک نشمرد، و به همان اندازه که نیروی مراقبت و حسابرسی دقیق است او هم در انجام کارها دقیق و سخت‌گیر باشد.

امروز در بعضی از کشورها جاده‌های بیابانی و حرکت اتومبیل‌ها در آن، با دوربین‌های مخفی کنترل می‌شود، و پلیس‌های راهنمایی که در مرکز خود نشسته‌اند با دقت مراقب آنها هستند، و اتومبیل‌های متخلف را از طریق تماس (وسیله بی‌سیم) با مأموران گشتی، یا دروازه‌ها، متوقف ساخته، جریمه می‌کنند. توجه به این مراقبت و آن جریمه سبب می‌شود که نظم خاصی بر جاده‌ها، حتی در بیابان‌ها حکم فرما گردد.

جایی که مراقبت انسان جائز الخطا و حسابرسی او چنین اثری داشته باشد، ایمان به مراقبت دائم خداوندی که از اسرار درون و برون آگاه است، و ایمان به دادگاه عدلی که مثقال ذره نیز در آن مورد محاسبه قرار می‌گیرد، و هیچ تخلف و توصیه‌ای در آن راه ندارد، عمق تأثیرش در انسان ناگفته پیدا است.

روشن است این مطلب تدریجاً از صورت فعل به عادت، و از عادت تبدیل به ملکه می‌شود، و حقیقتی که نامش وجدان اخلاقی و تقوای الهی است در انسان با ایمان راسخ می‌گردد.

اصولاً فلسفه وجود دادگاه‌ها و کیفرهای معمولی، و همچنین پاداش‌ها و تشویق‌های عادی نیز همین برقراری نظم و حاکمیت قانون و تربیت انسان است، با این تفاوت که دادگاه‌های معمولی این جهان‌گه دارای تجدیدنظر، و غالباً در برابر توصیه و رشوه آسیب‌پذیر است؛ به علاوه پیچ و خم قوانین، استثناءها و تبصره‌ها، و ارائه مدارک دروغین در بسیاری از موارد سبب می‌شود که مجرم از چنگال عدالت بگریزد و گاه با استفاده کردن از مسائل تشریفاتی دادگاه‌ها می‌تواند مجازات خود را سال‌ها به تأخیر اندازد، ولی دادگاه رستاخیز هیچ یک از این ضعف‌ها را ندارد؛ بلکه همان‌گونه که بعداً اشاره خواهد شد پاداش‌ها و کیفرها در آنجا شباهت زیادی به آثار و خواص طبیعی اشیاء دارد، آیا اثر یک داروی شفابخش یا سم‌کشنده را می‌توان با ارائه مدارک دروغین و توصیه و رشوه، عوض کرد؟!

قطعاً ایمان به چنین دادگاهی اثرش در تربیت و پاکی انسان به مراتب از دادگاه‌های معمولی دنیا بیشتر است.

از سوی دیگر ایمان به چنین دادگاهی روح ایثار و فداکاری را در انسان زنده می‌کند، زیرا به حکم «مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ»: «آنچه نزد شماست از میان می‌رود؛ و آنچه نزد خداست باقی می‌ماند.»<sup>(۱)</sup> زندگی این دنیا یک زندگی گذرا و ناپایدار و فانی است، در حالی که آنچه برای آن جهان ذخیره شود پایدار و جاویدان خواهد ماند، حال کدام عاقل است که در معامله متاع قلیل به مواهب کثیر بلکه بی‌پایان، تردید به خود راه دهد؟ اینجا است که ایمان به معاد می‌تواند



سرچشمه انواع انفاق‌ها و گذشت‌ها و ایثارها گردد.

از سوی سوّم این ایمان به انسان روح شجاعت و شهامت و صبر و استقامت می‌بخشد. کسی از مر می‌ترسد که «إِنَّ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا»: «غیر از این زندگی دنیای ما چیزی در کار نیست»<sup>(۱)</sup> می‌گوید، اما آن‌کس که معتقد است «إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ»: «فقط سرای آخرت، سرای زندگی (واقعی) است»<sup>(۲)</sup> چه ترسی از مر دارد؟!

آن‌کس که شهادت در راه خدا را دریچه‌ای برای راه یافتن به جوار رحمت حق، و رسیدن به مقام قرب او، و مواهب توصیف ناشدنی بهشت می‌داند، چگونه ممکن است از بذل جان و مال در راه او دریغ داشته باشد، و یا از انبوه لشکر دشمن بهراسد؟!

این‌که می‌بینیم در جنگ‌های صدر اسلام، و جنگ‌های تحمیلی اخیر رزمندگان دلیر سپاه اسلام ایستادگی بی‌نظیر و شجاعت اعجاب‌انگیزی از خود نشان می‌دادند، و علی‌رغم برتری دشمن از نظر تجهیزات و عده و عده بر او غالب می‌شدند، سرّش همین است که ایمان به معاد از آنها انسان دیگری می‌ساخت؛ انسانی که هرگز از مر نمی‌ترسید، و شهادت در راه خدا را افتخار خود می‌دید.

کوتاه سخن این‌که هر قدر درباره این رابطه و پیوند (رابطه ایمان به معاد و تربیت انسان) بیشتر بیندیشیم به اهمّیت آن بیشتر واقف می‌شویم؛ و اصولاً همان‌گونه که بارها گفته شد تکیه قرآن روی این مسأله در آیات بی‌شمار به خاطر

۱. سوره انعام، آیه ۲۹.

۲. سوره عنکبوت، آیه ۶۴.

همین مطلب است.

ممکن است گفته شود: آنچه گفتید رابطه میان عمل و ایمان را مشخص می‌کند نه اخلاق و ایمان را.

ولی همان‌گونه که در بالا نیز اشاره شد عمل بر اثر تکرار تدریجاً به صورت حالت و سپس عادت و بعداً به صورت ملکه اخلاقی درمی‌آید!

## ۲. اثر تربیتی معاد در روایات اسلامی

نه تنها در آیات قرآن که در روایات اسلامی نیز این موضوع بازتاب گسترده‌ای پیدا کرده است و رابطه عمیق و ریشه‌دار و مستمر این دو را با یکدیگر روشن می‌سازد. به عنوان نمونه به روایات زیر توجه کنید:

۱. حضرت علی علیه السلام در نهج البلاغه می‌فرماید: «وَاللَّهِ لَأَنْ أَيْتَ عَلَى حَسَكِ السَّعْدَانِ مُسَهَّداً، أَوْ أُجْرَ فِي الْأَعْلَالِ مُصَقَّداً، أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَلْقَى اللَّهَ وَرَسُولَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ظالِماً لِبَعْضِ الْعِبَادِ وَغاصِباً لشيءٍ مِنَ الْحَطَامِ»: «به خدا سوگند، اگر شب را به روی خارهای جانگداز سعدان بیدار به بسر برم، و (روزها) در غل و زنجیرها بسته و کشیده شوم، برایم خوش‌تر است از این‌که خدا و رسولش را روز قیامت در حالی ملاقات کنم که به بعضی از بندگان ستم کرده، و چیزی از اموال دنیا را غصب نموده باشم.»<sup>(۱)</sup>

حضرت علی علیه السلام بعد از این جمله‌ها داستان معروف برادرش عقیل را به میان می‌آورد، که از شدت فقر و پریشانی به او پناه آورده بود؛ و تقاضا داشت بر

---

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۲۴.

خلاف قانون عدل اسلامی چیزی اضافه بر سهمش از بیت‌المال به او بدهد. اما امام قطعاً آهنی را در آتش تفتیده می‌کند، و نزدیک دست او می‌برد، و هنگامی که نالهٔ عقیل بلند می‌شود، به او می‌فرماید: «تو چگونه از این آتشی که حکم بازیچه را دارد فریاد می‌کشی؟ اما مرا به سوی آتشی می‌کشانی که خداوند جبار با شعلهٔ خشم و غضبش آن را برافروخته است!»<sup>(۱)</sup>

امواج نیرومند و تکان‌دهندهٔ ایمان به معاد و تأثیر آن در اجرای عدالت و مقاومت در برابر هرگونه انحراف و گناه در این کلمات به وضوح به چشم می‌خورد، و نمونهٔ زنده‌ای از تجلی ایمان به رستاخیز و دادگاه عدل الهی در اعمال انسان است.

۲. در حدیثی از امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌خوانیم: «مَنْ أَيْقَنَ بِالْخُلْفِ جَادًا بِالْعَطِيَّةِ»: «کسی که یقین به جانشین (و پاداش قیامت) داشته باشد در بخشش سخاوتمند خواهد بود.»<sup>(۲)</sup>

این حدیث نیز به خوبی نشان می‌دهد که ایمان به معاد، انسان را سخاوتمند و بخشایش‌گر می‌سازد.

۳. در غررالحکم از همان حضرت در عبارتی صریح و آشکار می‌خوانیم که فرمود: «اجْعَلْ هَمَّكَ لِمَعَادِكَ تَصْلُحُ»: «هم خود را در معاد قرار ده تا صالح شوی.»<sup>(۳)</sup>

۴. در حماسه‌های کربلا و عاشورا نیز می‌خوانیم که امام حسین علیه السلام روز

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۲۴ (با تلخیص).

۲. بحارالانوار، جلد ۷۴ (روضهٔ بحار)، صفحه ۳۸۵ - نهج البلاغه کلمات قصار، کلمه ۱۳۸.

۳. غرر الحکم - میزان الحکمة، جلد اول، صفحه ۳۷ (حدیث ۱۳۳).

عاشورا یاران خود را مخاطب ساخته فرمود: «صَبْرًا بَنَى الْكِرَامَ فَمَا الْمَوْتُ إِلَّا قَنْطَرَةٌ تَعْبُرُ بِكُمْ عَنِ الْبُؤْسِ وَ الضَّرَاءِ إِلَى الْجَنَانِ الْوَأَسَعَةِ وَ النَّعِيمِ الدَّائِمَةِ فَإِيَّكُمْ يَكْرَهُ أَنْ يَنْتَقِلَ مِنْ سَجْنٍ إِلَى قَصْرِ»؛ «استقامت کنید ای بزرگ زادگان! چرا که مر (و شهادت) تنها پلی است که شما را از ناراحتی‌ها و رنج‌ها به سوی باغ‌های وسیع و نعمت‌های جاویدان بهشت عبور می‌دهد، کدامیک از شما ناخشنودید که از زندانی به قصری منتقل شوید؟»

این سخن را امام حسین علیه السلام در حالی بیان فرمود که هر قدر دایره محاصره او و لشکریانش تنگ‌تر می‌شد و مشکلات میدان جنگ شدیدتر می‌گشت چهره‌هایی برافروخته‌تر و حالتی آرام‌تر داشتند.

در اینجا بعضی از یارانش به بعضی دیگر اشاره کرده، می‌گفتند: «انظروا لَأُيُيَالِي بِالْمَوْتِ»؛ «بنگرید او به مر اعتنا نمی‌کند و هراسی از آن ندارد».

امام علیه السلام این معنا را شنید و سخنان فوق را بیان فرمود، و سپس افزود: پدرم از رسول خدا چنین نقل کرد: «إِنَّ الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ وَ جَنَّةُ الْكَافِرِ، وَ الْمَوْتُ جِسْرٌ هُوَ لَاءٌ إِلَى جَنَانِهِمْ وَ جِسْرٌ هُوَ لَاءٌ إِلَى جَحِيمِهِمْ مَا كَذَبْتُ وَ لَا كُذِّبْتُ»؛ «دنیا زندان مؤمنان و بهشت کافران است و مر پلی است برای گروه اول به سوی بهشت، و پلی است برای گروه دوم به سوی دوزخ (این یک حقیقت است) نه دروغ می‌گویم، و نه به من دروغ گفته شده است».<sup>(۱)</sup>

رمز حماسه‌های عاشورا و شجاعت بی‌نظیر امام حسین علیه السلام و یارانش را که در

---

۱. بحارالانوار، جلد ۴۴، صفحه ۲۹۷ (باب فضل الشهداء معه و علة عدم ميالاتهم بالقتل). مرحوم صدوق در کتاب معانی الاخبار این حدیث را از امام علی بن الحسین در باب معنای «الموت» نقل می‌کند، صفحه ۲۸۸.

تاریخ با خطوط زرین و درخشان ثبت شده است باید در همین راستا، در ایمان قوی و مستحکم آنان نسبت به معاد و زندگی جاویدان آخرت جستجو کرد.

۵. تأثیر ایمان به معاد در حسن اعمال به قدری روشن و آشکار است که امیرمؤمنان علی علیه السلام تعجب می‌کند از کسی که ایمان به آخرت دارد و در حسن اعمال خویش نمی‌کوشد؛ می‌فرماید: «عَجِبْتُ لِمَنْ يَعْلَمُ أَنَّ لِلَّهِ عَمَالَ جَزَاءً كَيْفَ لَا يُحْسِنُ عَمَلَهُ». (۱)

۶. این سخن را با حدیث پرمعنایی از بنیانگذار اسلام پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله پایان می‌دهیم؛ آنجا که در نشانه‌ها و علائم اهل یقین فرمود: از نشانه‌های آنها این است: «أَيُّقَنَنَّ بِأَنَّ الْجَنَّةَ حَقٌّ فَاشْتاقَ إِلَيْهَا، وَ أَيُّقَنَنَّ بِأَنَّ النَّارَ حَقٌّ فَظَهَرَ سَعْيُهُ لِلتَّجَاةِ مِنْهَا، وَ أَيُّقَنَنَّ بِأَنَّ الْحِسَابَ حَقٌّ فَحَاسَبَ نَفْسَهُ»: «آنها به بهشت ایمان دارند لذا مشتاق آنند (و برای رسیدن به آن تلاش در نیکی‌ها دارند) و به آتش دوزخ یقین دارند، لذا برای رهایی از آن سعی می‌کنند (و گرد گناه نمی‌گردند) و یقین دارند که حساب روز قیامت حق است، لذا به حساب خویش می‌رسند (پیش از آن‌که به حساب آنها برسند)» (۲)

احادیث در این زمینه بسیار فراوان است و آنچه در بالا گفته شد، تنها گوشه کوچکی از آنها محسوب می‌شود؛ و همگی تأکید بر تأثیر عمیق ایمان به سرای آخرت در تربیت انسان دارد.

۱. غررالحکم، جلد ۲، صفحه ۴۹۵.

۲. تحف العقول، صفحه ۲۳.

### ۳. ایمان به معاد و آرامش جان

اعتقاد به زندگی پس از مرگ نه تنها در تهذیب نفوس و اخلاص قلوب و پرورش اخلاق و پاکی اعمال مؤثر است؛ بلکه در بهبود حال انسان در همین زندگی دنیا نیز اثر عمیقی دارد.

می‌دانیم مهمترین چیزی که انسان از آن رنج می‌برد، و شربت زندگی را در کام او ناگوار می‌سازد، و اعصاب او را درهم می‌کوبد، انواع نگرانی‌ها است که زندگی آدمی را احاطه کرده است.

نگرانی از گذشته و فرصت‌های از دست رفته و زیان‌هایی که دامنگیر انسان شده؛ نگرانی از آینده و پایان زندگی و از دست دادن دوستان و بستگان و فرزندان و اموال و ثروت‌ها و قوای جسم و جان، و نگرانی از حوادث گوناگون پیش‌بینی نشده که همچون طوفانی آرامش زندگی را برهم می‌زند.

به همین دلیل دانشمندان آگاه می‌گویند: بشر امروز با پیشرفت علم طب و فنون جراحی در عین این‌که بر بسیاری از بیماری‌ها فائق شده، و حتی قسمتی را به کلی ریشه کن ساخته، ولی از بیماری‌های روانی بیش از گذشته رنج می‌برد؛ لذا آمار اینگونه بیماران روز به روز در حال گسترش است.

تا آنجا که به قول یکی از اساتید معروف جامعه‌شناسی دانشگاه پرینستون دونالد لایت: تنها در آمریکا در حال حاضر حدود پنج میلیون نفر زندگی می‌کنند که در دوران عمرشان لااقل یک‌بار اقدام به خودکشی کرده‌اند، و با تمام کوشش‌هایی که از سوی انجمن‌های مبارزه با خودکشی در این زمینه به عمل آمده اثر قابل ملاحظه‌ای حاصل نشده است. اینها کسانی هستند که به خاطر یأس

و احساس پوچی حیات و تنهایی و بی‌اعتقادی به زندگی و دلهره و اضطراب، و تشویش ناشی از بحران‌های اجتماعی، دست به این کار می‌زنند؛ و این امری نیست که با وسائل فوق قابل علاج باشد.<sup>(۱)</sup>

با این‌که عصر ما از یک جهت عصر راحتی انسان است و ساعات کار نسبت به گذشته کم شده و بارها از دوش انسان برداشته و بر دوش چرخ‌های عظیم کارخانجات افتاده، و حتی در درون خانه‌ها و وسائل برقی کارهای مشکل و سنگین را بر عهده گرفته، خانه‌ها مدرن‌تر و مجهزتر، و وسائل نقلیه بسیار مرتب‌تر، سفرهایی که در سابق قطعه‌ای از «سَقَر» (دوزخ) محسوب می‌شد، به صورت یک وسیله مؤثر تفریحی درآمده، و بالأخره انواع و سائل سرگرمی‌های مطبوع و مدرن و سالم رنگ تازه‌ای به زندگی او بخشیده است.

با این حال انتظار می‌رود انسان عصر ما در آرامش کامل فرو رود، و از سلامت کامل جسم و روح برخوردار باشد، ولی به روشنی می‌بینیم اضطراب و نگرانی، او را بیش از همیشه رنج می‌دهد.

بیماران روانی روز به روز بیشتر، خودکشی در حال گسترده‌گی، و پناه بردن به مشروبات الکلی و مواد مخدر در حال افزایش است.

عامل اصلی این امر عمدتاً احساس پوچی و بی‌هدف بودن زندگی، احساس نداشتن پناهگاه در مشکلات طاقت‌فرسا، تصویر وحشتناک از چهره‌ی مر ، و بدبینی آزار دهنده و گاه ترس از آینده‌ی جهان، و آینده‌ی زندگی شخصی است. بدون شک ایمان به سرای دیگر، و زندگی جاویدان در آن عالم توأم با آرامش و

---

۱. کتاب غربت غرب، صفحه ۱۸ (با تلخیص).

عدالت می‌تواند به این نگرانی‌ها پایان دهد.

پرفسور یونگ استاد معروف روانکاو که از دستیاران مشهور فروید است در یکی از سخنان خود می‌گوید: دو سوّم بیمارانی که از سراسر جهان به من مراجعه کرده‌اند افراد با سواد و موفقی هستند که درد بزرگ یعنی پوچی و بی‌معنا بودن زندگی آنها را رنج می‌دهد. علت این است که بشر قرن بیستم به خاطر پیشرفت تکنولوژی و کوتاه‌نظری و تعصب، مذهب را از دست داده، و سرگشته در جستجوی روح خویش است، و تا مذهبی نیابد آسایش ندارد، چرا که بی‌مذهبی سبب بی‌معنا بودن و پوچی زندگی می‌شود!<sup>(۱)</sup>

به قرآن باز می‌گردیم و از آن کمک می‌گیریم. در سوره یونس آیات ۶۲ و ۶۴ اشاره لطیفی به این معنا می‌بینیم، آنجا که می‌فرماید: «أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ - لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ»: «آگاه باشید! (دوستان و) اولیای خدا، نه ترسی بر آنها است و نه اندوهگین می‌شوند. - شادمانی (حقیقی) در زندگی دنیا و در آخرت تنها برای آنها است.»

آری آنها کسانی هستند که به خدا دل بسته‌اند و به آن اقیانوس بزرگ جهان هستی پیوسته، و زندگی دنیا را گذرگاهی برای زندگی جاویدان جهان آخرت می‌دانند، و به این جهت نه احساس تنهایی دارند، و نه احساس پوچی در زندگی. با این سخن به آثار گوناگون ایمان به رستاخیز در زندگی فردی و اجتماعی، مادی و معنوی انسان پایان می‌دهیم، هرچند بحث‌های ناگفته هنوز در اینجا بسیار است.

---

۱. معاد از نظر روح و جسم، جلد ۱، صفحه ۴۴.





# دروازهٔ عالم بقاء

۱. مرگ

۲. برزخ

## مرگ دروازهٔ عالم بقاء

### اشاره:

گرچه نام مرگ برای بسیاری هول‌انگیز و وحشتناک است، ولی در جهان بینی اسلامی این موضوع چهره دیگری دارد، چرا که مرگ گذرگاهی است به جهان دیگر، و در حقیقت یک تولد ثانوی محسوب می‌شود.

نوزاد به هنگام تولد سخت گریه می‌کند؛ شاید گمان می‌کند دارد از بین می‌رود و نابود می‌گردد در حالی که وارد جهانی بسیار وسیع‌تر از شکم مادر می‌شود.

در عین حال گذشتن از این دروازه برای همه خوشایند نیست؛ تنها برای کسانی خوشایند است که زاد و توشه کافی همراه خود برای این سفر بزرگ فراهم کرده باشند، و به همین دلیل اگر بدکاران و مجرمان - حتی با اعتقاد به زندگی پس از مرگ - از آن وحشت کنند عجب نیست.

چنین نگرشی دربارهٔ مرگ از یک سو به انسان قدرت جهاد و ایثار و فداکاری می‌دهد، و ترس از مرگ او را به ذلت و زبونی و خواری نمی‌کشاند و از سوی دیگر هشدار است به انسان‌ها در برابر گناهان و وسیلهٔ مؤثرتری است برای تربیت آنها.

قرآن مجید روی این مسأله زیاد تکیه کرده و با تعبیرات مختلفی این رویداد مهم را که به هر حال برای تمامی افراد بدون استثناء رخ می‌دهد حقیقت آن را شکافته و گفتنی‌ها را پیرامون آن گفته است.

با این اشاره به مرحله نخست یعنی مرحله مرگ توجه می‌کنیم و به آیات پرمعنای زیر گوش جان فرا می‌دهیم. (توجه داشته باشید هر آیه ناظر به یکی از ابعاد این موضوع است.)

۱. «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّقُونَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»<sup>(۱)</sup>.
۲. «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ»<sup>(۲)</sup>.
۳. «قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ»<sup>(۳)</sup>.
۴. «الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنفُسِهِمْ فَأَلْقَوْا السَّلَامَ مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِنْ سُوءٍ بَلَىٰ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»<sup>(۴)</sup>.
۵. «الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»<sup>(۵)</sup>.
۶. «قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِن زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِن دُونِ النَّاسِ

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۸۵.

۲. سوره زمر، آیه ۴۲.

۳. سوره سجده، آیه ۱۱.

۴. سوره نحل، آیه ۲۸.

۵. سوره نحل، آیه ۳۲.

فَتَمَتُّوا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ - وَلَا يَتَمَنَّوْنَهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيهِمْ  
وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ»<sup>(۱)</sup>

۷. «تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ - الَّذِي خَلَقَ

الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْعَفُورُ»<sup>(۲)</sup>

۸. «وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ»<sup>(۳)</sup>

۹. «كَلَّا إِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِيَ - وَقِيلَ مَنْ رَاقٍ - وَظَنَّ أَنَّهُ الْفِرَاقُ -

وَأُتِفَّتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ - إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ»<sup>(۴)</sup>

۱۰. «حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ - لَعَلِّي أَعْمَلُ

صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا»<sup>(۵)</sup>

#### ترجمه:

۱. «هر انسانی مرگ را می‌چشد؛ و شما پاداش خود را بطور کامل در روز

قیامت خواهید گرفت.»

۲. «خداوند ارواح را به هنگام مرگ قبض می‌کند، و روح کسانی را که

نمرده‌اند نیز به هنگام خواب می‌گیرد؛ سپس ارواح کسانی که فرمان

مرگشان را صادر کرده نگه می‌دارد و ارواح دیگری را (که باید زنده

بمانند) باز می‌گرداند تا سر آمدی معین.»

۱. سوره جمعه، آیات ۶ - ۷.

۲. سوره ملک، آیات ۱ - ۲.

۳. سوره ق، آیه ۱۹.

۴. سوره قیامت، آیات ۲۶ - ۳۰.

۵. سوره مؤمنون، آیات ۹۹ - ۱۰۰.

۳. «بگو: "فرشته مرگ که بر شما مأمور شده، (روح) شما را می‌گیرد؛ سپس به سوی پروردگارتان بازگردانده می‌شوید.»

۴. «همان کسانی که فرشتگان (مرگ) جانشان را می‌گیرند در حالی که به خود ظلم کرده بودند! در این موقع آنها (به ظاهر) تسلیم می‌شوند (و بدروغ می‌گویند): ما کار بدی انجام نمی‌دادیم! (به آنها گفته می‌شود): آری، خداوند به آنچه انجام می‌دادید عالم است.»

۵. «همان کسانی که فرشتگان (مرگ) جانشان را می‌گیرند در حالی که پاك و پاکیزه‌اند؛ به آنها می‌گویند: "سلام بر شما! به پاداش آنچه انجام می‌دادید، وارد بهشت شوید!"»

۶. «بگو: "ای یهودیان! اگر گمان می‌کنید که (فقط) شما دوستان خدایید نه سایر مردم، پس اگر راست می‌گویید آرزوی مرگ کنید (تا به لقای محبوبتان برسید)!" - ولی آنان بخاطر اعمالی که از پیش فرستاده‌اند، هرگز آرزوی مرگ نمی‌کنند؛ و خداوند ستمگران را بخوبی می‌شناسد.»

۷. «پر برکت و زوال ناپذیر است کسی که حاکمیت و مالکیت (جهان هستی) به دست او است، و او بر هر چیز توانا است. - آن کس که مرگ و حیات را آفرید تا شما را بیازماید که کدام يك از شما بهتر عمل می‌کنید، و او توانا و آمرزنده است.»

۸. «و سرانجام، سكرات مرگ حقیقت را (پیش چشم او) می‌آورد (و گفته می‌شود): این همان چیزی است که تو از آن می‌گریختی!»

۹. «هرگز چنین نیست تا موقعی که جان به گلوگاهش رسد، - و گفته شود:

“آیا کسی هست که نجات دهد؟! - او به جدایی از دنیا یقین پیدا می‌کند، -  
و ساق پاها به هم می‌پیچد! - در آن روز مسیر همه به سوی پروردگارت  
خواهد بود.»

۱۰. «آنها همچنان به راه غلط خود ادامه می‌دهند) تا زمانی که مرگ  
یکی از آنان فرا رسد، می‌گوید: “پروردگارا! مرا باز گردانید؛ - شاید در برابر  
آنچه ترك کردم (و کوتاهی نمودم) عمل صالحی انجام دهم.” (ولی به او  
می‌گویند:) چنین نیست! این سخنی است که او به زبان می‌گوید (و اگر  
باز گردد، همان راه را ادامه می‌دهد).»

۴۰۳

## تفسیر و جمع‌بندی

### ۱. مرگ یک قانون عمومی است

نخستین آیه سخن از عمومیت قانون مرگ می‌گوید؛ سرنوشتی که برای همه  
انسان‌ها، همه موجودات زنده، بلکه حتی برای موجودات غیر زنده حتمی است؛  
می‌فرماید: «هر انسانی مرگ را می‌چشد»: ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ﴾.

این تعبیر در سه آیه از قرآن مجید آمده است<sup>(۱)</sup> و تکرار آن اشاره‌ای است به  
قطعیت بودن مرگ، و ضمناً هشدار می‌دهد که همه انسان‌ها که از این سرنوشت  
قطعیت غافل نشوند.

از آنجا که مرگ در نتیجه‌ای است به سوی عالم بقا، بلافاصله بعد از آن

---

۱. سوره آل‌عمران، آیه ۱۸۵ - سوره انبیاء، آیه ۳۵ و سوره عنکبوت، آیه ۵۷.

می‌افزاید: «و شما پاداش خود را بطور کامل در روز قیامت خواهید گرفت.»:  
﴿وَأَنَّمَا تُوفَّقُونَ لِأَجْرِكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾.

اشاره به این‌که دنیا جای عمل است نه حساب و جزا، و آخرت جای حساب و جزا است نه عمل، هرچند در دنیا و عالم برزخ اجر و پاداش‌های محدودی وجود دارد، ولی مسلماً اجر و پاداش کامل تنها در سرای آخرت است.

این احتمال نیز وجود دارد که تعبیر فوق اشاره به این باشد که در قیامت تنها وسیله نجات آدمی اعمال پاک است، وگرنه مال و جاه و مقام و فرزند و عشیره و قبیله، گره‌ای از کار کسی نمی‌گشایند، شبیه «يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ - إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ»: «در آن روز که مال و فرزندان سودی نمی‌بخشد، - مگر کسی که با قلب سلیم به پیشگاه خدا آید.»<sup>(۱)</sup>

ولی تفسیر اول مناسب‌تر به نظر می‌رسد و بسیاری از مفسران آن را برگزیده‌اند.

اصولاً انسان در هر چیز شک و تردید کند، در هر امر نمی‌تواند شک و تردید داشته باشد. تمام اهل آسمان‌ها و زمین می‌میرند، و همه موجودات زنده در کام مر فرو می‌روند، همه بدون استثناء اجل و سرآمدی دارند که لحظه‌ای در آن تأخیری نیست، و آنچه مردم دربارهٔ یکدیگر یا زعمای خود، دعای خلود و جاودانگی دارند تعارف‌های بی‌محتوایی بیش نیست؛ کدام خلود؟ و کدام جاودانگی؟ در حالی که همه انبیاء و اولیاء این راه را پیمودند؛ و همگی بدون استثناء از این گذرگاه گذشتند.



ضمناً از این آیه استفاده می‌شود که اولاً روح آدمی با مر او نمی‌میرد، چرا که می‌فرماید هر نفسی مر را می‌چشد؛ و معنای چشیدن این است که روح باقی است و مر را درک می‌کند، و ثانیاً از آن استفاده می‌شود که روح غیر از بدن است، چرا که با مر آن باقی است.

در حدیثی آمده است که وقتی آیه شریفه ﴿كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ﴾: «همه کسانی که روی آن (زمین) هستند فانی می‌شوند»<sup>(۱)</sup> نازل شد؛ ملائکه گفتند: «مَاتَ أَهْلُ الْأَرْضِ»: «فرمان مر اهل زمین صادر شد!» و هنگامی که آیه ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ﴾<sup>(۲)</sup> نازل گشت، فرشتگان گفتند: «فرمان مر ما نیز صادر شد!»<sup>(۳)</sup>

درست است که واژه «نفس» گاهی بر خداوند نیز اطلاق شده است؛ مانند سخن عیسی عليه السلام در برابر خداوند، ﴿وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ﴾<sup>(۴)</sup> ولی واضح است که در آیه مورد بحث، تعبیر «كُلُّ نَفْسٍ» اشاره به مخلوقات است نه خالق.

## ۲. حقیقت مرگ

در حالی که بسیاری مر را به عنوان فنا و نیستی و پایان یافتن همه چیز می‌پندارند، و به همین دلیل از آن سخت بیمناک‌اند در وحشت‌اند؛ قرآن مجید حقیقت آن را به عنوان «تَوْفَى» (قبض کردن و دریافت داشتن روح انسان به وسیله ذات پاک پروردگار؛ یا به تعبیر دیگر انتقال از عالمی حقیر و کوچک به

۱. سوره رحمن، آیه ۲۶.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۸۵.

۳. تفسیر کبیر، جلد ۹، صفحه ۱۲۵.

۴. سوره مائده، آیه ۱۱۶.

جهانی بزر و والا) تفسیر کرده است. در دومین آیه می فرماید: «خداوند ارواح

را به هنگام مر قبض می کند»: «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا»<sup>(۱)</sup>.

سپس برای این که نمونه ای از مر را در زندگی این جهان ارائه دهد؛ می افزاید: «و روح کسانی را که نمرده اند نیز به هنگام خواب می گیرد»: «وَأَلَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا».

«سپس ارواح کسانی که فرمان مرگشان را صادر کرده نگه می دارد و ارواح دیگری را (که باید زنده بمانند) باز می گرداند تا سر آمدی معین»: «فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى».

«در این امر نشانه های روشنی است برای کسانی که می اندیشند»: «إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ».

هدف قرآن بیان این حقیقت است که همان گونه که در عالم خواب روح انسان نابود نمی شود؛ بلکه موقتاً رابطه آن با بدن ضعیف می گردد، و به همین دلیل می تواند در عوالمی سیر کند، همین طور با مردن نیز فنائی در کار نیست؛ بلکه آزاد شدن روح و سیر در عوالم بزر دیگر است.

«یتوفی» از ماده «وفی» در اصل به معنای کمال است، و لذا درهم وافی به معنای درهم کامل است. (کامل از نظر وزن و از نظر مقدار نقره) و به این ترتیب «توفی» به معنای دریافت کامل است؛ و با توجه به این که گیرنده و دریافت کننده خدا است مفهوم این جمله گام نهادن انسان بعد از مر به جهانی بالاتر و والاتر است.

---

۱. ضمیر در «موتها» گرچه ظاهراً به «انفس» برمی گردد ولی در اشاره به ابدان و اجساد انسانها است زیرا بدن می میرد نه روح؛ همچنین ضمیر در «منامها».

این دیدگاه دربارهٔ مر ، بسیاری از مفاهیم و محاسبات را دگرگون می‌سازد، و همین است که آن را به عنوان دریچه‌ای به سوی عالم بقا معرفی می‌کند.

این نکته نیز قابل توجه است که آیه فوق با هماهنگی شمردن خواب و مر به همهٔ انسان‌ها هشدار می‌دهد چگونه از مر غافل می‌شوید در حالی که برادر مر در هر شبانه‌روز به سراغ شما می‌آید و آن را به خوبی لمس می‌کنید!

در حال خواب از این جهان بیگانه می‌شوید و از تمام زندگی و مقام و هستی خود موقتاً جدا می‌گردید، مر نیز یک خواب جاودانی است، و خواب یک مر موقت، و شاید جملهٔ آخر آیه «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ». اشاره به تمام این جهات باشد.

۴۰۰۳

### ۳. فرشتگان قبض ارواح

گرچه در آیه گذشته قبض ارواح به خدا نسبت داده شده بود ولی از آیات دیگر قرآن استفاده می‌شود که این کار به وسیلهٔ فرشتگان صورت می‌گیرد. در سؤمین آیه مورد بحث آمده است که به پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دستور می‌دهد در مقابل انکار معاد از سوی مشرکان «بگو: "فرشته مر که بر شما مأمور شده، (روح) شما را می‌گیرد؛ سپس به سوی پروردگارتان باز گردانده می‌شوید":» ﴿قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ﴾.

قابل توجه این‌که در اینجا سخن از فرشتهٔ مر در میان است؛ فرشته‌ای که برای این کار مأموریت دارد، در حالی که در آیات قبل، قبض کنندهٔ ارواح، خدا

معرفی شده و در آیه ۴۲ سوره زمر، مجموعه‌ای از فرشتگان: ﴿الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ﴾. و در آیه ۶۱ سوره انعام رسولان الهی: ﴿تَوَفَّاهُ رُسُلُنَا﴾

کمی دقت در آیات فوق، نشان می‌دهد که هیچ‌گونه تضادی در میان آنها نیست؛ زیرا قبض‌کننده اصلی ذات پاک خدا است، و سپس در عالم اسباب فرشته بزرگ (عزرائیل) مجری این فرمان است، و او نیز به وسیله گروهی از فرشتگان و رسولان الهی که اشاره به همان فرشتگان است، این مأموریت را انجام می‌دهد.

اصولاً حوادث مهم این جهان به وسیله فرشتگان صورت می‌گیرد که همه سر بر فرمان خدایند، و مجری فرمان اویند، و مر که یکی از حوادث مهم این جهان است، از این قانون مستثنی نیست.

جمله: ﴿ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ﴾: «سپس به سوی پروردگارتان بازگردانده می‌شوید» اشاره به این است که مر مقدمه‌ای است برای بازگشت به سوی حق در این سیر صعودی، همان‌گونه که تولد دریچه‌ای است به سوی عالم فنا و سیر نزولی روح انسان، و تعبیر به «ثُمَّ» ممکن است اشاره‌ای به وجود برزخ باشد.

۸۵۷۳

#### ۴ و ۵. حال مؤمنان و ظالمان در لحظه مرگ

مؤمنان و ظالمان، نیکوکاران و بدکاران از همان لحظه مرگ از هم جدا می‌شوند و حالات متفاوتی دارند. یا به تعبیر دیگر نتایج اعمال و عقائدشان از همان لحظه کم‌کم ظاهر و آشکار می‌گردد. در آیه چهارم و پنجم اشاره پرمعنایی

به همین حقیقت است.

نخست می‌فرماید: «همان کسانی که فرشتگان (مر) جانشان را می‌گیرند در حالی که به خود ظلم کرده بودند! در این موقع آنها (به ظاهر) تسلیم می‌شوند (و بدروغ می‌گویند): ما کار بدی انجام نمی‌دادیم!»: ﴿الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ فَأَلْقَوْا السَّلَامَ مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِنْ سُوءٍ﴾.

این سخن نشان می‌دهد که آنها تسلیم کامل نشده‌اند، و نمی‌دانند این انکار در برابر خداوند عالم الغیب و گواهان از ملائکه بیهوده است. لذا در پایان آیه می‌افزاید: «(به آنها گفته می‌شود): آری، خداوند به آنچه انجام می‌دادید عالم است.»: ﴿بَلَىٰ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾.

سپس به آنها دستور داده می‌شود: «اکنون از درهای جهنم وارد شوید در حالی که جاودانه در آن خواهید بود.»: ﴿فَادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا﴾.

از آنچه گفته شد روشن می‌شود که اظهار تسلیم در اینجا به معنای اظهار توحید و تسلیم شدن در برابر حق است (همان‌گونه که جمعی از مفسران گفته‌اند). ولی از آنجا که هنوز حال و هوای دنیا در سر آنها است، و به قوانین حاکم بر مراحل بعد از مرگ آشنا نشده‌اند سوابق سوء خود را انکار می‌کنند، و در مقام دروغ و فریب برمی‌آیند، اما به زودی متوجه می‌شوند که آنجا جای خلاف‌گویی نیست!

در این‌که منظور از «جهنم» در اینجا، جهنم عالم برزخ است یا قیامت؟ دو احتمال داده‌اند. آنچه مناسب لحظات مرگ است، دخول در جهنم برزخی است، در حالی که تعبیر به خلود و جاودانگی قرینه‌ای بر جهنم قیامت است. مگر این‌که

گفته شود در عالم برزخ وارد ابواب و درهای جهنم می‌شوند نه خود جهنم، و خلود توصیفی است برای کافران به هنگام ورود در دوزخ، نه در ابواب دوزخ. جمله: ﴿بَلَىٰ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ به نظر می‌رسد که از سخنان فرشتگان مر باشد که به آنها هشدار می‌دهند که بیهوده در مقام انکار برنیائید چرا که علم بی‌پایان خدا پرده از اعمالتان بر می‌دارد.

به هر حال آیه فوق شبیه مضمونی است که در آیه ۲۷ سوره محمد ﷺ آمده است؛ می‌فرماید: «حَالِ أَنَّهُمْ چگونه خواهد بود هنگامی که فرشتگان (مر) بر صورت و پشت آنان می‌زنند و جانشان را می‌گیرند؟!»: ﴿فَكَيْفَ إِذَا تَوَفَّيْتَهُمُ الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ﴾.

آری، ملائکه با سیلی و مشت بر صورت و پشتشان، از آنها استقبال می‌کنند؛ و شاید اعترافشان به توحید و سخنان حق به خاطر مشاهده همین صحنه است، نه از روی اخلاص.

در مقابل آنها فرشتگان رحمت‌اند که برای قبض ارواح مؤمنان می‌آیند چنان‌که در پنجمین آیه می‌خوانیم: «همان کسانی که فرشتگان (مر) جانشان را می‌گیرند در حالی که پاک و پاکیزه‌اند؛ به آنها می‌گویند: سلام "بر شما! به پاداش آنچه انجام می‌دادید، وارد بهشت شوید"»: ﴿الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ﴾.

در واقع پاداش پاکی و تقوا چیزی جز این نیست که فرشتگان الهی با سلام و درود از آنها استقبال کنند و از آنها به بهشت دعوت نمایند، دعوتی آمیخته با لطف و محبت و احترام!

در اینجا نیز ممکن است بهشت اشاره به بهشت برزخ باشد یا بهشت قیامت که بهشت برزخی درهای آن محسوب می‌شود. به هر حال این یکی از ابعاد مر است که کیفیت آن نسبت به صالحان و بدکاران کاملاً متفاوت می‌باشد.

۸۵۰۳

## ۶. دلیل ترس از مرگ

چهره مر معمولاً برای افراد وحشتناک است و دلیل آن اجمالاً یکی از دو چیز است: یا مر را پایان همه چیز، و مرادف معنای فنا دانستند، و یا علت ترس آلودگی به گناهان و دلبستگی به دنیا است. اما کسی که مر را تولد جدید و سرآغازی برای انتقال به جهانی وسیع‌تر و زندگی والاتر می‌داند و کوله‌باری بزر از اعمال صالح برای این سفر فراهم کرده و دلبستگی خاصی به دنیا ندارد برای چه از مر بترسد؟

در ششمین آیه اشاره ظریفی به این موضوع نموده؛ می‌فرماید: «بگو: ای یهودیان! اگر گمان می‌کنید که (فقط) شما دوستان خدا هستید نه سایر مردم، پس اگر راست می‌گویید آرزوی مر کنید (تا به لقای محبوبتان برسید)!» - ولی آنان بخاطر اعمالی که از پیش فرستاده اند، هرگز آرزوی مر نمی‌کنند؛ و خداوند ستمگران را بخوبی می‌شناسد: «قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِن زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِن دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ - وَلَا يَتَمَنَّوْنَهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمْتُمْ عَلَيْهِمُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ».

سپس می‌افزاید: «ولی آنان بخاطر اعمالی که از پیش فرستاده‌اند، هرگز آرزوی مر نمی‌کنند؛ و خداوند ستمگران را بخوبی می‌شناسد»: «وَلَا يَتَمَنَّوْنَهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيَهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ».

قابل توجه این‌که مخاطب در این آیه، یهود هستند و این ظاهراً به خاطر دو نکته است:

نخست این‌که یهود همیشه (و حتی امروز) خود را نسل برگزیده خداوند می‌پنداشتند، و برای خود یک سلسله امتیازات خیالی و پنداری نسبت به دیگران قائل بودند، گاه خود را فرزندان خدا می‌شمردند! و گاه اولیاء و دوستان خاص او<sup>(۱)</sup>، و گاه می‌گفتند: آتش دوزخ هرگز دامن ما را فرو نمی‌گیرد هرچند گناهکار باشیم مگر چند روز محدود!<sup>(۲)</sup>

قرآن به آنها می‌گوید: اگر در این اعتقاد خود صادق هستید چرا این همه از مر وحشت دارید؟ مگر دوست از بقای دوست خود می‌ترسد؟ و مگر انتقال از زندان به یک باغ خرم و سرسبز وحشتناک است؟!

شبهه همین معنا در آیه ۹۴ سوره بقره آمده است: «قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمْ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»: «بگو: اگر (آن چنان که مدعی هستید) سرای آخرت در نزد خدا، مخصوص شما است نه سایر مردم، پس آرزوی مر کنید اگر راست می‌گویید»

دیگر این‌که آنها مردم دنیاپرست و دلبسته عالم ماده بودند. به علاوه دامانشان با گناهان زیاد و خون‌های بی‌گناهان آلوده بود، به همین دلیل شدیداً از مر

۱. «وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ» (سوره مائده، آیه ۱۸).

۲. «وَقَالُوا لَنْ تَمْسُقَنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً» (سوره بقره، آیه ۸۰).



هراسان بودند.

لذا قرآن در آیه ۹۶ بقره می‌گوید: «وَلْتَجِدْنَهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاةٍ» (و آنان نه تنها آرزوی مر نمی‌کنند، بلکه) آنها را حریص‌ترین مردم - حتی حریص‌تر از مشرکان - بر زندگی (این دنیا، و اندوختن ثروت) خواهی یافت». در آیه ۹۵ همین سوره می‌گوید: «وَلَنْ يَتَمَنَّوهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ» (ولی آنها، بخاطر اعمال بدی که پیش از خود فرستاده‌اند هرگز آرزوی مر نخواهند کرد).

به این ترتیب قرآن مجید هم علل ترس از مر را به روشنی بیان کرده است، و هم طرق نجات از این ترس و وحشت عمومی را. بعضی از مفسران، آیه فوق درباره یهود را نوعی مباحله دانسته‌اند که یکی از طرق مبارزه با مدعیان دروغین است؛ و آن این‌که برای اثبات صدق مدّعی خود از پیشگاه خدا تقاضا کنند که اگر دروغگو هستند رسوا شوند. (و اگر شرایط مباحله در آن جمع باشد اثر می‌کند).

شاهد این سخن آن‌که در روایات آمده است: اگر این مدّعیان دروغین یعنی یهود در برابر پیامبر ﷺ تمنّای مر می‌کردند بلافاصله همان‌جا آب دهانشان گلوگیرشان می‌شد و می‌مردند! «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا يَقُولُهَا أَحَدٌ مِنْكُمْ إِلَّا غُصَّ بِرِيْقِهِ» (۱).

## ۷. فلسفه مرگ و حیات

زندگی انسان به هر حال محدود است، و هر حیاتی با مرگ همراه خواهد شد. در اینجا نخستین سؤالی که پیش می‌آید این است که هدف از این حیات و مرگ چیست؟ قرآن مجید در هفتمین آیه مورد بحث به این مطلب پرداخته، چنین می‌گوید: «پر برکت و زوال ناپذیر است کسی که حاکمیت و مالکیت (جهان هستی) به دست او است، و او بر هر چیز توانا است. - آن کس که مرگ و حیات را آفرید تا شما را بیازماید که کدام یک از شما بهتر عمل می‌کنید، و او توانا و آمرزنده است.»: ﴿تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ - الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيُبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ﴾.

در اینجا نخست آفرینش مرگ و حیات را به عنوان نشانه‌ای از قدرت بی‌پایانش معرفی می‌کند؛ سپس می‌فرماید: هدف از این آفرینش آزمایش حُسن عمل است، آزمایشی که به معنای پرورش انسان‌ها و هدایت آنها به سوی مسیر قرب پروردگار است.

از این آیه چند امر استفاده می‌شود:

اولاً: مرگ و حیات هر دو مخلوق‌اند، لذا اگر مرگ به معنای فنا و نیستی مطلق بود مخلوق بودن آن معنا نداشت، این به خاطر آن است که مرگ انتقالی است از جهانی به جهان دیگر، و لذا یک امر وجودی است و قابل آفرینش.

ثانیاً: مرگ قبل از حیات ذکر شده است یا به خاطر این که اشاره به مرگ دنیا و حیات جهان آخرت است، یا این که مرگ اشاره به مرحله خاک بودن انسان و حیات آفرینش از خاک است، و یا هر دو.

ثالثاً: دنیا به عنوان یک میدان آزمایش معرفی شده، میدانی برای آزمایش بهترین افراد از نظر عمل، و طبعاً کارت قبولی و نتیجه این آزمون در سرای دیگر آشکار می‌شود.

رابعاً: معیار ارزش انسان در پیشگاه خدا حسن عمل او است. بدیهی است اعمال نیکو از عقائد پاک، و قلب مؤمن، و نیت خالص، سرچشمه می‌گیرد؛ چرا که همیشه عمل بازتابی است از این امور.

شاید به همین دلیل در حدیثی از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌خوانیم که در تفسیر جمله «أَحْسَنُ عَمَلًا» فرمود: «أَتَمُّكُمْ عَقْلاً وَ أَشَدُّ لَهَّ خَوْفًا وَ أَحْسَنُكُمْ فِيمَا أَمَرَ اللهُ بِهِ وَ نَهَى عَنْهُ نَظْرًا، وَ إِن كَانُ أَقْلُكُمْ تَطَوُّعًا»: (منظور این است که کدامیک از شما از نظر عقل و خرد کامل‌تر، و از جهت خدا ترسی قوی‌تر و دارای آگاهی فزون‌تر نسبت به اوامر و نواهی الهی هستید؛ هر چند اعمال مستحب شما کمتر باشد!)<sup>(۱)</sup> از اینجا روشن می‌شود تفسیرهای مختلفی که برای «أَحْسَنُ عَمَلًا» ذکر کرده‌اند مانند: اعمال خالص‌تر، عقل بیشتر، زهد فزون‌تر، یاد مر کردن و بیشتر آماده این سفر شدن، همه با یکدیگر ارتباط دارد، و تفسیرهای مختلفی محسوب نمی‌شود، چرا که همه شاخ و بر و ریشه و ساقه و میوه یک شجره است.

خامساً: ارزش واقعی از آن کیفیت عمل است نه کمیت و حجم آن، و چه بسا عمل کوچکی با کیفیت بالا از نظر خلوص و ایمان و معرفت، بر اعمال کثیر و فراوان، برتری داشته باشد، و لذا در حدیثی از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام آمده است که فرمود: «لَيْسَ يَعْنَى أَكْثَرُ عَمَلًا وَلَكِنْ أَصْوَبُكُمْ عَمَلًا»: (هدف این نیست کدام یک

بیشتر عمل می‌کنید؛ بلکه منظور این است کدام یک صحیح‌تر و خالص‌تر عمل می‌نمایید.»<sup>(۱)</sup>

سادساً: افعال الهی دارای هدف و به اصطلاح مُعَلَّل بالاغراض است، برخلاف گفته ناآگاهان و بی‌خبرانی که افعال خدا را بی‌هدف معرفی کرده‌اند. سابعاً: از آنجا که در این میدان آزمایش عظیم ممکن است انسان احساس تنهایی و ناتوانی کند، و یا بر اثر لغزش‌ها مأیوس گردد، در پایان آیه با توصیف خداوند به عزیز و غفور به این نگرانی‌ها پایان می‌دهد، و به انسان می‌گوید: تنها نیستی، از عظمت آزمایش مترس، دل بر خدای بسپار، و اگر لغزشی از تو سر زد دست به دامن عفو و غفرانش بزن.

۸۰۰۸

## ۸ و ۹. مقدمات و سكرات مرگ

از آیات قرآن استفاده می‌شود که مرگ همراه شدائد و وحشت گیج‌کننده‌ای است و به همین دلیل در هشتمین آیه مورد بحث، می‌فرماید: «و سرانجام، سكرات مرگ حقیقت را (پیش چشم او) می‌آورد»: «وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ». <sup>(۱)</sup>

در این هنگام به انسان گفته می‌شود: «این همان چیزی است که تو از آن می‌گریختی!»: «ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ».

«سَكْرَةُ»، از ماده «سُكِرَ» به گفته ارباب لغت، حالتی است که میان انسان و

۱. اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۱۶ (باب الاخلاص)، حدیث ۴.

عقل او ایجاد می‌شود، و غالباً در مورد شراب به کار می‌رود، هرچند گاهی در مورد حالتی که از شدت غضب یا عشق آتشین و سوزان دست می‌دهد، نیز گفته می‌شود.

ولی در مقایسه اللغه آمده است که اصل این ماده به معنای حیرت است. بعضی نیز آن را به معنای شدت تفسیر کرده‌اند، و ظاهر این است که همه آنها ناظر به یک معنا، با تعبیرات مختلف است.

پیدایش حالتی شبیه مستی در لحظه مرگ، یا به خاطر طبیعت آن است که انتقال از جهانی به جهان ناشناخته دیگری می‌باشد، درست همچون حالت هیجانی که نوزادان را به هنگام انتقال از عالم جنین به عالم دنیا دست می‌دهد. یا به خاطر مشاهده اوضاع و شرایط بعد از مرگ، و قرار گرفتن در برابر نتیجه اعمال و ترس از سرنوشت نهایی است؛ و یا به خاطر جدایی از دنیا و افراد و کسان و اشیاء مورد علاقه او.

از روایات استفاده می‌شود که حتی انبیاء و مردان خدا که نه دلبستگی به دنیا داشتند، و نه وحشتی از آینده، و به همین دلیل از آرامش خاصی در این لحظه برخوردار بودند از مشکلات و شدائد این لحظه انتقالی بی‌نصیب نبودند؛ چنانکه در حالات پیامبر ﷺ می‌خوانیم که در واپسین لحظات عمر مبارکش دست در ظرف آبی می‌کرد و به صورت می‌کشید و «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» می‌گفت، و می‌فرمود: «إِنَّ لِلْمَوْتِ سَكَرَاتٍ»: «مرگ سکر است و شدائدی دارد.»<sup>(۱)</sup>

از امام علی علیه السلام نیز نقل شده که فرمود: «إِنَّ لِلْمَوْتِ عَمْرَاتٍ هِيَ أَفْظَعُ أَنْ

تَسْتَعْرِقُ بِصِفَةٍ أَوْ تَعْتَدِلَ عَلَىٰ عُقُولِ أَهْلِ الدُّنْيَا: «مر شدائد و سختی‌هایی دارد، شدیدتر از آنچه در وصف بگنجد، یا با معیار عقل مردم دنیا سنجیده شود»<sup>(۱)</sup> «عَمْرَةَ» اشاره به شدائد و سختی‌هایی است که وجود انسان را فرا می‌گیرد.

گاه سكرات مر با امور دیگری همراه می‌شود که شدت آن را مضاعف می‌کند همان‌گونه که در کلام امیرمؤمنان علی علیه السلام آمده است: «اجْتَمَعَتْ عَلَيْهِمْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ، وَ حَسْرَةُ الْفُوتِ»: «سکرات مر و حسرت و اندوه از دست دادن آنچه را داشتند بر آنها هجوم می‌آورد.»<sup>(۲)</sup>

اینها همه از یک‌سو، از سوی دیگر این نکته نیز از آیات استفاده می‌شود که جدایی روح از بدن به طور تدریجی صورت می‌گیرد، و این خود مزید بر وحشت است که اگر ناگهانی و در یک لحظه بود تحملش آسان‌تر بود.

چنانکه در نهمین آیه مورد بحث می‌خوانیم: «هرگز چنین نیست تا موقعی که جان به گلوگاهش رسد، - و گفته شود: "آیا کسی هست که نجات دهد؟!":» ﴿كَلَّا إِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِيَ - وَقِيلَ مَنْ رَاقٍ﴾.

«او به جدایی از دنیا یقین پیدا می‌کند، - و ساق پاها به هم می‌پیچد!»: ﴿وَوَظَنَ أَنَّهُ الْفِرَاقُ - وَالتَّمَّتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ﴾.

همین معنا در سوره واقعه آیه ۸۳ به تعبیر دیگری منعکس شده است؛ می‌فرماید: «پس چرا هنگامی که جان به گلوگاه می‌رسد (توانایی بازگرداندن آن را ندارید)؟!»: ﴿فَلَوْلَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُقُومَ﴾.

«و شما در این حال نظاره می‌کنید (و کاری از دستتان ساخته نیست)»: ﴿وَأَنْتُمْ

۱. غرر الحکم.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۰۹.

حِينَئِذٍ تَنْظُرُونَ»:

«تَرَاقِي» جمع «تَرْقُوه» به معنای استخوان‌هایی است که اطراف گلو را فرا گرفته، و رسیدن جان به گلوگاه کنایه از آخرین لحظات عمر است در این حال به نظر می‌رسد که جان از تن انسان بیرون می‌رود، و اعضائی که از مغز و قلب دورترند زودتر از کار می‌افتند.

جمله «و ساق پاها به هم می‌پیچد!»: «وَأَلْتَمَّتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ» ممکن است اشاره به همین باشد (در تفسیر مجمع‌البیان از کار افتادن پاها یکی از تفسیرهای آیه شمرده شده).

ضمناً رسیدن جان به حلقوم نیز تعبیر دیگری از همین معنا است. البته هنگامی که جان به گلوگاه برسد دستگاه تنفس از کار می‌افتد، و با از کار افتادن دستگاه تنفس کمبود اکسیژن، سبب خفگی و از کار افتادن مغز می‌شود.

در این هنگام حاضران جزع و فزع و بیتابی می‌کنند، و برای بازگرداندن او تلاش‌های بیهوده‌ای به کار می‌برند، ولی کاری از دست کسی ساخته نیست. چیزی نمی‌گذرد که انسان محتضر برای همیشه از این دنیا جدا می‌شود، و جسم بی‌جان در گوشه‌ای قرار می‌گیرد، گویی هرگز اهل این دنیا نبوده است!

عجب این‌که طی این مراحل که گاه طولانی، و گاه با سرعت طی می‌شود، برای همه وجود دارد، پادشاهان و جبّاران ستمگر می‌میرند؛ همان‌گونه که مستضعفان و مظلومان می‌میرند، بلکه لحظه جان دادن آنها دردناک‌تر است، چرا که جدا شدن از اموال و مقاماتی که یک عمر برای آن تلاش کردند و چشم پوشیدن از آنها برای این دلبستگان به دنیای مادی کار آسانی نیست.

## ۱۰. تمنای بازگشت و جبران!

در لحظه مر و جدایی از دنیا هنگامی که چشم برزخی گشوده می‌شود و قسمتی از اسرار پشت پرده غیب بر انسان آشکار می‌گردد و نتیجه اعمال خویش را با چشم می‌بیند؛ دست خود را خالی از حسنات، و پشت خویش را سنگین از بار گناهان مشاهده می‌کند. از گذشته خویش به شدت نادم و پشیمان می‌گردد، و به فکر جبران می‌افتد. در اینجا چنان که در دهمین آیه مورد بحث آمده رو به سوی فرشتگان قبض ارواح کرده و متوسل به درگاه خدا می‌شود؛ صدا می‌زند: «پرورگار! مرا بازگردانید!»: ﴿حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ﴾.

«شاید در برابر آنچه ترك کردم (و کوتاهی نمودم) عمل صالحی انجام دهم»: ﴿لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ﴾.

اما سنت پروردگار چنین اجازه‌ای را به هیچ‌کس نمی‌دهد؛ نه نیکوکاران راه بازگشت و افزایش عمل نیک را دارند، و نه بدکاران راهی به سوی توبه و جبران، لذا به طور قاطع به او پاسخ داده می‌شود: «چنین نیست!»: ﴿كَلَّا﴾.

سپس می‌افزاید: «این سخنی است که او به زبان می‌گوید (و اگر بازگردد، همان راه را ادامه می‌دهد)»: ﴿إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا﴾.

تمام مجرمان و جانیان به هنگامی که گرفتار چنگال مجازات می‌شوند چنین سخنانی بر زبان جاری می‌کنند؛ ولی به محض این‌که امواج بلا فرو بنشینند، غالباً برنامه‌های سابق تکرار می‌شود.



قابل توجه این که مخاطب در «رَبِّ» ذات پاک پروردگار است، ولی در ﴿ارْجِعُونِ﴾: (مرا باز گردانید) ضمیر به صورت جمع آمده است.

مفسران گفته‌اند: این به خاطر احترام و تعظیم نسبت به مقام حق است، و یا واقعاً مخاطب، فرشتگان پروردگارند، که به صورت گروهی برای قبض ارواح می‌آیند.

این معنا نیز ممکن است که نخست دست به دامن لطف پروردگار می‌زند، و سپس روی خود را به فرشتگان کرده و تقاضای بازگشت می‌کند.<sup>(۱)</sup>

شبیبه همین معنا در آیه ۱۰ سوره منافقون نیز آمده است؛ که می‌فرماید: «و از آنچه به شما روزی داده‌ایم انفاق کنید، پیش از آن که مر یکی از شما فرارسد و بگوید: "پروردگارا! چرا مر مرا مدت کمی به تأخیر نینداختی تا (در راه تو) صدقه دهم و از صالحان باشم؟!": ﴿وَأَنْفِقُوا مِنْ مَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَّقَ وَأَكُن مِّنَ الصَّالِحِينَ﴾».

در اینجا در ذیل این آیه نیز به صورت دیگری به آنها پاسخ منفی داده می‌شود؛ می‌فرماید: «خداوند هرگز مر کسی را هنگامی که اجل او فرا رسد به تأخیر نمی‌اندازد، و خداوند به آنچه انجام می‌دهید آگاه است»: ﴿وَلَنْ يُؤَخِّرَ اللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَاءَ أَجَلُهَا وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾».

از آیه ۲۸ سوره انعام نیز استفاده می‌شود که مجرمان همین سخن را در کنار

---

۱. این احتمال نیز در تفسیر المیزان آمده است که ضمیر جمع، اشاره به جمع در فعل باشد نه جمع در فاعل؛ گویی شخص محض می‌خواهد چند بار «ارجع، ارجع» بگوید، و به جای آن «ارجعوا» می‌گوید (المیزان، جلد ۱۵، صفحه ۷۱) ولی مسلماً اگر چنین چیزی در ادبیات عرب جائز باشد بسیار نادر است.

دوزخ می‌گویند، و از آنجا که از موضوع بحث خارج است فعلاً از شرح آن صرف نظر می‌کنیم.

### نتیجه بحث

از مجموع آنچه در آیات و عناوین ده‌گانه بالا آمد نگرشی را که قرآن بر مسأله مر از زوایای مختلف دارد، به خوبی روشن می‌شود.

قابل توجه این‌که قرآن در تمام این موارد روی آثار تربیتی آن تکیه کرده است چرا که قرآن یک کتاب کامل تربیتی است، و به هنگام ذکر اصول و فروع دین و مسائل اجتماعی و تاریخی و غیر آن، همه‌جا ناظر به بعد تربیتی آن است. یعنی واقعیّت‌ها را به وضوح مطرح می‌کند، و از آن برای کنترل نفس سرکش و دعوت به سوی تقوا و پرهیزکاری و پیمودن مسیر قرب خدا با ظرافت و دقت خاصی بهره می‌گیرد، و چه زیبا و جالب است ظرافت‌ها و ریزه‌کاری‌های قرآن در تمام این زمینه‌ها.

### توضیحات

#### ۱. مرگ دریچه‌ای به عالم بقاء

آنچه در عناوین بالا با استناد به آیات قرآنی آمد؛ غالباً از طرق منطقی قابل استدلال است (به استثنای قسمتی که مربوط به عوالم غیبیه است و ما را راهی به سوی آن نیست، و قرآن از روی آن پرده برداشته).

شکی نیست که بینش الهیّین و معتقدین به معاد در مورد مر ، با بینش مادّیین

و منکران معاد، زمین تا آسمان متفاوت است؛ و این دو دیدگاه است که در زندگی فردی و اجتماعی انسان اثر می‌گذارد و روش‌های این دو گروه را با یکدیگر متفاوت می‌سازد.

مادّی‌ها مر را یک عالم ظلمانی و بسیار تاریک، عالمی که همه چیز با آن پایان می‌گیرد، و خاتمۀ همهٔ آرزوها و تلاش‌ها و کوشش‌های انسان است می‌دانند، با این حال جای تعجب نیست که انسان مادّی از بیم مر بر خود بلرزد و اندیشه آن شهد شیرین زندگانی را در کامش تلخ‌تر از زهر کند.

جای تعجب نیست که آنها جز از طریق فشارهای فردی و اجتماعی به ایثار و فداکاری تن در ندهند، چرا که بعد از ایثار چیزی نیست که بتواند جانشین آن شود؛ یا به تعبیر دیگر هدف نهایی ایثار را تشکیل دهد.

جای تعجب نیست که آنها زندگی را پوچ و بی‌معنا بشمرند، چرا که اگر مر پایان همه چیز باشد زندگی این جهان که مجموعه‌ای از کارهای تکراری سطح پایین (خوردن و خوابیدن و درآوردن و مصرف کردن)، هرگز نمی‌تواند به عنوان یک هدف والا روح انسانی را سیراب کند، و لذا گروهی از آنان دست به انتحار می‌زنند، و آن را یک انتخاب صحیح برای پایان دادن به این تکرار مکررات بی‌معنا می‌شمرند! آن را عین عقل و منطق می‌دانند و زنده ماندن را نوعی حماقت و نادانی و ذلّت!

ولی الهیّین و معتقدان به معاد، به مر همانند تولّد جنین از شکم مادر می‌نگرند.

جنین در واقع می‌میرد، یعنی زندگی درون شکم مادر را از دست می‌دهد،

ولی درست در همان حال به جهانی وسیع تر و گسترده تر که در مقایسه با محیط محدود و ظلمانی شکم مادر عالمی است مملو از مواهب و زیبایی ها، گام می نهد.

مر نیز یک تولد ثانوی است، و انسان از طریق مر از محیط محدود زندگی این جهان به عالمی بسیار گسترده تر گام می گذارد.

مسئلاً اگر جنین بداند که بعد از تولد به کجا قدم می نهد، از آغاز برای تولد لحظه شماری می کند؛ هرگز وحشتی از آن به خود راه نمی دهد، هرگز عالم جنین را بی معنا و پوچ نمی شمرد، هرگز از ایثار و فداکاری در این راه مضایقه ای ندارد. کوتاه سخن این که: بینش انسان در مورد مر به عنوان دریچه ای به سوی عالم بقاء تمام زندگی او را به رنگ تازه ای در می آورد، و به آن مفهومی دلپذیر می دهد، و او را از سرگردانی و بدبینی و حیرت و احساس پوچی و بی هدفی که رنج ناشی از آن بسیار جانکاه است رهایی می بخشد.

## ۲. چرا از مرگ بترسیم؟!

از آنچه قبلاً گفته شد به خوبی روشن می شود که ترس از مر برای انسان های معتقد به معاد مفهومی ندارد؛ مگر آن گروه که دارای پرونده ای سیاه و تاریک اند، و از مجازات های الهی در سرای دیگر بیمناکند. به تعبیر دیگر تنها سه گروه از مر می ترسند:

اول برای کسانی که مگر را با نیستی و فنا مساوی می دانند، نیستی وحشتناک است، فقر و بیماری و ضعف و ناتوانی همه مایه وحشت است، چون به معنای

نیستی ثروت و سلامت و توان و قدرت است. انسان یک موجود و دارای هستی است، و هستی با هستی آشنا است، و جنس خود را همچو گاه و کهر با است؛ اما با نیستی هیچگونه تناسب و سنخیت ندارد، باید از آن بگریزد و از آن فرار کند. ولی اگر مر را به معنای نردبانی برای صعود به هستی برتر تفسیر کنیم، و جهان پس از مر را از نظر وسعت و نعمت قابل مقایسه با این جهان ندانیم، دنیا را زندان، و مر را آزادی از این زندان بشمریم، زندگی کنونی را همچون قفس برای مرغ روح و مر را به معنای گشوده شدن این قفس و به پرواز درآمدن روح معنا کنیم، نه تنها مسأله و حشتناکی نخواهد بود، بلکه در موقع خود دوست داشتنی و مطبوع است؛ و به گفته آن حکیم دانشمند:

بمیر ای حکیم از چنین زندگانی      کز این زندگی چون بمیری بمانی!  
سفرهای علوی کند مرغ جانت      چو از چنبر آز، بازش رهانی  
به گفته شاعر دیگر:

مرغ باغ ملکوتم نیم از عالم خاک

دو سه روزی قفسی ساخته‌اند از بدنم

خرّم آن روز که پرواز کنم تا بر دوست

به هوای سر کویش پر و بالی بزنم!

سرانجام شاعر دیگری با آغوش باز از مر استقبال کرده و آن را به سوی

خود فرامی خواند:

مر اگر مرد است گو نزد من آی      تا در آغوشش بگیرم تنگ تنگ!

من زاو جانی ستانم جاودان      او زمن دلقی ستاند رنگ رنگ!

روشن است با چنین برداشتی از مسألهٔ مر ، کسی از آن نمی‌ترسد، وحشت و هراس به خود راه نمی‌دهد؛ نمی‌گوییم انتحار می‌کند چرا که این زندگی برای اندوختن سرمایهٔ بیشتر و کسب زاد و راحله برای سفر به آن جهان است؛ بلکه می‌گوییم: هنگام جدا شدن از آن با آغوش باز پر می‌کشد، و با شهامت و شجاعت به استقبال چیزی می‌رود که به او حیات نوین می‌بخشد.

دوّم کسانی هستند که ایمان به زندگی پس از مر دارند، و هرگز مر را به معنای فنا و نیستی تفسیر نمی‌کند؛ ولی به خاطر آن‌که پروندهٔ اعمالشان سیاه و تاریک است از بیم مجازات‌هایی که پس از مر و در صحنهٔ قیامت در انتظار آنهاست از آن می‌گریزند؛ همانند مجرمانی که به خاطر پروندهٔ سیاهشان پیوسته آرزو می‌کنند روز محاکمه به عقب بیفتد و همچنان در زندان بماند!

این گروه نیز حق دارند از مر بترسند؛ آزاد شدن از زندان خوب است اما نه برای مجرمی که او را از زندان به سوی چوبهٔ دار می‌برند.

سوّم این نکته نیز قابل توجه است که دلبستگی‌ها و وابستگی‌ها به زندگی دنیا و علاقهٔ شدید به مال و مقام و زرق و برق‌ها انسان را از مرگی که این امور را از دست او بیرون می‌آورد بیزار می‌کند.

اما آنها که نه مر را فنا می‌دانند، و نه پروندهٔ تاریک و سیاه دارند، و نه وابستگی‌ها و دلبستگی‌ها، آنها را به زندگی مادی دنیا پیوند زده؛ دلیلی ندارد که کمترین وحشتی از مر به خود راه دهند.

### ۳. مرگ در روایات اسلامی

در روایات اسلامی نیز نکته‌های جالبی در زمینه دلایل ترس و وحشت از مرگ دیده می‌شود که بسیار جالب و آموزنده است:

۱. مردی از امام حسن مجتبی علیه السلام پرسید: «يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ! مَا بَالُنَا نَكْرَهُ الْمَوْتَ وَلَا نُحِبُّهُ؟» «چرا ما مرگ را ناخوشایند می‌دانیم و دوست نداریم؟» امام فرمود: «إِنَّكُمْ أَخْرَيْتُمْ آخِرَتَكُمْ، وَ عَمَّرْتُمْ دُنْيَاكُمْ، وَ أَنْتُمْ تَكْرَهُونَ النَّقْلَةَ مِنَ الْعُمْرَانِ إِلَى الْخُرَابِ!» «این به خاطر آن است که شما آخرت خود را ویران ساختید و دنیای خود را آباد کردید، لذا اگر از آبادی به سوی ویرانی روید.»<sup>(۱)</sup>

۲. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: مردی خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: «مَالِي لَا أَحِبُّ الْمَوْتَ» «چرا من مرگ را دوست ندارم؟» پیامبر فرمود: «أَلَيْكَ مَالٌ؟» «آیا ثروتی داری؟» عرض کرد: «آری.» فرمود: «فَقَدَّمْتَهُ؟» «آیا از پیش فرستاده‌ای؟» عرض کرد: «نه!» فرمود: «فَمِنْ شَمَّ لَا تُحِبُّ الْمَوْتَ» «از اینجا است که مرگ را دوست نداری.»<sup>(۲)</sup>

۳. در حدیث دیگری می‌خوانیم که امام هادی علیه السلام (علی بن محمد) به عیادت یکی از یاران رفت و او را مشاهده کرد که پیوسته می‌گرید و از ترس مرگ بیتابی می‌کند؛ امام به او فرمود: «يَا عَبْدَ اللَّهِ! تَخَافُ مِنَ الْمَوْتِ لِأَنَّكَ لَا تَعْرِفُهُ» «بنده خدا! تو از مرگ می‌ترسی به خاطر آن که حقیقت مرگ را نمی‌شناسی» سپس امام علیه السلام مرگ را به حمّام تمیزی تشبیه فرمود که انسان آلوده‌ای وارد آن می‌شود و او را از

۱. بحارالانوار، جلد ۶، صفحه ۱۲۹، حدیث ۱۸.

۲. بحارالانوار، جلد ۶، صفحه ۱۲۷، حدیث ۹.

هرگونه غم و اندوه و ناراحتی شستشو می‌دهد و به سرور و شادمانی می‌رساند.<sup>(۱)</sup>

۴. امام زین العابدین علی بن الحسین علیه السلام می‌فرماید: «لَمَّا اشْتَدَّ الْأَمْرُ بِالْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ... كَانَ الْحُسَيْنُ وَبَعْضُ مَنْ مَعَهُ تَشْرُقُ أَلْوَانُهُمْ، وَتَهْدَأُ جَوَارِحُهُمْ، وَتَسْكُنُ نُفُوسُهُمْ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ أَنْظِرُوا لَأَيُّبَالِي بِأَلْمُوتِ!»: «هنگامی که کار بر امام حسین علیه السلام (روز عاشورا) سخت شد، او و بعضی از یارانش (لحظه به لحظه) چهره‌هایشان برافروخته‌تر، و اعضای بدنشان آرام‌تر و خونسردیشان بیشتر می‌شد. بعضی به بعضی دیگر گفتند: "ببینید اینها اصلاً اعتنائی به مر ندارند!"<sup>(۲)</sup>

این احادیث در زمینه شرح علت ترس از مر به قدر کافی گویا است؛ و نیازی به شرح ندارد.

۱. از معانی الاخبار، صفحه ۲۹۰، حدیث ۹ (باب فی معنی الموت).

۲. معانی الاخبار، صفحه ۲۸۸، حدیث ۳.



## ۲. برزخ

### اشاره:

«برزخ» به معنای چیزی است که در میان دو شیء حایل شود؛ سپس این معنا توسعه یافته و به هر امری که در میان دو چیز یا دو مرحله قرار گیرد، اطلاق شده است.<sup>(۱)</sup>

در اینجا منظور از برزخ، جهانی است که میان دنیا و عالم آخرت قرار دارد؛ یعنی هنگامی که روح از بدن جدا می‌شود، پیش از آن‌که بار دیگر در قیامت به بدن اصلی باز گردد، در عالمی که میان این دو عالم است و برزخ نامیده می‌شود قرار خواهد داشت.

برای اثبات عالم برزخ، دلیل عمده ما دلایل نقلی و آیات و روایات است هرچند این مسأله از طرق عقلی، یا حسّی (از طریق تماس و ارتباط با ارواح) نیز امکان‌پذیر است.

قرآن مجید گرچه بحث زیادی در مورد برزخ ندارد، و نسبتاً از کنار این مسأله، ساده گذشته است؛ ولی با این حال، تعبیرات صریح و روشنی در آیات متعدّدی در این زمینه دارد که می‌تواند اصول کلی مربوط به جهان برزخ را برای

---

۱. در سوره رحمان، آیه ۲۰ درباره دریای آب شیرین و شور که در کنار هم قرار دارند می‌فرماید: ﴿بَيْنَهُمَا بُرْزُخٌ لَا يُبْغِيَانِ﴾: «در میان آن دو مانعی است که یکی بر دیگری غلبه نمی‌کند (و به هم نمی‌آمیزند)».

ما روشن سازد.

با این اشاره به قرآن باز می‌گردیم و به آیات زیر گوش جان فرامی‌دهیم:

۱. «حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِي - لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمٍ يُبْعَثُونَ» (۱)

۲. «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ - فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (۲)

۳. «وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَّا تَشْعُرُونَ» (۳)

۴. «النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ - وَإِذْ يَتَحَاوُونَ فِي النَّارِ يَقُولُ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنْتُمْ مُّغْنُونَ عَنَّا نَصِيبًا مِنَ النَّارِ» (۴)

۵. «مِمَّا خَطَبْنَا تَحْتَهُمْ أَعْرَقُوا فَأَدْخَلُوا نَارًا فَلَمْ يَجِدُوا لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْصَارًا» (۵)

۶. «قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ - بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ» (۶)

۱. سوره مؤمنون، آیات ۹۹ - ۱۰۰.

۲. سوره آل عمران، آیات ۱۶۹ - ۱۷۰.

۳. سوره بقره، آیه ۱۵۴.

۴. سوره غافر، آیات ۴۶ - ۴۷.

۵. سوره نوح، آیه ۲۵.

۶. سوره یس، آیات ۲۶ - ۲۷.

۷. «وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُنْسِمُ الْمُجْرِمُونَ مَا لَبِثُوا غَيْرَ سَاعَةٍ كَذَلِكَ

كَانُوا يُؤْفَكُونَ» (۱)

۸. «قَالُوا رَبَّنَا أَمَتْنَا اثْنَتَيْنِ وَأَخْيَبْنَا اثْنَتَيْنِ فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَى

خُرُوجٍ مِّن سَبِيلٍ» (۲)

### ترجمه:

۱. «(آنها همچنان به راه غلط خود ادامه می دهند) تا زمانی که مرگ یکی از آنان فرا رسد، می گوید: "پروردگارا! مرا باز گردانید؛ - شاید در برابر آنچه ترك کردم (و کوتاهی نمودم) عمل صالحی انجام دهم." (ولی به او می گویند): چنین نیست! این سخنی است که او به زبان می گوید (و اگر بازگردد، همان راه را ادامه می دهد)؛ و در پی (مرگ) آنان برزخی است تا روزی که برانگیخته شوند.»

۲. «(ای پیامبر!) هرگز گمان مبر کسانی که در راه خدا کشته شدند، مرده اند! بلکه زنده اند، و نزد پروردگارشان روزی داده می شوند. - آنها بخاطر نعمتهایی که خداوند از فضل خود به ایشان بخشیده است، خوشحالند؛ و بخاطر کسانی که هنوز به آنها ملحق نشده اند (مجاهدان و شهیدان آینده)، شادمانند؛ که نه ترسی بر آنها است، و نه اندوهی خواهند داشت.»

۳. «و به آنها که در راه خدا کشته (و شهید) می شوند، مرده نگویید! بلکه

۱. سوره روم، آیه ۵۵.

۲. سوره غافر، آیه ۱۱.

آنان زنده‌اند، ولی شما نمی‌فهمید.»

۴. «عذاب آنها) آتش است که هر صبح و شام بر آن عرضه می‌شوند؛ و روزی که قیامت برپا شود (می‌فرماید): "فرعونیان را در سخت‌ترین عذابها وارد کنید." - (به خاطر بیاور) هنگامی را که در آتش دوزخ با هم به گفتگو و ستیزه می‌پردازند؛ ضعیفان به مستکبران می‌گویند: "ما پیرو شما بودیم، آیا شما (امروز) سهمی از آتش را به جای ما پذیرا می‌شوید؟!"»

۵. «(آری، سرانجام) همگی بخاطر گناهانشان غرق شدند و در آتش دوزخ وارد گشتند، و جز خدا یاورانی برای خود نیافتند.»

۶. «(سرانجام او را شهید کردند و) به او گفته شد: "وارد بهشت شو." گفت: "ای کاش قوم من می‌دانستند. - که پروردگارم مرا آمرزیده و از گرامی داشتگان قرار داده است!"»

۷. «و روزی که قیامت برپا شود، مجرمان سوگند یاد می‌کنند که جز ساعتی (در عالم برزخ) درنگ نکردند! (در گذشته نیز) اینگونه از درك حقیقت باز گردانده می‌شدند.»

۸. «آنها می‌گویند: "پروردگارا! ما را دوبار میراندی و دوبار زنده کردی؛ اکنون به گناهان خود معترفیم؛ آیا راهی برای خارج شدن (از دوزخ) وجود دارد؟"»

**تفسیر و جمع‌بندی**

**برزخ و ویژگی‌هایش**

نخستین آیه، بحث را از چگونگی وضع کفار و ظالمان و مجرمان آغاز کرده می‌فرماید: آنها همچنان به راه نادرست خویش ادامه می‌دهند «(آنها همچنان به راه غلط خود ادامه می‌دهند) تا زمانی که مر یکی از آنان فرا رسد، می‌گوید: "پروردگارا! مرا بازگردانید؛ - شاید در برابر آنچه ترك کردم (و کوتاهی نمودم) عمل صالحی انجام دهم"»: ﴿حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِي - لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ﴾.

اما به زودی با جواب منفی آمیخته با دلیل و برهان روبه‌رو می‌شود، به او می‌گویند: «(ولی به او می‌گویند:) چنین نیست! این سخنی است که او به زبان می‌گوید (و اگر بازگردد، همان راه را ادامه می‌دهد)»: ﴿كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا﴾. سپس می‌افزاید: «(و در پی (مر) آنان برزخی است تا روزی که برانگیخته شوند»»: ﴿وَمِنْ وَّرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾.

آغاز این آیه اشاره به منزلگاه اول یعنی منزلگاه مر است، و پایان آن اشاره به منزلگاه دوّم یعنی برزخ است.

گرچه بعضی اصرار دارند که برزخ را در اینجا به معنای حائلی که در میان انسان و درجات عالی بهشت قرار دارد تفسیر کنند؛ ولی جمله: ﴿إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾: «(تا روزی که برانگیخته شوند)» قرینه روشنی است بر این که عالم برزخ مرحله‌ای قبل از روز رستاخیز و بعد از مر است.

بعضی نیز برزخ را به معنای مانعی برای بازگشت به این دنیا تفسیر کرده‌اند؛ این معنا نیز با ذیل آیه که می‌فرماید این برزخ تا روز قیامت ادامه دارد سازگار نیست. (دقت کنید).

به این ترتیب آیه فوق، به وضوح اشاره به وجود چنین عالمی در میان دنیا و آخرت می‌کند.

تعبیر به «وَرَاءَ» گاه به معنای پشت سر و گاه به معنای پیش رو است. چرا که این واژه از ماده «وَرَى» (بر وزن سعی) به معنای پوشانیدن است؛ و کسانی که مثلاً در یک طرف دیوار قرار دارند طرف دیگر که برای آنها پوشیده نیست وراء محسوب می‌شود؛ بنابراین انسان در هر سمت دیوار باشد، طرف مقابل وراء است. (۱)

در روایتی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که فرمود: «أَتَخَوَّفُ عَلَيْكُمْ فِي الْبَرْزَخِ»: «من از برزخ درباره شما می‌ترسم.»

روای سؤال کرد: «مَا الْبَرْزَخُ؟» «برزخ چیست؟»

فرمود: «الْقَبْرُ مُنْذُ حِينَ مَوْتِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»: «برزخ همان قبر است از آن زمانی که انسان می‌میرد تا روز قیامت.» (۲)

در حدیث دیگری از امام علی بن الحسین علیه السلام آمده است: «إِنَّ الْقَبْرَ رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ - أَوْ حُفْرَةٌ مِنْ حُفْرِ النَّيْرَانِ»: «قبر باغی از باغ‌های بهشت، یا حفره‌ای از حفره‌های دوزخ است.» (۳)

دومین آیه، نخست روی سخن را به پیامبر صلی الله علیه و آله کرده، با صراحت می‌فرماید:

۱. مفردات راغب، ماده «وَرَى».

۲. تفسیر برهان، جلد ۳، صفحه ۱۲۰، حدیث ۲ و ۱.

۳. تفسیر برهان، جلد ۳، صفحه ۱۲۰، حدیث ۲ و ۱.

«ای پیامبر! هرگز گمان مبر کسانی که در راه خدا کشته شدند، مرده‌اند! بلکه زنده‌اند، و نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند.»: ﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾.

۸۵۷۳

در سؤمین آیه، روی سخن را به همه مؤمنان کرده؛ صریحاً می‌فرماید: «و به آنها که در راه خدا کشته (و شهید) می‌شوند، مرده نگوئید! بلکه آنان زنده‌اند، ولی شما نمی‌فهمید.»: ﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ﴾.

هر دو آیه از دلایل روشن وجود عالم برزخ است - هر چند تنها در مورد شهیدان سخن می‌گوید - زیرا در هر دو مورد سخن از زنده بودن شهیدان و حتی روزی گرفتن آنها و حضورشان در محضر قرب خدا است.

عجب این که بعضی از مفسران بدون توجه به تعبیراتی که در این آیات و آیات بعد از آن آمده که همگی حکایت از حیات شهداء (حیات به معنای واقعی کلمه) می‌کند؛ دست به توجیهاتی زده‌اند که حیات را به مفهوم مجازی آن منعکس می‌کند؛ مانند: زنده بودن نام و آثار آنها، زنده بودن هدایت و طاعت و دین آنها، و یا زنده شدن روز قیامت از قبور!

آیا آنها دقت نکرده‌اند که قرآن می‌فرماید شهداء نزد پروردگارند و روزی داده می‌شوند. به خاطر نعمت‌های فراوانی که خداوند از فضل خود به آنان داده خوشحالند و ترسی از آینده و غمی از گذشته ندارند.

این تعبيرات چگونه با آن مفاهيم مجازى سازگار است؟  
به علاوه مى فرمايد: شما زندگاني آنها را درك نمى كنيد، حال اگر حيات به  
معناى نام و نشان و هدايت و دين باشد براى همه قابل درك است.  
ظاهراً اين دسته از مفسران نتوانسته اند حيات برزخى را دقيقاً هضم كنند، و  
چون نديدند حقيقت، ره افسانه زدند. ولى همان گونه كه فخررازى در تفسير  
خود مى گويد: غالب مفسران بر اين هستند كه حيات در اينجا به معناى حقيقى  
است.<sup>(۱)</sup>

مرحوم طبرسى در مجمع البيان هرچند چهار تفسير براى آيه ذكر مى كند؛ ولى  
تفسير اول را كه حيات حقيقى است به عنوان تفسير صحيح آيه بر مى گزيند.<sup>(۲)</sup>  
البته روايات نيز در اين زمينه فراوان است كه به خواست خدا بعداً به آن اشاره  
خواهد شد.

ديگر از عجائب اين كه به نقل تفسير الميزان بعضى از مفسران آيه را  
مخصوص شهداى بدر مى دانند و مى گويند شامل ساير شهيدان نمى شود! (بايد  
توجه داشت كه شأن نزول آيه اول طبق تصريح مفسران شهداى احد است و  
شأن نزول آيه دوم شهداى بدر.<sup>(۳)</sup> ولى به هر حال شأن نزول محدوديتى براى  
مفهوم آيه در هيچ مورد ايجاد نمى كند و آيه همه شهدا را به طور مطلق در بر  
مى گيرد.)

جالب اين كه مرحوم علامه طباطبايى بعد از اشاره به اين تفسير مى افزايد:

---

۱. تفسير كبير فخررازى، جلد ۴، صفحه ۱۴۵.

۲. مجمع البيان، جلد ۱ و ۲، صفحه ۲۳۶.

۳. بعضى نيز گفته اند: آيه سوره آل عمران، در مورد شهداى بدر نازل شده در حالى كه شأن نزول آيه بقره  
شهداى بدر و احد هر دو مى باشد.



«بعضی از مفسران در تفسیر آیه قبل از این آیه (یعنی آیه ۱۵۳ سوره بقره) که دستور به استعانت جستن از صبر می‌دهد، از خداوند صبر و شکیبایی در برابر این سخنان لاطائل نموده است!»<sup>(۱)</sup>

ولی به هر حال آیه تنها از شهدای راه خدا سخن می‌گوید بی‌آن‌که غیر آنها را نفی کند. اینجا است که این سؤال مطرح می‌شود: اگر حیات برزخی برای همه انسان‌ها است، پس شهیدان چه فضیلتی بر دیگران دارند؟!

پاسخ این سؤال روشن است؛ فضیلت شهداء در نوع حیات آنها است، حیاتی در جوار رحمت و در پیشگاه قرب خدا و غرق انواع نعمت‌ها و روزی‌های الهی، که مسلماً حیات برزخی دیگران آمیخته با این برکات نیست.

۴۰۰۳

چهارمین آیه در واقع نقطه مقابل آیات شهداء است؛ چرا که از عذاب‌های فرعونیان در برزخ سخن می‌گوید؛ می‌فرماید: «و عذاب شدیدی فرعونیان را فراگرفت»: «وَحَاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذَابِ».

سپس این عذاب الهی را چنین شرح می‌دهد: «(عذاب آنها) آتش است که هر صبح و شام بر آن عرضه می‌شوند؛ و روزی که قیامت برپا شود (می‌فرماید): "فرعونیان را در سخت‌ترین عذابها وارد کنید": «النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ» روشن است آتشی که در آیه به آن اشاره شده که آل فرعون صبح و شام بر آن عرضه می‌شوند دوزخ

برزخی است؛ چرا که در پایان آیه مجازات آنها در قیامت به طور جداگانه آمده است؛ و لذا غالب مفسران این آیه را به عالم برزخ و عذاب قبر تفسیر کرده‌اند. قابل توجه این که در مورد عذاب برزخی آل فرعون می‌فرماید: آل فرعون هر صبح و شام بر آتش عرضه می‌شوند، ولی در مورد عذاب اخروی آنها می‌فرماید: دستور داده می‌شود آنها را داخل شدیدترین عذاب کنند.

از تفاوت این دو تعبیر (عرضه داشتن و داخل کردن) چنین استفاده می‌شود که منظور از آتش، همان آتش دوزخ است؛ منتها در جهان برزخ از دور آن را مشاهده می‌کنند و ناراحت می‌شوند، و در عالم قیامت از نزدیک و با ورود در آن عذاب می‌شوند، این مجازات در برزخ، صبح و شام است و در قیامت مستمر و دائم.

حدیثی که از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در این زمینه نقل شده به وضوح این معنا را تأیید می‌کند؛ می‌فرماید: «إِنَّ أَحَدَكُمْ إِذَا مَاتَ عُرِضَ عَلَيْهِ مَقْعَدُهُ بِالْعِدَاةِ وَالْعَشِيِّ، إِنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ، فَمِنْ الْجَنَّةِ وَإِنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ فَمِنْ النَّارِ، يُقَالُ هَذَا مَقْعَدُكَ حِينَ يَبْعَثُكَ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»؛ «هنگامی که یکی از شما از دنیا برود جایگاه او صبح و شام به او عرضه می‌شود؛ اگر از اهل بهشت باشد جایگاهش در بهشت، و اگر از اهل دوزخ باشد جایگاهش در دوزخ، و به او گفته می‌شود این جایگاه تو است هنگامی که خداوند تو را در قیامت مبعوث می‌کند.»<sup>(۱)</sup>

از این روایات استفاده می‌شود که مسأله مخصوص به آل فرعون نیست؛ بلکه همگان را شامل می‌شود.

---

۱. مجمع‌البیان این حدیث را از صحیح بخاری و مسلم، ذیل آیه فوق نقل کرده است. (جلد ۷ و ۸، صفحه ۵۲۶)

آیا برزخیان تنها از طریق مشاهده جهنّم و بهشت شکنجه می‌بینند؛ یا شاد می‌شوند؟ یا این دو در ظاهر وجود آنها نیز اثر می‌گذارد؟ همان‌گونه که اگر انسانی از نزدیک گودال آتشی رد شود گرمای آتش گاهی صورت او را می‌سوزاند، و یا اگر از نزدیک باغ خرّم و سرسبزی بگذرد نسیم روح افزا و خوشبوی آن او را به نشاط می‌آورد، و یا از هر دو طریق پاداش و کیفر می‌بینند؟ (روحانی و جسمانی؛ البتّه منظور جسم مثالی و برزخی است.) احتمال سوّم از همه مناسب‌تر است (دَقّت کنید)

این نکته نیز قابل توجّه است که ظاهر آیه می‌فرماید: آل فرعون بر آتش عرضه می‌شوند، ولی بعضی از مفسّران گفته‌اند: این تعبیر کنایه از عکس آن است یعنی آتش بر آنها عرضه می‌شود، همان‌گونه که گفته می‌شود «عَرَضْتُ النَّاقَةَ عَلَى الْأَحْوِصِ»: «من شتر را بر حوض آب عرضه داشتم» یعنی آب را بر او عرضه کردم (تعبیری که در حدیث از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بود نیز همین معنا را تأیید می‌کند؛ زیرا می‌فرمود: محل آنها در بهشت و دوزخ بر آنها عرضه می‌شود.)

۴۰۰۳

در ششمین آیه که سخن از مؤمن آل یاسین است همان مرد با ایمانی که شرح سرگذشت او در سوره یس آمده است، او به یاری رسولان مسیح عَلَيْهِمُ السَّلَام که به شهر انطاکیه آمده بودند برخاست، و مردم را نصیحت کرد و اندرز داد که از این رسولان پیروی کنند، ولی قوم لجوج و گهنکار، نه تنها به سخنان این مؤمن پاکباز توجّهی نکردند؛ بلکه بر او شوریدند و شهیدش کردند.

می فرماید: «(سرانجام او را شهید کردند و) به او گفته شد: "وارد بهشت شو. گفت: "ای کاش قوم من می دانستند. - که پروردگارم مرا آمرزیده و از گرامی داشتگان قرار داده است!"»: ﴿قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ - بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ﴾.

روشن است که این جنّت، بهشت قیامت نیست؛ بلکه بهشت برزخی است. زیرا مؤمن آل یاسین در اینجا آرزو می کند که قومش در دنیا از سرنوشت او آگاه شوند، و بدانند چگونه خداوند او را مشمول غفران قرار داده و گرامی داشته است.

مرحوم طبرسی در مجمع البیان می گوید: این آیه دلالت بر نعمت های قبر (برزخ) می کند، چون مؤمن آل یاسین این سخن را هنگامی بیان کرد که قوم او زنده بودند؛ و هنگامی که نعمت در قبر تصوّر شود عذاب قبر نیز ممکن است.<sup>(۱)</sup> در بسیاری از تفاسیر آمده است که این مرد با ایمان شخصی بنام حبیب نجّار بود و این که مؤمن آل یس در بعضی از روایات نامیده شده<sup>(۲)</sup> ظاهراً به خاطر آن است که مرد با ایمانی بوده که شرح حال او در سوره یس آمده است؛ و لذا بعضی گفته اند که آل در اینجا زائد است و به معنای مؤمن یس می باشد.<sup>(۳)</sup>

هفتمین آیه اشاره به وضع مجرمان در قیامت می کند؛ و می فرماید: «و روزی

۱. مجمع البیان، جلد ۷ و ۸، صفحه ۴۲۱.

۲. تفسیر درالمنثور طبق نقل المیزان، جلد ۱۷، صفحه ۷۶.

۳. تفسیر ابوالفتوح رازی، جلد ۹، صفحه ۲۷۰ (پاورقی های مرحوم علامه شعرانی).

که قیامت برپا شود، مجرمان سوگند یاد می‌کنند که جز ساعتی (در عالم برزخ) درنگ نکردند!»: «وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ مَا لَبِثُوا غَيْرَ سَاعَةٍ». سپس می‌افزاید: «(در گذشته نیز) اینگونه از درك حقیقت بازگردانده می‌شدند»: «كَذَلِكَ كَانُوا يُؤْفَكُونَ».

گرچه در این آیه سخن از محل توقف آنها به میان نیامده ولی آیه بعد از آن گواه بر این است که منظور توقف در جهان برزخ است؛ چرا که می‌فرماید: «ولی کسانی که علم و ایمان به آنان داده شده می‌گویند: "شما به فرمان خدا تا روز قیامت (در عالم برزخ) درنگ کردید، و این روز رستاخیز است، اما شما نمی‌دانستید"»: «وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبُعْثِ فَهَذَا يَوْمُ الْبُعْثِ وَلَكِن كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ».

این تعبیر نشان می‌دهد که توقف آنها تا روز قیامت ادامه دارد، و این جز در مورد برزخ صحیح نیست.

جمعی از مفسران بزرگ همین تفسیر را برگزیده‌اند که آیه اشاره به حیات برزخی می‌کند، در حالی که بعضی آن را اشاره به توقف در دنیا می‌دانند که مجرمان آن را بسیار کم می‌شمرند، همچون ساعتی زودگذر، و گاه آیه ۴۶ سوره نازعات را نیز گواه بر آن گرفته‌اند که می‌فرماید: «كَانَتْهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَهَا لَمْ يَلْبُثُوا إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ ضُحَاهَا»: «در آن روز که قیامت را می‌بینند احساس می‌کنند که گویا توقفشان (در دنیا و برزخ) جز شامگاهی یا صبحگاهی بیشتر نبوده است!»

ولی هیچ نشانه روشنی در همین آیه نیز وجود ندارد که منظور توقف در دنیا باشد؛ بلکه در آن نیز احتمال توقف در عالم برزخ وجود دارد.

از این گذشته آیه مورد بحث با توجه به این که پایان این توقف را روز قیامت ذکر می کند؛ نمی تواند تفسیری جز برزخ داشته باشد.

در اینجا این سؤال پیش می آید که چگونه آنها مدت طولانی عالم برزخ را این گونه کوچک و کم می شمیرند؟

پاسخ این سؤال با توجه به یک نکته روشن است، و آن این که: هنگامی که به انسان وعده شیرین و جالبی داده شود و آتش شوقش برای وصول به آن هر لحظه برافروخته تر گردد ساعات و دقائق بر او بسیار دیر می گذرد، و گاه یک ساعت به منزله روزها و سالها است. به عکس هنگامی که وعده مجازات دردناکی داده شود انسان میل دارد چرخ زمان متوقف گردد، و گاه روزها و ماهها به قدری در نظرش به سرعت می گذرد که گویی لحظه ها و دقائقی بیشتر نبوده، و چنین است سرنوشت مجرمان در قیامت!

درست است که در عالم برزخ نیز از عذاب الهی بی نصیب نیستند اما عذاب برزخی کجا، و عذاب عالم قیامت کجا؟!

این احتمال نیز وجود دارد که عالم برزخ بعد از آغاز عذاب قبر برای گروهی حکم خواب را دارد، و طبیعی است که آنها بعد از قیام قیامت که به منزله بیداری است، ندانند چه مقدار توقف کرده اند؟

از آنجا که در برزخ همه حقایق بر انسان منکشف و آشکار نمی شود، جای تعجب نیست که این گونه امور بر آنها مخفی بماند، البته در قیامت که «یَوْمُ الْبُرُوزِ» است حقایق به خوبی آشکار می گردد.

در هشتمین آیه مورد بحث از زبان کفار چنین نقل می‌کند که در قیامت به پیشگاه خداوند عرضه می‌دارند: «آنها می‌گویند: "پروردگارا! ما را دوبار میراندی و دوبار زنده کردی؛ اکنون به گناهان خود معترفیم؛ آیا راهی برای خارج شدن (از دوزخ) وجود دارد؟"»: ﴿قَالُوا رَبَّنَا أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ وَأَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَى خُرُوجٍ مِّنْ سَبِيلٍ﴾

دلالت این آیه بر وجود جهان برزخ از این نظر است که تصوّر دو مر و دو حیات بدون قبول عالم برزخ ممکن نیست. یعنی مر از زندگی دنیا و سپس حیات برزخی و باز مر از حیات برزخی و سپس زندگی در عالم آخرت. این به خاطر آن است که در پایان این جهان و به اصطلاح هنگام نفخه صور، نه تنها انسان‌ها که همه فرشتگان و ارواح مردگان که در قالب‌های مثالی در جهان برزخ هستند به مقتضای ﴿فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ﴾<sup>(۱)</sup> می‌میرند، و کسی جز ذات پاک خدا در آن روز زنده نمی‌ماند؛ بنابراین بعد از حیات برزخی نیز مرگی وجود دارد.

اما حیات عالم دنیا از این حساب خارج است، چون در آیه شریفه سخن از دو حیات بعد از مر است، در حالی که حیات دنیا بعد از مر نیست. ولی بعضی احتمال داده‌اند که منظور از مر اول، قبل از وجود انسان در دنیا در زمانی که خاک بود، می‌باشد. بنابراین زندگی اول نیز زندگی این دنیا خواهد بود، و مر دوم در پایان این جهان است و حیات دوم در رستاخیز؛ شبیه چیزی

که در آیه ۲۸ سوره بقره آمده است: ﴿كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَكُنتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾: «چگونه به خداوند کفر می‌ورزید، در حالی که شما مردگان (و اجسام بی روحی) بودید، و او به شما زندگی بخشید؛ سپس شما را می‌میراند؛ و بار دیگر شما را زنده می‌کند؛ سپس به سوی او بازگردانده می‌شوید؟!».

ولی روشن است که تعبیر به مر اول صحیح است، اما میرانیدن صحیح نیست. به تعبیر دیگر زمانی که انسان خاک بود، مرده بود؛ نه این که خداوند او را میرانده بود. چون میرانیدن حتماً باید بعد از حیات باشد؛ بنابراین تعبیر آیه مورد بحث جز با تفسیر اول (عالم برزخ) تطبیق نمی‌کند، مگر این که برای میرانیدن معنای مجازی در نظر گرفته شود، و آن هم بدون قرینه جایز نیست.

بعضی نیز به این آیه، استدلال برای حیات در قبر کرده‌اند؛ حیاتی که بعد از مدت کوتاهی به مر می‌انجامد (و در واقع آن هم نوعی حیات برزخی موقت است)

در این که حیات در قبر چگونه است؟ آیا جسمانی است یا برزخی و در قابل مثالی؟ یا نیمه جسمانی؟ در میان دانشمندان گفتگو است و به خواست خدا بعداً به آن اشاره خواهیم کرد.



از مجموع آیات هشت‌گانه فوق نظر قرآن مجید درباره عالم برزخ - جهانی که فاصله میان این دنیا و عالم آخرت است - تا حد زیادی روشن می‌شود، و به فرض که بعضی از این آیات جای گفتگو داشته باشد صراحت آیات دیگر (مانند آیات نخستین) جایی برای تردید باقی نمی‌گذارد.

به‌علاوه تعبیر از مر به «توفی» (قبض ارواح) در آیات متعدد قرآن اشاره زنده و روشنی به وجود جهان برزخ است.

منتها در آیات قرآن شرح زیادی درباره جزئیات جهان برزخ به چشم نمی‌خورد، و تنها اصل وجود این جهان و بخشی از پاداش‌های نیکوکاران و مجازات‌های بدکاران در آن آمده است؛ ولی در اخبار و روایات اسلامی تفصیل زیادی در این زمینه وجود دارد که به قسمتی اشاره خواهیم کرد.

۸۷۷

## توضیحات

### ۱. برزخ در روایات اسلامی

در احادیث اسلامی به طور بسیار گسترده‌ای درباره عالم برزخ و ویژگی‌های آن سخن به میان آمده است. این روایات به قدری زیاد است که مرحوم خواجه طوسی در تجرید العقائد ادعای تواتر آنها را کرده است؛ آنجا که می‌گوید: «وَعَذَابُ الْقَبْرِ واقعٌ بِالْإِمْكَانِ وَ تَوَاتَرَ السَّمْعُ بِوُقُوعِهِ»: «عذاب قبر واقعیت دارد، چرا که عقلاً ممکن است، و روایات متواتر نیز از وقوع آن خبر می‌دهد.»

در اینجا به نمونه‌های روشنی از این روایات اشاره می‌کنیم:

۱. در حدیثی آمده است: «الْقَبْرُ أَمَا رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ أَوْ حُفْرَةٌ مِنْ حُفَرِ

النَّيِّرَانِ»: «قبر باغی از باغ‌های بهشت یا حفره‌ای از حفره‌های دوزخ است.»

این حدیث را ترمذی در صحیح خود از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل کرده، و مرحوم علامه مجلسی در بحار الانوار در یک جا از امیرمؤمنان علی عَلَيْهِ السَّلَام و در جای دیگر از امام علی بن الحسین عَلَيْهِمَا السَّلَام نقل کرده است. (۱)

۲. در روایت معروفی از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌خوانیم: هنگامی که اجساد

کشتگان مشرکان مکه را در جنگ بدر در چاهی ریختند در کنار چاه ایستاد و این جمله‌ها را فرمود:

«يَا أَهْلَ الْقَلْبِ هَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا؟ فَإِنِّي وَجَدْتُ مَا وَعَدَنِي رَبِّي حَقًّا، قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ؛ هَلْ يَسْمَعُونَ؟ قَالَ مَا أَنْتُمْ بِأَسْمَعَ لِمَا أَقُولُ مِنْهُمْ وَلَكِنَّ الْيَوْمَ لَا يُجِيبُونَ!»: «ای اهل چاه! آیا آنچه را که پروردگارتان به شما وعده داده بود حق یافتید؟ من که وعده پروردگارم را (در مورد پیروزی) حق یافتم!

گروهی عرض کردند: "ای رسول خدا! آیا آنها می‌شنوند؟"، فرمود: "شما نسبت به آنچه من می‌گویم از آنها شنواتر نیستید، ولی آنها امروز پاسخ نمی‌دهند!" (۲)

همین مضمون با تعبیرات مختلفی در روایت متعدّد دیگری آمده است. از

جمله در یک حدیث می‌خوانیم پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گروهی از مشرکان را به نام خطاب کرد و فرمود: «يَا أَبَا جَهْلٍ! يَا عْتَبَةَ! يَا شَيْبَةَ! يَا أُمِّيَّةَ! هَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ

۱. صحیح ترمذی، جلد ۴، کتاب صفة القيامة، باب ۲۶، حدیث ۲۴۶۰ - بحار الانوار، جلد ۶، صفحه ۲۱۸ و ۲۱۴.

۲. کنز العمال، جلد ۱۰، صفحه ۳۷۷، حدیث ۲۹۸۷۶.

حَقًّا، فَإِنِّي قَدْ وَجَدْتُ مَا وَعَدَنِي رَبِّي حَقًّا، فَقَالَ عُمَرُ، يَا رَسُولَ اللَّهِ أَمَا تُكَلِّمُ مِنْ  
أَجْسَادٍ لَا أَرْوَاحَ فِيهَا فَقَالَ وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ مَا أَنْتُمْ بِأَسْمَعَ لِمَا أَقُولُ مِنْهُمْ غَيْرُ  
أَنَّهُمْ لَا يَسْتَطِيعُونَ جَوَابًا: «ای ابوجهل! ای عتبه! ای شبیهه! ای امیهه! آیا آنچه را  
خداوند به شما وعده داده بود حق یافتید؟ من آنچه را که خداوند به من وعده  
داده بود حق یافتم، عمر گفت: "ای رسول خدا! با اجسادى سخن مى‌گویی که  
روح در آنها نیست؟»

فرمود: "سوگند به کسی که جانم بدست او است شما نسبت به آنچه می‌گوییم  
از آنها شنواتر نیستید؛ فقط آنها نمی‌توانند پاسخی بگویند" (۱)

این احادیث نه تنها دلالت بر وجود عالم برزخ و نوعی حیات جسمانی برای  
انسان بعد از مرگ دارد؛ بلکه دلیل بر این است که آنها نوعی ارتباط با این جهان  
نیز دارند، و حداقل بعضی از سخنان را می‌شنوند.

۳. در نهج البلاغه از امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌خوانیم هنگام مراجعت از جنگ  
صفین در کنار قبرستانی که پشت دروازه کوفه بود ایستاد و با این کلمات با ارواح  
مردگان سخن گفت:

«أَنْتُمْ لَنَا فَرَطٌ سَابِقٌ، وَ نَحْنُ لَكُمْ تَبِعٌ لِأَحِقِّ، أَمَّا الدُّورُ فَقَدْ سَكِنَتْ، وَ أَمَّا  
الْأَرْوَاحُ فَقَدْ نُكِحَتْ، وَ أَمَّا الْأَمْوَالُ فَقَدْ قُسِمَتْ، هَذَا خَبْرٌ مَا عِنْدَنَا فَمَا خَبْرٌ مَا  
عِنْدَكُمْ؟» «شما بر ما پیش‌قدم شدید، و ما نیز به شما ملحق خواهیم شد،  
خانه‌هایتان را دیگران ساکن شدند! همسرانتان به ازدواج دیگران درآمدند! و  
اموالتان تقسیم شد! اینها خبرهایی است که نزد ما است نزد شما چه خبر؟»

سپس رو به یاران کرد و فرمود: «أَمَا لَوْ أُذِنَ لَهُمْ فِي الْكَلَامِ لَأَخْبَرُوكُمْ أَنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى»: «آگاه باشید اگر به آنها اجازه سخن گفتن داده شود به شما خبر می دهند که بهترین زاد و توشه در سفر آخرت پرهیزگاری است.»<sup>(۱)</sup>

این حدیث نیز گواه بر آن است که علاوه بر این که عالم برزخ برای ارواح مردگان واقعیت دارد، نوعی ارتباط با این جهان نیز دارند.

۴. باز در نهج البلاغه در خطبه‌های متعدّد با صراحت سخن از برزخ به میان آمده در خطبه‌ای می‌خوانیم امام علیه السلام اشاره به گروهی از پیشینیان کرد و فرمود: «أُولَئِكَ سَلَفُ عَائِتِكُمْ... سَلَكُوا فِي بُطُونِ الْبُرْزَخِ سَبِيلًا»: «آنها پیش از شما به کام مر فرو رفتند... و در دوران عالم برزخ وارد شدند.»<sup>(۲)</sup>

در خطبه دیگری در توصیف اهل ذکر می‌فرماید: «كَانَمَا قَطَعُوا الدُّنْيَا إِلَى الْأَخِرَةِ وَهُمْ فِيهَا، فَشَاهَدُوا مَاوَرَاءَ ذَلِكَ كَأَنَّمَا أَطَّلَعُوا عُيُوبَ أَهْلِ الْبُرْزَخِ فِي طُولِ الْأَقَامَةِ فِيهِ»: «با این که آنها در دنیا هستند گویی فاصله میان دنیا و آخرت را پیموده و به آخرت پیوسته‌اند، آنها ماورای دنیا را مشاهده کردند؛ گویی به جهان برزخ می‌نگرند، و از اسرار آن در طول اقامت در آن با خبر شده‌اند.»<sup>(۳)</sup>

۵. در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: «وَاللَّهِ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ إِلَّا الْبُرْزَخَ»: «به خدا سوگند من تنها از برزخ بر شما می‌ترسم!» (اشاره به این که مؤمنان در قیامت مشمول شفاعت پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان معصومانند، ولی حساب برزخ جدا است.)<sup>(۴)</sup>

۱. نهج البلاغه، کلمات قصار، کلمه ۱۳۰.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۲۲۱.

۳. همان مدرک، خطبه ۲۲۲.

۴. تفسیر نورالثقلین، جلد ۳، صفحه ۵۵۳، حدیث ۱۲۰.

۶. در حدیث دیگری از همان امام علیه السلام می‌خوانیم که فرمود: «الْبَرْزَخُ الْقَبْرِ، وَ هُوَ الثَّوَابُ وَالْعِقَابُ بَيْنَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»: «برزخ همان عالم قبر است و ثواب و عقاب است که در میان دنیا و آخرت وجود دارد.»<sup>(۱)</sup>

۷. در حدیث دیگری در تفسیر درالمنثور از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌خوانیم که فرمود: هنگامی که روح مؤمن قبض شود بندگان خدا که اهل رحمت‌اند به استقبال او می‌آیند؛ و می‌گویند: مراقب تازه وارد باشید، استراحت کند، چون در زحمت شدیدی بوده، سپس از حال بعضی از دوستان و آشنایان سؤال می‌کنند، و هنگامی که متوجه می‌شوند بعضی از آنها قبل از این تازه وارد از دنیا رفته‌اند می‌گویند: «إِنَّا لِلَّهِ وَأَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» او را به دوزخ برده‌اند (لذا در اینجا اثری از او نیست!)<sup>(۲)</sup>

۸. روایات بسیاری از شادی ارواح مؤمنین به وسیله اعمال نیک بازماندگان خبر می‌دهد، از جمله در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده: «إِنَّ الْمَيِّتَ لَيَفْرَحُ بِالتَّرْحُمِ عَلَيْهِ وَ الْأَسْتِغْفَارِ لَهُ كَمَا يَفْرَحُ الْحَيُّ بِالْهُدْيَةِ»: «میت به خاطر طلب رحمت و استغفار برای او خوشحال می‌شود؛ همان‌گونه که افراد زنده با هدایا خوشحال می‌شوند.»<sup>(۳)</sup>

همین مضمون در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است که فرمود: «إِنَّ هَدَايَا الْأَحْيَاءِ لِلْأَمْوَاتِ الدُّعَاءُ وَ الْأَسْتِغْفَارُ»: «هدایای زندگان برای مردگان، دعا و استغفار است.»<sup>(۴)</sup>

۱. همان مدرک، حدیث ۱۲۲.

۲. تفسیر دُرِّ الْمُنْثُورِ مطابق نقل تفسیر المیزان، جلد ۲۰، صفحه ۴۹۴ (با کمی تلخیص).

۳. محجّة البيضاء، جلد ۸، صفحه ۲۹۲.

۴. همان مدرک، صفحه ۲۹۱.

۹. در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «مَنْ أَنْكَرَ ثَلَاثَةَ أَشْيَاءَ فَلَيْسَ مِنْ شِيعَتِنَا، الْمِعْرَاجَ وَالْمَسْأَلَةَ فِي الْقَبْرِ وَالشَّفَاعَةَ»: «کسی که سه چیز را انکار کند از شیعیان ما نیست: معراج، سؤال در قبر، و شفاعت.»<sup>(۱)</sup>

روشن است که سؤال در قبر، بخشی از عالم برزخ است.

۱۰. این احادیث را با حدیثی از کنز العمال از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پایان می‌دهیم - گرچه احادیث در این زمینه بسیار زیاد و متواتر است - حضرت اشاره به شهادی احد کرد و فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ زُورُوهُمْ وَ أَتُوهُمْ وَ سَلُّوْا عَلَيْهِمْ، فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا يُسَلَّمُ عَلَيْهِمْ مُسْلِمٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِلَّا رَدُّوا عَلَيْهِ السَّلَامَ»: «ای مردم آنها را زیارت کنید، و به سراغ آنها روید، و سلام بر آنها بفرستید، سوگند به کسی که جانم به دست او است مسلمانی تا روز قیامت بر آنها سلام نمی‌فرستد مگر این‌که سلام او را پاسخ می‌گویند.»<sup>(۲)</sup>

در همان کتاب در این زمینه، احادیث متعدّد دیگری نیز نقل شده است. ضمناً از اینجا روشن می‌شود کسانی که زیارت اهل قبور را انکار می‌کنند و آنها را موجوداتی همچون سنگ و چوپ می‌پندارند تا چه حد از احادیث اسلامی بی‌خبر و از تعلیمات رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دورند.

اصولاً تمام روایاتی که سخن از سؤال و فشار و عذاب قبر می‌گوید، و روایاتی که از رسیدن نتیجه کارهای نیک و بد انسان بعد از مرگ به او خبر می‌دهد، و روایاتی که از تماس ارواح با خانواده‌های آنها و مشاهده وضع حال آنها بحث می‌کند، و روایاتی که در مورد حوادث شب معراج و تماس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

۱. بحار الانوار، جلد ۶، صفحه ۲۲۳.

۲. کنز العمال، جلد ۱۰، صفحه ۳۸۲، حدیث ۲۹۸۹۶.

با انبیاء و پیامبران علیهم السلام سخن می‌گویند، همه اینها گواه بر وجود عالم برزخ است، و بدون تصویر چنین عالمی تمام روایات مزبور و مانند آن نامفهوم خواهد بود.

۴۰۰۳

## ۲. برزخ در ترازوی عقل و احساس

گذشته از آیات و روایات بالا که با وضوح وجود عالمی را در میان دنیا و آخرت اثبات می‌کند، این مسأله از طرق عقلی و حسی نیز قابل اثبات است. زیرا تمام دلائلی که از وجود و بقای روح مستقل از بدن خبر می‌دهد؛ دلیل بر وجود عالم برزخ است. چرا که طبق این دلایل روح انسان با مرگ بدن فانی نمی‌شود، چون از عوارض جسم نیست که با فنای جسم از میان برود؛ بلکه گوهر مستقلی است که بدون جسم نیز به بقای خود ادامه می‌دهد، قبول این سخن مساوی است با قبول عالم برزخ، چرا که سخن در اصل وجود عالم برزخ است، نه روحانی بودن آن.

از این گذشته تماس و ارتباط با عالم ارواح که امروز در میان دانشمندان این فن از مسلمات است به خوبی نشان می‌دهد که ارواح بعد از جدایی از بدن در عالمی مخصوص به خود باقی و برقرارند، و ادراکاتی وسیع‌تر و گسترده‌تر دارند؛ و گاه بخشی از علوم خود را از طریق ارتباط با مردم این جهان به آنها منتقل می‌کنند.

بسیارند کسانی که از ارواح پیام‌هایی گرفته‌اند، و بسیارند کسانی که می‌گویند روح را در قالب مثالی با چشم دیده‌اند. نمی‌گوییم همه مدعیان این مطلب

درست می‌گویند، چرا که افراد دروغ‌پرداز و شیاد و سودجویان منحرف از این مسأله سوء استفاده فراوان کرده‌اند ولی این سبب نمی‌شود که اصل موضوع که جنبه علمی و تجربی دارد به کلی زیر سؤال قرار گیرد، یا مورد انکار واقع شود؛ زیرا آن قدر افراد مورد اعتماد از تجربیات خود در این زمینه خبر داده‌اند، و آنقدر محافل علمی و دانشمندان بزرگ در این راستا کتاب نوشته‌اند که جایی برای انکار در اصل مسأله باقی نمانده است؛ حتی اگر بخواهیم به شرح گوشه‌ای از آن پردازیم سخن بسیار به دراز می‌کشد.<sup>(۱)</sup>

بنابراین عالم برزخ را از این طرق نیز می‌توان اثبات کرد

۸۵۴۳

### ۳. دورنمایی از عالم برزخ

صرف نظر از گفتگوهایی که درباره جزئیات عالم برزخ در میان دانشمندان اسلام وجود دارد؛ در اصل وجود چنین عالمی همگی اتفاق نظر دارند، جز اندکی که قابل ملاحظه نیستند.

دلیل این اتفاق نظر وجود آیات قرآنی و روایات فراوان است، آیاتی که با صراحت درباره حالات انسان بعد از مرگ و پاداش‌ها و کیفرها سخن می‌گویند و از ارتباط آنها با این جهان و امثال این امور بحث می‌کند. (شرح این مطلب سابقاً گذشت)

بنابراین اصل وجود عالم برزخ جای بحث و گفتگو نیست؛ مهم آن است که

---

۱. برای توضیح بیشتر به کتاب ما به نام: عود ارواح و ارتباط با ارواح مراجعه فرمایید.



بدانیم زندگی برزخی چگونه است؟ در اینجا تصویرهای مختلفی از سوی دانشمندان ارائه شده که روشن‌ترین آنها که با احادیث اسلامی هماهنگی دارد این است:

روح انسان بعد از پایان زندگی دنیا در جسم لطیفی قرار می‌گیرد که از بسیاری عوارض جسم مادی بر کنار است، ولی از آن نظر که شبیه این جسم مادی عنصری است به آن بدن مثالی یا قالب مثالی گویند که نه کاملاً مجرد است و نه مادی محض؛ بلکه دارای یک نوع تجرد برزخی است. (دقت کنید)

البته همان‌گونه که درک حقیقت زندگی عالم آخرت برای ما اسیران زندان عالم ماده غیر ممکن است؛ آگاهی از جهان برزخ به طور کامل نیز ممکن نیست، چرا که مرتبه‌ای بالاتر از این جهان، یا به تعبیر دیگر جهانی است محیط بر این جهان نه محاط در این جهان.

ولی به گفته بعضی از دانشمندان می‌توان آن را تشبیه به حالت خواب کرد؛ در خواب‌های راستین، روح انسان با استفاده از قالب به نقاط مختلف پرواز می‌کند، مناظری را می‌بیند، از نعمت‌هایی بهره می‌گیرد و لذت می‌برد، و گاه مناظر هولناکی را مشاهده می‌کند و سخت متألم می‌گردد و فریاد می‌کشد و از خواب بیدار می‌شود.

آیه: «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا»<sup>(۱)</sup> نیز این حقیقت را تأکید می‌کند.

مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار تصریح می‌کند که تشبیه عالم برزخ به

حالت خواب و رؤیا در بسیاری از اخبار وارد شده است.

سپس می‌افزاید: حتی امکان دارد که نفوس قویّه عالیّه دارای جسدهای مثالی متعدّدی باشند و به این ترتیب روایاتی که می‌گوید: به هنگام احتضار و جان دادن مردم، امامان بر بالین هرکس حاضر می‌شوند؛ نیاز به توجیه و تفسیری نخواهد داشت. (دقت کنید)<sup>(۱)</sup>

بعضی تصریح می‌کنند که: قالب مثالی در باطن بدن هر انسانی وجود دارد منتها به هنگام مرگ از این بدن جدا می‌شود و زندگی برزخی خود را آغاز می‌کند.

در خواب‌های مغناطیسی که روح به نقاط مختلف می‌رود و فعالیت دارد، و بالاتر از آن؛ بعضی ارواح قویّه در حال بیداری نیز می‌توانند از طریق سفرهای روحی به مناطق دور دست روند، و از اسرار آنها خبر دهند، این فعالیت‌ها نیز با قالب مثالی انجام می‌گیرد.

کوتاه سخن این که: جسم مثالی چنانکه از نامش پیدا است شبیه این بدن است ولی این ماده کثیف عنصری را ندارد. جسمی است لطیف، نورانی و خالی از مواد و عناصر شناخته شده این جهان مادی.

در اینجا اشتباهی برای بعضی رخ داده و شاید به خاطر این اشتباه جسم مثالی را انکار کرده‌اند، و آن این که اعتقاد به وجود چنین جسمی موجب اعتقاد به مسأله تناسخ خواهد شد؛ زیرا تناسخ چیزی جز این نیست که روح واحد منتقل به جسم‌های متعدّد گردد.

ولی اگر قالب مثالی را در باطن این بدن عنصری بدانیم انتقال به بدن دیگری مطرح نخواهد بود، و جایی برای سؤال تناسخ باقی نمی ماند.

به علاوه به گفته شیخ بهایی: «تناسخ که تمام مسلمانان اتفاق بر بطلان آن دارند این است که ارواح بعد از خراب و ویرانی بدن، منتقل به بدن‌ها و اجسام دیگری در همین عالم دنیا شوند، اما اعتقاد به تعلق ارواح در عالم برزخ به اجساد مثالی تا پایان مدت برزخ، و سپس انتقال به بدن‌های نخستین در قیامت هیچگونه ربطی به مسأله تناسخ ندارد.»<sup>(۱)</sup>

مرحوم کلینی در فروع کافی روایاتی نقل می کند که با صراحت از جسم مثالی خبر می دهد؛ از جمله در روایت معتبری از امام صادق علیه السلام نقل می کند که یکی از یارانش می پرسد: عده‌ای معتقدند که ارواح مؤمنین در چینه‌دان پرنندگان سبز رنگی در اطراف عرش قرار می گیرند!! امام فرمود: «لَا، اَلْمُؤْمِنُ اَكْرَمُ عَلٰی اللّٰهِ مِنْ اَنْ يَجْعَلَ رُوْحَهُ فِي حَوْصَلَةِ طَيْرٍ، وَلٰكِنْ فِي اَبْدَانٍ كَاَبْدَانِهِمْ»: «نه، چنین نیست، مؤمن گرامی تر است نزد خدا از این که روحش را در چینه‌دان پرنده‌ای قرار دهد، بلکه ارواح در بدن‌هایی شبیه بدن‌های سابق خواهند بود.»<sup>(۲)</sup>

در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم: «فَاِذَا قَبِضَهُ اللّٰهُ عَزَّوَجَلَّ صَيَّرَ تِلْكَ الرُّوْحَ فِي قَالِبٍ كَقَالِبِهِ فِي الدُّنْيَا»: «هنگامی که خداوند قبض روح مؤمن می کند او را در قالبی همچون قالبش در دنیا قرار می دهد.»<sup>(۳)</sup>

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم: هنگامی که از ارواح مؤمنان از

۱. این سخن را علامه مجلسی در بحار الانوار، جلد ۶، صفحه ۲۷۷ از مرحوم شیخ بهایی نقل می کند.

۲. فروع کافی، جلد ۳، صفحه ۲۴۴ (باب آخر فی ارواح المؤمنین)، حدیث ۱.

۳. همان مدرک، حدیث ۶.

آن حضرت سؤال شد فرمود: «فِي حُجْرَاتٍ فِي الْجَنَّةِ يَأْكُلُونَ مِنْ طَعَامِهَا وَ يَشْرَبُونَ مِنْ شَرَابِهَا، وَ يَقُولُونَ رَبَّنَا! أَقِمِ السَّاعَةَ لَنَا، وَ أَنْجِزْ لَنَا مَا وَعَدْتَنَا!»: «آنها در حجره‌هایی از بهشت، از طعام و شراب آن متنعم می‌شوند؛ و می‌گویند: "پروردگار! قیامت را برای ما برپا کن، و وعده‌هایی را که به ما داده‌ای وفا نما."»<sup>(۱)</sup>

روشن است که منظور از بهشت در اینجا بهشت برزخی است که در مرحله‌ای بسیار پایین‌تر از بهشت قیامت قرار دارد، و لذا آنها آرزوی قیام قیامت می‌کنند. ضمناً از این‌که آنها در برزخ، مکانی دارند؛ معلوم می‌شود که دارای قالب مثالی هستند زیرا جسم این دنیا را رها کرده‌اند.

۸۵۷۳

#### ۴. ویژگی‌های عالم برزخ

قرآن مجید توضیحات زیادی درباره‌ی این ویژگی‌ها بیان نکرده؛ تنها می‌فرماید: برزخی هست و گروهی در آن در رحمت الهی غرق‌اند، و گروهی در عذاب‌اند. ولی جزئیات آن چگونه است مشخص نشده؛ شاید به این دلیل که سیره‌ی قرآن بیان اصول کلی است و جزئیات را به سنت و اگذار می‌کند.

آنچه از سنت در این زمینه استفاده می‌شود امور زیر است:

#### الف - سؤال قبر

از روایات بسیاری استفاده می‌شود هنگامی که انسان را در قبر گذاشتند دو فرشته از فرشته‌های الهی به سراغ او می‌آیند، و از اصول و عقاید او، توحید و

۱. همان مدرک، حدیث ۴.

نبوت و ولایت و حقی طبق بعضی از روایات از چگونگی مصرف کردن عمر در طرق مختلف، و طریق کسب اموال و مصرف آنها، از او سؤال می‌کنند؛ چنانچه از مؤمنان راستین باشد به خوبی از عهده جواب برمی‌آید و مشمول رحمت و عنایات حق می‌شود، و اگر نباشد، در پاسخ این سؤالات درمی‌ماند و مشمول عذاب دردناک برزخی می‌شود.

از این دو فرشته در بعضی از روایات به عنوان ناکر و نکیر و در بعضی منکر و نکیر یاد شده است.<sup>(۱)</sup>

در حدیثی از امام علی بن الحسین علیه السلام می‌خوانیم در هر جمعه در مسجد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مردم را با این سخنان موعظه می‌کرد و اندرز می‌داد به گونه‌ای که مردم محتوای آن را حفظ کردند و نوشتند، می‌فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ...»: «مردم! تقوای الهی را پیشه کنید و بدانید به سوی او باز می‌گردید...»

سپس در بخش دیگری از کلمات شریف و تکان دهنده‌اش به ورود دو فرشته منکر و نکیر، برای سؤال قبر اشاره کرده، می‌فرماید: «أَلَا وَ إِنَّ أَوَّلَ مَا يَسْأَلَانِكَ، عَنْ رَبِّكَ الَّذِي كُنْتَ تَعْبُدُهُ، وَ عَنْ نَبِيِّكَ الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكَ، وَ عَنْ دِينِكَ الَّذِي كُنْتَ تُدِينُ بِهِ، وَ عَنْ كِتَابِكَ الَّذِي كُنْتَ تَتْلُوهُ، وَ عَنْ إِمَامِكَ الَّذِي كُنْتَ تَتَوَلَّاهُ، ثُمَّ عَنْ عُمْرِكَ فِيمَا أَفْنَيْتَهُ وَ مَالِكَ مِنْ أَيْنَ اكْتَسَبْتَهُ وَ فِيمَا أَتْلَفْتَهُ فَخُذْ حِذْرَكَ، وَ أَنْذِرْ لِنَفْسِكَ، وَ أَعِدَّ لِلْجَوَابِ قَبْلَ الْإِمْتِحَانِ وَ الْمَسْأَلَةِ وَ الْأَخْتِبَارِ، فَإِنَّ تَكُ مُؤْمِنًا تَقِيًّا عَارِفًا بِدِينِكَ مُتَّبِعًا لِلصَّادِقِينَ مُؤَلِّبًا لِأَوْلِيَاءِ اللَّهِ لِقَاكَ اللَّهُ حُجَّتَكَ،

۱. اولی در اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۶۳۳، حدیث ۲۶ (باب النوادر) و دومی در بحارالانوار جلد ۶، صفحه ۲۲۲ و ۲۲۳ (حدیث ۲۲ و ۲۴) آمده است.

وَأَنْطَقَ لِسَانَكَ بِالصَّوَابِ، فَأَحْسَنْتَ الْجَوَابَ فَبُشِّرْتَ بِالْجَنَّةِ وَالرِّضْوَانَ مِنَ اللَّهِ وَ  
 الْخَيْرَاتِ الْحَسَنَاتِ، وَاسْتَقْبَلْتُكَ الْمَلَائِكَةُ بِالرُّوحِ وَالرِّيْحَانِ، وَإِنْ لَمْ تَكُنْ كَذَلِكَ  
 تَلْجَجَ لِسَانُكَ وَدَحَضَتْ حُجَّتُكَ وَعَمِيَتْ عَنِ الْجَوَابِ، وَبُشِّرْتَ بِالنَّارِ وَاسْتَقْبَلَتْكَ  
 مَلَائِكَةُ الْعَذَابِ!...»: «بدان نخستین چیزی که آن دو فرشته از تو سؤال می‌کنند:  
 پروردگارت را که می‌پرستیدی، و از پیامبر که به سوی تو فرستاده شده، و از دینی  
 که به آن پایبند بودی، و از کتابی که آن را می‌خواندی، و از امامی که ولایتش را  
 پذیرفته بودی، سپس از عمرت سؤال می‌کنند که در کدام راه بر باد دادی، و از  
 اموات که از کجا آوردی و در کجا مصرف کردی؟ جانب احتیاط را نگه دار و  
 درباره خود بیندیش! و قبل از آزمایش و سؤال و امتحان، پاسخ را آماده کن، که  
 اگر با ایمان و متقی و آگاه به دین و پیرو صادقین و موالی اولیاء الله باشی، خداوند  
 پاسخ لازم را به تو تلقین می‌کند، و زیانت را به حق می‌گشاید، و جواب خواهی  
 داد، و در این هنگام از سوی خدا بشارت جنت و رضوان و خیرات فراوان به تو  
 داده می‌شود، و فرشتگان الهی با روح و ریحان از تو استقبال می‌کنند، و اگر چنین  
 نباشد زیانت به لکنت می‌افتد و دلیل باطل می‌شود و از دادن پاسخ فرو می‌مانی  
 و نابینا می‌شوی، و بشارت به آتش داده می‌شوی، و فرشتگان عذاب به استقبال  
 تو می‌آیند!...»<sup>(۱)</sup>

در اینجا سؤالی مطرح است و آن این‌که سؤال از روح در قالب مثالی و  
 برزخی می‌شود، یا از همین جسم مادی عنصری؟ به این ترتیب که روح موقتاً -

۱. بحارالانوار، جلد ۶، صفحه ۲۲۳، حدیث ۲۴ در این زمینه روایات فراوان است که برای اطلاع بیشتر  
 می‌توان به همان جلد بحارالانوار، و همچنین تفسیر برهان، جلد ۲، از صفحه ۳۱۲ به بعد (ذیل آیه ۲۷  
 سوره ابراهیم) و محجة البیضاء، جلد ۸، صفحه ۳۰۹ به بعد مراجعه کرد.

البته نه به طور کامل بلکه به همین مقدار که قادر به پاسخ سؤال باشد - به او باز می‌گردد، و مورد سؤال قرار می‌گیرد. آنچه از بعضی روایات استفاده می‌شود این است که روح نوعی تعلق و ارتباط با همین جسم مادی عنصری پیدا می‌کند به مقداری که سؤالات را درک کند و بتواند آن را پاسخ گوید.<sup>(۱)</sup>

در حالی که مرحوم علامه مجلسی در تحقیقی که پیرامون احادیث این باب دارد در یکی از عباراتش می‌گوید: «فَالْمُرَادُ بِالتَّقْبِيرِ فِي أَكْثَرِ الْأَخْبَارِ مَا يَكُونُ الرُّوحُ فِيهِ فِي عَالَمِ الْبَرزَخِ»: «مراد به قبر در اکثر اخبار، جایی است که روح در آنجا در عالم برزخ قرار دارد.»<sup>(۲)</sup>

این نکته نیز قابل ذکر است که از قرائن موجود در روایات بر می‌آید که سؤال و جواب قبر یک سؤال و جواب ساده و معمولی نیست که انسان هر چه مایل باشد در پاسخ آن بگوید؛ بلکه سؤالاتی است که پاسخ آن از درون جان انسان، و از باطن عقائد هرکس می‌جوشد، و تلقین اموات کمکی به جوشش آن است نه این که بتواند مستقلاً اثر بگذارد، گوئی جوابی است از عمق تکوین و حقیقت باطن.

## ب - فشار قبر

این مسأله نیز در احادیث فراوانی آمده است؛ حتی استفاده می‌شود که فشار قبر برای همه بدون استثناء وجود دارد، منتهی در بعضی شدید است و کیفر اعمال محسوب می‌شود، و در بعضی ملایم‌تر و به منزله کفاره گناهان و جبران

۱. تفسیر برهان، جلد ۲، صفحه ۳۱۴، حدیث ۹ (ذیل آیه ۲۷ سوره ابراهیم).

۲. بحارالانوار، جلد ۶، صفحه ۲۷۱.

کوتاهی‌ها است.

در حدیثی از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌خوانیم هنگام دفن صحابی معروف (سعد بن معاذ) فرمود: «إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ مُؤْمِنٍ إِلَّا وَ لَهُ ضَمَّةٌ!»: «هیچ مؤمنی نیست مگر این‌که فشاری در قبر دارد!»<sup>(۱)</sup>

در حدیث دیگری از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام از رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمده است: «ضَعَطَةُ الْقَبْرِ لِلْمُؤْمِنِ كَفَّارَةٌ لِمَا كَانَ مِنْهُ مِنْ تَضْيِيعِ النَّعْمِ»: «فشار قبر برای مؤمن کفاره ضایع کردن نعمت‌ها از ناحیه او است!»<sup>(۲)</sup>

ولی از حدیث دیگری استفاده می‌شود که بعضی از مؤمنان مطلق فشار قبر ندارند، و حتی فشار قبر سعد بن معاذ به خاطر کج خلقی او با خانواده‌اش بود «إِنَّهُ كَانَ فِي خُلُقِهِ مَعَ أَهْلِهِ سُوءًا».<sup>(۳)</sup>

لذا در اخبار آمده است کسانی که بعضی از اعمال خیر - مانند: انجام چند حج یا مداومت بر بعضی از سوره‌های قرآن یا بعضی اذکار - داشته باشند از فشار قبر در امانند.<sup>(۴)</sup>

به هر حال به نظر می‌رسد که فشار قبر اولین نقطه از کیفرهای عالم برزخ است. حال آیا فشار بر این جسم مادی عنصری وارد می‌شود، و از آنجا به روح منتقل می‌گردد - به خاطر رابطه‌ای که به هر حال میان این جسم و روح وجود دارد - یا بر همان بدن مثالی وارد می‌شود؟ باز همان دو نظر سابق در اینجا جاری است، و از آنجا که ورود در این جزئیات مشکل مهمی را حل نمی‌کند، به

۱. بحارالانوار، جلد ۶، صفحه ۲۲۱، حدیث ۱۹ و ۱۶.

۲. همان مدرک جلد ۶، صفحه ۲۲۱، حدیث ۱۹ و ۱۶.

۳. همان مدرک، صفحه ۲۲۰، حدیث ۱۴.

۴. برای توضیح بیشتر به جلد دوم سفینه البحار، صفحه ۳۹۷ ماده «قبر» مراجعه فرمایید



اختصار از آن می‌گذریم. همین اندازه می‌گوییم اصل وجود فشار قبر طبق روایات زیادی مسلم است<sup>(۱)</sup> حتی در روایتی آمده است که سؤال کردند: اگر کسی چندین روز به دار آویخته شده باشد، فشار قبر درباره او چگونه است؟ امام علیه السلام فرمود: «به هوایی که بر او احاطه دارد دستور داده می‌شود که از هر طرف بر او فشار وارد کند!»<sup>(۲)</sup>

### ج- از چه اموری سؤال می‌شود؟

از اخبار متعددی که در زمینه سؤال قبر وارد شده استفاده می‌شود که در قبر از دو گروه سؤال می‌شود: گروهی که ایمانی خالص دارند، و گروهی که صاحب کفر خالص اند، و اما افراد مستضعفی که در میان این دو قرار گرفته‌اند، سؤالشان به روز قیامت موکول می‌شود.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که فرمود: «لَا يُسْأَلُ فِي الْقَبْرِ إِلَّا مَنْ مَحَّضَ الْإِيمَانَ مَحَّضًا أَوْ مَحَّضَ الْكُفْرَ مَحَّضًا وَالْآخِرُونَ يَلْهُونَ عَنْهُمْ»: «در قبر سؤال نمی‌شود مگر از کسانی که ایمان خالص یا کفر خالص دارند، و متعرض سایر اشخاص نمی‌شوند.»<sup>(۳)</sup>

همین معنا در حدیث دیگری از امام باقر علیه السلام نقل شده که یکی از اصحاب از

۱. روایاتی که می‌گوید: «الْقَبْرُ إِذَا رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ أَوْ حُفْرَةٌ مِنْ حُفْرِ النَّيِّرَانِ» که قبلاً به آن اشاره شد، می‌تواند دلیلی بر این باشد که فشار قبر بر قالب مثالی و روح است، زیرا مسلماً قبر مادی جسمانی تبدیل به باغ یا حفرة‌ای از آتش نمی‌شود.

۲. بحارالانوار، جلد ۶، صفحه ۲۶۶، حدیث ۱۱۲. امام صادق علیه السلام در پاسخ این سؤال که آیا شخصی که به دار آویخته شده عذاب قبر را می‌بیند فرمود: «إِنَّ رَبَّ الْأَرْضِ هُوَ رَبُّ الْهَوَاءِ فَيُوحِي اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَى الْهَوَاءِ فَيَضَعُهُ ضَعْفَةً أَوْ مِنْ ضَعْفَةِ الْقَبْرِ».

۳. بحارالانوار، جلد ۶، صفحه ۲۶۰ - کافی، جلد ۳، صفحه ۲۳۵ (باب «المسألة في القبر») حدیث (۱).

آن حضرت می‌پرسد: «مَنْ الْمَسْئُولُونَ فِي قُبُورِهِمْ»: «چه کسانی در قبر از آنها سؤال می‌شود؟» امام در پاسخ می‌فرماید: «مَنْ مَحَضَ الْإِيمَانَ وَ مَنْ مَحَضَ الْكُفْرَ»: «کسانی که ایمان خالص یا کفر خالص دارند»

راوی سؤال می‌کند: «بقیه مردم چه می‌شوند؟» فرمود: «(در آنجا) متعرض آنها نمی‌شوند.»

راوی می‌پرسد: «از چه سؤال می‌شوند؟» امام می‌فرماید: «عَنْ الْحُجَّةِ الْقَائِمَةِ بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ»: «از آن حجّتی که در میان شما قائم است.»<sup>(۱)</sup>

بعضی چنین می‌پندارند که تنها سؤال از عقائد می‌شود نه از اعمال؛ و جمله «مَنْ مَحَضَ الْكُفْرَ وَ مَنْ مَحَضَ الْإِيمَانَ» را به صورت جار و مجرور می‌خوانند، نه موصول وصله که در این صورت مفهومی این می‌شود: تنها از ایمان خالص و کفر خالص سؤال می‌شود.

ولی با توجه به این که دو روایت بالا با صراحت سخن از اشخاص است، نه اعمال؛ روشن می‌شود که تفسیر دوم مناسب نیست، به علاوه در روایتی که قبلاً از امام علی بن الحسین علیه السلام خواندیم؛ آمده بود که حتی از ساعات عمر و اموالی که انسان به دست آورده است در آن موقع سؤال می‌شود.

#### د- رابطه روح با این جهان

در اینجا نیز روایات متعددی وجود دارد که نشان می‌دهد روح به هنگام انتقال به عالم برزخ به کلی از دنیا بریده نمی‌شود؛ بلکه گهگاه با آن ارتباط برقرار می‌کند.

---

۱. اصول کافی، جلد سوم، صفحه ۲۳۷، حدیث ۸.

در جلد سوم اصول کافی یک باب تحت عنوان «إِنَّ أَلْمَيَّتَ يَزُورُ أَهْلَهُ»: «مردگان به دیدار خانواده خود می آیند» ذکر کرده؛ و پنج روایت در آنجا آورده است که نشان می دهد، افراد با ایمان، و حتی افراد بی ایمان گهگاه به دیدار خانواده خود می آیند، مؤمنان تنها خوبی ها و خوشی های خانواده خود را می بینند و خوشحال می شوند، و کافران تنها بدی ها و ناخشنودی ها را (و غمگین می شوند): «عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيَزُورُ أَهْلَهُ فَيَبْرَى مَا يُحِبُّ وَ يُسْتَرُّ عَنْهُ مَا يَكْرَهُ، وَ إِنَّ الْكَافِرَ لَيَزُورُ أَهْلَهُ فَيَبْرَى مَا يَكْرَهُ وَ يُسْتَرُّ عَنْهُ مَا يُحِبُّ»».<sup>(۱)</sup>

دانشمندانی که از طرق علمی و تجربی با ارواح ارتباط می گیرند، آنها نیز با صراحت می گویند: ارواح انسان ها بعد از مرگ به کلی از این عالم بیگانه نمی شوند، بلکه از وضع این جهان کم و بیش آگاه اند، و هم ارتباط با آنها امکان پذیر است (در اینجا مشاهدات و نقل های فراوانی است که ذکر آنها ما را از مقصدمان دور می سازد).

### ه- بهره گیری ارواح از اعمال نیک دیگران

این نکته نیز قابل توجه است که روایات زیادی که در منابع مختلف اسلامی آمده است نشان می دهد که اعمال خیری که برای گذشتگان انجام داده می شود به صورت هدایائی به آنها می رسد. این مطلب از یک سو دلالت بر وجود عالم برزخ دارد، از سوی دیگر دلیل بر ارتباط آنها با این جهان است.

در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام می خوانیم: «مَا مِنْ عَبْدٍ زَارَ قَبْرَ

۱. اصول کافی، جلد ۳، صفحه ۳۳۰، حدیث ۱.

مُؤْمِنٍ فَقَرَّ عَلَيْهِ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ سَبْعَ مَرَّاتٍ إِلَّا غَفَرَ اللَّهُ لَهُ وَ لِصَاحِبِ الْقَبْرِ: «هیچ مؤمنی نیست که زیارت قبر مؤمنی کند و هفت مرتبه انا انزلناه را بر او بخواند مگر این که خدا او و صاحب قبر را می آمرزد.»<sup>(۱)</sup>

از بعضی روایات استفاده می شود که حضرت مسیح علیه السلام از کنار قبری گذشت و صاحب آن را در عذاب الهی دید، سال دیگر که از آنجا می گذشت آرامشی بر او مشاهده کرد. هنگامی که از پیشگاه خداوند سؤال کرد خطاب آمد که این آرامش به خاطر کار خیری است که فرزند صالح او انجام داد، زیرا او جاده ای را اصلاح و یتیمی را پناه داده است.»<sup>(۲)</sup>

حتی از روایات متعددی استفاده می شود که اگر انسان سنت حسنه یا سیئه ای را در میان مردم بگذارد، آثارش به او می رسد؛ و همچنین صدقات جاریه (کارهای نیکی که اثر مستمر دارد) برکاتش به او واصل می گردد.<sup>(۳)</sup>

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که فرمود: «سِتُّ خِصَالٍ يَسْتَنْعِ بِهَا الْمُؤْمِنُ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهِ وَلَدٌ صَالِحٌ يَسْتَغْفِرُ لَهُ وَ مُصْحَفٌ يَقْرَأُ فِيهِ وَ قَلِيبٌ يَحْفَرُهُ، وَ غَرْسٌ يَغْرِسُهُ، وَ صَدَقَةٌ مَاءٍ يُجْرِيهِ، وَ سُنَّةٌ حَسَنَةٌ يُؤَخِّدُ بِهَا بَعْدَهُ.» (شش چیز است که مؤمن بعد از مرگش از آن بهره می گیرد، فرزند شایسته ای که استغفار برای او کند، و قرآنی که مردم در آن بخوانند، و چاه آبی که حفر کرده است، و درختی که نشانده، و آب جاری که در اختیار مردم بگذارد، و سنت نیکی که بعد

۱. محجة البيضاء، جلد ۸، صفحه ۲۹۰.

۲. بحارالانوار، جلد ۶، صفحه ۲۲۰ (حدیث ۱۵).

۳. روایات مربوط به سنت حسنه و سیئه را در جلد ۶۸ بحارالانوار (چاپ بیروت الوفاء) صفحه ۲۵۷، باب ۷۳، مطالعه فرمایید.

از وی به آن عمل شود.»<sup>(۱)</sup>

## ۵. آیا برزخ جنبه همگانی دارد؟

آیا تمام کسانی که از دنیا می‌روند و به جهان برزخ منتقل می‌شوند همه حیات آگاهانه‌ای دارند؟ یا گروهی همانند کسانی که به خواب فرو می‌روند حیات برزخیشان ناآگاهانه است، و گویی در قیامت از خواب بیدار می‌شوند و هزاران سال را ساعتی می‌پندارند؟

از آیه ۵۵ سوره روم معنای دوم استفاده می‌شود: «وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ مَا لِيُثُوا غَيْرَ سَاعَةٍ» (و روزی که قیامت برپا شود، مجرمان سوگند یاد می‌کنند که جز ساعتی (در عالم برزخ) درنگ نکردند!)»

البته این در صورتی است که آیه را به معنای ناچیز بودن عالم دنیا یا عالم برزخ در برابر قیامت تفسیر نکنیم. (دقت کنید).

ولی بعضی از آیاتی که به مسأله برزخ اشاره می‌کند ظاهراً مطلق و عام است؛ مانند آیه ۱۰۰ سوره مؤمنون که ظاهراً درباره همه کفار است؛ می‌گوید: «وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ» (و در پی (مر) آنان برزخی است تا روزی که برانگیخته شوند.) (مگر این که گفته شود آیه قبل خاص و این عام است و به وسیله آن تقیید و تفسیر می‌شود).

در روایات نیز کراراً به این معنا اشاره شده که سؤال قبر تنها از دو گروه است:

---

۱. بحارالانوار، جلد ۶، صفحه ۲۹۳ (باب ۱۰، حدیث یک).

کسانی که دارای ایمان خالص و یا کفر خالص اند؛ اما بقیه به حال خود رها می‌شوند.

این روایات را در بحث گذشته آوردیم و برای آگاهی بیشتر از آنها به جلد ۶، بحار الانوار صفحه ۲۶۰، احادیث ۹۷ تا ۱۰۰ مراجعه فرمائید.

اما تعبیر: «يُلْهَىٰ عَنْهُمْ»: «آنها را به حال خود رها می‌کنند، یا از آنها صرف‌نظر می‌کنند.» مفهومی نیست که آنها برزخ ندارند، بلکه سؤال قبر درباره آنها نیست؛ به عکس از روایات فشار قبر استفاده می‌شود که عمومیت دارد و همه به استثنای بعضی از اولیاء الله به آن گرفتار می‌شوند. (روایات این بحث را قبلاً ذکر کرده‌ایم)

۴۰۰۳

## ۶. فلسفهٔ برزخ

فلسفهٔ زندگی دنیا به خوبی روشن است، چرا که محل امتحان و آموختن و پرورش و تحصیل کمالات علمی و عملی برای عالم دیگر است. دنیا به تعبیر روایات اسلامی و بعضی از آیات قرآن، مزرعه، تجارتخانه، دانشگاه، میدان تمرین و یا به تعبیر دیگر به منزلهٔ عالم جنین برای جهان دیگر است. آخرت مرکز انوار الهی، دادگاه بزرگ حق، و محل رسیدگی به حساب اعمال و جوار قرب و رحمت خدا است.

در اینجا این سؤال باقی می‌ماند که فلسفهٔ برزخ چیست؟

در پاسخ این سؤال می‌توان گفت که فلسفهٔ عالم برزخ که در میان دنیا و آخرت قرار گرفته؛ مانند فلسفهٔ هر مرحلهٔ متوسط دیگری است. زیرا انتقال از

محیطی به محیط دیگر که از هر نظر با آن متفاوت است، در صورتی قابل تحمل خواهد بود که مرحله میانه‌ای وجود داشته باشد، مرحله‌ای که بعضی از ویژگی‌های مرحله اول و پاره‌ای از ویژگی‌های مرحله دوم در آن جمع باشد. به علاوه قیامت برای همه انسان‌ها در یک روز تحقق می‌یابد، چرا که زمین و آسمان باید دگرگون شود، و عالمی نو ایجاد گردد، و حیات نوین انسان‌ها در آن عالم نو صورت گیرد. با این حال راهی جز این نیست در میان دنیا و آخرت برزخی باشد، و ارواح بعد از جدا شدن از بدن‌های مادی عنصری به برزخ منتقل گردند، و تا پایان دنیا در آنجا بمانند، و پس از پایان دنیا و آغاز شدن قیامت، همه باهم محشور شوند، زیرا ممکن نیست هر انسانی برای خود مستقلاً قیامت داشته باشد، چرا که قیامت بعد از فناء دنیا و تبدیل زمین و آسمان‌ها به زمین و آسمان‌های دیگری است.

از این گذشته از روایاتی استفاده می‌شود که در برزخ پاره‌ای از کمبودهای تعلیم و تربیت افراد مؤمن جبران می‌گردد؛ درست است که آنجا محل انجام عمل صالح نیست، ولی چه مانعی دارد که محل معرفت بیشتر و آگاهی افزون‌تر باشد؟ در حدیثی از امام موسی بن جعفر علیه السلام می‌خوانیم: «مَنْ مَاتَ مِنْ أَوْلِيَانَا وَشِيعَتِنَا وَلَمْ يُحْسِنِ الْقُرْآنَ عُلِّمَ فِي قَبْرِهِ لِيُرْفَعَ اللَّهُ بِهِ مِنْ دَرَجَتِهِ، فَإِنَّ دَرَجَاتِ الْجَنَّةِ عَلَى قَدْرِ آيَاتِ الْقُرْآنِ، يُقَالُ لَهُ إِقْرَأْ وَارْقُ، فَيَقْرَأُ ثُمَّ يَرْقَى»؛ «هرکس از دوستان و پیروان ما بمیرد و هنوز قرآن را به طور کامل فرا نگرفته باشد در قبرش به او تعلیم می‌دهند، تا خداوند بدین وسیله درجاتش را بالا برد چرا که درجات بهشت به اندازه آیات قرآن است. به او گفته می‌شود بخوان و بالا رو، او می‌خواند (از

درجات بهشت) بالا می‌رود.»<sup>(۱)</sup>

---

۱. اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۶۰۶، باب «فضل حامل القرآن»، حدیث ۱۰.



## توجه

قبلاً در نظر بود تمام بحث‌های معاد در قرآن در یک جلد جمع‌آوری شود تا مراجعه به آن آسان‌تر باشد، اما در عمل دیدیم بحث‌ها آن قدر گسترده است که ممکن است بالغ بر نهصد تا هزار صفحه شود (با رعایت اختصار!) و جمع کردن آنها در یک جلد مشکل‌آفرین است. ناچار بحث‌های مربوط به کلیات معاد در یک جلد، و بحث‌های ویژه‌ها در جلد دیگر قرار داده شد، امید آن که حق همه به مقدار امکان ادا شده باشد.

خداوندا! می‌دانیم سفر بزرگ و پرخطری را در پیش داریم که هنوز خود را برای آن آماده نکرده‌ایم، توفیق آمادگی هرچه بیشتر و سریع‌تر را به ما مرحمت فرما.

پروردگارا! بنده خاص تو علی علیه السلام اشک می‌ریخت و می‌فرمود: سفری است طولانی و زاد و توشه علی علیه السلام برای این سفر کم است. ما چه بگوییم با این دست خالی، تکیه‌گاه ما فقط لطف بی‌پایان تو است.

بارالها ولی می‌دانیم هرچه هست عالمی است والاتر، و بالاتر؛ بیرون از محدوده این جهان تنگ و محدود و تاریک، عالمی که انوار توپی‌درپی آشکارا بر آن می‌تابد، و آثار قدرت و عظمت در آن روشن‌تر و تابنده‌تر است، و نوید لقای روحانی تو را به ما که در این دنیا از آن محروم بودیم. می‌دهد، و ما را به آن میهمانی بزرگ که بر سر سفره‌اش «مَالاً عَيْنٌ رَاتٌ وَ لَا أُذُنٌ سَمِعَتْ وَ لَا خَطَرَ عَلَى قَلْبٍ بَشَرٍ»: «چیزهایی است که هیچ چشمی ندیده، و هیچ گوشی نشنیده، و بر قلب هیچ انسانی خطور نکرده»! فرا می‌خواند و بشارت می‌دهد.

ای بزر پروردگار، ما را محروم نفرما!

پایان جلد پنجم

تفسیر موضوعی (پیام قرآن)

۱۳۶۹/۱۰/۱۳

۱۴۱۱/۲ج/۱۶